
مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
السلام علیک یا صاحب الزمان

۳

مخزن العرفان

در تفسیر قرآن

تعلیم

بانو مجتهده امین

یک بانوی اصفهانی


بسم الله الرحمن الرحیم

مخزن العرفان در تفسیر قرآن

نویسنده:

نصرت بیگم امین

ناشر چاپی:

گلبهار

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مخزن العرفان در تفسیر قرآن – جلد۳

مشخصات کتاب

سرشناسه : امین، نصرت بیگم، ۱۲۶۵ – ۱۳۶۲ .

عنوان و نام پدیدآور : مخزن العرفان در تفسیر قرآن/ بانو مجتهده امین معروف به بانوی ایرانی.

مشخصات نشر : اصفهان: گلبهار، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری : ۱۵ ج.

شابک : دوره ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۴-۲ : ؛ ج.۱ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۵-۹ : ؛ ج.۲ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۶-۶ : ؛ ج.۳ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۷-۳ : ؛ ج.۴ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۸-۰ : ؛ ج.۵ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۹-۷ : ؛ ج.۶ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۰-۳ : ؛ ج.۷ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۱-۰ : ؛ ج.۸ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۲-۷ : ؛ ج.۹ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۳-۴ : ؛ ج.۱۰ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۴-۱ : ؛ ج.۱۱ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۵-۸ : ؛ ج.۱۲ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۶-۵ : ؛ ج.۱۳ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۷-۲ : ؛ ج.۱۴ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۸-۹ : ؛ ج.۱۵ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۹-۶ :

یادداشت : کتاب حاضر قبلا- تحت عنوان" تفسیر مخزن العرفان در علوم قرآن "توسط نهضت زنان مسلمان در سال ۱۳۶۱ منتشر شده است.

مندرجات : ج.۱. الفاتحه، جزء اول بقره.- ج.۲. سوره بقره.- ج.۳. از اول سوره آل‌عمران تا آخر.- ج.۴. از اول سوره النساء جزء پنجم الی آخر.- ج.۵. الانعام - الاعراف - الانفال.- ج.۶. از اول سوره التوبه الی آخر سوره یوسف.- ج.۷. سوره الرعد الی آخر سوره الاسرار.- ج.۸. از سوره کهف الی سوره حج.- ج.۹. از سوره المومنون تا آخر سوره القصص.- ج.۱۰. سوره العنکبوت الی الفاطر.- ج.۱۱. سوره مبارکه یس تا آخر سوره شوری.- ج. ۱۲. سوره الزخرف تسع و ثمانون آیه و هی مکیه.- ج.۱۳. سوره الرحمن.- ج.۱۴. سوره الملک الی آخر سوره النازعات.- ج.۱۵. سور عبس الی آخر سوره الناس.

عنوان دیگر : تفسیر مخزن العرفان در علوم قرآن.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

رده بندی کنگره : BP۹۸/الف۸۴ت۷ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۲۲۴۱۸۱۲

[جلد سوم]

اشاره

از اول سوره آل عمران تا آخر بقلم:

کمترین خادمه‌ئی از خدام آل رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و کوچکترین ذره از ذراری بتول علیها سلام و امهٔ من اماء اللّه تعالی

صفحه : ۲

سورهٔ آل عمران

اشاره

مدنیهٔ کلها و هی مأتا آیهٔ

[سوره آل‌عمران (۳): آيات ۱ تا ۷]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ
الم (۱) اللّهُ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ الحَيُّ القَيُّومُ (۲) نَزَّلَ عَلَيكَ الكِتابَ بِالحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَينَ يَدَيهِ وَ أَنزَلَ التَّوراةَ وَ الإِنجِيلَ (۳) مِن قَبلُ هُدىً
لِلنّاسِ وَ أَنزَلَ الفُرقانَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآياتِ اللّهِ لَهُم عَذابٌ شَدِيدٌ وَ اللّهُ عَزِيزٌ ذُو انتِقامٍ (۴)
إِنَّ اللّهَ لا يَخفى عَلَيهِ شَيءٌ فِي الأَرضِ وَ لا فِي السَّماءِ (۵) هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُم فِي الأَرحامِ كَيفَ يَشاءُ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ العَزِيزُ الحَكِيمُ (۶)
هُوَ الَّذِي أَنزَلَ عَلَيكَ الكِتابَ مِنهُ آياتٌ مُحكَماتٌ هُنَّ أُمُّ الكِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم زَيغٌ فَيَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنهُ
ابتِغاءَ الفِتنَةِ وَ ابتِغاءَ تَأوِيلِهِ وَ ما يَعلَمُ تَأوِيلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِي العِلمِ يَقُولُونَ آمَنّا بِهِ كُلٌّ مِن عِندِ رَبِّنا وَ ما يَذَّكَّرُ إِلاّ أُولُوا الأَلبابِ
(۷)

صفحه : ۳

سوره آل عمران سوره آل عمران مدنی است و عدد آیات آن دویست و کلماتش چهار صد و چهل و هشت است و چهارده هزار و پانصد و بیست حرف است.

و از إبن عباس روایت شده که رسول صلّی اللّه علیه و آله گفت هر که سوره آل عمران را در روز جمعه بخواند خدا فرشتگان بر او صلوات فرستند تا وقتی که آفتاب فرو میرود.

و نیز زرین جیش از ابی بن کعب روایت کرده که رسول گفت هر که سوره آل عمران را بخواند بهر آیتی از آن او را امانی بدهند بر پل دوزخ.

و عبد اللّه مسعود روایت کرده که هر که سوره آل عمران را بخواند او توانگر است راوی خبر گوید از رسول [ص] که او گفت البقرهٔ و آل عمران را بیاموزید آنها دو ستاره تابانند و فردای قیامت بصورت دو فرشته بیایند و خوانندهشان را شفاعت کنند و ببهشت ببرند.

و در روایت دیگر هر کس سورهٔ البقره و آل عمران را در شب جمعه بخواند فردای قیامت او را دو پر بدهند که بر صراط مثل طیور بپرد.

[ترجمه آيات]

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
جهان را خدائی نیست جز آنکسی که زنده و پاینده است [۲]
بتدریج بسوی تو کتاب یعنی (قرآن) را بحق و درستی فرستاد که دلیل راستی کتب آسمانی است که پیش از آن بوده و پیش از آن

تورات و انجيل را نازل كرد

كه راه نماينده باشد براى مردم و فرو فرستاد فرقان را (جدا كننده حق و باطل) [۳] همانا براى كسانيكه بآيات خدا كافر شدند عذاب سخت آماده شده و خدا غالب و صاحب انتقام است [۴]

و چيزى بر خدا نه در زمين و نه در آسمان پنهان نيست

صفحه : ۴

[۵]

خدا آنكسى است كه «يُصَوِّرُكُم» شما را در رحمها صورت بندى ميكند و مينگارد هر طورى كه بخواهد و آفريننده جز او نيست او غالب و درستكار است [۶]

خدا آنكسى است كه بر تو قرآن را فرستاد كه بعضى از آنست آيات محكم و استوار كه ثابت و محكم (و بى اشتباه و بى احتمال) كه آنها امّ كتاب است يعنى اصل كتاب است و آيات ديگر كه محتمل و مشتبه است (يعنى ذو احتمالين است) و آنهائيكه در دلهايشان ميل از حق است بباطل آنان پيرو متشابهات قرآن ميگردند آياتى را ميجويند كه متشابه است براى جستن فتنه و عدول از ظاهر آن و معنى متشابهات را جز خدا كسى نميداند و آنهائيكه در دانش متمكن گرديده و در آنها علم رسوخ كرده ميگويند ما ايمان آورديم بقرآن تمام (آيات) از نزد پروردگار ما است و ما گرويديم و باين دانش پى نبردند مگر صاحبان عقل.

صفحه : ۵

(توضيح آيات)

الم اللّه لا إِلهَ إِلّا هُوَ الحَيُّ القَيُّومُ «الم» از متشابهات قرآن بشمار ميرود و متشابهات آياتى است كه در باره آن فرموده «وَ ما يَعلَمُ تَأوِيلَهُ إِلَّا اللّه» و سكوت در آن اولى است لكن بعضى از مفسرين از إبن عباس روايت كرده‌اند كه گفته الف اشاره به اللّه و لام اشاره بجبرئيل و ميم اشاره بمحمد صلّى اللّه عليه و آله است و گفته كه اينكه تفسير دلالت كند كه مبدء قرآن از خدا است كه الف مبدء مخارج حروف است و مبدء لام كه اوسط مخارج است بر جبرئيل دلالت دارد و مخرج ميم كه منتهاى مخارج است دلالت دارد بر مصطفى كه منتهاى قرآن است.

و نيز گفته‌اند الف اشاره باحديت است و لام اشاره بلطف و ميم بملك و معنى چنين ميشود «الاحد اللطيف الملك» و غير اينها از مفسرين توجيهات ديگرى كرده‌اند لكن چون آيه از متشابهات است سكوت در آن اولى است راجع باين آيه در (آيةُ الكرسى) بيان مختصرى شده كه اللّه اسم است براى ذات مقدس يا صفت است و اينكه آيا از چه لغتى گرفته شده و مبدء اشتقاق آن چيست لكن با اختلاف آراء اتفاقى بين دانشمندان است كه (اللّه) يا بوضع ثانوى علم است و دلالت دارد بر ذات واجب الوجود كه جامع تمام كمالات و سر چشمه تمام فيوضات و منزه و مبراء از تمام نواقص ممكنات است.

از بعضى از مفسرين نقل كرده كه در معنى اللّه و اشتقاق آن گفته (هو الذى يحق له العبادة و الذى يؤل الاشياء اليه) اللّه آن خداوندى است كه عبادت كردن و گردن نهادن ويرا سزا است- و بازگشت هر چيز و هر كار با علم او و با حكم او است.

لا إِلهَ إِلّا هُوَ پس از اسم ذات در مقام معرفى و اوصاف مسمى برميآيد كه و لو اينكه

صفحه : ۶

آن ذات بی زوال باعتبار آثار و مبدئیت ظاهر و ظاهرتر از ظاهر است زیرا که آن هویت که از لفظ «هو» استفاده میشود اشاره بهویت بسیطه است که بخود ظاهر و ظاهر کننده ممکنات است زیرا که موجود ممکن باعتبار ذاتش فاقد وجود و در موجودیت محتاج بآنکسی است که حقیقت وجود و هستی ذاتی او است و کسیکه موجودات را باین لحاظ نگریست اول علت او را نگریسته است اینست که نزد عاقل دانشمند هر چه بیند باو خدا را بیند. سید عارفین مولای متقیان و آن موحد حقیقی علی بن ابی طالب علیه السّلام بنا بر آنچه نقل میکنند فرموده:

«ندیدم چیزی را مگر اینکه پیش از او و بعد از او و با او خدا را دیدم- باختلاف روایات» «إِلّا هُوَ» یعنی اله و معبودی نیست مگر او اشاره به اینکه که آن هویّت که مسمی به «اللّه» است ذات یگانه‌ایست که در مرتبه معبودیت و مألوهیت کفوی و شریکی و انبازی در مقابل او نیست (و به لاء نفی جنس) بکلی معبودیت غیر را نفی مینماید و معبودیت و عبودیت را منحصر مینماید بهمان ذات و هویتی که کامل مطلق و ما فوق هر کمال و بهائی است که ممکن نیست بشر بتواند تصور کند یا بشود بکنه بذهن بشر خطور نماید زیرا که او سبحانه محیط است و علم بهر چیزی بدون احاطه بآن ممکن نیست و هرگز محیط محاط نخواهد گردید اینکه است که شناسائی خداوند تعالی بکنه و حقیقت برای ممکن محال است مگر بقدر دلالت آثار آنهم باز از قبل خود او است بقول شاعر:

آن خداوندی که هستی ذات اوست جمله اشیاء مصحف آیات اوست

اینکه است که گفته‌اند خدا را بخدا بشناسید یعنی تا او خود را بدل بنده نشناساند و شواهد قوی در دل وی ثبت نکند. بنده بمعرفت او راه نبرد اینکه است که از رسول نقل میکنند که گفته

«و اللّه لو لا اللّه ما اهتدینا، و لا تصدّقنا و لا صلینا»

و مؤید اینکه حدیث قوله تعالی است حکایت از اهل بهشت «وَ قالُوا الحَمدُ لِلّهِ الَّذِی هَدانا لِهذا وَ ما کُنّا لِنَهتَدِیَ لَو لا أن هَدانَا اللّه» [کشف الاسرار]

صفحه : ۷

لا إِلهَ إِلّا هُوَ اشاره بتوحید ذات مجرد از ماسوی است خلاصه اینکه کلمه «لا إِلهَ إِلّا هُوَ» اشاره دارد بتوحید ذات مجردا از ما سوی حتی در مرتبه توحید حقیقی صفات و اسماء او را نیز راهی نیست.

از علی علیه السلام روایت شده که در قسمتی از خطبه شریفش فرموده

«اول الدین معرفته، و کمال معرفته التصدیق به و کمال التصدیق به توحیده و کمال توحیده الاخلاص له و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه، لشهادهٔ کل صفهٔ انها غیر الموصوف و شهادهٔ کل موصوف انه غیر الصفهٔ

الخ«۱» آری شاید اشاره بهمین مطلب دارد که در آیه اینجا و در آیهٔ الکرسی و در موارد دیگر مثل «قُل هُوَ اللّهُ أَحَدٌ» ذات متعال اول خود را بلفظ «هو» که دلالت بر هویت مطلقه دارد، معرفی نموده و سپس بصفات حقیقیه خود را ستایش مینماید که آن هویت مطلقه را بآن صفات حقیقیه و اسماء سرمدیه بخوانیم و دست حاجت بدرگاه آن بی‌نیاز مطلق برآوریم، که اگر قدیم تعالی خود را از قبل صفات بما نشناسانیده بود ما راهی بسوی شناسائی او نداشتیم و طریق التجاء باو را نمیدانستیم، و متحیر میماندیم که او را بچه لفظی و کلمه‌ئی که در خور وصف جلال آن ذات متعال است ستایش نمائیم و او را بخوانیم و بچه صفاتی او را ستایش نمائیم و چون ما چنین جرأتی نداریم که پیش خود و بعقل ناقص خود نامی برای شناسائی مبدئمان وضع کنیم اینکه است که گفته‌اند اسماء اللّه توقیفی است پس ماها بایستی در ستایش مبدئمان اختصار نمائیم بر آن اسمائی که

---

(۱) اول دین (یعنی اصل و حقیقت دین) شناسائی خدا است، و کمال شناسائی او باور کردن و گرویدن باوست و تصدیق تام توحید و یگانه دانستن او است و کمال توحید خالص نمودن عمل است برای او و کمال اخلاص خالی نمودن او است از صفات (یعنی باید او بـدون صـفات که معرف ذات باشـد شـناخته شود) بدلیل اینکه هر صـفتی غیر از موصوف است، مثل اینکه میگوئیم خدا آنکسـی است که متصف بچنین صفاتی است، و هر موصوفی غیر از صفت است، و دوئیت بهر معنائی فرض شود منافی با وحدانیت او است.

صفحه : ۸

از طرف خودش بتوسط رسولش بما اذن داده.

الحَیُّ القَیُّومُ دو صـفتی اسـت از اوصـاف ذاتیـه آن هـویت مطلقـه الهیـه و اشـاره دارد بصـفات جمـال و جلالـت و عظمـت کبریـائی خداونـدی مثـل: علم، قـدرت، حکمت، اراده مشـیت، ذو الجلال و تمام صـفات منطوی در «حی» است زیرا که «حی» موجود زنـده، فعال و دراک را گوینـد و ذات احدیت بذات خود دراک و فعال است و ادراک هر مدرکی منطوی و ناشـی از ادراک او است زیرا که او مـدرک ذات خـود و مـدرک آثـار خود است و هیـچ موجودی ذاتـا و صـفتا از تحت اختیـار او خـارج نیست، اینکه است که ادراک هر مـدرکی و فعـل هر فـاعلی ناشـی از قـدرت آنفرد متعـال است «قیوم» است که قـائم بـذات خود است و قوام هسـتی تمـام ممکنـات و موجودات از مجردات و مادیـات و موجودات علوی و سـفلی بـاو است و همه را بزیور وجود خود آراسـته و هر کمال و بهائی که در هر موجودی دیـده میشود بازگشت آن بقیومیت او است، و رحمت رحمانی او است که بر ممکنات پرتو افکنـده و همه را از نیستی بهستی آورده زیرا که ممکن در مرتبه ذاتش فاقـد هر کمال و فضـیلتی است که از خود هیـچ نـدارد. گفته‌انـد ممکن فی ذاته «لیس» است، و واجب متعـال «ایس» است زیرا که لیسـیت ذاتی ممکن است، قوله تعالی أن به «یا أَیُّهَا النّاسُ أَنتُمُ الفُقَراءُ إِلَی اللّهِ وَ اللّهُ هُوَ الغَنِیُّ الحَمِیدُ» آیه اشاره بهمان فقر ذاتی و لیسیت وجودی ممکن است.

خلاـصه در ممکن هر صـفتی و فضـیلتی یـافت شـود و منسوب بوی گردد عرض و خـارج از ذات وی است، و بعکس در واجب هر صفتی و کمالی که نسبت بآن ذات مقدس داده شود عین ذات و عین حقیقت آن فرد متعال و عین هویت مطلقه او خواهد بود.

باعتبـاراتی میتـوان گفت «الحَیُّ القَیُّوم» اسم اعظم الهی است چنـانچه بسـیاری از مفسـرین چنین اظهـار نموده‌انـد بـدلیل اینکه همـان طوری که گفته شد حیات

صفحه : ۹

منشأ علم، قـدرت و باقی اوصاف کمال است، و «قیوم» اشاره بآن حقیقتی است که قائم بذات خود و قوام تمامی موجودات بقیومیت او است، هر جـا کمـالی و بهائی یافت شود جز نماینـدگی و مظهر آن فرد ازلی چیز دیگری نخواهـد بود اینکه است که چون «الحَیُّ القَیُّوم» صـفتی است که جمیع اسـماء الحسـنی منطوی در آنست از بزرگترین اسماء اللّه بشمار میرود، و در آیهٔ الکرسی در جلد دوم اینکه تفسیر راجع باین اسم شریف تا اندازه‌ئی تذکر داده شد رجوع بآن جا شود.

ابو امامهٔ از حضـرت رسول صلّی اللّه علیه و آله روایت کرده که گفته مهمـترین و بزرگترین اسـماء اللّه در سه سوره قرآن است در سـوره بقره، آل عمران، طه. عمر بن ابی سـلمه گفت انـدیشه کردم که هیـچ اسـمی نیست که در اینکه سه سوره مثل هم باشـد مگر «الحَیُّ القَیُّوم» در سوره بقره «لا إِلهَ إِلّا هُوَ الحَیُّ القَیُّوم» در آل عمران «الم اللّهُ لا إِلهَ إِلّا هُوَ الحَیُّ القَیُّوم» در سوره طه «وَ عَنَتِ الوُجُوهُ لِلحَیِّ القَیُّومِ» نَزَّلَ عَلَیکَ الکِتابَ بِالحَقِّ فرق است بین انزال و تنزیل. تنزیل فرود آمـدن تـدریجی است. انزال فرود آمدن دفعی اسـت مثل قوله تعالی «إِنّا أَنزَلناهُ فِی لَیلَةِ القَدرِ» در سورهٔ القـدر. قوله تعالی حکایـهٔ از کفار که گفتند «لَو لا نُزِّلَ عَلَیهِ القُرآنُ جُملَةً واحِدَةً» گفتنـد چرا قرآن مثل تورات یک دفعه فرود نیامـده. و نیز تنزیل را برای مبالغه و کثرت آرنـد یعنی قرآن مـدتی در موقع حاجت آیه

آیه فرود آمده تا اینکه فرا گرفتن آن آسان‌تر و پاینده‌تر باشد. در جای دیگر «کَذلِکَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤادَکَ وَ رَتَّلناهُ تَرتِیلًا» در جای دیگر «وَ قُرآناً فَرَقناهُ لِتَقرَأَهُ عَلَی النّاسِ عَلی مُکثٍ» در اینکه آیه ارشاد بر اینکه است که اینکه کتاب (قرآن) که بر تو فرود آمده حق است، حق را مقابل باطل آرند هر چیز محقق و ثابتی را حق نامند خدای متعال را از اینکه جهت حق گویند که عین حقیقت و حقیقهٔ حقانیت است و حق است مقابل باطل «جاءَ الحَقُّ وَ زَهَقَ الباطِلُ» باطل را در او راهی نیست و قرآن

صفحه : ۱۰

چون از طرف حق فرود آمده حق است یعنی آن امر ثابت پا بر جا است و باطل را بسرادق عظمت آن راهی نیست «لا یَأتِیهِ الباطِلُ مِن بَینِ یَدَیهِ وَ لا مِن خَلفِهِ» مُصَدِّقاً لِما بَینَ یَدَیهِ قرآن تصدیق کننده آنچیزی است که پیش از او است و یا موافق باقی کتب آسمانی است.

بعضی از مفسرین گفته مقصود از «بَینَ یَدَیهِ» کتاب تورات و انجیل است چنانچه خدای متعال در سوره مائده ابتداء از فرستادن تورات و بعد از آن از فرستادن انجیل سخن بمیان آورده. [پایان] آیه خبر میدهد و ارشاد بر اینکه است که قرآن بحق و از طرف حق تعالی فرود آمده و تصدیق کننده آنچیزی است که بین دو دست او است، شاید مقصود از «یدیه» دو دست پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله باشد و مراد از دو دست او همان کتابهای آسمانی مثل تورات و انجیل باشد یعنی قرآن تصدیق میکند آنچه در آنها است و تصدیق رسول بحقانیت آنها منافات ندارد با آن آیاتیکه صریحا خبر میدهد به اینکه که بنی اسرائیل تورات را تحریف کردند آنجا که فرموده «وَ لَقَد أَخَذَ اللّهُ مِیثاقَ بَنِی إِسرائِیلَ» تا فرموده «وَ جَعَلنا قُلُوبَهُم قاسِیَةً یُحَرِّفُونَ الکَلِمَ عَن مَواضِعِهِ وَ نَسُوا حَظًّا مِمّا ذُکِّرُوا بِهِ»(۱) مائده آیه ۱۳.

و همچنین در باره نصاری و در تحریف انجیل فرموده «وَ مِنَ الَّذِینَ قالُوا إِنّا نَصاری أَخَذنا مِیثاقَهُم فَنَسُوا حَظًّا مِمّا ذُکِّرُوا بِهِ»(۲) مائده آیه ۱۴، زیرا مقصود کلمه تورات و انجیل است که فعلا بدست یهود و نصاری است نه تمامی آیات آن.

---

(۱) حقیقهٔ خدا از بنی اسرائیل میثاق گرفت- و ما قرار دادیم قلبهای آنها را سخت که کلمات را از جای خود تحریف کردند و بهره‌ئی که باید از آن ببرند فراموش کردند [.....]

(۲) و بعضی از آنهائی که گفتند ما نصرانی میباشیم از آنها میثاق گرفته بودیم پس آن بهره‌ئی که باید از ذکر ببرند فراموش کردند.

صفحه : ۱۱

وَ أَنزَلَ التَّوراةَ وَ الإِنجِیلَ مِن قَبلُ تورات و انجیل را عطف داده به «نَزَّلَ عَلَیکَ» در اول آیه یعنی همین طوری که قرآن را بر تو فرود آوردیم، پیش از تو تورات و انجیل را نازل گردانیدیم هُدیً لِلنّاسِ وَ أَنزَلَ الفُرقانَ اشاره به اینکه که تمام کتب آسمانی: قرآن، تورات، انجیل هر یک بجای خود برای هدایت بشر و راه‌نمائی و ارشاد است.

از کتاب صحاح لغت نقل میکنند که در لغت فرقان گفته «فرقان» چیزی را گویند که بین حق و باطل جدائی اندازد و فاروق باشد.

وَ أَنزَلَ الفُرقانَ از علی بن ابراهیم از صالح بن السدی از جعفر بن بشیر از سعد اسکاف روایت شده که گفت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرموده سوره‌های بزرگ قرآن بجای تورات بمن عطاء شده، و سوره‌های مئین بجای انجیل (گفته‌اند «سوره‌های مئین» هر یک صد آیه است).

طبرسی (ره) در مجمع البیان گفته سوره‌های سبع طوال: البقرهٔ، آل عمران، نساء، مائده، انعام، اعراف و انفال است که با توبه یک سوره بشمار میرود- تا آنجا که گفته: المئین آنها سوره‌هائی هستند که صد آیه میباشند و اول آنها سوره بنی اسرائیل و آخر آنها

سورهٔ المؤمنون است.

در اصول کافی از علی بن ابراهیم از پدرش و او از إبن سنان روایت کرده که گفت: از ابا عبد اللّه سؤال کردم از قرآن و فرقان که آیا اینکه هر دو یکی میباشند یا دواند، گفت قرآن تمام کتاب است و فرقان محکمات است که واجب است بآن عمل شود.

و نیز از صحیفه سجادیه است که در دعای ختم قرآن گفته «قرآنا و فرقانا» که بآن جدا کردهئی بین حلال خود و حرام خود را.

خلاصه چنانچه مفسرین گفته‌اند قرآن بمعنی جمع است یعنی تمام آیات

صفحه : ۱۲

قرآن و فرقان مصدر است مثل سبحان و غفران، و مقصود اسم فاعل است که برای تأکید و مبالغه بصیغه مصدر آمده یعنی جدا کننده بین حق و باطل.

إنّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآياتِ اللّهِ لَهُم عَذابٌ شَدِيدٌ وَ اللّهُ عَزِيزٌ ذُو انتِقامٍ خداوند در بسیاری از آیات خبر میدهد که بکیفر کفر کافرین و شرک آنها عذاب شدید مهیّا گردانیده- و در اینکه آیه باضافه خود را به «عزیز» که بغالب و قاهر ترجمه شده، و دیگر به «ذو انتقام» تهدید نموده مشعر بر اینکه عذاب از روی انتقام است.

[سؤال] انتقام در جائی گفته میشود که تشفی آورد یا در جائی که ظالم دست از ظلم یا اعمال بدی که کرده بردارد، و نیز تهدید دیگران باشد و خدای رءوف مهربان منزّه از آنست که بنده ضعیف خود را از روی تشفی عذاب کند زیرا که ساحت قدس او بالاتر از اینکه است که از کفر و ایمان کدورتی در او پدید آید و بمجازات بخواهد تشفی یابد.

و نیز دیگر در قیامت که موقع پاداش اعمال است، جای عمل نیست که غرض باز داشتن عاصی و کافر یا دیگران از کفر یا عمل بد باشد، پس نتیجه عذاب آنهم از روی انتقام چیست.

[پاسخ] عذاب شدیدی که بکافر وعده داده اولا منحصر بقیامت نیست اینکه عذابی است که بکیفر کفر در دنیا نیز اثر واقعی آن بر کافر و عاصی میرسد اگر چه نمیفهمند و ثانیا نه برای تشفی است و نه برای انتقام است- بلکه چون در اثر گناه و بکیفر کفر که کافر و عاصی بر خلاف وظیفه عبودیت و اطاعت امر مولی عمل نموده و خدای تعالی برای جلوگیری از اعمال بد نهی فرموده و عاصی را تهدید بعذاب کرده و وعده خدا حق است و البته آنچه وعده داده خواهد رسید- و چون عذابی که در قیامت بکافر و عاصی میرسد بنظر سطحی و استعمالات عرفی شبیه بانتقام است

صفحه : ۱۳

شاید باین اعتبار استعارهٔ و مجازا آنرا انتقام نامیده و گر نه ذات احدی بالاتر از اینکه است که از کفر و ایمان و اطاعت و معصیت یک فرد ضعیف رنج در دستگاه کبریائی پدید آورد و بمجازات بخواهد تشفی یابد.

و نکته دیگری که بنظر میرسد اینکه است که آیه عذاب شدید را نسبت بکافر مقیّد بآخرت ننموده بلکه ممکن است گفته شود چون منشأ کفر و عمل خلاف از درون و باطن کافر و عاصی بروز مینماید و حقیقت انسان قلب و باطن او است معلوم میشود که چنین کسی خود را از رحمت حق تعالی انداخته وقتی نور رحمت باو نرسید، مورد غضب میگردد و آدمی را چه عقوبتی از آن بالاتر و چه عذابی است از آن سخت‌تر که مورد لطف و رحمت پروردگارش واقع نگردد و آثار اینکه عذاب هم در همین عالم پدیدار است زیرا دلی که لطیفه الهی است و قلبیکه آنرا «عرش الرحمن» نامیده در اثر کفر و نفس پرستی با خزف یکسان گردیده و اصلا از نور معرفت در آن چیزی نمودار نیست. و تمتعات دنیوی که بآن دل خوش کرده اگر خوب بنگری خواهی دید که با اینکه هر قدر انسان در طلب آن پافشاری کند و خود را بزحمت اندازد نفس او را ارضاء نمیکند، زیرا که روح جاودانی وی در طلب چیز

ديگرى است اشتباها گمان كرده كه خواهش روح در فراهم آوردن مال و جاه يا چيز ديگرى است، اگر انسان قدرى بخود آيد و گوش فرا دارد ناله روح را ميشنود كه در زنجير قواى حيوانى دست و پاى او را بسته و نميگذارد قدمى بالا رود، پس ميتوان گفت چه عذابى است پس از عذاب جسمانى كه بكيفر گناه بگنهكار خواهد رسيد از عذاب روحانى و دورى از رحمت اله كه مبدء و مرجع است بالاتر با اينكه غايت و فائده وجود انسانى ادراك قرب برحمت او است و در بيان آن گفته (لِيَجزِيَ الَّذِينَ أَساؤُا بِما عَمِلُوا وَ يَجزِيَ الَّذِينَ أَحسَنُوا بِالحُسنَى) سوره نجم آيه ۳۱.

يعنى تا بد كاران را باعمال ناشايسته پاداش دهد و نيكوكاران را پاداش نيكو دهد

صفحه : ۱۴

آيا اينكه عذاب شديد كه حقيقتش در آخرت بروز و ظهور مينمايد و نكبتش در دنيا است چيز ديگرى است، ولى متأسفانه خبر نداريم و عذاب دنيوى را در فقدان مال و جاه و عناوين ديگر مى‌پنداريم و هر وقت فاقد يكى از اينها شديم شايد گمان كنيم بغضب خدا گرفتار شده‌ايم.

خلاصه عذاب كه بكافرين وعده داده شده و خود را «ذو انتقام» ناميده اينكه نيست كه بنظر سطحى گمان ميشود كه خداى رءوف بعذاب بنده گنهكار تشفى مينمايد خدا منزه از اينكه است كه تحت تأثير واقع گردد عذاب گنهكار مجازات است نه تشفّى.

در مجمع البيان از كلبى و محمّد بن اسحاق و ربيع بن انس نقل كرده كه اينان گفته‌اند اوائل سوره آل عمران تا حدود هشتاد و چند آيه در باره وفد نجران يعنى رسولانى كه از طرف نصاراى نجران بمدينه آمده بودند نازل شده و آنان شصت نفر سواره بودند كه چهارده نفر آنها از اشراف نجران محسوب ميشدند و سه نفر از اينكه چهارده نفر كسانى بودند كه مرجع اصلى كارهايشان قرار گرفته: يكى عاقب كه نامش عبد المسيح و سمت اميرى قوم را داشت و صاحب مشورت آنان محسوب بوده بطورى كه از رأيش تخطى نميكردند.

ديگرى سيّد كه اسمش أبهم و معتمد اصلى و پناهگاه و فرياد رس آنان شمرده ميشد و همچنين صاحب رحل يعنى رخت و اسباب و وسائل سفرى آنان بوده.

سومى ابو حارثة بن علقمه كه اسقف و پيشواى بزرگ دينى آنها بشمار ميرفت و در بين نصارى بقدرى مقام داشت كه ملوك و پادشاهان روم بخاطر علم و دانشش ثروت هنگفتى باو داده، كليساهاى متعددى بنام او ساخته بودند او تمام كتب دينى آنها را حفظ داشت.

اينكه عده شصت نفرى با لباسهاى فاخر مخصوصى وارد مدينه شدند و در مسجد رسول صلّى اللّه عليه و آله وارد گرديدند و آن وقتى بود كه پيغمبر [ص] نماز عصرش را با مسلمانان انجام داده بود. اينكه رسولان بقدرى ظاهر شوكت آميزى داشتند

صفحه : ۱۵

جامه‌هاى ديبا و حله‌هاى قيمتى پوشيده بودند كه بعضى از اصحاب كه در آن موقع آنها را ديده بود گفت ما رسولانى بزيبائى آنان نديده بوديم هنگاميكه وارد مسجد شدند وقت نماز مذهبيشان رسيد بعادت خود ناقوس زدند و بنماز ايستادند. اصحاب رسول خواستند ممانعت كنند نگذارند نماز بخوانند حضرت رسول صلّى اللّه عليه و آله فرمود بآنها كارى نداشته باشيد، مشغول نماز شدند و مشرق را قبله خود قرار دادند و نمازشان را خواندند، پس از نماز سيّد و عاقب متوجه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله شده آغاز سخن كردند، حضرت بآن دو نفر فرمود اسلام اختيار كنيد و در پيشگاه الهى تسليم شويد آن دو اظهار داشتند كه ما پيش از تو اسلام اختيار كرده و مسلمان شده‌ايم (كنايه از اينكه دين ما كه دين نصرانى است، همانا اينكه دين واقعى است) حضرت فرمود شما

چگونه مسلمانید و کارهایتان خود شاهد عدم تسلیم بحضرت ربوبی است- زیرا اولا برای خدا فرزند قائل شده و عیسی را پسر خدا میدانید- دیگر اینکه عبادت صلیب را نموده و گوشت خنزیر میخورید با اینکه تمام اینها مخالف با ادعاء شما است.

سخن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله که به اینکه جا رسید همگی آنان در مقام اعتراض برآمدند گفتند اگر عیسی پسر خدا نیست پدرش که بوده، حضرت فرمود آیا شما قبول دارید که هر پسری باید بپدر خود شباهت داشته باشد، گفتند آری فرمود آیا اینکه طور نیست که خدای حی است و نمی‌میرد و عیسی علیه السّلام میمیرد گفتند بلی پس پیغمبر [ص] فرمود آیا نمیدانید که قوام هر چیزی بخدای ما است و حفظ روزی موجودات با او است گفتند بلی همین طور است- فرمود آیا عیسی از اینکه اوصاف چیزی داشته عرضه داشتند نه- فرمود آیا میدانید هیچ چیز از موجودات آسمان و زمین بر خدا مخفی و پوشیده نیست و خداوند بر همه آنها عالم و دانا است گفتند میدانیم- فرمود آیا عیسی میدانست چیزی مگر آنچه خدا باو یاد داده گفتند نه- گفت آیا میدانید که خدای ما همان است که عیسی را در شکم مادرش صورتگری کرده آن طور که خواست و آن خدائیست که نه میخورد

صفحه : ۱۶

و نه میآشامد و نه حدث از او صادر میشود، گفتند همین طور است- فرمود آیا چنین نیست که عیسی را مادرش مانند اطفال دیگر در شکم حمل کرده و بعد چون مادرهای دیگر او را زائیده و عیسی پس از ولادت تغذی کرده و خوردن و آشامیدن داشته و از او حدث دفع میشد گفتند آری فرمود پس چگونه او پسر خدا است با اینکه هیچگونه شباهتی بپدرش ندارد- سخن که به اینکه جا رسید همگی ساکت شدند نتوانستند جوابی بگویند. خداوند متعال باین جهت ابتدای سوره آل عمران را تا حدود هشتاد و چند آیه در باره آنان نازل فرمود.

[پایان بیان طبرسی- بنقل تفسیر المیزان] إِنَّ اللّهَ لا یَخفی عَلَیهِ شَیءٌ فِی الأَرضِ وَ لا فِی السَّماءِ اشاره است بعموم قدرت و نفوذ تدبیر و علم ازلی پروردگار، و خداوند چگونگی علم خود را ببشر خاطر نشان میکند که بدانند که آنچه در آسمانها است از کرات و ستارگان و سیارات و موجودات سماوی از ماه و خورشید و کهکشانها و موجودات از روحانیین و ملائکه و آنچه در زمین است از جمادات و نباتات و حیوانات همه و همه موجودات برّی و بحری در علم حضوری ازلی و ابدی قیوم متعال ازلا و ابدا حاضر است و او تعالی محیط بهمه آنها است «لا یَعزُبُ عَنهُ مِثقالُ ذَرَّةٍ فِی السَّماواتِ وَ لا فِی الأَرضِ» سوره سبأ آیه ۳.

و باید دانست که علم حق تعالی محیط بر موجودات و عین ذات مقدس او است صفت زائد بر ذات نیست علمش بموجودات ازلی و از قبل علم او است بذات خود که عالم بخود و آثار و افعال خود و فیاضیت و سعه فیض مقدس و رحمت واسعه رحمانی او است، پیش از موجودات و پس از آنها و با آنها تماما ذاتا و صفاتا و افعالا- همه نزد او حاضر است زیرا که بنا بر تحقیق و باعتراف دانشمندان علم حق تعالی حضوری است نه حصولی چنانچه بعضی گمان کرده‌اند.

هُوَ الَّذِی یُصَوِّرُکُم فِی الأَرحامِ کَیفَ یَشاءُ ذات متعال در اینکه آیه خود را توصیف مینماید و از طریق دلیل انّی که از

صفحه : ۱۷

اثر پی بمؤثر بردن است و بالاتر از همه تصویر، صورت انسانی است هر طوری که مشیّتش اقتضاء نموده انگاشته سفید، سیاه، خوش اندام، زشت قیافه. در ظلمات ثلاث: ظلمت شکم، ظلمت رحم، ظلمت مشیمه (یعنی بچه دان) صورت انسانی را با آن طراوت و زیبائی بقدرت کامله و علم سرمدی خود مینگارد و پس از اتمام آن بقول حکماء از عقل فعال و بلسان اخبار بتوسط ملک اعظم روح انسانی را در خور استعداد جنین بوی افاضه میکند و نظر بشرافت آنروح که از منبع فیاض مطلق افاضه شده روح انسانی را نسبت بخود میدهد و خود را به «أَحسَنُ الخالِقِینَ» میستاید با اینکه در باره خلقت بزرگ عالم از ملائکه و روحانیین و آفرینش زمین

و آسمانها و عالم ملک و ملکوت بخود نبالیده و خلقت چیزی از بزرگترین مخلوقات از عقل اول و روح اعظم گرفته تا آخرین مرتبه نفوس و ارواح هیچ روحی را بخود نسبت نداده و روح انسانی را منسوب بخود نموده و به «نَفَختُ فِیهِ مِن رُوحِی» آنرا معزز و محترم گردانیده.

لا إِلهَ إِلّا هُوَ العَزِیزُ الحَکِیمُ الهی و آفریننده‌ئی نیست مگر آنهویّت و حقیقتی که غائب از انظار و غالب و مستولی بر موجودات و حکیم درستکار که بقدرت کامله خود از روی حکمت و نظام آفرینش در رحمها تصویر میکند هر گونه صورتی که مشیّت ازلی و فیض سرمدی او بر وفق صلاح جامعه در عالم قضاء مقرر گردیده «لا رادّ لقضائه و لا تدبیر لحکمه» هر چیزی را بجای خود قرار داده.

هُوَ الَّذِی أَنزَلَ عَلَیکَ الکِتابَ مِنهُ آیاتٌ مُحکَماتٌ هُنَّ أُمُّ الکِتابِ آن خدای عزیز حکیم آنکسی است که قرآن و فرقان را بر تو نازل گردانید و در آن آیاتی است که بعضی از آن آیات محکم است و بعضی متشابه شاید مقصود از محکمات قرآن آیاتی است که دست تصرف از تفسیر و تأویل و حمل کردن بر غیر معنی ظاهر در آن کوتاه است بقدری ظاهر و بیّن است و چنان محکم و ثابت و استوار است که بهیچ وجه نمیتوان در آن تصرف

صفحه : ۱۸

نمود و چنین آیاتی را به «امّ الکتاب» نامیده اشاره به اینکه چنین آیاتی اصل کتاب است و آنرا به «مُحکَمات» توصیف فرموده نظر به اینکه که متقن و محکم و ثابت است و اینکه آنرا «أُمُّ الکِتابِ» نامیده شاید اشاره بآن آیاتی است که مشتمل بر قوانین و احکام امور مسلمین است و آنچه راجع باصول دیانت و فروع است از حلال و حرام. و خلاصه آن آیاتیکه دستور العمل روزانه بشر مطابق حکم الهی در اصلاح امور معاش و معاد در آن است بدون ضمیمه آیات دیگر از تفسیر و تأویل یا بضمیمه حکم عقل یا روایات یا غیر اینها از خود آیات بمجرد نظر و تدبر و غیر آن ظاهر باشد.

در مجمع البیان در توضیح آیه چنین گفته پس از بیان انزال قرآن کیفیت و چگونگی نزول آنرا بیان کرده قوله تعالی «هُوَ الَّذِی أَنزَلَ عَلَیکَ الکِتابَ» یعنی قرآن «مِنهُ آیاتٌ مُحکَماتٌ هُنَّ أُمُّ الکِتابِ» یعنی اصل کتاب «و اخر متشابهات» در محکم و متشابه عقاید و گفته‌هائی است.

۱- محکم آنچیزی است که از ظاهر آن بدون قرینه‌ای که بآن متصل باشد و بدون چیزی که دلالت بر مراد کند و مقصود معلوم شود بجهت وضوح معنی مثل قوله تعالی «إِنَّ اللّهَ لا یَظلِمُ النّاسَ شَیئاً، و لا یَظلِمُ مِثقالَ ذَرَّةٍ» و امثال آن از آن چیزهائی که در فهمیدن مراد از آنها بدلیلی احتیاج نباشد.

و متشابه- چیزی است که از ظاهر آن مقصود معلوم نشود مگر اینکه با دلیلی مقترن باشد که دلالت بر مراد از آن کند زیرا ظاهر آن مشتبه است مثل قوله تعالی «وَ أَضَلَّهُ اللّهُ عَلی عِلمٍ» و اینکه اضلال غیر از اضلال در قول او است که فرموده «وَ أَضَلَّهُمُ السّامِرِیُّ» زیرا که گمراه کردن سامری قبیح است و گمراه کردن خدا نیکو است و همین است معنی قول مجاهد که گفته «محکم چیزی است که معانی او مشتبه نشود، و متشابه چیزی است که معانی آن مشتبه گردد و جز اینکه نیست که اشتباه در امور دین واقع میگردد مثل توحید

صفحه : ۱۹

و نفی التشبیه و جور آیا نمی‌بینی قوله تعالی «ثُمَّ استَوی عَلَی العَرشِ» که در لغت احتمال دارد مثل استواء و نشستن بر تخت است- یا اینکه بمعنی قهر و استیلاء است، و معنی اول (یعنی بمعنی لغوی) بر خدای تعالی جایز نیست.

۲- محکم آیات ناسخه است و متشابه آیات منسوخه [إبن عباس] ۳- محکم آیـاتی است که در آن احتمال تأویل نباشـد مگر یک وجه و متشابه آنست که دو وجه یا زیادتر احتمال تأویل بدهد.

[محمّـد بن جعفر بن الزبیری و ابی علی جبائی] ۴- محکم آنست که الفـاظش مکرر نگردد و متشابه آنست که الفاظش مکرر گردد مثل حکایت موسـی و غیر آن. [إبن زیـد] ۵- محکم آنست که تعیین تـأویلش معلوم باشـد و متشـابه آنست که تعیین تأویلش معلوم نباشـد مثـل قیـام ساعت. [جابر بن عبـد اللّه] و اینکه «أُمُّ الکِتابِ» را مفرد گفته نه جمع و نگفته «امّهات الکتاب» دو وجه در آن گفته شده: ۱- بطور جواب است مثل اینکه گفته شده چه چیز است ام الکتاب در پاسخ گفته شده «هنّ ام الکتاب» مثل اینکه گفته میشود کیست نظیر زید، گفته شود مائیم مثل زید. ۲- آیات بتمامها اصل کتاب است و چنین نیست که هر آیه محکم ام الکتاب و اصل آن باشـد زیرا که «ام الکتاب» جاری مجرای اصل واحد است در بیان و حکمت- و مثل او است قوله تعالی «وَ جَعَلْنَا ابنَ مَریَمَ وَ أُمَّهُ آیَةً» و نگفت آیتین زیرا که شأن آنـدو یکی است در اینکه عیسـی را آورد بـدون مردی که بین آنها باشد- پس نبود آیهٔ برای مریم مگر بعیسی و برای عیسـی آیهٔ نبود مگر بمریم- و اگر میخواست هر یک از آنها را آیهٔ بشـمار آورد میگفت آیتین. [پایان] در بعضـی از تفاسیـر متجـاوز از پـانزده قول در معنی مراد از محکم و متشابه از مفسـرین نقل کرده و در هر یک از آنها اشـکال وارد نموده که ما اگر بخواهیم اقوال و اشکالات وارده بر آنها را بیان کنیم سخن طولانی میگردد باضافه چندان

صفحه : ۲۰

فائده‌ئی در آن بنظر نمیآیـد- وقتی نظر کردیم باول سوره هود «الر کِتابٌ أُحکِمَت آیاتُهُ» و در سوره زمر آیه ۲۴ «کِتاباً مُتَشابِهاً مَثانِیَ» و در اینجـا فرمود «هُوَ الَّذِی أَنزَلَ عَلَیکَ الکِتابَ مِنهُ آیاتٌ مُحکَماتٌ هُنَّ أُمُّ الکِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ» در اینکه دو آیه قرآن را باین دو قسم محکم و متشابه توصیف میکنـد. آیه اول سوره هود اشاره دارد به اینکه که آیات قرآن بتمامه محکم و متقن است و واقع و ثابت است و دست تصرف در آن کوتاه است «و متشابها» در سوره زمر و در اینجا گویا اسـتثناء از محکمات است یعنی آیات قرآن تماما محکم و دلالتش بر معنـای مقصود واضـح و جلی است و آنهـا را بـام‌الکتاب توصیـف و بعض آیات و لو اینکه آنهم نسبت بمعنی خود محکم و ثابت است، لکن مثل الفاظ مشترک محتمل چند معنی است که بضـمیمه آیات دیگر یا دلائلی باید مراد را پیدا نمود و بمعنی مراد تخصیص داد.

و اینکه هم یکی از رموز آیـات قرآن است و شایـد یکی از اسـرار است که اختبـار و آزمایش مؤمن از منافق باشـد چنانچه در همین آیه فرموده:

فَأَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم زَیغٌ فَیَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنهُ ابتِغاءَ الفِتنَةِ بین منافق و مؤمن جـدا میشود زیرا که اینکه آیه ارشاد بر اینکه است که آیـات متشابهات آنهائی است که چنـد معنی در آن احتمال بدهـد و کسانی که در قلبشان زیغ و کجی است و در رأی و عقیـده‌شان اضـطراب دارند برای اعمال رکیکشان و رفع قلق نفسانی و ارضاء نفسـشان و جلوگیری از اعتراض دیگران بآیات متشابهات تمسک مینماینـد تـا اینکه میـول نفسـانی خود را در فسـاد اجراء نماینـد و اینکه عمـل آنـان خود دلیـل بـارزی است که چنین کسـانی اصلا تمسـکشان بآیـات نه برای فهم آن و عمـل بر طبق آنست بلکه غرضـشان مکر و خـدعه است و میخواهنـد عمل شوم خود را با آیات تطبیق دهند و سرپوشی بر فساد نمایند و فتنه بین مسلمانان اندازند.

صفحه : ۲۱

وَ ابتِغـاءَ تَأوِیلِهِ چنین کسـانی برای فتنه و فسـاد آیـات متشابهات یعنی آن آیاتی را که در الفاظ یا در معانی ظاهر شـباهت بهم دارند آنچه را که موافق غرض و مقصود آنها است بـدون اینکه با آیات دیگر که قرینه مراد باشـد میگیرنـد و برخ مردم میکشـند وَ ما یَعلَمُ

تَأْوِیلَهُ إِلَّا اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی العِلمِ از آیه چنین معلوم میگردد که تأویل متشابهات را کسی جز خدا نمیداند «وَ الرّاسِخُونَ فِی العِلمِ» را عطف داده به «وَ ما یَعلَمُ».

یَقُولُونَ آمَنّا بِهِ کُلٌّ مِن عِندِ رَبِّنا [سؤال- تأویل یعنی چه و راسخین در علم کیانند] در معنی آیه «فَأَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم زَیغٌ» گفته شده در باره کسانی است که از راه حقیقت منحرف و رو بباطل روند گفته میشود «زاغ الشمس من کبد السماء» و قوله تعالی «فَلَمّا زاغُوا أَزاغَ اللّهُ قُلُوبَهُم» اینهائیکه در دل آنها زیغ است که مایل بکج روی شده‌اند همواره رجوع بمتشابهات می‌کنند و آیات قرآن را برأی و سلیقه خود مطابق مقصود خود تأویل می‌کنند بمعنی منحرف گردیدن از ظاهر لفظ بسوی معنای غیر ظاهر.

و مفسرین در شأن نزول اینکه آیه گفته‌اند اینکه آیه در باره یهودیان آمده و بروایتی از إبن عباس نقل شده که متشابهات آنست که بر یهودیان در حروف تهجی مشتبه شده، گفته‌اند کعب اشرف و حیّ بن اخطب با جماعتی نزد رسول صلّی اللّه علیه و آله آمدند و گفتند بما رسیده که در جمله آنچه بر تو فرود آمده «الم» است و اگر اینکه حق است ما مدت ملک تو را میدانیم که چند خواهد بود و تا کی خواهد بود پیش از هفتاد و یک سال نخواهد بود و اینکه تأویل بر حساب جمل است- الف یکی، لام سی، میم چهل. رسول صلّی اللّه علیه و آله گفت بیشتر از اینکه هم هست «المص» گفتند «ص» نود، پس صد و شصت و یک سال خواهد بود، گفتند مانند اینکه دیگر هست «المر» گفتند اینکه بسیار بر او بیفزود دویست و هفتاد و یکی میشود

صفحه : ۲۲

و اینکه بر ما مشتبه شده ندانیم بیشتر گیریم یا کمتر و ما بتو ایمان نخواهیم آورد اینکه بود که ربّ العالمین در باره ایشان اینکه آیه را فرستاد:

«هُوَ الَّذِی أَنزَلَ عَلَیکَ الکِتابَ مِنهُ آیاتٌ مُحکَماتٌ هُنَّ أُمُّ الکِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ» یعنی بر یهود مشتبه شد وقتی حروف را بر حساب حمل تشبیه کردند.

اگر کسی بگوید در متشابهات چه حکمتی است- چرا تمام آیات محکمات نیست! جواب آنست که تشریف و تخصیص علماء است تا بمقیاس فهم معانی دقیق را از آیات استخراج کنند و بهمین معنی از عامه خلق امتیاز می‌یابند و نیز مستحق ثواب اخروی میگردند برای اینکه در استنباط خاطر و فکر خویش را میرنجانند و اگر همه محکمات بود حاجت بتکلف نظر و اتعاب فکرت نبودی و آن ثواب حاصل نیامدی، معنی دیگر آنست که دانایان چون در متشابهات تأمل کنند و از دریافت معانی عاجز گردند نقص خویش بینند و عجز خویش بشناسند و آنکه در راه بندگی راست روند زیرا که بندگی عجز خود شناختن است و بدرماندگی خود اقرار کردن است. [کشف الاسرار] وَ الرّاسِخُونَ فِی العِلمِ یَقُولُونَ آمَنّا بِهِ کُلٌّ مِن عِندِ رَبِّنا و آنان کسانی میباشند که علم در قلبشان نفوذ کرده و رسوخ نموده و متصف گردیده‌اند بآن علمی که در شأن آنها است «العلم نور یقذفه اللّه علی قلب من یشاء من عباده» و آن موهبت خدائی که بآن «یعزّ من یشاء و یذلّ من یشاء بیده الخیر» و آن بزرگواران کسانی میباشند که در بندگی بمقام رضا و تسلیم رسیده‌اند و در آیات الهی و نوامیس شرعی از پیش خود رأی اندیشی نمی‌کنند و میگویند بآنچه از نزد پروردگار ما آمده ایمان آوردیم و تسلیم امر پروردگارمان میباشیم اینهایند کسانی که بمقام عبودیت رسیده‌اند.

بین مفسرین اختلاف است در اینکه آیا راسخون بواو عطف بر اللّه است باین معنی که تأویل متشابه را کسی نمیداند مگر خدا (وَ الرّاسِخُونَ فِی العِلمِ) که اینها میدانند و میگویند «آمنا به کل من عند ربنا».

صفحه : ۲۳

در مجمع البیان گفته اینکه قول إبن عباس و ربیع و محمّد بن جعفر بن زبیر و اختیار ابی مسلم است- و از ابی جعفر علیه السّلام

روایت شده که گفت رسول اللّه افضل امت از همه راسخین در علم است که همانا میداند آنچه را که خدا از تأویل و تنزیل بر او نازل گردانیده و نازل نمی‌کرد خدا بر او چیزی که دانا نکند او را بتأویلش و خود آنحضرت و اوصیاء بعد از او تمام آنرا میدانستند.
و مؤید اینکه قول اینکه است که صحابه و تابعین اجماع کردند بر تفسیر جمیع قرآن و دیده نشده که در چیزی از آن توقف کرده باشند و آنرا تفسیر نکرده باشند بعذر اینکه اینکه متشابه است و نباید تفسیر کرد و نمیداند آنرا مگر خدا و إبن عباس در همین آیه مورد بحث میگفت من از راسخین در علم هستم.
و قول دیگر اینکه و او در (وَ الرّاسِخُونَ) و او استیناف است و بنا بر اینکه قول تأویل متشابه را نمیداند مگر خدا، و باید بس از قوله تعالی (وَ ما یَعلَمُ تَأوِیلَهُ إِلَّا اللّهُ) وقف کرد و ابتداء کرد به (وَ الرّاسِخُونَ فِی العِلمِ یَقُولُونَ آمَنّا بِهِ) و الراسخون مبتداء میشود و خبر او (یَقُولُونَ) است.
[و اینکه قول عایشه و عروهٔ بن زبیر و حسن و مالك و اختیار کسائی و فراء و جبائی است] و اینها چنین گفته‌اند که راسخین تأویل متشابه را نمیدانند لکن بآن ایمان میآورند و بنا بر اینکه تأویل آیه راجع است بمدت اجل اینکه امت و وقت قیام ساعت و قیامت و فناء دنیا و وقت طلوع شمس از مغرب و نزول عیسی علیه السّلام و خروج دجّال و امثال اینها از آن چیزهائی که در علم خدا مخزون است.
و بنا بر اینکه تأویل یعنی متأول مثل قوله تعالی (هَل یَنظُرُونَ إِلّا تَأوِیلَهُ یَومَ یَأتِی تَأوِیلُهُ) یعنی (موعود) میآید، و قوله تعالی (کُلٌّ مِن عِندِ رَبِّنا) یعنی محکم و متشابه تماما از نزد پروردگار ما است (وَ ما یَذَّکَّرُ) یعنی در آیات خدا تفکر نمی‌کنند و متشابه آنرا بمحکم برنمیگردانند (إِلّا أُولُوا الأَلبابِ) یعنی مگر ذو و العقول.
قاضی ماوردی گفته خداوند تمام قرآن را توصیف بمحکم کرده بقوله تعالی

صفحه : ۲۴

(الر کِتابٌ أُحکِمَت آیاتُهُ) و نیز تمام آنرا توصیف نموده به اینکه که متشابه است بقوله تعالی (اللّهُ نَزَّلَ أَحسَنَ الحَدِیثِ کِتاباً مُتَشابِهاً) پس معنی احکام اتقان یعنی احکام آن متقن است و با متقن بودنش ممنوع است زیرا که احکام و معانی آن خالی از خلل و اعتراض است پس تمام قرآن از اینکه جهت محکم است.
و قوله (متشابها) یعنی یشبه بعضه بعضا فی الحسن و الصدق و الثواب و البعد عن الخلل و المتناقض و هو کله من هذا الوجه متشابه.
[پایان] از تفسیر عیاشی از ابی بصیر از حضرت صادق علیه السّلام نقل شده که فرمود کسی که قرآن را به رأی خود تفسیر نماید اگر مطابق واقع باشد مزدی ندارد و اگر خطاء باشد از رحمت الهی دور گردد که از آسمان بما دورتر خواهد بود.
باز در همان تفسیر از یعقوب بن یزید از یاسر از حضرت رضا علیه السّلام نقل شده که فرمود اظهار رأی در کتاب خداوند کفر است.
و از تفسیر صافی نقل شده که از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله روایت میکنند که فرمود کسیکه قرآن را برأی خود تفسیر کند جایگاهش آتش دوزخ است.
صاحب تفسیر المیزان در توجیه حدیث گفته اینکه رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمود کسی که قرآن را به رأی خود تفسیر کند مقصود از رأی اعتقادی است که از روی اجتهاد برای انسانی حاصل شود گاهی هم بسخنی که از روی هوی و هوس و یا باصطلاح بمیزان استحسان گفته شود رأی میگویند، بهر حال چون در فرمایش آنحضرت کلمه رأی را بخود تفسیر کنند اضافه کرده و تعلق داده است معلوم میشود که نهی از مطلق اجتهاد در تفسیر قرآن نفرموده تا بالملازمه بر سخن اخباریها که میگویند در مورد تفسیر آیات باید تنها و تنها بروایاتی که از اهل بیت علیهم السلام در آن زمینه رسیده قناعت کرد و کوشش عقل و غیر آنرا کنار گذارد،

ما چگونه کلام اخباریها را در اینکه جهت قبول کنیم با اینکه در بسیاری از آیات قرآن به اینکه که عربی مبین و روشن است معرفی کرده و بتدبر و تفکر در آن امر فرموده و همچنین اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام هم

صفحه : ۲۵

در روایات زیادی بمسلمان دستور داده‌اند که بقرآن رجوع کنید و صحت و سقم روایات را با عرضه کردن بقرآن شریف تشخیص بدهید.

پر واضح است که اضافه و تعلقی که در رأی بخود اعمال شده میرساند که موضوع نهی شده اینکه است که مفسر در رشته تفسیر جنبه استقلال بخود بگیرد و تنها بوسائلی که برای تشخیص کلام عربی بکار برده میشود اکتفا کند آری اینکه روش نزد افراد انسانی متداول است که هر گاه کلامی را شنیدند از هر کس و هر گوینده‌ئی باشد فورا قواعد معمولی که برای پی بردن بمعنی و مراد آن سخن دارند بکار برده و بزودی نتیجه میگیرند و میگویند از اینکه سخن چنین مطلبی اراده کرده است.

تا آنجا که گفته (توضیح) چنانچه در بحثهای سابق گذشت آیات قرآن شریف در عین اینکه کلماتش جدا و منفصل از یکدیگرند یک کلام متصل بوده پاره‌ئی از آیات آن نسبت به پاره دیگر توضیحاتی را اعطاء میکند، چنانچه از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده که فرموده بعضی از آیات مقصود بعض دیگر را شرح داده و بمراد آن گواهی میدهد، بنا بر اینکه روشی که بین افراد انسانی در تشخیص مراد متکلم متداول میباشد در اینجا نمیتوان جاری شود به اینکه که یک آیه را گرفته بخواهیم با اعمال قواعد مقرره‌ئی که در علوم مربوطه گفته شده مقصود را بدست آوریم، بلکه تنها راه صحیح در فهم کلام الهی اینکه است که در هر موضوعی تمام آیات مناسب آنرا ملاحظه نموده با کوشش مخصوصی که در تدبّر تمام آنها بکار برده میشود مقصود آنرا استفاده نمود، چنانچه همین موضوع از آیه شریفه «أَ فَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرآنَ وَ لَو كانَ مِن عِندِ غَيرِ اللّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اختِلافاً كَثِيراً» نساء آیه ۸۲ برمیآید.

نتیجه بدست آمد که تفسیر برأی یعنی همان نحو تفسیری که مورد نهی قرار گرفته آن است که مفسر بخواهد با اعمال قواعد مقرره و متداوله کلام الهی را با همان روش که گفتار دیگران را بررسی میکرد مورد بررسی قرار دهد

صفحه : ۲۶

تا آنجا که گفته خلاصه کلام آنکه موضوعی که مورد نهی قرار گرفته استقلال مفسر در تفسیر قرآن و اعتماد داشتن بر نفس خود بدون رجوع بغیر است و لازمه اینکه نهی اینکه است که مفسر باید استمداد از غیر جسته و بآن رجوع نماید- و واضح است که آن غیر باید یا کتاب الهی یا سنت باشد، اینک گوئیم اما سنت نیست زیرا که چنانچه تذکر دادیم. خود سنت مسلمانان را مأمور برجوع بقرآن کرده و دستور صادر شده که سنت یعنی اخبار و احادیث را بقرآن عرضه کنند تا بآن وسیله صحت و سقم آنرا با مطابقت یا مخالفت با قرآن تشخیص دهند، بنا بر اینکه معلوم میشود که آن غیر حتما خود قرآن شریف میباشد یعنی مفسر باید با نفس قرآن آنرا تفسیر کند و بوسیله خود قرآن آن مقصود اصلیش را بدست آورد اینکه بود تفسیر برأی و نکته نهی از آن. [پایان] پس از آن از تفسیر عیاشی نقل میکند که امام صادق [ع] فرمود قرآن محکمی دارد و متشابهی، بمحکم آن ایمان بیاور و عمل کن، ولی بمتشابهش ایمان آور و عمل منما، و اینکه گفته خدا است که فرموده کسانی که دلهایشان از حق برگشته تنها آیات متشابهه را دنبال میکنند تا باعث گمراهی مردم باشند و بخیال خود بتأویل قرآن نائل شوند، با اینکه جز خدا کسی تأویل آنرا نمیداند، ولی راسخون فی العلم میگویند ما ایمان آوردیم که تمامی آن از نزد خدا است، و راسخین در علم آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله میباشند.

و از کتاب کافی از امام باقر علیه السّلام نقل کرده‌اند که در حدیثی فرموده منسوخات از متشابهاتند.

و در کتاب عیون از امام رضا [ع] نقل شده که فرموده کسیکه متشابه قرآن را بمحکمش رد نماید بصراط مستقیم راه برده، سپس فرمود در اخبار ما هم متشابهی چون متشابه قرآن وجود دارد، پس متشابهات را بمحکمات رجوع دهید و بدون رجوع از آنها پیروی منمائید که گمراه خواهید شد.
و از کافی از هشام بن حکم نقل میکنند که گفته موسی بن جعفر [ع] برایم

صفحه : ۲۷

حدیث فرمود تا آنجا که فرمود ای هشام خداوند از یکدسته مردم صالح چنین حکایت میکند: که گفتند پروردگارا دلهای ما را پس از آنکه هدایت کردی منحرف مساز و از نزد خود رحمتی بر ما موهبت کن که تو تنها بخشنده‌ئی، اینان کسانی میباشند که میدانند که دلها پس از هدایت ممکن است منحرف شده به نابینائی برگردد. آری تا کسی از خداوند عقلی پیدا نکند از او نمیترسد و تا از او دانشی نیابد دلش بمعرفت ثابتی که حقیقتش را در قلب خود بیند استوار نخواهد شد.
هیچکس چنین رتبه‌ئی ندارد جز آنکه کردارش گواه صدق گفتارش شود و پنهان او موافق آشکارش باشد زیرا که خداوند عزیز دلیل باطن پوشیده هر چیز را تنها ظاهر آن قرار داده است.
اینکه بود بیان صاحب تفسیر المیزان و خودش پیشی گرفته و بر خود دو اشکال وارد کرده و سپس جواب داده. اشکال اول- شکی نیست که قرآن فرستاده شده تا مردم آنرا درک نموده و استفاده کنند چنانچه جمله شریفه «إِنّا أَنزَلنا عَلَيكَ الكِتابَ لِلنّاسِ» زمر ۴۱ «هذا بَيانٌ لِلنّاسِ» آل عمران ۱۲۸ و مانند آن همین مطلب را روشن میکند، و از طرفی باز شکی نیست که مبین و مفسر آن نفس نفیس رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله میباشد چنانچه خداوند متعال در آیه شریفه فرموده «وَ أَنزَلنا إِلَيكَ الذِّكرَ لِتُبَيِّنَ لِلنّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيهِم» نحل آیه ۴۴.
آری کتاب الهی را پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله برای صحابه بیان فرمود و تابعین یعنی کسانیکه پس از صحابه روی کار آمدند همان نکات را یاد گرفتند بنابر اینکه آنچه را در غالب احادیث و روایات از حضرت رسول [ص] نقل کرده‌اند معلوم است که آن از فرمایشات نبوی است و بنص قرآن از آن تجاوز نتوان کرد و قسمتهائی که بدون اسناد به پیغمبر [ص] در باره‌اش گفتگو کرده‌اند گر چه مانند احادیث حجّیتش محرز نیست لکن چون میدانیم که مطالبی است که یا از کلمات نبوی استفاده شده یا از روی ذوقی که تعلیمات مکتب اسلام بآنها نشان داده.
چگونه ممکن است مطلبی بر آنان پوشیده مانده باشد با اینکه اهل لسان

صفحه : ۲۸

بودند و در ادبیات عربی کاملا کنجکاوی کرده و در اخذ حقایق قرآن از مصدر رسالت بی اندازه کوشش مینمودند اگر کسی صفحات تاریخ را از نظر بگذراند و داستان مساعی مردان دین را در آن قسمت مطالعه کند بصدق گفتار ما خواهد رسید باری از اینجا روشن میشود که عدول از طریقه و روش آنان و دست برداشتن از سنّت حسنه‌اشان یعنی تفسیر کردن آیه‌ئی از آیات قرآنی را بغیر اقوال و آراء ایشان بدعت است و سکوت از قسمتهائی که آنان ساکت بودند امری لازم است.
آری آنچه آنان نقل کرده‌اند برای شخصی که اراده فهم کتاب الهی را داشته باشد کافی است زیرا چنانچه سیوطی گفته شماره احادیثی که در تفسیر قرآن از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و صحابه و تابعین بما رسیده به هفده هزار میرسد چگونه ممکن است اینکه عده زیاد از روایات ما را از غیر خود مستغنی و بی‌نیاز نسازد.
[پاسخ] در سابق گذشت که آیات شریفه‌ئی که مردم را بطور عموم از کافر و مؤمن و از کسانی که در عهد نزول کتاب الهی

بوده‌اند و با اشخاصیکه بعدا بوجود آمده‌اند دعوت به تعقل و تدبّر در قرآن نموده مخصوصا آیه «أَ فَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرآنَ وَ لَو کانَ مِن عِندِ غَیرِ اللّهِ لَوَجَدُوا فِیهِ اختِلافاً کَثِیراً» بطور آشکارا دلالت دارد که معارف قرآنیه را میتوان با بحث و کنجکاوی در آیات شریفه‌اش بدست آورد و بآن وسیله اختلافی که در نظر ابتدائی بین بعض آیات با بعض دیگر دیده میشود مرتفع ساخت زیرا آیه شریفه «أَ فَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرآنَ» تا آخر در مقام تحدی است و میخواهد با عدم وجود اختلاف در آن حقانیت کتاب الهی را ثابت کند، در اینکه صورت معنی ندارد که فهمیدن معانی قرآن را موکول بفهم صحابه و تابعین نماید.

بلکه بالاتر نمیتوان در چنین مقامی درک معانی آنرا به بیانات نبوی [ص] حواله داد زیرا که کلام رسول اللّه [ص] در چنین زمینه‌ئی یا کلامی است که

صفحه : ۲۹

موافق و مطابق ظاهر کتاب الهی است و یا مخالفت دارد، پر واضح است که در صورت موافقت احتیاجی بآن نیست زیرا که خود طرف پس از تدبر و بحث همان معنا را درک میکند و در صورت مخالفت سازگاری با مقام تحدی نداشته و نمیتواند حجتی را بر خصم اقامه کند.

آری در باره شرح و تفصیل دادن احکام فرعی چاره‌ئی جز استفاده کردن از بیانات نبوت [ص] نیست چنانچه خود قرآن شریف هم اینکه قبیل مطالب را به توضیحات نبی اکرم (ص) ارجاع و حواله داده است و آیه شریفه «ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُم عَنهُ فَانتَهُوا» سوره حشر آیه ۷۰، و آنچه در معنای آن هست بهمین قسمت مربوطند و همچنین قسمتهائی که راجع به قصص و داستانها و یا مربوط به تفاصیل معاد میباشد در آنها هم بیانات پیغمبر (ص) حتمی و لازم است.

خلاصه از سخنان بالا روشن میشود که شأن رسول اللّه (ص) در چنین مقامی تنها و تنها جنبه تعلیم و آموزشی است فقط یک راه نمائی است که استاد آگاه بوسیله آن ذهن شاگرد و متعلم را برای درک چیزی که بر او سنگین بود ارشاد و رهبری مینماید- زیرا که آموزش و تعلیم بزرگترین کاری را که انجام میدهد آسان کردن راه تربیت و نزدیک کردن بآن میباشد نه اینکه استاد راهی ایجاد کند و یا موضوعی که برای شاگرد وجود نداشت بیافریند.

اشکال دوم که خود آنشخص محترم بخود اعتراض نموده و فرموده:

بصحت پیوسته که رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله در آخرین خطبه‌ئی که ایراد کرده چنین فرموده که من دو چیز نفیس میان شما بامانت میگذارم که یکی بزرگتر از دیگری است، بزرگتر کتاب پروردگار و کوچکتر عترت و اهل بیت من است شما اگر توصیه مرا در باره آن دو مراعات نموده و بدامن هر دو متمسک شوید هرگز گمراه نخواهید شد، اینکه فرمایش را سنی و شیعه بطریق متواتر از عده زیادی از صحابه پیغمبر (ص) روایت کرده‌اند دانشمندان حدیث شماره آنها را به

صفحه : ۳۰

سی و پنج نفر صحابه رسانیده‌اند. و در بعضی نقلهای آن دارد که رسول (ص) فرمود آن دو هرگز از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد گردند.

باری اینکه حدیث دلالت روشن بر حجیت قول اهل بیت دارد که تنها آنچه از آنان راجع به تفسیر قرآن رسیده واجب الاتباع است یعنی باید اکتفاء بهمان مقدار کرد و گر نه تفرقه و جدائی بین قرآن و اهل بیت پیش آمده و مرتکب نهی الهی شده‌ایم.

پاسخ اینکه اعتراض را مفسر محترم چنین میگوید: میگوئیم آنچه در باره معنی اتباع و پیروی پیغمبر [ص] در جلوتر متذکر شدیم در اینجا عینا در اتباع اهل بیت میگوئیم که روشن است که حدیث شریف نمیخواهد حجیت ظاهر آیات شریفه قرآن را باطل نماید و

تنها حجیت را مخصوص ظاهر بیانات اهل بیت کند- چگونه اینکه معنی تصور دارد با اینکه خود رسول اکرم (ص) فرمود قرآن و اهل بیت از هم جدا نمیشوند و حجیت را برای هر دوی آنها ثابت فرموده و معنای حجیت هر دوی آنها اینکه است که قرآن در دلالت کردن بر معانی و کشف معارف الهیه لازم الاتباع است و عترت در راهنمائی مردم بطریق صحیح آن و هدایت نمودن آنان باغراض و مقاصد کتاب الهی مدخلیت کامل دارد تا آخر کلامش.

آری فرمایشات مفسر دانشمند تماما صحیح لکن در اینکه بطور کلی سنت یعنی اخبار و احادیث را در تفسیر آیات معتبر ندانسته بدلیل اینکه خود معصومین (ع) مسلمانان را دستور داده‌اند که سنت یعنی اخبار و احادیث را بقرآن عرضه کنید تا باین وسیله صحت و سقم آنرا با مطابقت و مخالفت قرآن تشخیص دهید چنانچه در پاسخ اشکال دوم گفته شد.

اینکه مطلب بطور کلی آنطور که مفسر بیان کرده که از ظاهر آن چنین بنظر میآید که اخبار و احادیث بخودی خود بدون عرضه کردن بقرآن معتبر نمیباشد درست نمیآید.

صفحه : ۳۱

چگونه میتوان احادیث صحیح و معتبر را بدون تطبیق با آیات قرآن معتبر ندانست در صورتی که باجماع امامیه ائمه طاهرین علیهم السلام مفسر و مبیّن قرآنند مخصوصا بنابر اینکه مقصود از راسخین فی العلم ائمه اطهار باشند وقتی بنص قرآن علم بمتشابهات نزد آنها باشد چگونه توان گفت اخبار معتبری که از قبل آنها در تفسیر صادر گردیده باید بآن اعتنا ننمود اگر چنین باشد چه فرق است بین کلام معصوم با غیرش با اینکه یکی از مدارک چهارگانه که در اصول فقه برای استنباط احکام مقرر گردیده سنت است که بین تمام فقهای شیعه و سنی مطرح شده اگر سنت یک مدرک مستقل نبود چگونه در اصول فقه استدلال باخبار را معتبر میدانستند و بر طبق آن عمل مینمودند در صورتی که اهلش میدانند وقتی در فروع حکمی از قرآن که مخالف با نص صحیح معتبری که بدون معارض باشد معارضه نمود بعذر اینکه قرآن قطعی السند است و دلالتش ظنی است و حدیث صحیح ظنی السند و دلالتش قطعی است در موقع تعارض بحدیث عمل میکنند نه بقرآن بلکه عمومات قرآن را بحدیث تخصیص میدهند.

و آنجا که خود معصومین علیهم السلام اجازه داده‌اند که احادیث را بقرآن عرضه کنید در مورد تعارض بین چند حدیث است نه بطور کلی چنانچه از ظاهر کلام مفسر معلوم میگردد.

آری تفسیر برأی در جائیکه آیه از محکمات و واضح نباشد و محتاج بتفسیر و تأویل باشد در چنین موردی بایستی رجوع بخود قرآن یا نص صحیح نمود تفسیر برأی جایز نیست.

آنچه بنظر میرسد اینکه اعتراضاتی که بر بیانات مفسر محترم وارد آمده بسیار بجا و بموقع است و جوابهائی که داده شده و لو اینکه بسیار متین و بنظر ابتدائی درست مینماید لکن از چند جهت مورد اعتراض است:

۱- در بیان ایشان تناقض دیده میشود زیرا که در پاسخ اینکه اعتراض که رسول اکرم (ص) در آخر عمر فرموده من از میان شما میروم و دو چیز بزرگ بین

صفحه : ۳۲

شما میگذارم کلام اللّه و عترت من و اینکه دو هرگز از هم جدا نمیشوند تا آخر گفته قرآن در دلالت کردن بر معنی لازم الاتباع است و عترت در راهنمائی مردم بآن مراد و مقاصد کتاب الهی مدخلیت کامل دارد.

آیا آنهائیکه در تعیین متشابهات قرآن بفرمایشات و احادیث صحیحه که از عترت رسیده تمسک میکنند مگر غیر از اینکه است که میخواهند آنها را بوجه صحیح در معرفت آیات هدایت نمایند که پس از راهنمائی آنها معرفت بمراد حق تعالی پیدا نمایند.

و نیز آنجا که گفته آری در باره شرح و تفصیل دادن احکام فرعی و قصص و بعضی از خصوصیات معاد چاره‌ئی جز استفاده کردن از بیانات نبوی صلّی اللّه علیه و آله نیست و گفته شأن رسول اللّه [ص] در چنین مقامی تنها جنبه تعلیم و آموزشی است فقط یک راهنمائی است که استاد آگاه بوسیله آن ذهن شاگرد را برای چیزی که بر او سنگین بود ارشاد و رهبری مینماید، از اینکه بیانات برمیآید که ایشان اعتراف مینماید که در فهم متشابهات قرآن بایستی از قبل معصومین بمراد الهی هدایت شد و بدون راهنمائی آنها ممکن است شخص گمراه گردد و اینکه بیان با اصل مطلب که در سابق گفتیم آیات شریفه بطور عموم از کافر و مؤمن و آنهائیکه در عهد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بودند یا آنکه بعد بوجود آمده‌اند را بتعقل و تدبر در قرآن دعوت نموده و بآیه «أَ فَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرآنَ» تا آخر تمسک کرده و گفته که مقصود آیات شریفه را میتوان با بحث و کنجکاوی بدست آورد- در اینکه صورت معنی ندارد که فهمیدن معانی قرآن را موکول بفهم صحابه و تابعین نماید بلکه بالاتر نمیتوان در چنین مقامی درک معانی آنرا ببیانات نبوی صلّی اللّه علیه و آله حواله داد زیرا که کلام رسول اللّه (ص) یا موافق و مطابق ظاهر کتاب الهی است یا مخالفت دارد در صورت موافقت احتیاجی بآن نیست زیرا که خود طرف پس از تدبر و بحث همان معنی را میفهمد و در صورت مخالفت با مقام تحدّی سازگار نیست و نمیتوان حجتی را بر خصم اقامه نمود

صفحه : ۳۳

آیا در اینکه گفتار تعارض بنظر نمیآید، یکجا بطور کلی استشهاد مینماید بآیه «أَ فَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرآنَ الخ» در آخر تمسک کرده و گفته در فهم قرآن همان تدبر و کنجکاوی کافی است نه تفسیر مفسرین لازم است نه قول رسول صلّی اللّه علیه و آله و نه روایات معصومین لازم است، و یک جا لزوم بیانات رسول را اختصاص میدهد بفروع و قصص و خصوصیات معاد اگر بیان رسول [ص] در فهم آیات معتبر نباشد در هیچ جا معتبر نیست و آن اشکالی که قول رسول یا موافق با آیات است یا مخالف در فروع نیز بعینه جاری و محتمل است پس در فروع هم نباید باحادیث و سنّت رجوع نمود هر چه شخص خودش از جمع بین آیات فهمیده معتبر است و نیز گفته آنچه را که قرآن دلالت بر آن دارد و خدای متعال آنرا در کلام خود اراده نموده برای مردم توضیح داده و بیان میکند نه آنکه آنحضرت [ص] معانی و مطالبی را گفته باشد که از خود قرآن و کلام الهی قابل فهم نباشد ابدا چنین نیست اگر آدمی آیه شریفه «کِتابٌ فُصِّلَتْ آیاتُهُ قُرآناً عَرَبِیًّا لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ» و آیه «هذا لِسانٌ عَرَبِیٌّ مُبِینٌ» و مانند آنرا از سایر آیات نظری کند خواهد فهمید که قرآن کتابی است که دارای آیات تفصیل داده شده میباشد و قرآن در بیان مقاصد خود بتنهائی کافی است تا آنجا که در بیاناتش فرموده تمام فرمایشاتی که راجع بعرضه کردن روایات بقرآن و تشخیص صحیح و فاسد فرموده‌اند تماما گواه بر اینکه است که میتوان جمیع مطالبیکه از پیغمبر نقل شده از کتاب الهی و قرآن استفاده کرد.

آری اگر کلمات قرآنی متوقف بر بیانات نبوی باشد دور بوده و بطلان آن از واضحات میباشد.

اگر اینکه بیان اخیر از صاحب تفسیر باشد نه از مترجم که اشتباها ترجمه شده باشد خیلی بعید است زیرا که چنانچه در جای خود مدلل شده و در معنی دور گفته‌اند هر گاه دو شیئی هر یک متوقف بر دیگری باشد که آندیگر هم از همان جهت توقف بر آن داشته باشد اینکه دور باطل است که بطلانش ضروری

صفحه : ۳۴

است خلاصه بطلان دور از جهت توقف داشتن شیئی است بر نفس خود.

بنابر اینکه گفته شود بیانات قرآنی موقوف است بر بیانات نبوی آیا بعینه بیانات نبوی هم موقوف است بر بیانات قرآنی تا اینکه لازم آید توقف شیئی بر نفس خود، بعبارت دیگر دور باطل توقف داشتن درک معنی شیئی یا درک وجود شیئی است بر درک معنی یا

وجود خود آن شیئی، و بطلان دور برای اینکه است که لازم میآید یک شیئی از یک جهت هم مقدم بر خود و هم مؤخر از خود باشد.

حاصل برای رفع لزوم دور باید چنین گفته شود که اگر بیانات نبوی نبود اصلا بیانی برای آیات قرآن تصور نداشت با اینکه چنین نیست قرآن خودش فی حد ذاته بیانست چنانچه آیه بالا «کِتابٌ فُصِّلَت آیاتُه» و نیز قوله تعالی (هذا لِسانٌ عَرَبِیٌّ مُبِینٌ) دلالت واضح دارد بر اینکه قرآن خود بیانست و ظاهرا احدی منکر اینکه معنی نشده و گفته باشد فقط فهمیدن معانی قرآن موکول بفهم صحابه و تابعین بلکه فقط ببیانات نبوی حواله داده شده باشد تا اینکه با آیاتیکه دلالت صریح دارد که قرآن خود بیان است منافات داشته باشد بلکه دور محال لازم آید.

آری قرآن خودش در حد ذات خود بیان است لکن در نزد شخص دانشمند ظاهر است که قرآن برای عموم افراد بشر و هدایت خلق نازل گردیده و لکن چون برای عموم مردم فهم بیانات قرآن میسر نیست اگر نبود بیان رسول و خلفاء معصومین که رسول اکرم [ص] آنها را در آن حدیث مشهور «تارک فیکم الثقلین کتاب اللّه و عترتی) ردیف قرآن قرار داده چگونه عموم مردم میتوانستند از بیانات قرآن بدرستی استفاده نمایند بلکه غیر از رسول و ائمه معصومین کسی را نرسد که دعوی کند که من عالم بتمام قرآنم حتی بقول بعضی از دانشمندان بین تمام مسلمین بعد از رسول [ص] فقط عارف بتمام قرآن از ناسخ و منسوخ، عام و خاص، مطلق و مقید و باقی خصوصیات فقط علی علیه السّلام بود هر یک از صحابه

صفحه : ۳۵

بعضی از آنرا میدانستند.

خلاصه مطلب اینکه است که قرآن فی حد ذاته خود اگر چه بیان کاملی است محتاج بتعلیم و آموزش رسول و راسخین فی العلم است و همین طوری که مفسر محترم در ضمن بیانش فرموده شأن رسول اللّه [ص] در چنین مقام تنها جنبه تعلیم و آموزش است فقط یک راهنمائی است که استاد آگاه بوسیله آن ذهن شاگرد و متعلم را برای درک چیزی که بر او سنگین بود ارشاد و رهبری مینماید نه اینکه استاد راهی ایجاد کند یا موضوعی که برای شاگرد وجود نداشت بیافریند تا آخر.

آری مردم در فهم بیانات قرآن محتاج برسول و ائمه طاهرین علیهم صلوات اللّه میباشند نه اینکه بدون بیانات نبوی قرآن دارای بیان نباشد اگر آیات قرآنی در خودش بیان نبود رسول او را چگونه بیان میکرد همان بیان قرآن است که بتوسط رسول و اولوا الامر باید بمردم برسد زیرا که عموم مردم بلکه خواص نیز از فهم تمام خصوصیات قرآن قاصرند.

دوم از اعتراضاتیکه بر مفسر محترم وارد میآید چنین است که در فرمایشاتش گفته موضوع نهی شده تفسیر برأی اینکه است که مفسر در رشته تفسیر جنبه استقلال بخود بگیرد و تنها بوسائل آنچه که برای تشخیص کلام عربی بکار برده میشود اکتفاء کند، اگر اینکه روشی که بین افراد انسانی متداول است که هر گاه کلامی شنیدند از هر کسی و هر چه باشد در آن فورا قواعد معموله بین خودشان را ریخته و نتیجه میگیرند که گوینده از اینکه سخن چنین مطلبی را اراده نموده.

پاسخ- اینجا مطلب خلط شده، اولا کوئیم آیا قرآن کتاب آسمانی مسلمانها نیست آیا نباید تمام مسلمین از قرآن استفاده کنند اگر قواعد عربی که نزد ما معلوم است و بین دانشمندان در فهم زبان عربی بکار برده میشود کنار بگذاریم و از قواعد دیگری که نزد ما مجهول است بخواهیم از آیات و احادیث و غیر

صفحه : ۳۶

آن استفاده کنیم در صورتی که عمل کردن بقواعد عرفی نسبت بهر عرفی معتبر است چنانچه در وصف قرآن فرموده «هذا لسان

عربی مبین» بایستی آیات را با عرف عرب منطبق گردانید، و اگر غیر از اینکه باشد لازم آید که هیچ مسلمانی بهیچ وجه نتواند و لو از ترجمه تحت اللفظی قرآن استفاده نماید.

آری راجع بآیات متشابهات چنین است نه بمحکمات اگر چه در متشابهات نیز همان الفاظ و قواعد معموله در زبان عربی بکار برده میشود منتهی الامر چون در متشابهات محتمل چند معنی است در تعیین مراد مفسر بایستی یا بمحکمات قرآن یا بسنت تمسک نماید.

و ثانیا اینکه اشکال برای کسی درست میآید که بخواهد خودش بتنهائی و مستقلا متشابهات قرآن را تفسیر و تأویل کند لکن کسیکه در دلالت آیات و راه یابی بمقاصد آن که محل بحث است تمسک نماید بآیات محکمات یا بسنت از حدیث نبوی یا روایت صحیح که از معصومین علیهم السلام نیز از روی همان قواعد عرفی که در دست هر قوم و ملتی است با آنها سخن میگویند نه بعرف دیگر که بمفهوم آن نرسد.

خلاصه در اینجا خاطر نشان میکنم که غرض اینکه نیست که بخواهم اشکال و اعتراض بر مفسر فاضل وارد گردانم.

خود را کوچک‌تر از اینکه میدانم که از دانشمندان عالی انتقاد کنم و به گفتارشان خورده‌گیری نمایم روی سخن بدیگران است آنهائیکه چندان بصیرتی در فهم آیات قرآن ندارند از اینکه فرمایشات ممکن است خود را ببازند و از حد خود تجاوز نمایند و در تفسیر و تعویل کلام اللّه بفریب نفس گرفتار گردند و گمان کنند بمحض فراگرفتن اندازه‌ئی از قواعد عربی میتوانند بدون تمسک باخبار آل عصمت علیهم السلام آیات متشابهات را برأی و سلیقه خود تفسیر و تأویل کنند و مبتلا بتفسیر برأی منهی عنه گردند.

آری اینکه دعاوی که کسی جز معصوم بتواند در فهم تمام آیات از محکمات.

صفحه : ۳۷

و متشابهات با اینکه در متشابهات فرموده «وَ ما یَعلَمُ تَأوِیلَهُ إِلَّا اللّهُ» و ظاهر آیه چنین مینماید که حق تعالی علم بمتشابهات را اختصاص بخودش داده که حتی رسولش نیز پی بآن نمیبرد و اگر تعمیم دهیم و گوئیم شامل معصومین علیهم السلام هم میگردد در چنین صورتی چگونه ممکن است غیر از معصوم و آنهائیکه راسخین در علمند و مؤید من عند اللّه میباشند بدون تمسک باحادیث و روایات و گفتار مفسرین آنهائیکه در عهد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله شاهد قضیه بودند معانی واقعی آیات را درک کند و چگونه تواند پی ببرد بجمیع خصوصیات از جمع کردن بین آیات و بحث و کنجکاوی بتمام خصوصیات آن از حفظ تمام آیات اولا و معنای تحت اللفظی آن ثانیا و شناختن و تمیز دادن بین ناسخ و منسوخ آن ثالثا و نیز پی بردن بعام و خاص و مطلق و مقید و نیز در متشابهات اول عالم گردیدن بآنچه در آیه محتمل است و تخصیص دادن بآن معنائی که مراد الهی بوده آنهم بطور ظهور و یقین نه ظن و استحسان و غیر اینها بطوریکه تفسیر برأی لازم نیاید چنانچه مفسر محترم مدعی آنست دست پیدا کند بسیار بعید است.

لکن با اینکه حال ما منکر امکان آن نیستیم لطف و رحمت الهی نسبت بمؤمن صالح بسیار است آری مؤمن خلّص را سزد که در اثر منقاد گردیدن بحکم خدا و رسول و اهل عصمت از اولاد طاهرین او سلام اللّه علیهم نور علم از مشکوة ولایت در قلبش تابش نموده و پس از اخذ علم از آن بزرگواران بر بعضی از اسرار قرآن بدون ظن و گمان علم در قلب او هجوم آورد و بعض حقایق بر وی مکشوف گردد و از بعض غرائب قرآن استفاده نماید و از عجائب آن استنباط کند زیرا که کرم الهی عام است وقف بر بعضی دون بعضی نگردیده منتهی قلب سلیم و دل پاک بی آلایش میخواهد که لایق تجلیات نور علم و دانش گردد و کسیکه چنین باشد توان وی را از راسخین فی العلم بشمار آورد زیرا اخبار و آیات دلالت دارد که قرآن برای صاحبان فهم میدانی است وسیع و مجالی است بلند قال اللّه تعالی «أَ فَلا یَتَدَبَّرُونَ القُرآنَ أَم عَلی قُلُوبٍ أَقفالُها» و نیز فرموده

صفحه : ۳۸

«وَ نَزَّلنا عَلَیکَ الکِتابَ تِبیاناً لِکُلِّ شَیءٍ» و در جای دیگر «لَعَلِمَهُ الَّذِینَ یَستَنبِطُونَهُ» چنانچه ظاهرا اینکه آیات دلالت واضح دارد که برای اهلش یعنی علماء خبیر آنهائیکه دارای بصیرت و بینای علوم قرآن میباشند لازم است در آیات تدبّر کنند و از آن استنباط علوم و معارف نمایند.

و شاید اینکه منع از تفسیر برأی شده یکی از دو جهت باشد: یکی اینکه مفسر بمیل و هوای نفسانی خود آنچه مطابق غرض و میل او است متشابهات را تفسیر و تأویل کند چنانچه فرموده «فَأَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم زَیغٌ فَیَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنهُ الخ».

و دیگر مفسر بظاهر عربیت و باستحسان عقل بدون کنجکاوی در خصوصیات آنچه در تفسیر معتبر است از حذف و اضمار و تقدیم و تقدیر و الفاظ مبهم و عام و خاص و مطلق و مقید و غیر اینها از ناسخ و منسوخ در تفسیر مسارعت کند مسلّم چنین کسی از غلط و اشتباه محفوظ نمیماند و تفسیر برأی لازم میآید.

در تفسیر صافی بروایت عیاشی باسناده از جابر که گفت از ابا جعفر علیه السّلام چیزی از تفسیر قرآن سؤال کردم بمن جواب داد باز از همان در مرتبه ثانی سؤال کردم حضرتش جواب دیگری داد غیر از جواب اول که در روز قبل داده بود، گفتم فدایت شوم در همین مطلب بمن روز قبل جوابی غیر از اینکه دادی، گفت ای جابر همانا از برای قرآن بطنی و باطنی است و باطن را باطنی است و ظاهری است و ظاهر را ظاهری است ای جابر در عقول رجال چیزی دورتر نیست از تفسیر قرآن همانا آیه‌ئی است که اول آن در چیزی و آخر آن در چیز دیگری است و آن کلامی است متصل که در وجوهی صرف گردیده.

و از امیر المؤمنین علیه السّلام نیز روایت شده که فرموده نیست آیه‌ئی از قرآن مگر اینکه برای آن چهار معنی است: ظاهر، باطن، حدّ، مطلع. ظاهر تلاوت آیات، باطن فهم معانی، حدّ احکام حلال و حرام، مطلع آنچه مراد خدا است از آن بر بنده.

صفحه : ۳۹

و از امام صادق علیه السّلام روایت شده که فرموده

کتاب اللّه علی اربعهٔ اشیاء:

العبارت و الاشارت و اللطائف و الحقایق»

عبارت برای عوام، اشارت برای خواص لطائف برای اولیاء، حقائق برای انبیاء.

خلاصه غرض ما از اینکه گفتاری که راجع بتفسیر متشابهات ایراد نمودیم یادآوری دو چیز است: یکی همینکه گفته شد ممکن است کسانیکه چندان بصیرتی در فهم آیات ندارند چون در طبیعت بشر حبّ علو و برتری و تفوق گذاشته شده ممکن است از اینکه گفتار مفسر محترم بعضی را غرور نفس بگیرد و گمان کند بمحض اینکه بقواعد عربی آشنا گردیده و فهم آیات محکمات تا اندازه‌ئی برای وی میسر گردیده حق دارد که در متشابهات از روی قواعد عربی و جمع آوردن چند آیه اظهار نظر کند و دست از دامن ائمه دین بردارد و بگمان اینکه در اثر بحث و کنجکاوی میشود هر کسی بدون تمسک بمعصومین علیهم السلام بتمام اسرار و معانی آیات مطلع گردد و در نتیجه مبتلا گردد بتفسیر برأی که منهی عنه است.

و دیگر در ولایت و اعتقاد به اینکه که بعد از رسول [ص] در فهم قرآن و بیان تفسیر و تأویل آن امام لازم است سست گردد چنانچه در احادیث معتبر رسیده که آنهائیکه در امر خلافت مخالفت رسول صلّی اللّه علیه و آله را نمودند گفتند «حسبنا کتاب اللّه» یعنی ما در امر دینمان کتاب خدا قرآن کافی است و محتاج بامام منصوص نمیباشیم.

با اینکه نزد علمای امامیه یکی از ادله‌ئی که در مبحث اثبات امامت اقامه نموده‌اند اینکه است که چون قرآن مبیّن و مفسر لازم دارد و بجز امام معصوم و منصوص علیه کسی را میسر نیست که بتمام آیات قرآن از محکمات و متشابهات مطلع گردد پس بحکم عقل

قطعی پس از رسول امام منصوص لازم است.

مرحوم فیض کاشانی رحمه اللّه در بعضی از مقدمات تفسیر صافی پس از بیان احادیثی که راجع بتفسیر متشابهات و منع آن رسیده توجیه کرده بیان

صفحه : ۴۰

جالبی دارد که برای وضوح اجمالی از آنرا در اینجا ترجمه مینمایم:

چنین گوید من میگویم تحقیق قول در متشابهات و تأویل آن مقتضی است که کلام مبسوطی عقلائی بیاوریم و از علم بابی بگشائیم که برای اهلش هزار باب علم گشاده گردد.

پس میگویم «و باللّه التوفیق اینکه برای هر معنی از معانی حقیقتی و روحی است و آنرا صورت و قالبی است و برای یک حقیقت گاهی صور و قالب متعدد میگردد و همانا الفاظ برای حقایق و ارواح وضع گردیده و برای وجود آنها است که در قالب الفاظ ریخته شده و حقیقهٔ الفاظ استعمال میگردد در حقایق و ارواح برای اتحادیکه بین الفاظ و حقایق موجود است.

مثل اینکه لفظ قلم وضع گردیده برای آلت نقش بستن صور در الواح بدون اینکه در قلم اعتبار شود از چوب باشد یا آهن یا غیر آن بلکه در آن نه جسمیت معتبر است و نه اینکه نقش محسوس باشد یا معقول و نه اینکه لوح که در آن نقش میگردد کاغذ باشد یا چوب بلکه مجرد اینکه آلت باشد برای اینکه در آن نقش شود و همین است فقط حقیقت لوح و روح آن، پس اگر در وجود چیزی باشد که بواسطه او علوم نوشته شود در لوح قلبها پس سزاوار است که آن خلق قلم باشد اینکه است که خدای تعالی فرمود «عَلَّمَ بِالقَلَمِ عَلَّمَ الإِنسانَ ما لَم یَعلَم» بلکه قلم حقیقی او است زیرا که آن فقط روح قلم و حقیقت قلم است بدون اینکه با او چیزی باشد که خارج از قلم است و چنین است میزان که وضع شده برای معیار شناختن مقادیر و وزن اشیاء و آن یک معنی واحد است که حقیقت و روح میزان است و برای او قالبهای مختلف و صور متفرق است، بعضی جسمانی و بعضی روحانی چنانچه در آن جرمها و سنگینیها وضع میشود مثل ذی الکفین و قپان و آنچه از قبیل اینها است، و میزان گفته میشود بر آنچه بآن مواقیت و ارتفاعات وزن میگردد مثل اسطرلاب و آنچه بآن خطوط و دوائر وزن میگردد مثل فرجار، و آنچه بآن وزن میگردد اعمده مثل شاقول، و آنچه

صفحه : ۴۱

بآن وزن میگردد خطوط مثل مسطر، و آنچه بآن وزن میگردد شعر مثل عروض و آنچه بآن وزن میگردد فلسفه مثل منطق، و آنچه بآن وزن میگردد بعض مدرکات مثل حس و خیال، و آنچه بآن وزن میگردد علوم و اعمال که آن میزان روز قیامت است، و آنچه کل بآن وزن میگردد و آن عقل کامل است الی غیر ذلک از موازین.

و بالجمله میزان هر چیزی از جنس وی تعیین میگردد و لفظ میزان در هر یک از آنها باعتبار حدّ و حقیقت موجود وی است که در آنست و بهمین نحو قیاس میشود هر لفظی و معنائی.

و تو وقتی راه یافتی بسوی ارواح میگردی روحانی و برای تو درهای ملکوت گشوده میگردد و اهل میگردی برای رفاقت با ملاء اعلی و آنها خوب رفقائی میباشند، پس چیزی نیست در عالم حس و عالم شهادت مگر اینکه برای وی در عالم ملکوت مثال و صورت امر روحانی است و آن روح مجرد او و صرف حقیقت وی است، و عقول جمهور مردم در حقیقت نسبت بعقول انبیاء و اولیاء امثله میباشند پس نیست برای انبیاء و اولیاء اینکه با آنها تکلم کنند مگر به ضرب الامثال زیرا که آنها مأمورند که با مردم بقدر عقولشان تکلم نمایند و قدر عقول آنان در خواب و نائم یا نسبت باین نشأه غالبا برای آنها چیزی مکشوف نمی گردد مگر بمثل اینکه است کسیکه تعلم حکمت کند بغیر اهلش در خواب می‌بیند در و جواهر بگردن خوک معلق گردانیده و مثل کسیکه در شهر

رمضان پیش از فجر اذان گویـد در خواب بینـد بـدهنها و فروج مردم مهر زده و امثال آن بر اینکه قیاس است و سـرّ آن علاقه مخفی است که بین نشئات موجود است

«النّاس نیام اذا ماتوا انتبهوا»

یعنی مردم خوابنـد وقتی مردنـد آنوقت عارف میگردنـد بحقایق آنچه را که بمثال شـنیده‌اند و می‌شناسـند ارواح و حقیقت آنها را و بعقلشان می‌فهمند که آن مثالها قشـر حقایق بودند «قال اللّه سبحانه انزل من السماء ماءا فسالت اودیهٔ بقدرها فاحتمل السیل زبدا رابیا» پس علم را

صفحه : ۴۲

بآب مثل زده و قلبها را باودیه و ضـلال را بزبد و در آخر آیه تنبیه فرموده بقوله تعالی «کَذلِکَ یَضرِبـهِ اللّهِ الأَمثال» پس هر چه را که فهم تو طاقت فهم آنرا ندارد قرآن مثل میآورد و القاء میگرداند بتو بوجهیکه در خواب بروحت در لوح محفوظ مطالعه کنی تا اینکه بر تو تمثل پیـدا کنـد بمثالیکه مناسب آنست اینکه است که محتاج بتعبیر است پس تأویل (آیات) جاری مجرای تعبیر خواب است و مفسر دور قشر دور میزند، و چون بایست با مردم بقدر عقولشان و مقامشان تکلم شود.

پس کسـیکه بخواهـد بکـل مردم خطاب کنـد وی را واجب و لازم است که از کل نصـیبی در او باشـد زیرا که قشریه از ظاهر بینان درک نمیکنند مگر معانی قشریه را چنانچه قشر انسان و آنچه در ظاهر و بشره بدن او است بآن نمیرسد مگر قشر معانی که در جلد و غلاف از سواد و صور الفاظ ضبط شده اما روح معانی و سرّ و حقیقت آنرا درک نمیکنند مگر صاحبان عقل و آنانند راسـخین فی العلم و بهمین جهت بود که نبی صلّی اللّه علیه و آله برای بعض اصحابش در دعاء گفته

«اللهم فقّهه فی الدین و علّمه التأویل»

و برای هر یـک از راسـخین حـظ و بهره‌ئی است کم یـا زیـاد و ذوقی است نـاقص یا کامل و درجاتی است برای آنها در ترقی اطوار درجات و غور در آن و اسرار و انوار آنها اما رسیدن بمنتها و وصول باقصی درجات برای احدی طمعی در آن نیست اگر چه دریاها برای شـرح آنها مرکب گردد و درختها قلم شود قوله تعالی «لَو کانَ البَحرُ مِـداداً لِکَلِماتِ رَبِّی لَنَفِـدَ البَحرُ قَبلَ أَن تَنفَدَ کَلِماتُ رَبِّی وَ لَو جِئنا بِمِثلِهِ مَدَداً».

و از آنچه گفته شـد سبب اختلاف آیات و اخباریکه در اصول دین وارد شـده ظاهر گردیـد و سـبب اختلاف و اخباریکه در اصول دین وارد گردیـد اینکه است که مخاطب بخطاب طائفه‌های متشـتت و عقول مختلف است اینکه است که لازم میآید که بقدر فهم و مقـام هر یـک از مخـاطبین سـخن گفته شود پس کـل صـحیح است و از حیث حقیقت در آن نه اختلافی است و نه مجازی اصـلا و مناسب اینجا مثال مشهور

صفحه : ۴۳

کوران و فیل است و علی هذا کسیکه از متشابهات چیزی نفهمد از جهت اینکه اگر حمل بظاهر کند با اصول صحیحه دینیه و عقاید حقه یقینیه نزد او تناقض مینماید پس برای چنین کسـی لازم است که اختصار کند بر صورت لفظ و از خود چیزی ظاهر نکند و علم آنرا حواله کند بخدا و راسخین فی العلم پس آن منتظر نسیم رحمت خدا و در معرض نفحات الهی گردد که در آینده بر وی مفتوح گردد امری از جـانب او «لِیَقضِیَ اللّهُ أَمراً کـانَ مَفعُولًـا» همانـا خـدای سـبحان جمـاعتی را که متشابهات را بـدون علم تأویل میکنند مـذمت نموده بقوله «فَأَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم زَیغٌ فَیَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنهُ ابتِغاءَ الفِتنَهِٔ وَ ابتِغاءَ تَأوِیلِهِ وَ ما یَعلَمُ تَأوِیلَهُ إِلَّا اللّهُ وَ الرّاسِـخُونَ فِی العِلمِ». [پایان]

صفحه : ۴۴

[سوره آل‌عمران (۳): آیات ۸ تا ۱۴]

اشاره

رَبَّنا لا تُزِغ قُلُوبَنا بَعدَ إِذ هَدَيتَنا وَ هَب لَنا مِن لَدُنكَ رَحمَةً إِنَّكَ أَنتَ الوَهّابُ (۸) رَبَّنا إِنَّكَ جامِعُ النّاسِ لِيَومٍ لا رَيبَ فِيهِ إِنَّ اللّهَ لا يُخلِفُ المِيعادَ (۹) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَن تُغنِيَ عَنهُم أَموالُهُم وَ لا أَولادُهُم مِنَ اللّهِ شَيئاً وَ أُولئِكَ هُم وَقُودُ النّارِ (۱۰) كَدَأبِ آلِ فِرعَونَ وَ الَّذِينَ مِن قَبلِهِم كَذَّبُوا بِآياتِنا فَأَخَذَهُمُ اللّهُ بِذُنُوبِهِم وَ اللّهُ شَدِيدُ العِقابِ (۱۱) قُل لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغلَبُونَ وَ تُحشَرُونَ إِلي جَهَنَّمَ وَ بِئسَ المِهادُ (۱۲)
قَد كانَ لَكُم آيَةٌ فِي فِئَتَينِ التَقَتا فِئَةٌ تُقاتِلُ فِي سَبِيلِ اللّهِ وَ أُخري كافِرَةٌ يَرَونَهُم مِثلَيهِم رَأيَ العَينِ وَ اللّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصرِهِ مَن يَشاءُ إِنَّ فِي ذلِكَ لَعِبرَةً لِأُولِي الأَبصارِ (۱۳) زُيِّنَ لِلنّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ مِنَ النِّساءِ وَ البَنِينَ وَ القَناطِيرِ المُقَنطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الفِضَّةِ وَ الخَيلِ المُسَوَّمَةِ وَ الأَنعامِ وَ الحَرثِ ذلِكَ مَتاعُ الحَياةِ الدُّنيا وَ اللّهُ عِندَهُ حُسنُ المَآبِ (۱۴)

صفحه : ۴۵

[ترجمه]

ای پروردگار ما دلهای ما را منحرف نگردان (که از حق میل بباطل کنیم) پس از آنکه ما را هدایت کردی و از جانب خود رحمتی بر ما ببخش بدرستی که تو بخشنده‌ئی [۸]
ای پروردگار ما همانا که تو جمع کننده مردمانی در روزی که شکی در وقوع آن نیست زیرا که حقیقهٔ خدا از وعده خود تخلف نخواهد نمود [۹]
محققا آنانکه کافر شدند هرگز از عذاب خدا دفع نکند و باز ندارد از آنها هیچ چیز نه مال آنها و نه فرزندان آنها و آن گروه ایشانند آتش گیرانه جهنم [۱۰]
همچون عادت تابعین فرعون و آنهائی که پیش از آنها بودند که بآیات ما تکذیب کردند پس خدا آنها را بگناهانشان گرفت و خدا سخت عقوبت کننده است [۱۱]
ای محمّد (صلّی اللّه علیه و آله) بگو بآنهائیکه کافر شدند زود باشد که در دنیا مغلوب گردید و بسوی جهنم محشور شوید و آتش بد قرارگاهی است برای شما [۱۲]
همانا برای شما آیت و نشانه‌ایست در دو گروه که با هم تلاقی کردند (یعنی مقابل هم شدند) دسته‌ئی در راه خدا جنگ کردند و دسته دیگر کافر بودند در حالیکه آنها مؤمنین را با چشم خود دو برابر آنچه بودند میدیدند و خدا کمک و یاری میکند هر کس را که بخواهد همانا در اینکه عبرتی است برای صاحبان بینائی قلب [۱۳]
برای مردم زینت داده و آراسته شده دوستی شهوات از زنها و پسران و مالهای زیاد که گرد آورده‌اند از طلا و نقره و اسبان نشان کرده شده و چهار پایان و کشت‌زار (یعنی زمینهای زراعتی تمام اینها سرمایه زندگانی دنیا است و بازگشت نیکو نزد خدا است [۱۴].

صفحه : ۴۶

(توضیح آیات)

رَبَّنا لا تُزِغ قُلُوبَنا بَعدَ إِذ هَدَیتَنا وَ هَب لَنا مِن لَدُنکَ رَحمَةً گویا آیه حکایت میکند قول و سخن راسخین فی العلم را آنهائیکه بزیور علم آراسته گردیده‌اند و در متشابهات قرآن رأی اندیشی نمیکنند و آنرا برأی و سلیقه خود بدون مدرک صحیحی تفسیر و تأویل نمینمایند و با اظهار بندگی و کوچکی و نادانی در مقام مناجات گویند ای پروردگار ما دلهای ما را از طریق حق میپچان و منحرف نگردان به اینکه که متشابهات را بر آنچه پسند تو نیست تأویل و تفسیر کنیم، از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله حدیث میکنند که فرموده

«قلب إبن آدم بین اصبعین من اصابع الرحمن ان شاء اقامه علی الحق و ان شاء اذاعه عنه»

یعنی قلب اولاد آدم بین دو انگشت پروردگار رحمانست اگر بخواهد آنرا پایدار میدارد و اگر بخواهد او را وا میگذارد.

«بَعدَ إِذ هَدَیتَنا» پس از آنکه ما را بحق هدایت نمودی و از راه لطف بما تفضّل کردی و ما را موفق گردانیدی که در آیات تو نظر کنیم و باین وسیله راهی بسوی رحمت و فضل تو و آیات تشریعی که از حاق حقیقت و منبع احسان تو تراوش نموده بیابیم و قلب و دل خود را بکلمات روح افزای جان بخش تو روشن گردانیم.

إِنَّکَ أَنتَ الوَهّابُ «وهّاب» بر کسی صادق آید که بلا عوض و بدون غرض عطاء کند و ظاهرا از تتمه مناجات راسخین در علم است که در نیایش و اظهار شکر گذاری گویند ای پروردگار ما رحمت را بما افاضه نما زیرا که تو عطاء میکنی بدون عوض.

رَبَّنا إِنَّکَ جامِعُ النّاسِ لِیَومٍ لا رَیبَ فِیهِ ای پروردگار ما تو جمع کننده مردمی در روزی (روز قیامت) که در آن شکی نیست، ظاهرا از جمله سجایا و خصوصیات راسخین که از آنها حکایت میکند اینکه

صفحه : ۴۷

است که بمعاد و روز رستاخیز اعتراف مینمایند و گویا ایمان پاک و حقیقت یقین خود را ارائه میدهند و گویند بار خدایا تو مردم را جمع میکنی در آنروزی که در آن شکی نیست و آنروز قیامت است که خلق اولین و آخرین را با هم جمع میکنی فرموده حق تعالی در سوره هود آیه ۱۰۵ «یَومٌ مَجمُوعٌ لَهُ النّاسُ وَ ذلِکَ یَومٌ مَشهُودٌ» و در سوره نساء آیه ۸۹ «اللّهُ لا إِلهَ إِلّا هُوَ لَیَجمَعَنَّکُم إِلی یَومِ القِیامَةِ لا رَیبَ فِیهِ» در وقوع آن شکی نیست.

إِنَّ اللّهَ لا یُخلِفُ المِیعادَ همانا خداوند وعده داده و وعده او تخلف پذیر نیست.

«میعاد» بر وزن «مفعال» مأخوذ از وعد است مثل «میقات» که مأخوذ از «وقت» است.

گویا حق تعالی راسخین را باین خصوصیات از گفتار خودشان معرفی مینماید که آنها باین فضائل و خصوصیات شناخته شوند تا اینکه بدانیم که آنها جماعتی میباشند که آنچه از پروردگارشان بتوسط رسولش رسیده تسلیم دارند و در متشابهات برأی و سلیقه خود آیات ربانی را تفسیر و تأویل نمیکنند و گویند تمامش از نزد پروردگار ما نازل گردیده اینکه است که چنین کسانی را «اولوا الالباب» نامیده، و دیگر از خصوصیات و معرفی آنها چنین است که با آن قلب پاک و حقیقت ایمانیکه دارند از خدای خود در مقام نیایش طلب میکنند که قلب ما را حفظ کن که مبادا پس از آنکه هدایتمان کردی لغزش پیدا کنیم. و دیگر از خصوصیات آنها اینکه است که بمعاد و بازگشت و اجتماع مردم در روز رستاخیز در صعید واحد اعتراف مینمایند زیرا که راسخین از روی دانشی که بنظام آفرینش پیدا کرده‌اند میدانند که دعوت دین و ارسال رسل و انزال کتب و اصلا غرض از خلقت انسانی و کوشش او در

سیر کمال مقدمه برای عالم حشر است.

و چنانچه آیه اینکه جماعت راسخین را اولوا الالباب نامیده برای اینست که باعتراف تمام انبیاء و عقلاء عالم پس از اینکه نشأه و اینکه عالم دنی البته عالمی فوق

صفحه : ۴۸

آنست زیرا اگر کسی بنظر تدبر در موجودات نظر کرد و اشیائی را که پس از نیستی و عدم بوجود آمده‌اند نگریست خواهد دید که علی الدوام در سیر استکمالی قدم میزنند تا بمنتهای کمال لائق بخود برسند چنانچه می‌بینیم یکدانه و حبّه گندم یا جو یا چیز دیگر وقتی در زمین کاشته شد در سیر استکمالی قدم میزند آب و هوا و حرارت را بخود میگیرد و بدست تربیت ازلی کوشش میکند که خود را بکمال لایق بخودش برساند قوله تعالی در وصف آنروز فرموده «إِنَّ یَومَ الفَصلِ مِیقاتُهُم أَجمَعِینَ یَومَ لا یُغنِی مَولًی عَن مَولًی شَیئاً وَ لا هُم یُنصَرُونَ إِلّا مَن رَحِمَ اللّه» سوره دخان آیه ۴۰.

آری شخص متفکر که مصداق آن راسخین فی العلمند کسی را مینامند که پس از آنکه با نظر دقت و تدبر سرتاسر موجودات را بنگرد و با فکر عمیق شالوده خلقت را زیر و رو گرداند تا اینکه تجلیات و ظهورات قانون ازلی و فیض وجود سرمدی را در هر یک از ذرات عالم جلوه‌گر می‌بیند آنوقت بچشم حق بین خود مبدء و معاد خود را بنگرد و بفهمد که پس از اینکه عالم عالمی است و پشت اینکه پرده اسراریست و سر انجام بعالمی خواهد رسید که فنا پذیر نخواهد بود وقتی جریان عالم هستی و قانون تکامل که سرتاسر عالم هستی را گرفته در نظر خود مجسم نمود خواهد فهمید از کجا آمده و چه بوده و برای چه آمده و بکجا خواهد رفت.

آنوقت بدرستی معلوم میشود که «راسخین فی العلم» کسانی هستند که پرده جهالت از جلو چشمشان برداشته شده و از روی دانستگی و حقیقت اعتراف مینمایند و گویند پروردگار ما، تو کسی هستی که در روز معاد همه را با هم جمع میکنی و آنروزی است که شکی در آن نیست، و شاید غرضشان اینکه باشد که ما در مرتبه «علم الیقین بجائی رسیده‌ایم که شک و ریبی در وعده تو و جمع شدن تمام افراد بشر در روز معاد که وعده‌گاه تو است در ما وجود ندارد، یا اینکه بخواهند بگویند بقدری مطلب معاد و جمع شدن مردم در صعید واحد در نظر

صفحه : ۴۹

عقل واضح و جلی است که اصلا شک و ریبی پیرامون آن نخواهد بود.

مسئله معاد از اهمّ مطالب و از بزرگترین مسائل اصول دیانت است مخصوصا معاد جسمانی و اجتماع افراد بشر در صعید واحد و حشر و نشر و حساب و صراط و میزان و باقی عقبات که واقعا اگر نبود گفتار انبیاء مرسلین و آیات قرآنی که مؤمنین تعبّدا قبول کنند بندرت کسی پیدا میشد که بتواند قطع نظر از اخبار انبیاء و رسل بدلیل عقل خود راهی و لو اجمالا بطریق فهم آن پیدا کند.

شیخ ابو علی سینا مشهور بشیخ الرئیس از علماء شیعه با آن ذکاوت و ید طولانی که در حکمت الهی و فلسفه داشته راجع باثبات معاد جسمانی چنانچه از او حکایت شده اظهار عجز میکند و گفته ما معاد جسمانی را فقط تعبّدا بگفته‌های رسول قبول میکنیم زیرا که از طریق دلیل عقل نمیتوان اثبات نمود که در قیامت ما با روح و جسم مبعوث میگردیم خلاصه آنحکیم دانشمند معاد روحانی را بدلیل عقلی ثابت میکند و معاد جسمانی را از طریق نقل اثبات مینماید.

آری «راسخین فی العلم» آنکسانی میباشند که علومشان از سر چشمه دریای فیض ازلی قطره‌ئی بقلبشان ترشح نموده و دل و قلبشان را رونق داده و علوم حقیقی را از سر چشمه‌اش میگیرند، و آن همان نوری است که فرموده «یقذفه اللّه علی قلب من یشاء من عباده» اینکه است که آن بزرگواران گویا میخواهند اظهار کنند که ای پروردگار ما بیقین و علمی که در قلبمان رسوخ نموده تصدیق

میکنیم که وعده تو حق است و تمام افراد بشر را در روز میعاد جمع خواهی کرد و شک و ریب از قلب ما زائل گردیده زیرا که علوم ما بمرتبه «عین الیقین» رسیده یعنی ببصیرت باطنی چنان یقین در قلبمان رسوخ نموده که دیگر قابل زوال نیست و شک و ریب بالمره زائل گردیده.

إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا لَن تُغنِیَ عَنهُم أَموالُهُم وَ لا أَولادُهُم مِنَ اللّهِ شَیئاً آیه در وصف کسانی است که کفر ورزیدند و بمال و اولاد و باقی عناوین دنیوی دل خوش کردند و گمان کردند مال و اولاد آنان را از حق بی‌نیاز میگرداند

صفحه : ۵۰

و دین حق را انکار کردند و زیر بار حکم خدا نرفتند- دیگر اینکه جهودان ندانستند که مال و اولاد هرگز کسی را از حق بی‌نیاز نمیگرداند زیرا که آنچه هست مال خدا و ملک او و تحت اختیار وی است و بدست غیر او عاریتی است بمحض اراده حق تعالی از وی گرفته میشود و انسان همیشه نیازمند باو است و برای ممکن بی‌نیازی تصور ندارد و او فقیر الی اللّه است، زیرا که ممکن بخود «لیس» و بحق «ایس» است چگونه شخص عاقل چنین گمان میکند که مال و اولاد وی را از حق بی‌نیاز میگرداند در حالیکه در هر آنی آنچه را که بآن مینازد ممکن است از وی گرفته شود.

وَ أُولئِکَ هُم وَقُودُ النّارِ آتشگیره را وقود نامند چنین مردمانی آتشگیره آتشند- قوله تعالی در سوره بقره آیه ۲۲ «وَقُودُهَا النّاسُ وَ الحِجارَةُ».

شاید آیه اشاره باین باشد که همین طوری که کافرین در دنیا منشأ فساد و گمراهی مردمند در قیامت که هر چیزی بحقیقت جوهری خود بروز و ظهور پیدا میکند چنین مردمان فاسدی که منشأ فسادند در آنجا «وقود» و هیزم جهنمند که شرّ آنها ظاهر میگردد.

و در قیامت بعیان می‌بینند که مالشان مار بوده و اولادشان مثل غل و زنجیر آنها را در بند کرده قوله تعالی در سوره معارج آیه ۱۱ فرموده «یوم یَوَدُّ المُجرِمُ لَو یَفتَدِی مِن عَذابِ یَومِئِذٍ بِبَنِیهِ وَ صاحِبَتِهِ وَ أَخِیهِ وَ فَصِیلَتِهِ الَّتِی تُؤوِیهِ» اینکه آیات انسان را یادآور میشود که البته روزی خواهد آمد که انسان حاضر است که اگر میشد و بر فرض تمام دنیا را دارا بود فداء دهد و از عذاب برهد کسیکه ایمان در قلبش تمرکز نموده امروز که روز چاره و دسترسی است علاج روز بیچارگی و درماندگی خود را بقدر امکان میکند که آنوقت نا امید و حسرت زده و مأیوس نگردد.

صفحه : ۵۱

کَدَأبِ آلِ فِرعَونَ وَ الَّذِینَ مِن قَبلِهِم کَذَّبُوا بِآیاتِنا آیه چنین مردمان کافری را که بمال و اولادشان می‌نازند و گمان میکنند مال و اولاد آنان را از دین حق بی‌نیاز میگرداند.

تشبیه میکند بآل فرعون و آنهائیکه پیش از آن از کافرین بودند مثل قوم عاد و ثمود و باقی کفار که با آن قوت و نیرو و مال چون آنها آیات خدا را تکذیب کردند.

«فَأَخَذَهُمُ اللّهُ بِذُنُوبِهِم» مال و منال و قوت آنها جلوگیری از عذاب نکرد و خدای تعالی آنها را بعذاب شدید گرفت- اینکه آیه نظیر قوله تعالی در سوره عنکبوت آیه ۳۹ «فَکُلًّا أَخَذنا بِذَنبِهِ» میباشد.

وَ اللّهُ شَدِیدُ العِقابِ خداوند در موقع عقوبت سخت انتقام است چنانچه در موقع فضل کثیر الاحسان است.

قُل لِلَّذِینَ کَفَرُوا سَتُغلَبُونَ وَ تُحشَرُونَ إِلی جَهَنَّمَ وَ بِئسَ المِهادُ ای رسول صلّی اللّه علیه و آله باین کافرین بگو بزودی شما مغلوب خواهید گردید و حشر شما بسوی جهنم است که آن بد جایگاهی است- در اینجا مغلوب و در آخرت معذّب خواهید بود «خَسِرَ الدُّنیا وَ الآخِرَةَ ذلِکَ هُوَ الخُسرانُ المُبِینُ» در اینکه مقصود از آیه کیانند که آیه بمغلوب گردیدن آنها خبر میدهد از مقاتل نقل شده

که مقصود مشرکین مکه‌اند و گفته معنی آیه اینکه است که ای محمّد (صلّی اللّه علیه و آله) بمشرکین مکه بگو بزودی شما در جنگ کشته و مغلوب میگردید و بجهنم روید (چون روز بدر آمد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بکفار مکه گفت
«انّ اللّه غالبكم و حاشركم الى جهنم»
خداوند خبر داده که بشما غلبه خواهد کرد و حشر شما بسوی جهنم است.
بقول دیگر مقصود یهودیانند- کلبی گفته از ابو صالح از عبد اللّه بن عباس که چون رسول صلّی اللّه علیه و آله روز بدر بر یهودیان غالب گردید گفتند بخدا اینکه پیغمبر

صفحه : ۵۲

امی است که تورات بما وعده داده و ما صفت و نعت او را در تورات خوانده‌ایم و رایهٔ او منصور است و مردود نیست و خواستند باو ایمان آورند گفتند صبر کنیم تا دفعه دیگر بنگریم اگر دست او باشد ایمان آریم چون روز احد اصحاب را نکبتی رسید شک آوردند و گفتند اینکه مرد آن نیست که ما گمان کردیم و ایمان نیاوردند. و بین آنان و رسول عهدی بود تا مدتی پیش از انقضاء مدت آنعهد را شکستند- کعب اشرف با شصت سوار بمکه آمد بنزد ابو سفیان و با او عهد بستند که یهودیان را جمع کنند و بروند بمدینه و با رسول جنگ کنند، حضرت رسول در بازار بنی قنیفقاع گفت
یا معشر الیهود احذروا من اللّه مثل ما انزل بقریش یوم البدر»
از خدا بترسید که بر شما نکبتی فرود آید مثل آنچه روز بدر بقومش وارد آمد تا آخر. [ابو الفتوح] و اقوال دیگری نیز در شأن نزول آیه گفته شده مختصر کردیم.
خلاصه از اینکه آیات چنین برمیآید که حق تعالی بمردم خاطر نشان میکند که مال و اولاد کافرین که باو دل بسته‌اند و خود را از حق تعالی بی‌نیاز میدانند هرگز آنها را از خدا بی‌نیاز نخواهد گردانید و آنها آتشگیرانه جهنمند.
و اینکه کفار شباهت دارند بآل فرعون و بآن کافرین که پیش از آنها بودند مثل آل ثمود و قوم لوط و دیگران که آیات حقه را انکار کردند که ما آنها را بعذاب سخت گرفتیم.
پس از تهدید کافرین بعذاب آیه متعرض حال مشرکین و کفار شده و برسولش خبر میدهد و امر میکند که باین کافرین بگو بزودی شما مغلوب گردیده و جمیعا وارد جهنم میگردید و جهنم بد جایگاهی است برای شما.
قَد كـانَ لَكُم آيَةٌ فِي فِئَتَينِ التَقَتـا فِئَةٌ تُقاتِلُ فِي سَبِيلِ اللّهِ وَ أُخرى كافِرَةٌ يَرَونَهُم مِثلَيهِم رَأيَ العَينِ «قَد كانَ لَكُم آيَةٌ» بقولی خطاب بیهود است و بقولی بقریش و بقولی خطاب بمؤمنین است که آنها را یادآور میشود که برای شما آیتی و نشانه‌ئی

صفحه : ۵۳

نمایانـدیم و مفسـرین گفته‌اند «فی فئتین» استیناف است بر تقدیر «منهم» و آیه بیان حال آن دو گروه کرده- یعنی آن دو گروهی که در جنگ مقابل هم گردیدند «منهم» یعنی بعضی از آنها یک گروه از آنها لشگر اسلام بودند که در راه خدا جنگ میکردند و گویند آنها سیصد و سیزده نفر بودند- از آنها هفتاد و هفت نفر مهاجر و دویست و سی شش نفر از انصار «وَ أُخرى كافِرَةٌ» و گروه دیگر از کفار و آنان لشگر ابو جهل بودند و شماره آنها نهصد و پنجاه نفر بود «يَرَونَهُم مِثلَيهِم» مؤمنین لشگر کفار را بچشم خود دو برابر میدیدند با اینکه لشگر کفار سه برابر لشگر اسلام بودند.
در منهج گفته اینکه دو برابر میدیدند برای اینکه بود که خدای تعالی بمؤمنین وعده داده بود که مؤمنین را بر کافرین که دو برابر آنهایند غالب گرداند قال اللّه تعالی «مِائَةٌ صابِرَةٌ يَغلِبُوا مِائَتَينِ» و چون مؤمنین کافرین را دو برابر خود دیدند بوعده الهی مستظهر و

بنصرت و غلبه خود متیقن گردیدند و ثابت قدم شدند و بر آنها غالب گردیدند. و بقولی ضمیر «یرون» راجع بکفار است یعنی مؤمنین کافرین را دو برابر خود میدیدند در صورتی که آنها سه برابر مؤمنین بودند، و اینکه پس از آن بود که حق تعالی مؤمنین را در نظر کفار کم نشان داد آنجا که گفت «وَ یُقَلِّلُکُم فِی أَعیُنِهِم» خدای تعالی عدد مؤمنین را در نظر کفار کم نمایاند تا اینکه کفار جرأت کنند و داخل جنگ گردند و چون داخل جنگ شدند مؤمنین را دو برابر خود دیدند و از شدت خوف مغلوب و منکوب گردیدند و اینکه از علامات واضحه و معجزات بینه حضرت خاتمیت صلوات اللّه علیه و آله بود و گفته و مؤید اینکه قول قرائت اول «تَرَونَهُم» بخطاب است که ناقع قرائت کرده و عبد اللّه بن مسعود روایت کرده که در ابتداء امر که لشگر کفار در نظر ما درآمدند ما گمان کردیم آنان ششصد و بیست و شش نفرند دو برابر ما و پس از آن هر بار که در آنها نگاه میکردیم کمتر از مرتبه اول مینمود تا اینکه گمان کردیم آنها کمتر از ما میباشند یکی میگفت هفتاد نفرند دیگری میگفت

صفحه : ۵۴

صد نفرند- وقتی جنگ تمام شد ما از اسیران پرسیدیم شما چند نفر بودید گفتند هزار مرد. [پایان] وَ اللّهُ یُؤَیِّدُ بِنَصرِهِ مَن یَشاءُ إِنَّ فِی ذلِکَ لَعِبرَةً لِأُولِی الأَبصارِ شاید آیه اشاره باشد به اینکه که هر کس را خدا بخواهد او را در یاری و کمک کردن بدین حق موفق میکند و او را مظفر و منصور میگرداند و همانا در اینکه واقعه جنگ بدر با قلّت مؤمنین و کثرت کافرین با مجهز بودن آنان در مهمان جنگی و نیز نشان دادن عده کثیر را بقلیل و قلیل را بکثیر و غالب گردانیدن قلیل را بر کثیر، و صاحبان عقل بایستی در اینکه گونه امور تامل کنند و عبرت گیرند و بدانند دست خدا روی دستها است و اینکه را نیز باید بدانند واقعه جنگ بدر یکی از بزرگترین معجزات رسول و نبی خاتم صلّی اللّه علیه و آله بشمار میرود که در اوائل اسلام بمسلمانها نشان داد.

زُیِّنَ لِلنّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ مِنَ النِّساءِ وَ البَنِینَ آیه یادآوری میکند که برای مردم تزیین و آراسته گردیده دوستی شهوات نفسانی از زنان و پسران و باقی امور طبیعی از «القَناطِیرِ المُقَنطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الفِضَّةِ وَ الخَیلِ المُسَوَّمَةِ وَ الأَنعامِ وَ الحَرثِ» قنطار بمعنی مال بسیار است بعضی گفته‌اند هزار مثقال طلا است و بقول دیگر هشتاد هزار مثقال نقره در عدد قنطار اختلاف است همین قدر معلوم است که مال بسیار است.

«وَ الخَیلِ المُسَوَّمَةِ» مسوّمة مأخوذ از سمو بمعنی علامت است و بقولی اسم اسب چرانده است و بقولی آنها اسبهائی هستند که آنها را برای جنگ مهیا گردانیده‌اند و بقول دیگر مسومه اسبهای نیکو را گویند.

و افراد بشر منهمک و فرو رفته در شهواتند و پیروی نمودن خواهشهای نفسشان را دوست دارند قوله تعالی «أَحبَبتُ حُبَّ الخَیرِ».

و در اینکه فاعل اینکه تزیین کیست بقولی حق تعالی است که فاعل همه چیزها است و برای امتحان که چه کسی مجاهده با نفس میکند و بر خلاف میول قوای

صفحه : ۵۵

شهوانی که مخالف مقام بندگی است عمل مینماید قوله تعالی در سوره کهف آیه ۷ «إِنّا جَعَلنا ما عَلَی الأَرضِ زِینَةً لَها لِنَبلُوَهُم أَیُّهُم أَحسَنُ عَمَلًا» و چه کسی موافقت نفس نموده و خارج از حکم الهی گردیده.

و اینکه بعضی تزیین را نسبت بشیطان داده‌اند نظر به اینکه است که آیه در مقام ذم است و شیطان کار و عملش اغوا کردن است و خودش شالوده فساد است اینکه است که موجبات شهوات نفسانی را در نظر انسان آراسته میگرداند. و از جبائی نقل میکنند که گفته رحمان مزین چیزهای نیکو است و شیطان مزین چیزهای قبیح است.

و از بعضی از مفسرین است که اینکه آیه و آیه بعد بمنزله بیان و شرحی است که نسبت بآیه «إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا لَن تُغنِیَ عَنهُم أَموالُهُم

وَ لا أَولادُهُم مِنَ اللّهِ شَیئاً» گفته شده زیرا اینکه آیه چنین مینماید که کافرین معتقد بودند که مال و اولاد آنها را از خدا بی‌نیاز ساخته دیگر ندانسته‌اند که فاعل مطلق خدا است و تزیین دهنده شهوات برای زندگانی دنیا است و غرض اصلی از زندگانی دنیا سعادت اخروی است. [پایان] آری آنچه منشأ حب و دوستی انسان میشود بمال و اولاد و باقی عناوین برای ارضاء قوای شهوت و غضب و حب حیات است و معلوم است حیات بستگی دارد باعمال شهوات و تزیین آن در نظر انسان برای بقاء و حیات او است و البته تزیین و آراسته‌گی در نظر انسان از حکمت تامه الهی ناشی گردیده که انسان برای بقاء و تعمیر عالم دنیا اینکه عناوین در نظرش جلوه کند و آنرا برای خود و دیگران تأمین گرداند، اگر حب نفس و بقاء و شهوات نبود چگونه آدمی محتاج بمال و باقی عناوین مثل اولاد و حب جاه و برتری از دیگران و غیر اینها میشد و اگر جز اینکه بود چگونه امور دنیا تعمیر میگردید و چگونه اولاد نوزاد بمشقتهای گوناگون پدر و مادر بحد رشد میرسید.

خلاصه اینکه گفته شده حب شهوات را شیطان در نظر انسان زینت داده

صفحه : ۵۶

و او را مایل بمحبت دنیا گردانیده درست بنظر نمیآید، چگونه توان گفت شیطان فاعل و ایجاد کننده تزیین است، فقط عمل شیطان تحریک است نه ایجاد و آن ملعون بالقاء در نفس محرک انسان است در کارهای قبیح نه تزیین دهنده فاعل مطلق خدا است و بس و تزیین دنیا در نظر آدمی آنهم از روی حکمت است زیرا که حقیقت انسان و استکمال او موقوف بر اینکه است که پا در اینکه عالم طبیعت گذارد که حیات دنیا یکی از مراحل سیر انسانی بسوی کمال بشمار میرود و همان طوری که معلوم است حیات دنیوی یعنی پای گذاردن در اینکه عالم طبیعت و استکمال بآن موقوف و محتاج است بقوای طبیعی مثل شهوت و غضب و آنچه مقدمه آنست و تزیین آنها برای اینکه است که مایل بآن گردد و ما یحتاج خود را بدست آورد تا اینکه مدتی حیاتش ادامه پیدا نماید و اینکه منزل دانی را بپایان رساند و از اینجا بما فوق آن سفر نماید.

اینکه است که در آیه بآنچه لازمه حیات دنیا است از دوستی مردها نسبت بزنها از روی غریزه جنسی و ارضاء قوه شهوانی تناسلی و حکمت آن بقاء نوع انسانی است و محبت پدر و مادر نسبت باولاد برای اینکه متکفل رشد او بشوند و چنین است محبت مال که آنهم بکوشش و عمل و زحمت بدست آوردن و نگاه داشتن برای تمدن جامعه و رفع احتیاج بشر است و نیز برای آمیزش کردن افراد بشر و بهم کمک نمودن و احتیاج پیدا نمودن هر یک بدیگری و بهم کمک دادن برای بدست آوردن مال و نیز پیدا نمودن منابع و معدنهائیکه در زمین تعبیه شده و بدست آوردن آنها خود یکی از اسرار خلقت و از بدایع صنع پروردگار عالم بشمار میرود که در انسان حس کنجکاوی گذاشته که ببعضی از نعمتهای الهی متمتع گردد، و نیز از خیل المسومهٔ محبت بسواری و نگاهداری نوع حیوانات علف خوار خود حکمتی دارد که اگر احتیاج انسان بچنین حیواناتی از انعام نبود چون اینکه حیوانات نوعا محتاج بکفالت انسانند وقتی انسان برای حب نفس و انتفاع و احتیاج بآنها مواظب حال آنها نمیشد شاید نسل انواع چهار پایان

صفحه : ۵۷

باقی نمیماند، و نیز حکمت حب انسان بزراعت و حرث خیلی واضح است که اصلا بقاء بلکه وجود انسان بسته بخوراک و پوشاک است و تمام اینها برای انتفاع انسان است.

خلاصه تزیین اینکه امور در نظر انسان از حکمت تامه سرمدیه الهیه تراوش نموده و همین طوری که حق تعالی ایجاد کننده انسان است با شهوات او اموریکه سبب حیات و بقای او است در نظرش زینت داده و اینکه خود لطف و رحمتی است از طرف فیاض متعال.

و اینکه آیه نظیر قولی تعالی که در سوره کهف آیه ۷ فرموده (إِنّا جَعَلنا ما عَلَی الأرضِ زِینَهً لَها لِنَبلُوَهُم أَیُّهُم أَحسَنُ عَمَلًا) یعنی همانا ما قرار دادیم آنچه در زمین است زینت زمین برای اینکه آنها را (یعنی اولاد آدم را) بیازمائیم که کدام یک عملشان نیکوتر است، اینکه است که در آخر آیه فرموده:

ذلِکَ مَتاعُ الحَیاهِٔ الدُّنیا وَ اللّهُ عِندَهُ حُسنُ المَآبِ پروردگار رحمن ببشر یادآوری میکند و گویا فرموده‌ای بشر بدان اینکه نعمتهائی که بتو عنایت نمودیم آنها را در نظر تو جلوه دادیم اینها یک متاع اندکی است که برای برای انتفاع حیات دنیوی بتو عطا نمودیم که در حیات دنیا از آنها بهره‌مند گردی و خود را بزیور علم و عمل بیارائی تا اینکه بازگشت تو بسرای باقی و ملاقات رحمت پروردگارت بنیکوتر وجهی باشد نه اینکه مشغول زخارف دنیوی شوی و دل باین عاریت سرا ببندی و مقصود اصلی پروردگارت را و آن حکمتی که برای آن آفریده شده‌ئی که استکمال تو است و آن سرمایه عمرت را که بتوانی بآن حیات جاودانی تهیه کنی و نعمت همیشگی یابی در اثر پیروی شهوات برایگان از دست بدهی و موقع بازگشت با دست خالی و حسرت زده با بار گناه بسرای باقی رهسپار گردی و آنچه را که از متاع دنیا و حظوظات نفسانی که دل بوی بسته بودی از کفت رفته و با دست تهی ناله برآری و التماس کنی که یک روز دیگر مرا بدنیا برگردانید تا اینکه تدارک ما فات نمایم از تو پذیرفته نخواهد گردید.

صفحه : ۵۸

[سوره آل‌عمران (۳): آیات ۱۵ تا ۲۲]

اشاره

قُل أَ أُنَبِّئُکُم بِخَیرٍ مِن ذلِکُم لِلَّذِینَ اتَّقَوا عِندَ رَبِّهِم جَنّاتٌ تَجرِی مِن تَحتِهَا الأَنهارُ خالِدِینَ فِیها وَ أَزواجٌ مُطَهَّرَهٌ وَ رِضوانٌ مِنَ اللّهِ وَ اللّهُ بَصِیرٌ بِالعِبادِ (۱۵) الَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنا إِنَّنا آمَنّا فَاغفِر لَنا ذُنُوبَنا وَ قِنا عَذابَ النّارِ (۱۶) الصّابِرِینَ وَ الصّادِقِینَ وَ القانِتِینَ وَ المُنفِقِینَ وَ المُستَغفِرِینَ بِالأَسحارِ (۱۷) شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ وَ المَلائِکَهُ وَ أُولُوا العِلمِ قائِماً بِالقِسطِ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ العَزِیزُ الحَکِیمُ (۱۸) إِنَّ الدِّینَ عِندَ اللّهِ الإِسلامُ وَ مَا اختَلَفَ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ إِلاّ مِن بَعدِ ما جاءَهُمُ العِلمُ بَغیاً بَینَهُم وَ مَن یَکفُر بِآیاتِ اللّهِ فَإِنَّ اللّهَ سَرِیعُ الحِسابِ (۱۹)
فَإِن حَاجُّوکَ فَقُل أَسلَمتُ وَجهِیَ لِلّهِ وَ مَنِ اتَّبَعَنِ وَ قُل لِلَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ وَ الأُمِّیِّینَ أَ أَسلَمتُم فَإِن أَسلَمُوا فَقَدِ اهتَدَوا وَ إِن تَوَلَّوا فَإِنَّما عَلَیکَ البَلاغُ وَ اللّهُ بَصِیرٌ بِالعِبادِ (۲۰) إِنَّ الَّذِینَ یَکفُرُونَ بِآیاتِ اللّهِ وَ یَقتُلُونَ النَّبِیِّینَ بِغَیرِ حَقٍّ وَ یَقتُلُونَ الَّذِینَ یَأمُرُونَ بِالقِسطِ مِنَ النّاسِ فَبَشِّرهُم بِعَذابٍ أَلِیمٍ (۲۱) أُولئِکَ الَّذِینَ حَبِطَت أَعمالُهُم فِی الدُّنیا وَ الآخِرَهِٔ وَ ما لَهُم مِن ناصِرِینَ (۲۲)

صفحه : ۵۹

[ترجمه]

ای محمّد بگو آیا میخواهید شما را آگاه گردانم ببهتر از اینها (که محبوب شما است) بر آنکسانیکه متقی و پرهیزکاری پیشه کرده‌اند نزد پروردگارشان بهشتهائی است که از زیر آن نهرها جریان دارد و برای آنها است زنهای پاکیزه و خوشنودی خداوند (از همه آنها بهتر خواهد بود) و خدا ببندگان خود بینا است [۱۵]

همان کسانیکه میگویند پروردگارا ما ایمان آوردیم پس گناه ما را بیامرز و عذاب آتش را از ما باز دار [۱۶]

(آنان صبر کنندگان و راست گویان و فرمان برداران و انفاق کنندگان و طلب آمرزش کنندگان در سحرهایند (۱۷)
خدا گواهی میدهد که الهی نیست مگر او و فرشتگان و صاحبان علم نیز بر یکتائی او ثابت و گواهند که الهی نیست مگر او که توانا و درستکار است [۱۸]
همانا دین ثابت و پسندیده نزد خدا دین اسلام است و آنهائیکه کتاب بآنها عطا گردیده شده اختلاف نکردند مگر پس از آنکه بحقانیت قرآن عالم شدند از روی طغیان و دشمنی بین آنها و کسیکه بآیات خدا کافر شود همانا خدا بسرعت حساب کننده است [۱۹]
پس اگر (اینکه کافرین) با تو (در دین) محاجه کردند بگو خود و پیروانم را تسلیم امر خدا کرده‌ام و ای رسول بآنهائیکه کتاب داده شده و آنهائیکه امّی میباشند بگو آیا اسلام آورید اگر اسلام آورند حقیقهٔ هدایت می‌یابند و اگر سرپیچی کنند و اعراض نمایند همانا وظیفه تو تبلیغ است و خدا ببندگان خود بینا است [۲۰]
همانا کسانی که بآیات خدا کفر میورزند و پیمبران را بناحق میکشند و کسانی را از مردم میکشند که بعدالت امر میکنند آنها را مژده ده بعذاب دردناک [۲۱]
آنهایند که اعمالشان در دنیا و آخرت تباه گردیده و برای آنها یار و یاوری نخواهد بود [۲۲].

صفحه : ۶۰

(توضیح آیات)

قُل أ أُنَبِّئُکُم بِخَیرٍ مِن ذلِکُم لِلَّذِینَ اتَّقَوا عِندَ رَبِّهِم جَنّاتٌ تَجرِی مِن تَحتِهَا الأَنهارُ پس از آنکه ذات متعال در آیات بالا مؤمنین را خاطر نشان میکند که مال و اولاد و باقی عناوین دنیوی هرگز کافرین را از عذاب خدا بی‌نیاز نمیگرداند چنانچه آل فرعون و آن کفاریکه پیش از آنها بودند مثل قوم عاد و ثمود که در اثر کفر و تکذیب آیات الهی خداوند آنان را بسبب گناهانشان بعذاب سخت گرفت- شاید آیه بعد برای تنبیه مؤمنین اشاره باین باشد که عذاب آل فرعون و دیگران منحصر بعذاب اخروی نبوده بلکه در همین عالم نیز آنان مبتلا بغرق و عذاب گوناگون گردیدند همین طور کفار زمان رسول صلّی اللّه علیه و آله در همین عالم اثر کفرشان را فهمیدند و عذاب دنیا در هر جا که مصلحت در وقوعش ایجاب نماید نمونه‌ایست از عذاب آخرت و کفار آتش گیره جهنمند.
و یک نمونه کوچک آن قضیه جنگ بدر است که در اینکه آیات یادآوری نموده که کفار با مجهز بودن مهمات جنگی و کثرت مردان جنگجو و قلّت مسلمین و کمی وسائل از زاد و توشه و باقی اموریکه در جنگ لازم است که بدون آنها عادتا ظفر یافتن بر دشمن غیر میسّر است با اینکه حال خداوند در مظفر گردانیدن رسولش بآنان نشان میدهد که بدانند در جائیکه اراده حق تعالی بر امری تعلق نگرفته مال و اولاد و باقی عناوین دنیوی کسی را از حق بی‌نیاز نمیگرداند و مال و اولاد و باقی عناوین دنیوی را که برای بشر زینت داده شد برای رفع احتیاج زندگانی دنیوی است و انسان خردمند نباید دل بآن ببندد و تمام همش را مصروف بر آن گرداند- نیکی و سعادت و کمال و پیروزی که حسن عاقبت منوط بآن است نزد خدا است که نتیجه حیات سعادت‌مندان و مؤمن با تقوی است.

صفحه : ۶۱

قُل أ أُنَبِّئُکُم الخ ظاهرا اینکه آیه برای بیان جمله (وَ اللّهُ عِندَهُ حُسنُ المَآبِ) ذکر شده که بانسان خاطر نشان کند که حق تعالی مال و

اولاد و باقی عناوین دنیوی را در نظر او زینت داده که در حیات دنیا و رفع احتیاجات آسوده خاطر شوند و پس از آن در اصلاح نفس و روح و روان جدیت کنند و بحیات حقیقی سرمدی فائز گردند زیرا که حیات دنیا مقدمه حیات آخرت است تا آدمی از دغدغه طبیعت آرام نگردد اصلاح روح و روان و صفای قلب بر وی میسر نمیگردد اینکه است که در آخر آیه فرموده «ذلِكَ مَتاعُ الحَیاةِ الدُّنیا» و در اینکه آیه برسولش خطاب نموده که باینها بگو آیا میخواهید شما را خبردار کنم بزینتی که بهتر از اینکه زینت دنیا است که برای مؤمن با تقوی نزد پروردگارش مهیا گردیده.

و در بیان زینتی که بهتر از زینت دنیا باشد بهشتهائی را معرفی نموده که از زیر درختها یا غرفه‌های آنها چشمه‌های آب علی الدوام چنانچه در آیات دیگر اشاره کرده جریان دارد و آن مؤمنین با تقوی خواهند بود و نیز یادآوری کرده که در آن بهشتها زنهای پاکیزه وجود دارند- ذکر ازواج مطهره با اینکه در بهشت که از رحمت الهی بروز و ظهور نموده همه طور نعمتی مهیا است، شاید برای اهمیت متاع دنیا باشد زیرا که نظر بغریزه جنسی انسان راجع بازدواج و جفت نیکو لذت بخش خیلی اهمیت میدهد.

وَ رِضوانٌ مِنَ اللّهِ وَ اللّهُ بَصِیرٌ بِالعِبادِ چون آیه در وصف مؤمنین با تقوی است و معلوم است که منتهای آرزوی مؤمن متقی رضایت و خشنودی حق تعالی است که نیکی حسن عاقبت منوط بهمان است که خدا از بنده راضی باشد و خداوند تعالی در سوره بینه آیه ۸ فرموده «رَضِیَ اللّهُ عَنهُم وَ رَضُوا عَنهُ» خداوند از آنها راضی و آنها نیز از خدا راضی میباشند- معلوم است رضایت حق تعالی از بنده وقتی است که بنده کاملا با ایمان و تقوی و مطیع امر خدا و رسولان او باشد و رضایت بنده از خدا وقتی است که

صفحه : ۶۲

وی را پاداش نیکو دهد و دل و سریره او را پر از معرفت و محبت خودش یعنی خالقش گرداند که منتهای طلب و آرزوی مؤمن با تقوی همین است زیرا که بالاترین کرامتی که حق تعالی نسبت ببندگان خاص خود دارد اینکه است که بالقاء محبت و معرفت بخودش (یعنی پروردگار) او را گرامی دارد و از مقربین درگاهش بشمار آورد زیرا که بدون شناسائی بعضی از اوصاف الهی و عظمت سرمدی قلب مؤمن آرام نمیگیرد و انس برای او میسّر نمیشود و چنانچه جمله «رَضِیَ اللّهُ عَنهُم وَ رَضُوا عَنهُ» مشعر بر آن است، علامت رضایت حق تعالی از بنده وقتی هویدا میگردد که بنده هم از خدا بدل و زبان راضی باشد و اظهار رضایت نماید و لو اینکه بانواع و اقسام بلاها و مصیبات دنیوی مبتلا گردد و اینکه از بالاترین فضائلی است که برای انسان کامل ممکن است میسر گردد «وَ اللّهُ بَصِیرٌ بِالعِبادِ» خداوند بحال بندگانش و بتمام حالات او از رضاء داشتن بر آنچه بر او تقدیر شده یا سخت آوردن بر آنچه خلاف میل او است بینا و آگاه است، و شاید اشاره باین باشد که خدا بینا و آگاهست بر آنچه بندگان صالح او از نعمتهای دنیوی و خیر او است باو عطا نماید یا از او باز دارد، و نیز میتوان اینکه معنی را از آیه «یا أَیَّتُهَا النَّفسُ المُطمَئِنَّةُ ارجِعِی إِلی رَبِّكِ راضِیَةً مَرضِیَّةً» سوره حجر آیه ۲۸ استفاده نمود.

در اینکه آیه خدای متعال بندگانی را که صاحب نفس مطمئنه‌اند گرامی داشته و آنها را بجوار رحمت خود میطلبد و بوی خطاب شفقت آمیز مینماید که ای کسیکه صاحب نفس مطمئنه گردیده‌ئی و سالهای سال در آرزوی قرب او گذرانیده‌ئی بر گرد بسوی پروردگارت در حالی که تو از او راضی و او هم از تو راضی است و کسیکه بگوش دل چنین سخنی را یا در حال مرگ یا نزد احضار در قیامت یا ایام حیاتش بنا بر اختلاف آراء از مولای خود بشنود چه حالی خواهد داشت آیا نزد او اینکه چنین کرامت بالاتر از درجات بهشتی و نعمتهای غیر متناهی دنیا و آخرت نیست.

صفحه : ۶۳

آری وقتی میتوانیم بخشنودی خدا و رضایت او پی ببریم که خود را امتحان کنیم که آیا اولا بنده مطیع هستیم یا نه و ثانیا آیا در

تمـام حالات از نعمت و بلا و سـختی و رفاه حال ما یکسان است یا در حال نعمت چنانچه بیشتر مؤمنین چنیننـد راضـی و خوشـنود و شاکرند و در حال بلا و سـختی و مصیبات نمیتوانند رضایت خود را نگاه دارند، اگر خیلی کوشش کنند بزبان نمیآورند لکن در دل ناراحت میباشند واقعا اینکه آزمایش بزرگی است که البته شخص صالح و شاکر و راضی از غیرش آزمایش میگردد.

الَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنا إِنَّنا آمَنّا فَاغفِر لَنا ذُنُوبَنا وَ قِنا عَذابَ النّارِ چنانچه ظاهر است آیه راجع بمتقین و پرهیزکاران است و بچنـد صـفت حسنه نیکوکاران را ستایش کرده و قول آنها را حکایت میکند و باین آیه و آیه بعد آنان را میستاید و معرفی مینماید:

۱- در مقـام مناجـات گوینـد پروردگـار ما، ما ایمان آوردیم ظاهرا غرض آنها نه خود سـتائی و نه منت گـذاردن است زیرا که شأن شخص با تقوی بالاتر از اینکه است که بخواهـد در مقابل مولای خود که خود را بنـده و فقیر الی اللّه میدانـد اظهار خودنمائی نماید بلکه در مقابـل عظمت و جلال خداونـدی پروردگار عالم ماننـد عبـد ذلیل و مرده بـدست غسال خودیت خود را فراموش مینمایـد و همه چیزها را ناچیز بنظر میآورد و نیز چگونه ممکن است در مقام اظهار ایمان باشد و حال آنکه میداند موفق شدن او بایمان چنانچه فرموده «بَلِ اللّهُ یَمُنُّ عَلَیکُم أَن هَداکُم لِلإِیمانِ» خود فضـیلت دیگری است که پروردگـارش نصـیبش کرده و او منت بر وی دارد، هرگز بنـده صالـح پرهیزگار چنین فکری در قلبش خطور نمیکنـد که بخواهـد اظهار خودیت کنـد چه جای آنکه منت گـذارد بلکه همیشه بزبـان و قلب شـکرگزار و سپاس گـذار ولی نعمت خود میباشـد و از او طلب زیـادتی ایمـان و موفق گردیـدن بر عمل صالح مینمایـد و اینکه اظهـار که گوینـد پروردگـارا مـا ایمـان آوردیم برای اینکه است که نعمت ایمان که بآنها روزی کرده اظهار نمایند چنانچه در سوره

صفحه : ۶۴

الضحی آیه ۱۱ برسولش امر فرموده «وَ أَمّا بِنِعمَهِٔ رَبِّکَ فَحَدِّث» و در اثر شکر گذاری نعمتش زیاد گردد.

و نیز پرهیزگاران میگوینـد پروردگارا ایمان آوردیم پس گناهان ما را بیامرز و ما را از عذاب آتش نگاه دار در واقع اینکه آیات که صفات متقین را بشمار آورده شاید برای ارشاد دیگران است که مؤمن متقی پرهیزکار بایستی همیشه روی دلش بسوی پروردگارش باشد و چنان خوف و خشیت مقام عظمت الهی بر قلبش مستولی گردیده که با اینکه متقی و پرهیزکار است و همیشه خائف و لرزان است میخواهد در پناه حق تعالی از عذاب جهنم محفوظ باشد.

الصّابِرِینَ وَ الصّادِقِینَ وَ القانِتِینَ وَ المُنفِقِینَ وَ المُستَغفِرِینَ بِالأَسحارِ در اینکه آیه پنج صفت و پنج فضیلت مخصوص پرهیزکاران و در باره آنان نام برده که باین پنج فضیلت در اینکه آیه و مناجاتی که در آیه پیش یادآوری کرده متقین شناخته گردند:

۱- الصـابرین، صـابر بطور اطلاـق شامل کسـی میگردد که در هر امر مکروهی که بوی اصابت نمود از مصیبات و ناملایمات دارای چنـان نفس قوی باشـد که خود را نبـازد و اختیار از دسـتش بیرون نرود و جزع و فزع ننمایـد و مثل کوه راسـخ در مقابل طوفان بلاء خود را محکم نگـاه دارد، اینکه مرتبه اول صبر است و اینکه صـفت جمیله اختصـاص بمتقین نـدارد بلکه یکی از علاـمت شـجاعت بشمار میرود.

مرتبه دوم که اختصـاص بمؤمن متقی دارد اینکه است که راجع بعبادات و طاعات و بنـدگی و عبودیت پایـدار باشـد و در عبادات و خیرات سـستی و تنبلی بخود راه ندهـد و اوامر مولا را بجان و دل بپـذیرد و بر طبقش عمل بنمایـد. مرتبه سوم صبر بر ترک معصیت است و چنانچه گفته‌اند صبر بر ترک معصیت از تمام اقسام صبر بالاتر و فضیلت آن بیشتر است زیرا که جلوگیری از شهوات نفسانیه مخصوصا وقتی که قوای شهوانی بحرکت آمد و بفرض مانعی جلوگیر نشد در اینکه حال چیزیکه تواند جلو آنرا بگیرد فقط ایمان و تقوی است چون بر خلاف شهوات

صفحه : ۶۵

عمل کردن در موقع غلبه آن کار آسانی نيست، يک ايمان راسخ و نفس زکيه ميخواهد که در اينکه موقع مؤمن بتواند خود را نگاه دارد اينکه است که صبر را در اينکه آيه يکی از اوصاف متقين بشمار آورده زيرا که بجز در پرتو ايمان و تقوی ممکن نيست کسی در تعداد و در زمره صابرين محسوب شود.

۲- «وَ الصّادِقِينَ» را بصابرين عطف داده يعنی دوم از خصوصيات پرهيزکاران اينست که آنها راستگويانند.

صدق بمعنای عرفی بر کسی صادق آيد که در گفتار و کردار و عمل صادق باشد قولش هم مطابق واقع و هم مطابق عقيده وی انجام گيرد در سخنانش دلش با زبانش همراه باشد بر خلاف عقيده‌اش سخن نگويد اگر با کسی اظهار دوستی و رفاقت نمود مخصوصا با دوستان خدا ثابت قدم باشد، اگر با کسی وعده کرد بر خلاف وعده خود عمل ننمايد و خلاف وعده نکند.

۳- «وَ القانِتِينَ» قنوت خضوع و اظهار کوچکی بنده است که در مقابل عظمت خداوندی مينمايد يا بمعنی فرمان برداری امر خدا است در نهان و آشکارا و در اينکه آيه قنوت را سوم از خصوصيات متقين بشمار آورده زيرا مؤمن متقی کسی است که معرفت و محبت حق تعالی در جان و قلبش ريشه دوانيده و شاخه‌ئی از آن اطراف دل و جانش را فرا گرفته اينکه است که در همه حال خاضع و در فرمان برداری راسخ است.

۴- «وَ المُنفِقِينَ» را عطف بقانتين داده يعنی چهارم از اوصاف متقين انفاق کردن است که از راه حلال برای خشنودی و رضای حق تعالی بمستحقين انفاق ميکند اگر چه در عرف انفاق در بخشش مال شايع است- لکن در معنی و حقيقت هر امر خيری را که خداوند بانسان کرامت نموده از مال و علم و شهرت و رياست اگر بمردم مخصوصا بمؤمنين در مورد احتياجشان بخشش کند شايد داخل منفقين فی سبيل اللّه گردد، در حديثی آمده که هيچ روزی آفتاب نتابيده مگر اينکه در پهلوی آن دو فرشته باشد و گويند بار خدايا هر نفقه کننده را عوض ده و هر

صفحه : ۶۶

بازدارنده‌ئی را مالش را در ورطه تلف انداز. [منهج الصادقين] ۵- «وَ المُستَغفِرِينَ بِالأَسحارِ» را عطف بمنفقين داده يعنی از جمله فضائل پرهيزکاران اينکه است که در سحرها که وقت مناجات با قاضی الحاجات است و موقع استجابت دعا است آنان از پروردگارشان طلب آمرزش مينمايند.

از تفسير اهل بيت نقل ميکنند که آيه در شأن علی عليه السّلام نازل گرديده اما الصابرين نظير آن قوله تعالی (وَ الصّابِرِينَ فِي البَأساءِ وَ الضَّرّاءِ وَ حِينَ البَأسِ) و اما الصادقين فنظيره قوله تعالی (وَ الَّذِي جاءَ بِالصِّدقِ وَ صَدَّقَ بِهِ) و اما القانتين فنظيره (أَمَّن هُوَ قانِتٌ آناءَ اللَّيلِ ساجِداً وَ قائِماً) و اما المنفقين فنظيره (الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَموالَهُم بِاللَّيلِ وَ النَّهارِ سِرًّا وَ عَلانِيَةً) و اما المستغفرين فنظيره (كانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيلِ ما يَهجَعُونَ وَ بِالأَسحارِ هُم يَستَغفِرُونَ).

از ابی عبد اللّه عليه السّلام روايت شده کسيکه در وقت سحر هفتاد مرتبه استغفر اللّه گويد از اهل اينکه آيه محسوب ميگردد.

شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلّا هُوَ وَ المَلائِكَةُ وَ أُولُوا العِلمِ قائِماً بِالقِسطِ لا إِلهَ إِلّا هُوَ العَزِيزُ الحَكِيمُ شهادت مأخوذ از شهود است و شهود مشاهده و بعيان ديدن چيزی را گويند که در موقع شهادت بآن اقرار ميکنند.

شايد شهادت دادن حق تعالی بر نفس خود که الهی و معبودی جز او نيست اشاره بتوحيد ذات است که خداوند خودش شهادت ميدهد و خبر ميدهد خالق و آفريننده و مدبر عالم يکی است و مشرکين که با اله الهانی قائل ميگردند که در تدبير عالم يا در آفرينش شريک خدا باشند آنان در اشتباهند خودش بذاته گواه و دال بر ذات خود و وحدت و اوصاف جلال و جمال خود ميباشد در دعا ميخوانيم

(یا من دلّ علی ذاته بذاته و تنزّه عن مجانسهٔ مخلوقاته)
وَ المَلائِکَهُ وَ أُولُوا العِلمِ قائِماً بِالقِسطِ یعنی ملائکه بزرگی و عظمت او شهادت میدهند و صاحبان دانش از پرتو

صفحه : ۶۷

دانش و علم و موهبتی که بآنها داده شده شهادت میدهند، بقسط یعنی بعدالت به اینکه که الهی نیست که مستحق پرستش باشد مگر آن خدای یکتا یعنی خود حضرت حق تعالی و تمام انواع و اقسام ملائکه و تمام علماء حقیقی شهادت میدهند بر وحدانیت اله عالم و بر عدالت و در قیامت در مرتبه عبودیت استوارند و کجی در آنها نیست.
العَزِیزُ الحَکِیمُ دو صفت از اوصاف کبریائی خود را تذکر میدهد اشاره به اینکه که آن الهی که متصف بالوهیت و وحدت است هم «عزیز» و غالب و مستولی بر تمام مخلوقات است و آنچه غیر او است در تحت قیومیت و احاطه علمیه وی است و هم «الحَکِیمُ» است که کلیه امور آفرینش را از روی حکمت و صلاح و درستی انجام میدهد در انجام امور عالم محتاج بشریک و معاون و کمک کار نیست، باراده ازلی خود میآفریند و بصفات ذاتیه خود موجودات را پرورش میدهد و هر کس را درخور خودش روزی میدهد و بکمال لایق باستعدادش میرساند.
بروایتی حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله فرمود هر که اینکه آیه را ساعتی که در خواب میرود بخواند تا آخر و پس از آن بگوید
«و انا علی ذلک من الشاهدین رب العالمین»
خدای تعالی هفتاد هزار ملک بر وی گمارد تا روز قیامت بر او استغفار کنند.
و در روایت دیگر آیه را تا آخر بخواند و بعد بگوید
«و انا اشهد بما شهد اللّه و استودع اللّه هذه الشهادهٔ فهی لی عند اللّه ودیعهٔ»
روز قیامت اینکه خواننده را بیاورند و رب العالمین گوید
«ان لعبدی هذا عهدا و انا احق من وافی بالعهد ادخلوا عبدی الجنهٔ»
گوید اینکه بنده را با من عهدی است و کیست از من سزاوارتر بوفای عهد بنده من او را ببهشت فرود آرید.
إِنَّ الدِّینَ عِندَ اللّهِ الإِسلامُ گفته‌اند جمله مستأنفه است که برای تأکید جمله اول آورده یعنی همانا دین پسندیده نزد خدا اسلام است نه ملت یهود و نصاری.

صفحه : ۶۸

اشاره به اینکه که دین پسندیده نزد حق تعالی همین دین اسلام است که آن دین پسندیده نزد حق تعالی دین انقیاد و تسلیم و عبودیت است «اسلام» مأخوذ از سلّم و انقیاد و استقامت در مقام بندگی است.
در سوره آل عمران آیه ۸۵ فرموده من به «وَ مَن یَبتَغِ غَیرَ الإِسلامِ دِیناً فَلَن یُقبَلَ مِنه» کسیکه تابع دینی گردد غیر از اسلام هرگز از وی پذیرفته نخواهد گردید یعنی اجر و پاداشی برای عمل وی نیست.
از تفسیر علی بن ابراهیم نقل میکنند که امیر المؤمنین علیه السّلام در بعضی از خطبه‌های خود فرمود
«لانسبنّ- الیوم الاسلام نسبهٔ لم ینسبه احد قبلی»
یعنی اسلام را نسبت میدهم بنسبتی که پیش از من احدی چنین نسبتی بآن نداده و آن اینکه است.
«الاسلام هو التسلیم و التسلیم هو الیقین و الیقین هو التصدیق و التصدیق هو الاقرار و الاقرار هو العمل و العمل هو الاداء»
بعد از آن آنحضرت گفته مؤمن دینش را از ربّش میگیرد نه از رأیش و همانا ایمان مؤمن از عملش شناخته میشود و کفر کافر

بانکارش معلوم میگردد

«ایها النّاس دینکم حق»

و سیئه که در اینکه دین واقع گردد بهتر از حسنه‌ئی است که در غیر آن واقع شود.

مرحوم مهدی الهی قمشه‌ای در توجیه آیه «شَهِدَ اللّه» چنین گفته معنی شهادت خدا بر یکتائی خویش اینکه است که هر کس معنی الهیت را فهم کند بیقین داند که الهیت و وحدت و یگانگی ذاتی او است چه آنکه حقیقت او کل وجود و هستی صرف است و اینکه معنی را ثانی و دو تائی محال، زیرا ثانی نیستی است پس در حقیقت معنی الهیت خود بزرگترین شاهد و دلیل یکتائی او است، مشرکین چون بمعنی الهیت پی نبردند که کل وجود و وجود کل است او را در حدود ماهیات ممکنه تصور کرده و بر او شریک فرض نمودند و البته هر ممکن را مثل و مانند ممکنی است، اما واجب متعال که برتر از حدود ممکنات است حقیقتش یگانه

صفحه : ۶۹

و وجود مطلق و هستی صرف شبیه و نظیر او معدوم و ثانی او ممتنع است.

[پایان] [بین دانشمندان در توجیه «أُولُوا الْعِلْمِ» اختلاف است] ۱- بقولی آنها پیمبرانند که بر اینکه گواهی میدهند. ۲- إبن کیسان گفته صحابه رسولند از مهاجر و انصار. ۳- مقاتل گفته احبار اهل کتابند آنهائیکه ایمان آوردند چون عبد اللّه سلام و غیر او. ۴- سدی و کلبی گفته‌اند علماء مؤمنانند ۵- در تفسیر اهل بیت علیهم السلام است که اولوا العلم علی امیر المؤمنین است بیان قوله تعالی «وَ مَن عِندَهُ عِلمُ الکِتابِ» اگر علمای اهل اسلام یا علمای اهل کتاب یا مهاجر و انصار و صحابه باشند و آیه محتمل و شامل ایشان باشد علی علیه السّلام اولیتر و از صحابه بالاتر و رئیس و رأس ایشان است و اگر از اهل بیت گوئی او اول و پیشوای ایشان است و اگر از علمای ایمان گوئی او مقدم ایشان است و اگر احبار اهل کتاب گوئی او بکتاب ایشان از ایشان عالم‌تر است زیرا که بروایتی خودش فرموده

«و اللّه لو ثنیت لی الوسادة حکمت بین اهل التوریة بتوراتهم و بین اهل الانجیل بانجیلهم و بین اهل الزبور بزبورهم و بین اهل القرآن بقرآنهم حتی یزهو کل الکتاب من هذه الکتب و یقول یا رب ان علیا قد قضا بقضائک

حدیث طویل» و اینکه آیه در عطف آن بر فرشتگان مانند آن آیه است که خدای تعالی فرموده «فَإِنَّ اللّهَ هُوَ مَولاهُ وَ جِبرِیلُ وَ صالِحُ المُؤمِنِینَ» و اینکه خدای تعالی علما را بر فرشتگان عطف داده نظر ببزرگی قدر و منزلت ایشان است و آن عالمی است که خدای تعالی را باسماء حسنی و صفات علیا بشناسد و علمای اعلام اسلامند و چراغهای زمینند و امان اهل او جابر انصاری از رسول صلّی اللّه علیه و آله روایت کرده که فرموده ساعتی که عالم تکیه کند بر فراش خود و در علمش نظر کند بهتر است از عبادت هفتاد سال که عامی عبادت کند.

صفحه : ۷۰

انس بن مالک از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله روایت کرده که فرموده علم بیاموزید زیرا که تعلمش حسنه و درسش تسبیح و بحث آن جهاد و تعلیمش بکسی که نمیداند صدقه است و تذکرش بکسی که نمیداند قربت است

لانه معالم الحلال و الحرام

تا آخر حدیث که مفصل است. [ابو الفتوح رازی] وَ مَا اختَلَفَ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ إِلّا مِن بَعدِ ما جاءَهُمُ العِلمُ [سخنان مفسرین که اهل کتاب کیانند] ۱- بعضی گفتند مقصود از کتاب تورات است و اهل آن یهودیانند که در آن اختلاف کردند. [ربیع] ۲- محمّد بن جعفر گفته مقصود انجیل است و اهل آن نصاری هستند.

جبائی گفته جنس است یعنی آنهائی را که قبلا بآنان کتاب داده شده از تورات و انجیل.
ربیع گفته وقتی نزدیک موت موسی علیه السّلام رسید هفتاد حبر از دانشمندان بنی اسرائیل را طلبید و تورات را بآنها سپرد و یوشع بن نون را بر ایشان خلیفه گردانید چون دو سه قرن بگذشت فرزندان آنها با هم نزاع کردند و خونها ریختند و اینکه پس از آن بود که علم تورات و بیان احکام آن بر آنها آمده بود.
بَغیاً بَینَهُم وَ مَن یَکفُر بِآیاتِ اللّهِ آیه اخبار باین است که اهل کتاب یهودیان باشند یا نصاری یا هر دو را شامل میگردد زیرا که من موصوله «مَن یَکفُر» عموم دارد و ظاهرا تمام آیات الهی از تورات و انجیل و قرآن را نیز شامل میگردد و آنان پس از آنکه عالم گردیدند بحقانیت کتابشان که از طرف پروردگارشان برای هدایت آنها فرود آمده طغیان کردند و فساد آنان نبود مگر از راه ظلم و فساد و طلب شهرت و ریاست که نسبت بهم و بآیات الهی ظلم و تعدی و طغیان نمودند.
و کسانیکه بآیات خدا کافر گردند و آیات را بغیر وجهش تأویل و تفسیر نمایند یا اصلا انکار کنند که از جانب خدا است یا طور دیگر نسبت بآیات خدا

صفحه : ۷۱

فَإِنَّ اللّهَ سَرِیعُ الحِسابِ جحود کنند.
چنین مردمانی بزودی در مورد حساب واقع میگردند.
آیه تهدید است که بدانید اهل کتاب آنهائی که پس از آنکه حق بر آنها ثابت شد و عالم شدند بحقانیت قرآن و انکار کردند بزودی خداوند بحساب آنها سرعت مینماید، شاید اشاره باین باشد که بآنها مهلت نمیدهد که در قیامت بحسابشان رسیدگی نمایند بلکه پیش از آن بعذابهای کذایی قیامت بکیفر اعمالشان میرسند.
فَإِن حَاجُّوکَ فَقُل أَسلَمتُ وَجهِیَ لِلّهِ وَ مَنِ اتَّبَعَنِ پس از آنکه حق تعالی در آیات بالا- بیان ایمان و اسلام را بمیان آورد خطاب برسولش مینماید و باو دستور میدهد که وقتی اهل کتاب که چنانچه مفسرین گفته‌اند شاید مقصود نصارای نجران بودند که با حضرتش در امر عیسی علیه السّلام نزاع و مجادله میکردند، و شاید مقصود یهودیان یا تمام علمای اهل کتاب باشند و باطلاقش شامل میگردد هر کس که در توحید و دین با تو محاجه و نزاع کند بگو من وجه خود را یعنی نفس و قلب و آن روح و روان و سریره خود را تفویض بحق تعالی نمودم و همه اعضاء و جوارح خود را تسلیم امر پروردگارم گردانیدم و بهیچ وجه کسی را در بندگی و فرمان برداری با او شریک نمینمایم و نیز مؤمنین آنهائیکه تابع منند «وَ مَنِ اتَّبَعَنِ» عطف بر یاء متکلم است یعنی من و آنهائیکه ایمان آوردند چنینند که بتمام وجه خود را تسلیم حق تعالی گردانیده و مطیع امر مولاء شده‌اند و بکلی از شک و ریب پاک گردیده‌اند و ایمان حقیقی و خلوص در قلبشان جای گزین گردیده اشاره به اینکه که ایمان حقیقی همین است.
وَ قُل لِلَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ وَ الأُمِّیِّینَ أَ أَسلَمتُم فَإِن أَسلَمُوا فَقَدِ اهتَدَوا آیه باز خطاب برسولش نموده که باهل کتاب بگو و نیز از آنهائیکه امّی و درس نخوانده‌اند سؤال کن آیا شما اسلام آوردید.

صفحه : ۷۲

شاید مقصود از سؤال که آیا شما اسلام آورده‌اید چنین باشد که باید بدانید اسلام حقیقی و ایمان فقط بگفتن شهادتین نیست مؤمن حقیقی و مسلمان واقعی کسی میباشد که بوجه خود یعنی بحقیقت و سریره رو بحق آرد و مطیع امر پروردگارش گردد.
آیه مشعر بر اینکه است که همزه «أَ أَسلَمتُم» استفهام انکاری است یعنی اعمال و افعالتان نشان میدهد که شما اسلام نیاوردید فقط لقلقه زبان است و برای نفع دنیوی از حفظ جان و مال بدست آوردن منافع مالی یا غیر اینها اظهار اسلام کرده‌اید.

فَإِن أَسلَمُوا فَقَدِ اهتَدَوا وَ إِن تَوَلَّوا فَإِنَّما عَلَيكَ البَلاغُ وَ اللّهُ بَصِيرٌ بِالعِبادِ خطاب باهل کتاب از یهودیان و نصاری از علماء آنها و عوام آنها کرده که اگر شما ایمان آورید حقیقهٔ هدایت یافته‌اید و رستگار شده‌اید و بنفع خودتان تمام میشود که سعادت و کمال و رستگاری در اثر اسلام و ایمان نصیب شما خواهد گردید و اگر از حق و اسلام اعراض نمائید آنهم بضرر خودتان تمام خواهد شد و اینکه جحودان و کفار که از اسلام و قرآن اعراض میکنند باید بدانند که اعراض آنان ضرری و منقصتی بر تو که رسول ما میباشی نمیرسد فقط وظیفه تو تبلیغ است و اینکه باید رسالات ما را بآنها برسانی وظیفه دیگری نداری و خدا بینا و بر عمل بندگانش آگاهست.

إِنَّ الَّذِينَ يَكفُرُونَ بِآياتِ اللّهِ وَ يَقتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيرِ حَقٍّ الخ بقولی مقصود از آیات قرآنست و بقول دیگر حجتهای روشن و برهان صادق جلی بر وحدانیت و فردانیت حق تعالی که از قبل آفاقی و انفسی آیات تکوینی آفاقی و تشریعی قرآنی هویدا است آنهائیکه با اینکه ظهور آیات کافر شدند و انکار الوهیت و وحدت اله عالم را کردند و باضافه پیمبران را بناحق کشتند و نیز بقتل رسانیدند آنهائی را که از روی حقیقت مردم را امر بعدل و درستکاری مینمودند چنین مردمانی را مژده ده بعذاب دردناک.

صفحه : ۷۳

در صورتی که هر یک از اینکه چند عمل که کفار مرتکب میگردیدند عذاب سخت را ایجاب میکند چه خواهد بود در شدت عذاب کسیکه هم بآیات خدا کافر گردد و انکار کند و هم پیمبری از پیمبران را بکشد یا مصلحی را که امر بعدل میکند زجر نماید مسلما عذابش مضاعف میگردد.

بعضی از مفسرین گفته ابو عبیده جراح گفت یا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله از اینکه مردمان در قیامت عذاب چه کسی سخت‌تر است رسول [ص] جواب داد «من قتل نبیا» کسیکه پیمبری بکشد یا کسیکه کسی را بکشد که امر بمعروف یا نهی از منکر میکند و همین آیه را خواند پس از آن گفت ای ابا عبیده بنی اسرائیل چهل و سه پیمبر را بیکساعت از اول روز کشتند پس صد و دوازده مرد از نیک مردان و عابدین بنی اسرائیل برخواستند که بآنها امر بمعروف و نهی از منکر نمایند آن صد و دوازده مرد را در آخر روز کشتند، مفسرین گفته‌اند اینکه ملوک بنی اسرائیل بودند از آن یهودیان که پس از موسی [ع] برخواستند و اینکه آیه در باره آنان نازل گردید. [کشف الاسرار] أُولئِكَ الَّذِينَ حَبِطَت أَعمالُهُم فِي الدُّنيا وَ الآخِرَةِ وَ ما لَهُم مِن ناصِرِينَ چنین مردمانی که اینکه طور عمل مینمایند اگر اعمال زشت خوبی هم کرده باشند حبط میگردد و سبب هلاکت آنها میشود هم در دنیا که بشومی اعمال زشت خود پابند و هلاک میگردند و هم در آخرت که بعذاب سخت گرفتار خواهند گردید و از عذاب نجات دهنده‌ئی نمی‌یابند، با اینکه دنیا جای مهلت است و جای مجازات آخرت است لکن شومی اعمال ظالمین طوری است که در دنیا نیز آثار مهلکی از آن پدیدار میگردد مثل اینکه سلاطین جور بر آنها مسلط میگردند یا در دنیا ببدنامی ظالم و مفسد شناخته میگردند یا غیر اینها از آفات دنیا که البته بظالم و ستمکار وارد خواهد گردید.

صفحه : ۷۴

[سوره آل‌عمران (۳): آیات ۲۳ تا ۳۰]

اشاره

أَ لَم تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيباً مِنَ الكِتابِ يُدعَونَ إِلى كِتابِ اللّهِ لِيَحكُمَ بَينَهُم ثُمَّ يَتَوَلّى فَرِيقٌ مِنهُم وَ هُم مُعرِضُونَ (۲۳) ذلِكَ بِأَنَّهُم

قالُوا لَن تَمَسَّنَا النّارُ إِلاّ أَیّاماً مَعدُوداتٍ وَ غَرَّهُم فِی دِینِهِم ما کانُوا یَفتَرُونَ (۲۴) فَکَیفَ إِذا جَمَعناهُم لِیَومٍ لا رَیبَ فِیهِ وَ وُفِّیَت کُلُّ نَفسٍ ما کَسَبَت وَ هُم لا یُظلَمُونَ (۲۵) قُلِ اللّهُمَّ مالِکَ المُلکِ تُؤتِی المُلکَ مَن تَشاءُ وَ تَنزِعُ المُلکَ مِمَّن تَشاءُ وَ تُعِزُّ مَن تَشاءُ وَ تُذِلُّ مَن تَشاءُ بِیَدِکَ الخَیرُ إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ (۲۶) تُولِجُ اللَّیلَ فِی النَّهارِ وَ تُولِجُ النَّهارَ فِی اللَّیلِ وَ تُخرِجُ الحَیَّ مِنَ المَیِّتِ وَ تُخرِجُ المَیِّتَ مِنَ الحَیِّ وَ تَرزُقُ مَن تَشاءُ بِغَیرِ حِسابٍ (۲۷)

لا یَتَّخِذِ المُؤمِنُونَ الکافِرِینَ أَولِیاءَ مِن دُونِ المُؤمِنِینَ وَ مَن یَفعَل ذلِکَ فَلَیسَ مِنَ اللّهِ فِی شَیءٍ إِلاّ أَن تَتَّقُوا مِنهُم تُقاةً وَ یُحَذِّرُکُمُ اللّهُ نَفسَهُ وَ إِلَی اللّهِ المَصِیرُ (۲۸) قُل إِن تُخفُوا ما فِی صُدُورِکُم أَو تُبدُوهُ یَعلَمهُ اللّهُ وَ یَعلَمُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرضِ وَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ (۲۹) یَومَ تَجِدُ کُلُّ نَفسٍ ما عَمِلَت مِن خَیرٍ مُحضَراً وَ ما عَمِلَت مِن سُوءٍ تَوَدُّ لَو أَنَّ بَینَها وَ بَینَهُ أَمَداً بَعِیداً وَ یُحَذِّرُکُمُ اللّهُ نَفسَهُ وَ اللّهُ رَؤُفٌ بِالعِبادِ (۳۰)

صفحه : ۷۵

[ترجمه]

ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله آیا ندیدی آنهائی را که از کتاب بهره‌ئی داشتند چون خوانده شوند بسوی کتاب خدا که بین آنها حکم کند پس جماعتی از آنها روی میگردانند در حالیکه اعراض کننده‌اند [۲۳]

باین سبب مطیع امر خدا نمیشوند که گفتند هرگز آتش بما اصابت نمیکند مگر روزهائی شمرده شده (یعنی اندک) و آنها را در دینشان مغرور گردانید آنچه را که دروغ می‌بستند [۲۴]

پس چگونه خواهد بود حال آنها وقتی که جمع آوریم آنانرا برای روزی که در آن شکی نیست و بر هر نفس جزای تمام داده میشود آنچه را که عمل کرده در حالیکه بآنها ستم نمیشود [۲۵]

بگو ای خدائی که مالک و صاحب مملکتی تو بهر کس خواهی ملک و سلطنت می‌بخشی و از هر کس خواهی ملک را میگیری و هر کس را خواهی عزیز و غالب میگردانی و هر کس را خواهی ذلیل میگردانی تمام خوبیها بدست تو است و تو بر هر چیز توانائی [۲۶]

شب را در روز پنهان سازی و روز را در شب ناپدید میگردانی و زنده را از مرده بیرون آری و مرده را از زنده بیرون آری و بهر کس خواهی بغیر حساب روزی میدهی [۲۷]

نباید مؤمنین کافرین را بغیر مؤمنین دوستان خود گیرند و کسیکه چنین کند از طرف خدا بر وی فضیلتی نیست مگر اینکه از شر کافرین بترسد (و تقیه کند) و خدا شما را از عذاب خود میترساند و بازگشت امور بدست خدا است [۲۸]

ای محمّد (صلّی اللّه علیه و آله) بگو اگر آنچه را که در قلب خود دارید پنهان کنید یا ظاهر گردانید خدا میداند و میداند آنچه را که در آسمانها است و آنچه در زمین است و خدا بر هر چیزی توانا است [۲۹]

روز که هر کسی آنچه عمل خوب کرده نزد خود حاضر می‌بیند و آنچه عمل بد کرده دوست دارد که بین او و عمل بدش بسیار دور باشد و خدا از خودش شما را میترساند و او رءوف و مهربان است بهمه بندگانش [۳۰]

صفحه : ۷۶

(توضیح آیات)

أ لَم تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيباً مِنَ الكِتابِ يُدعَونَ إِلى كِتابِ اللّهِ لِيَحكُمَ بَينَهُم آيه خطاب برسولش نموده كه اى رسول صلّى اللّه عليه و آله آيا نديدى يعنى ديدى آنهائى را كه پاره‌ئى از كتاب بآنها داده شده (ظاهرا مقصود از كتاب تورات باشد و نصيبا شايد بعضى از تورات مراد باشد زيرا كه گفته‌اند يهوديها كتاب تورات را تحريف كردند و بعضى از آن در دست آنها مانده) كه بآنان گفته ميشد بيائيد بسوى كتاب خدا (تورات) كه بين شما حكم كند.

ثُمَّ يَتَوَلّى فَرِيقٌ مِنهُم وَ هُم مُعرِضُونَ آنها پشت ميكنند در حاليكه از حكم خدا اعراض كرده‌اند، از بعضى از تفاسير نقل شده كه شأن نزول آيه اينكه بود كه روزى حضرت رسول صلّى اللّه عليه و آله جماعتى از يهود را باسلام دعوت مينمود نعمان بن ابى اوفى گفت اى محمّد [ص] در حضور علماى دين خود با تو مناظره ميكنم حضرت رسول [ص] فرمود آن صحيفه تورات كه مشتمل بر وصف من است بياوريد و در اينكه محكمه آنرا حكم سازم آنها از اينكه قول اباء كردند و آيات تورات را حاضر نكردند اينكه بود كه خداى تعالى فرموده اينها را ميخوانند بكتاب تورات كه بين آنها حكم نمايد.

بعضى ديگر گفته‌اند روزى حضرت رسالت [ص] در مدارس اهل كتاب رفت نعيم بن عمرو و حارث بن زيد گفتند اى محمّد [ص] تو بر چه مذهب و بر چه دينى ميباشى گفت من بر دين ابراهيم گفتند ابراهيم يهودى بود فرمود كتاب تورات را بياوريد تا ميان ما و شما حكم كند حق تعالى خبر داده كه ايشان را بتورات ميخوانند و جماعتى از آنها كه رؤساى آنانند از حق اعراض كنندگانند.

[منهج الصادقين] در مجمع در توجيه آيه گفته (لِيَحكُمَ بَينَهُم) سه قول احتمال داده شده:

۱- يعنى «لِيَحكُمَ بَينَهُم» در نبوت محمّد (ص) [ابى مسلم و جماعتى] ۲- «لِيَحكُمَ بَينَهُم» در امر ابراهيم و اينكه دين او اسلام است.

۳- «لِيَحكُمَ بَينَهُم» در امر رجم و حكم آن، و از إبن عباس روايت شده كه گفته مردى و زنى از اهل خيبر زنا كردند و آنها بين جماعت يهود صاحب شرافت بودند و در كتاب آنها حكم رجم داشتند و اهلشان براى شرافتشان از رجم كراهت داشتند و اميد داشتند كه نزد رسول (ص) در امر آنها رخصت باشد و مطلب را نزد رسول اللّه (ص) آوردند حضرت حكم برجم نمود، نعمان بن اوفى و نجر بن عمر گفتند يا محمّد (ص) حكم رجم بر آنها صادر كردى و در كتاب آنها رجم نيست رسول اللّه (ص) گفت تورات بين من و شما است گفتند بر ما انصاف كن حضرت فرمود چه كسى از شما عالم‌تر است بتورات گفتند مردى است اعور كه در فدك منزل دارد بنام إبن صوريا پس فرستادند او را آوردند و او آمد مدينه و جبرئيل وصف او را بر رسول اللّه بيان كرده بود وقتى آمد رسول (ص) فرمود توئى إبن صوريا گفت آرى حضرت گفت تو عالم‌ترين يهوديان ميباشى گفت اينكه طور گمان ميكنند، رسول (ص) توراتيكه در آن رجم بود طلبيد وقتى إبن صوريا بآيه رجم رسيد دستش را روى آن گذاشت و باقى آنرا خواند إبن سلام گفت يا رسول اللّه اينكه مرد از آيه تجاوز كرد و برخواست و دست إبن صوريا را از آيه بلند كرد و بر رسول اللّه و بر يهوديان قرائت كرد كه محصن و محصنه هرگاه زنا كردند و ببينه ثابت كرديد حكم آنها رجم است و هر گاه زن آبستن باشد پس از وضع حمل بايد او را رجم كنند پس رسول اللّه حكم رجم را بر يهوديان ثابت گردانيد و از اينكه حكم يهوديان بر رسول صلّى اللّه عليه و آله غضب كردند اينكه بود كه اينكه آيه نازل گرديد. [پايان] ثُمَّ يَتَوَلّى فَرِيقٌ مِنهُم وَ هُم مُعرِضُونَ بنابراين قول وقتى رسول [ص] از تورات خودشان حكم رجم را بر زناكار ثابت گردانيد جماعتى از آنها از داعى حق و متابعت تورات اعراض كردند و جحود

نمودند و بخود مغرور شدند و گفتند:

قـالُوا لَن تَمَسَّنَا النّارُ إِلّا أَيّاماً مَعدُوداتٍ بقولى گفتند فقط خدا بقدر همان روزهاى معدوده و آن چهل روز بوده كه بنى اسرائيل عبادت گوساله كردند ما را عذاب ميكند، و بقولى گفتند فقط روزهاى اندكى خداوند ما را عذاب ميكند.

وَ غَرَّهُم فِى دِينِهِم ما كانُوا يَفتَرُونَ و يهوديها بطورى بخود و دينشان مغرور گرديدند كه قرآن از آنان حكايت كرده كه ميگفتند «نَحنُ أَبناءُ اللّهِ وَ أَحِبّاؤُهُ» ما پسران خدا و دوستان او ميباشيم اينكه بود كه نفسشان آنها را مغرور گردانيد و زير بار حكم رسول نميرفتند آرى همين غرور است كه هر كسى بهمان دين و رويه و عملى كه در دست دارد مينازد و شيطان و نفس آنرا در نظرش ميآرايد و نميگذارد آدمى در فكر اصلاح نفس و صحت و فساد رويه‌اش برآيد و همين خود پسندى و غرور و كبر است كه آدمى را بچاه خود سرى نگاه ميدارد و نميگذارد قدمى بجاده تكامل پيش برود چنانچه همين كبر و خود پسندى بود كه شيطان را از مقام رفيعش پرتاب نمود و وى را از پست‌ترين موجودات گردانيد و بخاك مذلت انداخت انسان مغرور تابع شيطان گرديده بطوريكه بعضى با اينكه ميدانند رويه و عملشان صحيح نيست بسا تعصب دينى يا قومى يا جهات ديگر چنان آنها را فريب داده كه دانسته و فهميده بر خلاف حق حكم و عمل ميكنند و چنانچه معلوم است اينكه عيب كه از تمام عيوب بدتر و اگر بر خلاف حق باشد عذابش از هر گناهى صعب‌تر است در ميان علماء كه خود را علماى شريعت ميدانند آنهائيكه غرضشان از تحصيل علم شهرت و پيشوائى عوام و جهات مادى است بيشتر شيوع دارد كه هرگاه مطلب حقى كه مخالف عقايد عموم باشد بر آنها ثابت گرديد براى اينكه عوام از آنها نرنجند و لطمه بعوامفريبى آنها وارد نيايد هيچ اظهار نميكنند و راضى ميشوند كه عوام بيچاره در جهل بمانند كه مبادا باظهار كلمه حق

صفحه : ۷۹

لطمه‌ئى بانتفاع آنها وارد گردد (پناه ميبريم بخدا از شر نفس اماره و شيطان) قُلِ اللّهُمَّ مالِكَ المُلكِ تُؤتِى المُلكَ مَن تَشاءُ وَ تَنزِعُ المُلكَ مِمَّن تَشاءُ وَ تُعِزُّ مَن تَشاءُ وَ تُذِلُّ مَن تَشاءُ بِيَدِكَ الخَيرُ إِنَّكَ عَلى كُلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ آيه ترجمه شده و واضح است محتاج بتوضيح نيست، خلاصه آيه چنانچه گفته‌اند و شأن نزولش نيز مشعر بر آنست در ردّ گفتار يهوديان و استهزاء منافقين نازل گرديده كه بدانند عزت و ذلت بدست حق تعالى است هر كس را خواهد عزيز ميگرداند و هر كه را خواست ذليل ميكند و اينكه را بايستى مؤمنين بدانند عزت و ذلت حقيقى در درجات و دركات آخرت است، عزيز واقعى كسى است كه در قيامت در درجات ابرار و محل قرب ايزد متعال واقع گردد و ذليل كسى است كه از رحمت حق تعالى دور و در دركات جحيم واقع گردد.

مفسرين از جعفر بن محمّد از آبائش از نبى صلّى اللّه عليه و آله روايت كرده‌اند كه گفته وقتى خدا اراده كرد كه فاتحة الكتاب و آية الكرسى و قُلِ اللّهُمَّ مالِكَ المُلكِ تا قوله بغير حساب را نازل گرداند آنرا بعرش معلق گردانيد و بين آنها و خدا حجابى نبود و گفتند يا رب همانا ما را هبوط ميدهى بدار گناه و بسوى كسيكه تو را بغضب ميآورد و ما معلقيم بمحل قدس، خداى تعالى گفت هيچ بنده‌ئى نباشد كه هر روز در عقب فريضه اينكه آيه را بخواند مگر اينكه او را در حظيره قدس جاى دهم بر آنچه باشد و هر روزى هفتاد مرتبه بچشم مرحمتم او را نگاه كنم و هر روز هفتاد حاجتش را روا كنم و كنية آن مغفرت و آمرزش است و او را از هر دشمنى در پناه گيرم و او را بر دشمن نصرت دهم و او را از بهشت هيچ مانعى نباشد مگر مرگ يعنى وقتى مرد داخل بهشت ميگردد.

از معاذ جبل روايت شده كه گفت روزى از روزهاى آدينه خواستم براى نماز آدينه بمسجد رسول [ص] روم مرد يهودى را بر من دينى بود و او در راه من نشسته بود تا از من مطالبه كند يكى دو بار بيرون آمدم و هر بار براى احتراز از او بازگشتم تا نماز آدينه از من فوت شد چون رسول [ص] مرا ديد گفت اى معاذ چرا براى نماز آدينه نيامدى گفتم يا رسول اللّه [ص] سبب چنين بود

صفحه : ۸۰

فرمود ای معاذ خواهی تو را چیزی بیاموزم که اگر چندان که زمین کنجد تو را وام باشد خدای عز و جل از تو قضاء کند گفتم آری یا رسول اللّه (ص) گفت بگو «قُلِ اللّهُمَّ مالِکَ المُلکِ»، الی قوله: «بِغَیرِ حِسابٍ» آنگاه بگو

« یا رحمن الدنیا و الاخرهٔ و رحیمهما تعطی من تشاء منهما و تمنع من تشاء منهما فاقض عنی دینی»

معاذ گفته من اینکه آیه را یاد گرفتم و میخواندم.

[توجیه مفسرین در شأن نزول آیه] ۱- قتاده گفته سبب نزول آیه اینکه بود که رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از خدا خواست که ملک فارس را بامت او دهد خدای تعالی اینکه آیه را فرستاد.

۲- عبد اللّه عباس و انس مالک گفتند چون رسول فتح مکه کرد بامت وعده ملک فارس و روم داد منافقین و یهودیان گفتند محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را مکه و مدینه را بس نیست که تمنای ملک فارس و روم میکند خدای تعالی اینکه آیه را فرستاد عبد اللّه بن عمر و عمرو بن عوف از پدرش از جدش روایت کرده که عام احزاب رسول [ص] باشاره سلمان فرمان داد که دور مدینه را خندق کنندد و هر چهل ذرع آنرا بده مرد از صحابه داد سلمان گاهی نزدیک مهاجر میرفت و گاه نزد انصار و گاه بر اوس و گاه بر خزرج و ایشان را نشاط میداد و تحریص میکرد مهاجر گفتند سلمان از ما است، انصار گفتند سلمان از ما است و همچنین اوس و خزرج تا بین آنها نزاع واقع گردید و میخواستند با هم جنگ کنند خبر برسول [ص] رسید حضرت رسول نزد آنها آمد و فرمود شما بر چه نزاع میکنید گفتند اختلاف ما در سلمان است هر یک میگوئیم سلمان از ما است حضرت فرمود اینکه چه دعوی است که در سلمان میکنید سلمان از ما اهل بیت است.

عمرو بن عوف گفته من و سلمان و حذیفهٔ بن یمان و نعمان بن مقرن مزنی با شش انصاری در فاصله چهل گز کار میکردیم و مشغول بودیم سنگی پدید آمد بزرگ و سخت که آهنها در آن کار نمیکرد ما بسلمان گفتیم رسول [ص] را خبر بده تا چه فرماید رها کنیم یا از خط بگذریم و ما روا نداریم که از خطی که رسول [ص]

صفحه : ۸۱

کشیده تعدی کنیم سلمان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را از حکایت سنگ خبر داد حضرت برخواست و نزدیک خندق آمد و آن سنگ را نگریست آنگاه کلنگ را از دست سلمان گرفت و داخل خندق گردید و یک کلنگ بر سنگ زد سنگ شکافته گردید و دو ثلث آن شکسته شد و نوری از آن پدید گردید که همه مدینه روشن گردید پنداشتی چراغی است در خانه، رسول تکبیر گفت تکبیر فتح و مسلمانها تکبیر گفتند آنگاه ضربتی دیگر زد و دو ثلث دیگر سنگ شکاف حضرت تکبیر گفت و مسلمانها تکبیر گفتند و بزدن سوم تمام سنگ شکافت و نوری هویدا گردید، رسول [ص] تکبیر سلمان گفت یا رسول اللّه (صلّی اللّه علیه و آله) امروز ما عجائبی دیدیم که تا حال ندیده بودیم حضرت فرمود چون ضربت اول زدم و نوری هویدا گردید قصرهای خسرو و مدائن کسری را بمن نمودند گویا آنها را خانه‌های سگ پنداشتی و جبرئیل بمن خبر داد که امت من بر آن ظفر یابند آنگاه که ضربت دوم را زدم آن نور که دیدی پیدا شد آنجا قصرهای قیصر از زمین روم هویدا شد پنداشتی خانه‌های سگان است و جبرئیل بمن خبر داد که امت من بر آن ظفر یابند، آنگاه ضربت سوم را زدم نور پیدا شد در آنجا قصرهای صنعا را نمودند گویا خانه‌های سگان است جبرئیل مرا خبر داد که امت من بر آن ظفر یابند، مسلمانان باین بشارت شادمان شدند و گفتند الحمد للّه که خدای تعالی پس از خطر بما وعده ظفر داد.

منافقین گفتند چقدر کار شما عجیب است از ترس خندق میکنید و از شهر نتوانید بیرون روید و اینکه چنین آرزوهای باطل میکنید اینکه بود که خدای تعالی اینکه آیه «قُلِ اللّهُمَّ» تا آخر را فرستاد که بدانند مالک الملک خدا است بهر که خواهد و هر چه خواهد

میدهد تا اینکه تعجب نکنند که اینکه عده قلیل امت چگونه آرزوی ملک روم و فارس و یمن را میکنند. [پایان]

صفحه : ۸۲

تُولِجُ اللَّيلَ فِي النَّهارِ وَ تُولِجُ النَّهارَ فِي اللَّيلِ و لوج بمعنی دخول چیزی در چیز دیگری است و چنانچه مفسرین گفته‌اند و لوج شب در روز و ولوج روز در شب عبارت از همان اختلاف محسوسی است که در مدت سال بین شب و روز پدیدار است گاهی مثل زمستان بتدریج قطعه از روز داخل شب میگردد و شب دراز میشود و روزها کوتاه و بعکس مثل تابستان قطعه‌ئی از شب بتدریج داخل روز میگردد و روزها بلند و شبها کوتاه میگردد و اینها تمام در امکنه شمالی است لکن در امکنه جنوبی قضیه بعکس است یعنی هنگامی که در بلاد شمالی روزها بلند است در بلادهای جنوبی روزها کوتاه و شبها بلند است و نیز موقعیکه در بلادهای جنوبی روزها کوتاه است در بلادهای شمالی روزها بلند است پس خداوند علی الدوام شبها را در روز داخل می گرداند و روزها را در شبها، و اینکه گفته‌اند در خط استواء و همچنین در قطب جنوب و شمال روز و شب مساوی است اینکه هم درست نیست زیرا مساوی بودن شب و روز در دو نقطه شمال و جنوب در حس اینکه طور می‌نماید لکن در واقع در آنجا نیز کمی تفاوت می کند وَ تُخرِجُ الحَيَّ مِنَ المَيِّتِ وَ تُخرِجُ المَيِّتَ مِنَ الحَيِّ [سخنان مفسرین در توجیه آیه] ۱- بقولی حیوانرا از نطفه مرده بیرون آورد و نطفه را از حیوان زنده.

۲- مرغ از تخم مرده پدید آید و تخم از مرغ زنده بیرون آید. ۳- درخت و خوشه از دانه برآید و دانه از خوشه ۴- حسن بصری گفته مؤمن از کافر پدید آید و کافر از مؤمن و گفته مؤمن زنده دل است و کافر مرده دل قوله تعالی (أَ وَ مَن كانَ مَيتاً فَأَحيَيناهُ وَ جَعَلنا لَهُ نُوراً يَمشِي بِهِ فِي النّاسِ كَمَن مَثَلُهُ فِي الظُّلُماتِ لَيسَ بِخارِجٍ مِنها)«۱».

---

(۱) آیا کسیکه مرده (جهل و گمراهی باشد) و ما او را زنده گردانیدیم و بوی روشنی علم دادیم که بین مردم راه میرود مثل کسی ماند که در ظلمات جهل و گمراهی بسر برد.

صفحه : ۸۳

۵- بقول دیگر معنی آیه اینکه است که پاک از پلید بیرون آید و پلید از پاک، حکمت از دل کافر بیرون آید و در آن قرار نمیگیرد و سفسطه در زبان عارف قرار نمیگیرد.

و توجیهات دیگری نیز در آیه از مفسرین نقل شده لکن معلوم و واضح است که مقصود از اینکه آیه و آیه بالا بیان عموم قدرت و استیلاء و مالکیت و حکمت و نفوذ علم و حکمت خداوندی و ذات متعال است که آنکسی که مالک عالم ملک و عالم ملکوت است هر طور تصرفی که اراده ازلی و فیض سرمدی او بخواهد در ملک خود انجام میدهد و مانع و رادعی برای جلوگیری نفوذ و حکم او و تدبیر او در مملکتش وجود ندارد «لا مانع لفیضه و لا رادّ لقضائه».

وَ تَرزُقُ مَن تَشاءُ بِغَيرِ حِسابٍ آنکسیکه متصرف در امور عالم و خالق و مدبر نظام مخلوقات است شب را بروز میآورد و روز را بشب و هر یک را در دیگر ولوج داده و داخل میگرداند و بیک تدبیر و نظام حیرت بخشی امور عالم را منظم میگرداند و اضداد را با هم مرتبط گردانیده تاریکی را در روشنائی و روشنائی را در تاریکی داخل میگرداند و نیز مرده را از زنده و زنده را از مرده بیرون میآورد تا اینکه باین ترتیب امور عالم را بنیکوتر وجهی و صحیح‌تر اسلوبی برقرار گرداند و هر یک از موجودات را در خور خودش بطور لایق بمرتبه و احتیاجاتش روزی او را در دسترس وی میگذارد.

و هر گاه مشیتش اقتضاء نماید و هر کس را بخواهد البته از روی حکمت و نظام خلقت و آفرینش نه جزافی زیرا که حق تعالی از

کار عبث منزّه و مبراء است و نیز نسبت او بتمام موجودات یکسانست او را بغیر حساب روزی میدهد، روزی انسان چنانچه معلوم است منحصر بخوراک و پوشاک بلکه بجاه و مال و عناوین جسمانی نیست بالاترین روزی آدمی فضائل روحانی است از علم و حکمت و معرفت بمقام کبریائی و هدایت یافتن بطریق مستقیم که سر انجام آن قرب بجوار

صفحه : ۸۴

رب العالمین است و غرض اصلی و علت غائی از وجود بشر و تشکیلاتی که برای پیدایش و حیات او بدست قادر متعال انجام گرفته اینکه است که وی را از عالم ما فوق الطبیعه در عالم طبیعت فرود آرند و در طریق سیر نور وی استکمال یافته بکمال لایق روحانی برسد و در جوار رحمت ایزد متعال متمکن و ارجمند گردد چنین کسی است که مبدء متعال وعده داده که او را روزی میدهد بغیر حساب چنانچه راجع بشهداء راه حق تعالی فرموده «بَل أَحیاءٌ عِندَ رَبِّهِم یُرزَقُون» گمان نکنید کسانی که در راه خدا کشته شدند اینها مرده‌گانند بلکه اینها زنده و نزد پروردگارشان روزی دارند، معلوم است روزی آنها کرامات و افاضاتی است که پی در پی از مبدئشان بآنها میرسد و بفیوضات جسمانی و روحانی هر دو محظوظ میگردند.

لا یَتَّخِذِ المُؤمِنُونَ الکافِرِینَ أَولِیاءَ مِن دُونِ المُؤمِنِینَ آیه مؤمنین را نهی مینماید که نباید کافرین را بغیر مؤمنین دوستان خود بگیرند، اشاره به اینکه که سزاوار نیست مؤمن پاک سیرت که قلب او مملو از نور محبت الهی گردیده با کافر سیاه دل که دشمن خدا و رسول و مؤمنین میباشد طرح دوستی اندازد بلکه برای مؤمن سزاوار است که با مؤمن که هم زی او است دوستی و رفاقت نماید: و شاید یکی از حکمت‌های نهی از دوستی و رفاقت با کفار آن آثار قهری و طبیعی است که از قبل مراوده و مجالست با مردمان پلید در اشخاص صالح و پاکدل پدید میگردد و هرگز کافر دوست حقیقی مؤمن نخواهد شد اگر هم اظهار دوستی کند از روی نفاق است نه حقیقت.

از عبد اللّه عباس روایت شده که جمعی از انصار با گروهی از کفار چون عمرو بن حجاج و سلام بن ابی حقیق که یهودی بودند طرح دوستی افکندند و با آنها عقد موالات و برادری در بین آوردند و هر قدر عبد اللّه جبیر ایشان را منع میکرد فائده نمی‌بخشید حق تعالی اینکه آیه را فرستاد و مؤمنین را از دوستی با آنها نهی فرمود.

صفحه : ۸۵

و بقولی شاید مقصود نهی از اینکه باشد که آنها را اعانت نکنید یعنی کافرین را یاری نکنید.

وَ مَن یَفعَل ذلِکَ فَلَیسَ مِنَ اللّهِ فِی شَیءٍ إِلّا أَن تَتَّقُوا مِنهُم تُقاةً الخ در مجمع البیان در توجیه آیه چنین گفته چون خدای سبحانه بیان کرد که خودش مالک دنیا و آخرت است و قادر بر اعزاز و اذلال است و مؤمنین از موالات کسیکه نه نزد آنها عزتی است و نه ذلتی است از دشمنهای او (بی‌نیازند) تا اینکه (مؤمنین) رغبت بنمایند در آنچه نزد او است و نزد دوستان او از مؤمنین است غیر از دشمنهای او از کافرین پس گفت «لا یَتَّخِذِ المُؤمِنُونَ الکافِرِینَ أَولِیاءَ) سزاوار نیست که مؤمنین کفار را دوستان خود بگیرند برای تقویت آنها و بآنها پناه گیرند و بآنها اظهار محبت و دوستی نمایند چنانچه در مواردی از قرآن فرموده قوله تعالی «لا تَجِدُ قَوماً یُؤمِنُونَ بِاللّهِ وَ الیَومِ الآخِرِ یُوادُّونَ مَن حَادَّ اللّهَ وَ رَسُولَهُ الخ» و قوله» «لا تَتَّخِذُوا الیَهُودَ وَ النَّصاری أَولِیاءَ لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّی وَ عَدُوَّکُم أَولِیاءَ» و قوله «مِن دُونِ المُؤمِنِینَ» یعنی واجب است دوستی انداختن با مؤمنین و اینکه نهی است از دوستی انداختن مؤمنین با کفار و معاونت و کمک کردن بآنها، و بقولی نهی از ملاحظه نمودن کفار است. [ابن عباس] و اولیاء جمع والی و آن کسی را گویند که ولایت کند امر کسی را که رضایت داشته باشد بفعل آنکسی که متقوم و یاور او باشد و آن معنی بدو وجه جریان پیدا میکند یکی معین (بیاری کردن) و دیگر معان قوله تعالی «اللّهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا» یعنی خدا مؤمنین را اعانت میکند به اینکه که آنها را ظفر و

نصرت میدهد و گفته شده «المؤمن ولی اللّه» یعنی مؤمن از خدا اعانت میجوید به اینکه که او را یاری نماید.
«وَ مَن یَفعَل ذلِکَ» یعنی کسیکه چنین کرد که کافرین را بغیر مؤمنین دوستان خود گرفت «فَلَیسَ مِنَ اللّهِ فِی شَیءٍ» یعنی چنین کسی از اولیاء خدا نیست و خدا از وی بری است، و بقولی در چیزی از ولایت و دوستی خدا داخل

صفحه : ۸۶

نیست، و بقولی از دین خدا چیزی در وی نیست پس از آن استثناء کرده «إِلّا أَن تَتَّقُوا مِنهُم تُقاةً» یعنی مگر اینکه کفار غالب باشند و مؤمنین مغلوب و در اینکه صورت مؤمن بترسد از اینکه موافقت خود را ظاهر نگرداند و با آنان بنیکی معاشرت ننماید پس در چنین موقعی جایز است که بظاهر و زبان با آنها اظهار دوستی کنـد و تقیـۀ با آنها مـدارا نمایـد برای اینکه از خود دفع ضـرر نمایـد بـدون اینکه معتقد بر جواز باشد.
و اینکه آیه دلالت دارد که تقیه در دین موقع خوف بر نفس جایز است و اصحاب ما (یعنی جماعت امامیه) گفته‌انـد در تمام احوال هر گـاه ضـرورت ایجـاب نمود جایز است اظهار دوستی آنها بزبان و تقیه با آنها مـدارا نمودن برای باز داشتن خود را از ضـرر آنها بلکه در بعض اوقات برای اصلاح و لطف آنها واجب میگردد.
تا آنجا که گفته «وَ یُحَذِّرُکُمُ اللّهُ نَفسَهُ وَ اللّهُ رَؤُفٌ بِالعِبادِ» یعنی از خـدا بترسـید و حذر کنید از عذاب او از اینکه کافرین را بر باقی معاصـی دوسـتان خود بگیریـد. و ذکر نفس در آیه برای محقق گردیـدن اضـافه است مثل اینکه گفته میشود از شیر حـذر کنیـد از صولت و قوت و پاره کردن او نه از عین او و جسم او.
«وَ إِلَی اللّهِ المَصِیرُ» یعنی مرجع و بازگشت همه امور بسوی خـدا است و بقولی بازگشت امور بسوی حکمت او است. [پایان] قُل إِن تُخفُوا ما فِی صُـدُورِکُم أَو تُبـدُوهُ یَعلَمهُ اللّهُ الـخ خطاب برسول [ص] کرده که بمؤمنین بگو اگر آنچه در سینه‌های شـما است پنهان گردانید یا ظاهر نمائید خدا عالم بآنست.
ظاهرا اینکه مطلب راجع بآیه بالا است و اشاره به اینکه که بایستی مؤمنین بدانند و آگاه باشـند که آنچه در سینه‌های خود از دوستی و مودّتیکه بـا کفـار داشـتند و در دل مخفی دارنـد یا در موقع لزوم ظاهر گرداننـد خداونـد عالم بآنست زیرا که چیزی در آسـمان و زمین از علم او مخفی نیست، و نیز باید بدانند که او بر هر

صفحه : ۸۷

چیز قادر و توانا است و آیه تهدید و وعید است که مؤمنین گمان نکنند که حق تعالی از نیات و اعمال سرّی آنان مطلع نیست.
از مقاتـل روایت میکننـد که چنین گفته اینکه آیه در بـاره حاطب بن ابی بلیعه نازل گردیـد با جماعتی از اصـحاب رسول صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم که با کفار مکه اظهار دوستی میکردند وقتی حضـرت رسول میخواست مکه رود حاطب نامه نوشت و بدست زنی داد که بمکه ببرد و خبر رفتن رسول را بدوسـتانش برساند خدای تعالی رسولش را خبردار کرد آنحضـرت امیر المؤمنین علیه السّلام و زبیر را در عقب آنزن فرستاد نامه را گرفتند و بمکه آوردند و در سوره ممتحنه آیه ۱ شرح آن داده شده رجوع بآن جا شود و در شأن نزول آیه وجه دیگر نیز گفته شده.
یَومَ تَجِدُ کُلُّ نَفسٍ ما عَمِلَت مِن خَیرٍ مُحضَراً آیه راجع بروز قیامت است و بمناسبت آیه بالا مؤمنین را خبر میدهد و تهدید مینماید که بدانیـد روز قیـامت روزی است که آنچه از خوب و بـد کرده‌ایـد نزد شـما حاضـر است گمـان ننمائیـد آنچه مخفیـانه بر خلاـف وظیفه‌ئی که دارید که باید با کفار طرح دوستی نیندازید و اسـراری که بین مسـلمین برای نصرت اسلام مخفی داشته‌اند فاش ننمائید و بر خلاف آن عمل کنید چنین عملی بنفع شما تمام میشود چنین نیست بلکه در قیامت اعمالتان حاضر و بنتیجه خواهید رسید.

خلاصه چنانچه از آیات و احادیث برمیآید چون عالم قیامت عالم جمع و عالم حقیقت است آنچه در اینکه عالم واقع گردد جوهر و حقیقت و اصل آن همانست که در عالم قیامت ظاهر و هویدا میگردد بلکه میتوان گفت آنچه در اینکه عالم واقع میگردد نمونه‌ایست که لب آن و جوهر و حقیقت و اصل آن و تمام آن همانست که در عالم قیامت ظاهر و هویدا میگردد.

و چون عالم قیامت عالم ثبات و قرار است کهنه‌گی و فنا و تغییر و حدوث در آن راه ندارد اینست که تمام اعمال و افعال و حرکاتیکه انسان در اینکه عالم کرده با نتایج و خصوصیات و آثاری که بر هر یک بایستی مترتب گردد نزد وی حاضر میگردد

صفحه : ۸۸

و اشاره بهمین مطلب دارد قوله تعالی «وَ وَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِراً»(۱) اینکه است که در آنوقت چنانچه قرآن خبر میدهد انسان از روی تعجب گوید «یا وَیلَتَنا ما لِهذَا الکِتابِ لا یُغادِرُ صَغِیرَةً وَ لا کَبِیرَةً إِلّا أَحصاها»(۲) بلکه میتوان گفت صحیفه اعمال همان نفس آدمی است زیرا هر عمل و فعلی که از وی صادر میگردد اثری در نفس میگذارد تا آنکه کم کم بکثرت عمل ملکه نفسانی حاصل گردد چنانچه مشاهده مینمائیم وقتی عمل بحد عادت رسید خلق و ملکه نفسانی از وی تولید میگردد و ممکن است بکثرت عمل خلق دیگر و ملکه ثانوی از آن ناشی گردد و اگر کثرت اعمال و افعال بحدی ملکه نفسانی نمیرسید تعلیم و تمرین و تربیت بی محل و لغو و بی اثر بود و عقلاء بر آن اقدام نمینمودند علاوه بر اینکه هر کسی بوجدان خود میفهمد کارهائی که بر آن مداومت نموده و عادت نفسانی وی گردیده حالتی از آن که تعبیر بملکه میشود در نفسش پدیدار شده که زوال آن متعسر بلکه در بعض موارد محال بنظر میآید.

خلاصه قیامت که یکی از اسامی آن «یَومَ تُبلَی السَّرائِرُ» است آن روزی است که باطنها ظاهر میگردد و تمامی اعمال و افعال و عقائدی که هر فردی از بشر در ذهن خود پنهان گردانیده تماما ظاهر و هویدا گشته و بنتیجه میرسد و راجع باین مطلب اندازه‌ئی در کتاب معاد و آخرین سیر بشر ضبط شده رجوع بآن جا شود.

---

(۱) انسان در قیامت تمام اعمال خود را حاضر می‌بیند که گویا همانوقت مشغول عمل است.

(۲) ای وای بر ما چه بوده است اینکه نامه که کوچک و بزرگی فرو نگذارده مگر اینکه تمام آنرا شمرده و ضبط نموده.

صفحه : ۸۹

[سوره آل‌عمران (۳): آیات ۳۱ تا ۴۱]

اشاره

قُل إِن کُنتُم تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِی یُحبِبکُمُ اللّهُ وَ یَغفِر لَکُم ذُنُوبَکُم وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۳۱) قُل أَطِیعُوا اللّهَ وَ الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوا فَإِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ الکافِرِینَ (۳۲) إِنَّ اللّهَ اصطَفی آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبراهِیمَ وَ آلَ عِمرانَ عَلَی العالَمِینَ (۳۳) ذُرِّیَّةً بَعضُها مِن بَعضٍ وَ اللّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ (۳۴) إِذ قالَتِ امرَأَتُ عِمرانَ رَبِّ إِنِّی نَذَرتُ لَکَ ما فِی بَطنِی مُحَرَّراً فَتَقَبَّل مِنِّی إِنَّکَ أَنتَ السَّمِیعُ العَلِیمُ (۳۵)
فَلَمّا وَضَعَتها قالَت رَبِّ إِنِّی وَضَعتُها أُنثی وَ اللّهُ أَعلَمُ بِما وَضَعَت وَ لَیسَ الذَّکَرُ کَالأُنثی وَ إِنِّی سَمَّیتُها مَریَمَ وَ إِنِّی أُعِیذُها بِکَ وَ ذُرِّیَّتَها مِنَ الشَّیطانِ الرَّجِیمِ (۳۶) فَتَقَبَّلَها رَبُّها بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَ أَنبَتَها نَباتاً حَسَناً وَ کَفَّلَها زَکَرِیّا کُلَّما دَخَلَ عَلَیها زَکَرِیَّا المِحرابَ وَجَدَ عِندَها رِزقاً قالَ یا مَریَمُ أَنّی لَکِ هذا قالَت هُوَ مِن عِندِ اللّهِ إِنَّ اللّهَ یَرزُقُ مَن یَشاءُ بِغَیرِ حِسابٍ (۳۷) هُنالِکَ دَعا زَکَرِیّا رَبَّهُ قالَ رَبِّ هَب لِی مِن

لَدُنكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعاءِ (۳۸) فَنادَتهُ المَلائِكَةُ وَ هُوَ قائِمٌ يُصَلِّي فِي المِحرابِ أَنَّ اللّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحيي مُصَدِّقاً بِكَلِمَةٍ مِنَ اللّهِ وَ سَيِّداً وَ حَصُوراً وَ نَبِيًّا مِنَ الصّالِحِينَ (۳۹) قالَ رَبِّ أَنّي يَكُونُ لِي غُلامٌ وَ قَد بَلَغَنِيَ الكِبَرُ وَ امرَأَتِي عاقِرٌ قالَ كَذلِكَ اللّهُ يَفعَلُ ما يَشاءُ (۴۰)

قالَ رَبِّ اجعَل لِي آيَةً قالَ آيَتُكَ أَلّا تُكَلِّمَ النّاسَ ثَلاثَةَ أَيّامٍ إِلّا رَمزاً وَ اذكُر رَبَّكَ كَثِيراً وَ سَبِّح بِالعَشِيِّ وَ الإِبكارِ (۴۱)

صفحه : ۹۰

[ترجمه]

ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله بگو اگر خدا را دوست میدارید مرا متابعت کنید که خدا شما را دوست دارد و گناهان شما را بیامرزد و خدا آمرزنده و مهربان است [۳۱]

بگو فرمان خدا و رسول را پیروی کنید پس اگر از اطاعت آنها رو گردانیدید (و کافر شدید) همانا خدا کافرین را دوست نمیدارد [۳۲]

بحقیقت خدا برگزید آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان فضیلت داد [۳۳]

فرزندانی میباشند بعضی از آنها از بعض دیگر و خدا شنوا و دانا است [۳۴]

یاد کن وقتی که زن عمران گفت پروردگار من برای تو نذر کردم فرزندی که در شکم من است (برای خدمت تو) آزاد کنم پس از من قبول کن همانا تو شنوا و دانائی [۳۵]

پس وقتی که وضع حمل کرد گفت پروردگار من «وَضَعتُها أُنثى» دختر زائیدم و مرد مثل زن نیست و من او را مریم نامیدم و من او و ذریه او را در پناه تو آوردم از شرّ شیطان رانده شده [۳۶]

پس پروردگار دعای او را بنیکوئی پذیرفت و پرورش داد مریم را بتربیت نیکو و زکریا کفالت مریم را بعهده گرفت و هر وقت زکریا بر مریم در محراب وارد میشد طعامی نزد او میدید گفت ای مریم اینکه طعام از کجا است مریم گفت اینکه از نزد خدا آمده همانا خداوند بهر کس بخواهد روزی میدهد بغیر حساب و اندازه [۳۷]

در اینجا بود که زکریا خدای خود را خواند گفت پروردگار من از جانب خود بمن فرزند پاکیزهٔی ببخش بحقیقت تو دعا را میشنوی [۳۸]

و ملائکه او را ندا دادند در حالیکه او در محراب برای نماز ایستاده بود که خدا تو را مژده میدهد بیحیی

صفحه : ۹۱

که تصدیق کننده است بکلمه از خدا و او بزرگ و پارسا و پیمبری است از نیکوکاران [۳۹]

زکریا گفت پروردگار من کجا میشود برای من پسری باشد در حالیکه مرا پیری رسیده و زن من عقیم و نازا است ملائکه گفتند بدینگونه خدا میکند آنچه را بخواهد [۴۰]

زکریا گفت پروردگار من برای من نشانهٔی قرار بده گفت نشانه اینکه است که تو تا سه روز نتوانی بر مردم سخن گوئی مگر باشاره و بسیار پروردگارت را در صبح و شام تسبیح نما [۴۱]

.

صفحه : ۹۲

(توضیح آیات)

قُل إِن کُنتُم تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِی یُحبِبکُمُ اللّهُ وَ یَغفِر لَکُم ذُنُوبَکُم وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ ظاهرا چون کفار مخصوصا یهودیها مدّعی بودند که ما دوستان خدا و ابناء اللّه) پسران او میباشیم و خود را از مخصوصان محبین خدا بشمار میآوردند شاید نظر به اینکه که هر چیزی علائمی دارد که بآن شناخته میشود آیه اعتراض بآنها نموده که شمائی که ادعاء میکنید ما محبین و دوستان خدا میباشیم و نسبت نزدیکی باو داریم اگر شما در اینکه ادعاء صادقید بایستی مطیع امر خدا باشید.

چنانچه در جای خود ثابت شده محبت یک جاذبه عمومی است که محب را بمحبوب جذب مینماید و بهمین جاذبه عمومی است که تمام ذرات موجودات بهم مرتبط گردیده و اساس عالم روی همین پایه قرار گرفته اگر اینکه جاذبه نبود شیرازه موجودات از هم گسیخته میگردید و محبت بهر شیئی میل و رغبت باو است و هر چیزی که در ادراک آن لذت و راحت باشد محبوب و مطلوب است و بر عکس هر چیزی که در ادراک آن الم و نفرت پدید گردد منافی و مبغوض است پس اصل محبت ادراک چیزی است که ملایم با طبع مدرک باشد.

و محبت دو قسم است روحانی و جسمانی: روحانی اینکه است که آنچه محبوب دوست داشت محب هم همان را خواهان و در طلب آن روان است و از جمله علامت حصول آن در قلب که جایگاه حب و معدن صدق و ولایت ولاء است و حب بآن شناخته میشود و از آثارش بشمار میآید اینکه است که هر کس او را بهتر راهنمائی بسوی محبوبش نماید و از اوصاف و محسنات او بگوید و دل و جانش را که از آتش فراق محبوبش گداخته شده بکلمات شیرین جان بخشش خنک گرداند در پی او میرود و مطیع وی میگردد.

و چون دین اسلام دین توحید و طریق سیر الی اللّه میباشد اگر چه دین

صفحه : ۹۳

و شریعت تمام پیمبران همین بوده بلکه ارسال رسل و انزال کتب آسمانی بلکه غایت و فائده آفرینش عالم همین است که حق تعالی بوحدت و بساطت از قبل آثار جلال و جمال خداوندی شناخته شود لکن چنانچه برای صاحبان بصیرت واضح است کامل‌ترین ادیان در هدایت کردن خلق بسوی وحدت حق تعالی دین اسلام است و البته کسیکه چشم قلبش قدری باز شده باشد و واقعا طالب کمال حقیقی که از پرتو دین مبین اسلام و سلوک در آن بدست میآید میتواند راهی بسوی آن کمال حقیقی پیدا نموده البته کسیکه طالب چیزی باشد در طلب آن کوشش میکند تا بمراد برسد و اگر در طلب صادق باشد خدای جلیل راه رسیدن بآنرا برایش باز میگرداند اینکه است که بپیمبرش امر فرموده «قُل هـذِهِ سَبِیلِی أَدعُوا إِلَی اللّهِ عَلی بَصِیرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِی وَ سُبحانَ اللّهِ وَ ما أَنَا مِنَ المُشرِکِینَ» سوره یوسف آیه ۱۰۸.

ای پیغمبر بمردم بگو طریق من و پیروانم همین است که از روی بصیرت مردم را بسوی خداوند هدایت مینمایم و خدا را منزه و مبرا دانم از شریک و من از مشرکین نمیباشم.

بعضی از دانشمندان محبت بنده را نسبت بحق تعالی و محبت خدا را نسبت ببنده بمعنی حقیقی آن منکرند نظر به اینکه که محبت اقتضاء وصل میکند و واصل شدن مخلوق بخدا محال است اینکه است که در معنی قوله تعالی «وَ الَّذِینَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلّهِ» که صریح در اینکه است که یکی از صفات و خصوصیات مؤمنین اینکه است که دوستی آنها نسبت بحق تعالی خیلی شدید است گویند مقصود از محبت خدا ببنده رضای او و کشف حجب از قلبشان است که در فرمان برداری در طرف تفریط واقع نگردند، و

محبت بنده بخدا طلب افاضه کردن ثواب و قبول طاعات آنها است و گفته‌اند تعبیر از آن بمحبت استعاره است.
لکن چون محبت همان تعلق قلب است بطرف محبوب و چنانچه در جای خود مدلل گردیده اخلاص در دین وقتی بطور کامل محقق میگردد که قلب انسانی

صفحه : ۹۴

بغیر خداوند حتی بمقامات اخروی مثل درجات بهشتی یا خلاصی از جهنم چه جای امور نفسانی تعلق نداشته باشد بلکه تنها قلب و جانش متعلق بخدا باشد پس معلوم است که اخلاص در دین تنها با حب الهی صورت میگیرد اگر مقصود از مخلصین طلب دوستی خدا و رسیدن بجوار قرب او نباشد و فرض اینکه دلش از حظوظات و آنچه غیر از حق است خالی گشته و بمرتبه خلوص رسیده در اینکه صورت غایت عملش چیست برای چه قلبش از دنیا و آخرت بالتمام خالی گردیده و یک دله رو بمبدء خود آورد چیزی نمیماند مگر حب الهی که آن جذّابه رحمت او است که بنده را بسوی رحمت خود کشانیده و در اینکه مورد چیز دیگری نخواهد بود، اگر آن چشم قلبی تو که آنرا بصیرت باطنی گویند باز گردد خواهی دید چه اندازه ادراک آن قوی است و مدرک آن چه قدر لذیذ و مطلوب است و لذتی که از ادراک امر روحانی پدید میگردد هیچ طرف مقایسه با محسوسات مادی نیست و بقدریکه روح بر محسوسات برتری دارد ادراک او نیز بر ادراکات جسمانی برتری دارد، محبت فرع معرفت است عدیم المعرفهٔ از اینکه لذت حقیقی محروم است.
آری چنین حبّی در دل بنده از طرف حب الهی که فرموده «یُحِبُّهُم وَ یُحِبُّونَه» که آن از همان جذّابه حب الهی است سر چشمه گرفته که بنده خالص خود را بسوی خود نزدیک میگرداند و او را بسوی رحمت خود میکشاند و البته همه مؤمنین میدانند که وصول و واصل گردیدن بذات حق تعالی محال و غیر واقع است، مؤمن نیز طالب امر محال نیست بلکه مقصودش نزدیک شدن بجوار قرب احدی و ادراک معرفت حقیقی و شناسائی آثار بزرگواری او است که دل و جانش را فرا گرفته و آرزوی او تحصیل محبت پروردگار خودش و واقع گردیدن در سلک اولیاء و دوستان او است و حب الهی باین معنی محقق و واقع است و هیچ مؤمن حقیقی دل و جانش از محبت الهی خالی نخواهد بود و نیز بدون آن خلوص عمل بحقیقت میسر نخواهد گردید اگر بنده‌ئی خدا را

صفحه : ۹۵

برای نعمتهائی که باو داده و میدهد دوست دارد چنین کسی عملش خالص نخواهد گردید زیرا که خدا را دوست داشته که از نعمتهای او محظوظ میگردد.
آری اگر بنده خود را از جهت اینکه اثری است از فیض وجود مبدء و آفریننده‌اش دوست دارد و از همین جهت که اثر ضعیفی است از آثار رحمت او خود را بشناسد چنانچه معصوم فرموده
«من عرف نفسه فقد عرف ربّه»
چنین بنده دوست داشتن خودش دوست داشتن خدا است و شناختن خودش شناختن خدا است.
در بیان آیه در تفسیر صافی چنین گفته در کافی و عیاشی از حضرت صادق علیه السّلام چنین نقل میکنند که فرموده‌اند آیا دین جز حب چیز دیگری است پس از آن اینکه آیه «قُل إِن کُنتُم تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِی یُحبِبکُمُ اللّهُ» را تلاوت فرموده بعد از آن محقق کاشانی گفته من میگویم محبت از عبد میل نفس است بچیزی از کمالی که در آن نفس درک میکند بطوریکه تحمیل کند و نزدیک کند او را بآن کمال، و حب از خدا رضای او است بر عبد و گشودن حجاب از قلب او، و بنده وقتی که عالم گردید که کمال حقیقی نیست مگر مخصوص بخدا و آنچه از کمال می‌بیند از خودش یا از غیر خودش او از خدا و باو و بسوی او است

دوستی او نمیباشـد مگر برای او و در او و اینکه طور شـناسائی اقتضاء دارد که مراد عبـد از طاعت و رغبت او در چیزی باشد که وی را باو نزدیک گرداند، پس علامت محبت عبد بخدا اراده طاعت و عبادت و کوشش بلیغ است در متابعت کسیکه وسیله باشد بسوی معرفت بخدا و محبت او از آنکسانیکه عارفا بخدا و محب و محبوب او میباشند.

پس کسیکه صفات او چنین باشد بسبب طاعت او بوجه مخصوص باین صفات میرسد و مخصوص باین صفات رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و کسانیکه نزدیک باویند، پس کسیکه خدا را دوست میدارد لا بد است در عبادتش و سیرتش و اخلاق و احوالش تابع رسول باشد تا اینکه خدا او را دوست دارد- همانا بمتابعت رسول قرب

صفحه : ۹۶

بحق تعالی حاصل میگردد و بتقرّب باو بنده محبوب خدا میشود چنانچه فرموده

«و انّ العبد لیتقرب الیّ بالنوافل حتی احبّه»

و نیز چون رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم حبیب خدا است پس هر که ادعاء کند محبت خدا را لازمه او محبت رسول است زیرا که محبوب محبوب محبوب است و محبت جز بمتابعت او و سلوک راه او قولا- و عملا- و حالا و سیرهٔ چیز دیگری نیست و دعوی محبت خدا متمشی نمیگردد مگر باینها زیرا رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم قطب محبت و مظهر آنست پس کسی را که از متابعت او نصیبی نیست از محبتش نیز نصیبی ندارد.

و کسیکه تابع او گردید آنطوریکه حق متابعت او است باطنش و سرّش و قلبش و نفسش مناسبت پیدا میکند با باطن رسول و سرّ او و قلب او و نفس او زیرا که رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مظهر محبت خدا است و باین مناسبت لازم میآید که برای اینکه تابع بقدر از متابعت رسول [ص] قسطی از محبت خدا پدید گردد و نور محبت از باطن رسول بباطن او سریان نماید و او بواسطه رسول میگردد محبوب خدا و محب او، و کسیکه تابع رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نگردیده و باطنش مخالف باطن رسول گردیده باطنش از وصف محبوبیت دور میگردد و بسرعت محبت از قلب او زائل میگردد زیرا اگر خدا او را دوست ندارد او محبوب خدا نیست و در حکم رسول است کسی را که خدا و رسولش امر نمودند بمتابعت و محبت او و آنها ائمه و اوصیاء علیهم السلامند، در کافی از حضرت صادق علیه السّلام در حدیثی فرموده کسیکه دوست دارد که بداند خدا او را دوست دارد باید عمل کند بطاعت خدا و ما را اطاعت کند (یعنی تابع امر ما گردد) آیا نشنیده‌ئی قول خدای عز و جل که بنبی خود صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرموده «قُل إِن کُنتُم تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِی یُحبِبکُمُ اللّهُ وَ یَغفِر لَکُم ذُنُوبَکُم» و قسم بخدای عز و جل که بنده عبادت نمیکند خدا را ابدا مگر اینکه خدای تعالی داخل میگرداند در طاعتش متابعت ما را و قسم بخدا عبدی تابع ما نمیگردد مگر اینکه خدا او را دوست میدارد و لا و اللّه احدی ادعاء نمیکند متابعت ما را ابدا مگر اینکه دشمن ما است و لا و اللّه احدی دشمن ما

صفحه : ۹۷

نیست مگر معصیت خدا را کرده و کسیکه عاصی باشد یعنی مخالفت امر خدا را کرده خدای تعالی او را در قیامت خار میگرداند و او را برو در جهنم میاندازد.

[پایان] اگر خواهی اولیاء خدا را بحقیقت بشناسی و تابع آنها گردی بایستی اول نفس خود را از خودخواهی و خود پرستی صیقلی کنی تا اینکه حجب ظلمانی که بین تو و عالم نورانی است مرتفع گردد و برای تو صفای روحانی پدید آید آنوقت بتجلی روح، خدا را بشناسی و بشناختن حق تعالی بنفوس قدسیه مقربان درگاهش پی ببری و هر کدام از آنها را در مرتبه لایق بخود بشناسی و قدم پشت قدم آن بزرگواران گذاری و پیش رو و مطیع آنها گردی زیرا اگر خدا را بحکمت و رأفت بشناسی آنها را بنور و صفای

قلب خواهی شناخت زیرا که آنها جلوه رحمت واسعه حق تعالی میباشند. اگر خدا را نشناسی چگونه توانی رسولش را بشناسی و او را دوست داری و مطیع او گردی. [پایان] آری نور است مدرک نور چشمیکه نور بینائیش فاسد شده هرگز نتواند ادراک نور کند تا اینکه بنور اشکال و الوان را درک نماید انبیاء و اولیاء مراتب فیض منبسط حق تعالی میباشند تا فیاض را نشناسی نتوانی مراتب فیضش را بشناسی نور آفتاب را بآفتاب توان شناخت و همچنین بخود نور توان بین مراتب نور تشخیص داد.

در حدیثی از معصوم روایت شده که فرمود اتصال مؤمن بخدا زیادتر است از اتصال شعاع خورشید بخورشید و اکثر خلق راهی بسوی معرفت و محبت بمقام کبریائی احدی نیست مگر بتوسط نفوس قدسیه محمّد و آل محمّد صلوات اللّه علیهم اجمعین و چنک زدن بدامن فضل آنها و منقاد گردیدن بحکم آنها و متابعت کردن اوامر و نواهی الهی جلّ شأنه.

خلاصه محبتی که از روی معرفت بمقام ولایت و امامت باشد آن بعینه معرفت و محبت حق تعالی است و اگر کسی بقدر خردلی دارای محبتی که از روی

صفحه : ۹۸

معرفت باشد داشته باشد داخل جهنم نخواهد گردید نه محبت سطحی عامیانه مفسرین گفته‌اند اینکه آیه در باره کعب اشرف و یاران او از یهودیان فرود آمده چون حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آنها را بدین اسلام دعوت کرد و نیز سیّد و عاقب از نصاری گفتند «نحن أبناء اللّه و أحبّاؤه» نحن ابناء اللّه سخن نصاری است، و أحباؤه سخن یهودیان است یعنی ما خود دوستان و نزدیکان باوئیم و باو نزدیک‌تر از آنیم که تو ما را بآن میخوانی وقتی بآنها گفتند اگر شما دوستان خدائید چرا بر شما غضب و لعنت است گفتند اینکه مثل آنست که پدر بر پسرش غضب گیرد لکن از روی نبرد و دوستی او را رها ننماید.

اینکه بود که ربّ العالمین خطاب برسولش نموده که بگو اگر راست میگوئید و خدا را دوست میدارید مرا دوست دارید که از جهت رسالت و نبوت نسبت باو دارم و پیرو من گردید و در آنچه از طرف پروردگارم میآورم بپذیرید و اطاعت نمائید تا خدا شما را دوست دارد.

و در آیات علامت دیگری نیز برای دوستی بنده بخدا آرزوی مرگ را نشانه دوستی بخدا بحساب میآورد در سوره جمعه فرمود «إِن زَعَمتُم أَنَّکُم أَولِیاءُ لِلّهِ مِن دُونِ النّاسِ فَتَمَنَّوُا المَوتَ إِن کُنتُم صادِقِینَ» اگر گمان میکنید خدا را دوست میدارید بغیر مردم پس آرزوی مرگ کنید اگر راست گویانید که آرزوی مرگ برای رسیدن بقرب رحمت او را علامت دوستی خدا نشان میدهد زیرا که محب همیشه طالب نزدیکی بمحبوب خودش میباشد و چون لوازمات جسم و شهوات نفسانی گاهی جلوگیر او میگردد و بمردن از قید بدن و شهوات که مانع خلوص و وارستگی او است خلاص میگردد اینکه است که طالب مرگ میشود که یکدل و یک جهت رو باو کند و بلقاء رحمت و انس باو دل و جانش حیات تازه‌ئی بخشد و از تمام قیود بشری برهد و در جوار قرب ایزدی و در مقام امین در مقعد صدق عند ملیک مقتدر بیاساید.

صفحه : ۹۹

إِنَّ اللّهَ اصطَفی آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبراهِیمَ وَ آلَ عِمرانَ عَلَی العالَمِینَ پس از آنکه بیهودیان و نصاری که ادعاء دوستی با خدا میکردند خاطر نشان میکند که هر چیزی را علامتی است و علامت دوستی خدا اطاعت امر او است که از قبل رسول بمردم ابلاغ میگردد.

در اینکه آیه یادآوری میکند که خداوند پیمبران مثل آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را برسالت و نبوّت برگزید و بر تمام عالمیان فضیلت و برتری داد.

شايـد اشاره باين باشـد كه خداونـد در هر زمانى بمقتضاء وقت رسولى فرسـتاده و مردم را موظف گردانيده كه مطيع امر او گردند و آنهـا را بر تمام اهل زمانشان فضـيلت و برترى داده و هر يك از آنها نسـبت باهل زمان خودشان فضـيلت و برترى داشـتند و لو آنكه بين پيمبران از جهت فضـيلت تفاوت بوده چنانچه فرموده «تِلكَ الرُّسُلُ فَضَّلنا بَعضَ هُم عَلى بَعضٍ» بعضـى از رسولان را بر بعض ديگر فضـيلت داديم در مجمـع در تـوجيه آيه چنين گفته «إِنَّ اللّه اصطَفى» يعنى خـدا اختيـار كرد و برگزيـد «آدم و نـوح» را براى نبـوت خودش «وَ آلَ إِبراهِيمَ وَ آلَ عِمرانَ عَلَى العـالَمِين» يعنى بر دو عـالم زمـان هر يك از آنها را يا اينكه انبياء را از آنها قرار داد و بقولى دين آنها را اختيار كرد مثل قوله تعالى «وَ سئَلِ القَريَةَ» (يعنى از اهل قريه سؤال كن» و بقولى آنها را بر غيرشان اختيار كرده بنبوت و غير آن از امور جليله كه خداونـد آنـان را گرامى داشت براى مصالـح خلق و بقولى آدم را اختيار كرد به اينكه كه او را بغير واسطه آفريد و او را در بهشت منزل داده و ملائكه را مأمور گردانيد باو سجده كنند و او را براى ملائكه و بشر رسول قرار داد و باو نبوت و طول عمر و اجابت دعا عطاء كرد و قوم او را غرق كرد و بسفينه او را نجات داد و ابراهيم را بخلّة و سرد شدن آتش اختصاص داد و نمرود را هلاك گردانيد.

قـوله و آل ابراهيم و آل عمران بقولى مقصود خود ابراهيم و خود عمران است مثـل قوله «وَ بَقِيَّةٌ مِمّـا تَرَكَ آلُ مُوسـى وَ آلُ هـارُون» يعنى موسى و هارون،

صفحه : ۱۰۰

و بقولى آل ابراهيم از اولادان او موسـى و اسـحق و اسباط بودند و در آنها داود و سليمان و يونس و زكريا و يحيى بودند و در آنها نيز نبى ما صلّى اللّه عليه و آله و سلّم بود زيرا كه او از اولاد اسـماعيل است، و بقولى آل ابراهيم آنها مؤمنيند و آنهائيكه متمسكند بـدين اسـلام ميباشـند. [عباس و حسن] و اما آل عمران بقولى آنها نيز آل ابراهيمنـد چنانچه گفته «ذريـة بعضـها من بعض» پس آنها موسى و هارون دو پسر عمران و او عمران بن يصهر بن فاهث إبن يعقوب بود و بقولى آل عمران مريم و عيسى و او عمران بن اشهم بن امون از ولـد سليمان بن داود كه او پـدر مريم بود زيرا كه آل رجـل از اهل بيتى است كه منتسب باو است. [حسن و وهب] و در قرائت اهـل بيت آل محمدنـد و گفته‌انـد كه آل ابراهيم آل محمدنـد صـلّى اللّه عليه و آله و سلّم از آنهائيكه اهل او ميباشـند و آنها كسـانى ميباشـند كه خـداى تعالى آنها را طاهر گردانيـده و معصومينـد كه منزّهانـد از قبايـح زيرا كه خـداى تعالى اختيار نميكنـد و برنميگزينـد مگر كسـى را كه چنين باشد و ظاهر او در طهارت مثل باطن او باشد پس على هذا اصـطفى مختص بكسـى است از آل ابراهيم و آل عمران كه معصوم باشد خواه نبى باشد يا امام.

و گفته‌انـد اصـطفاء دو قسم اسم يكى «اصـطفيته لنفسه» خـدا قرار داد او را خالصا لوجهه يعنى خالص براى خودش و مختص بخود، دوم او را برگزيـد براى غير خـود يعنى او را بر غيرش فضـيلت داد و او را بتفضـل اختصـاص داد و بنـا بر اينكـه وجه اگر گفته شـود چگونه آنها را قبل از عمل اختصاص بتفضل داده.

پاسخ- وقتى معلوم باشد كه صـلاح مكلفين تمام نميشود مگر بآنها پس لا بد است كه اول مبادرت نمايد در وصف آنها و خبر دهد بـآنچه در آنها است از حسن شـمايل و اعمال آنها و تشويق كنـد بسوى آنها از زكاوة و جلال آنها تا اينكه براى مردم داعى حاصـل گردد به اينكه كه از آنها قبول كنند و حكم آنها را انقياد نمايند، و اينكه آيه دلالت دارد بر افضـليت انبياء بر ملائكه عليهم السـلام- و صلاة و سلام تمام عالميان از ملائكه و غير آنها بر روان پاك آنها

صفحه : ۱۰۱

باد كه خدا آنها را اختيار نمود و بر تمام عالميان فضيلت داد.

وَ اللّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ در آیه دو قول است یکی سمیع است میشنود آنچه ذرّیه میگویند عالم است بآنچه در ذهنشان مخفی میدارند فلذلک از اینکه جهت آنها را تفضل بر غیر داده زیرا که استقامت آنها در اقوالشان و افعالشان نزد حق تعالی معلوم است.

و بقولی سمیع است یعنی شنوا است بآنچه زن عمران در دل نذر کرده بود و علیم است بآنچه در دل مخفی داشت. [پایان] إِذ قالَتِ امرَأَتُ عِمرانَ رَبِّ إِنِّی نَذَرتُ لَکَ ما فِی بَطنِی مُحَرَّراً فَتَقَبَّل مِنِّی إِنَّکَ أَنتَ السَّمِیعُ العَلِیمُ آیات از «قالَتِ امرَأَتُ عِمرانَ» تا آخر آیه ۲۷ ترجمه شده واضح است محتاج بتوضیح نیست.

خلاصه شرح اینکه آیات چنانچه مفسرین گفته‌اند چنین است خداوند رسولش را یادآور میکند که یاد کن وقتی را که زن عمران در مقام مناجات گفت پروردگارا نذر کردم که فرزندی که در رحم دارم در راه خدمت تو آزاد گردانم- شاید مقصودش اینکه بوده که او را مخصوص بخدمت گذاری بیت المقدس گردانم نذر مرا بپذیر زیرا که تو شنوا و عالمی و باسرار همه کائنات آگاهی- چون مادر مریم وضع حمل نمود دید نوزاد دختر است از روی حسرت گفت پروردگارا دختر زائیدم و خدا بآنچه زائیده‌ام داناتر است و گویا میخواسته بگوید من امید داشتم پسر باشد لکن خدا میداند چه حکمتهائی در وجود اینکه دختر پنهانست و پسر مثل دختر نیست.

مفسرین گفته‌اند که اینکه معنی در جمله «وَ اللّهُ أَعلَمُ بِما وَضَعَت» نهفته است و قوله «وَ لَیسَ الذَّکَرُ کَالأُنثی» جمله مستأنفه است و کلام خدا است خدا میداند که زن هارون دختر زائید و اگر پسر زائیده بود آن حکمتهائی که در اینکه دختر هست در پسر نبود زیرا اگر چه ممکن بود پسری مثل عیسی با معجزات باشد

صفحه : ۱۰۲

لکن بر وجود اینکه دختر آیات دیگری است: اولا باید از وجود اینکه دختر عیسی بی پدر متولد گردد که آیت باشد برای عالمین- و ثانیا در گهواره سخن گوید و حکمتهای دیگری که در او است.

سپس زن عمران گفت من اینکه دختر را مریم نام نهادم- گفته‌اند مریم در عرف آنها کنیزک را میگفتند، و او و ذریه‌اش را از شرّ شیطان رجیم در پناه تو آوردم، پس خداوند او را بنیکوئی پذیرفت و او را بتربیتی نیکو پرورش داد و او را خادمه بیت المقدس قرار دادند.

کلبی گفته چون مریم از مادر متولد شد مادر او را در خرقه‌ئی پیچید و به بیت المقدس فرستاد و رئیس احبار زکریا بود گفت من بر تکفل او اولی‌ترم زیرا که خواهر او زن من است پس از آن قرعه زدند بنام زکریا آمد کفالتش را بعهده زکریا گذاردند و هر وقت زکریا داخل بیت المقدس میشد و مریم را در محراب عبادت مشاهده میکرد میدید مائده‌ئی نزد او حاضر است. چون زکریا متکفل مریم بود تعجب میکرد که اینکه مائده و غذا از کجا بر مریم میآید اینکه بود که سؤال کرد و گفت «یا مَریَمُ أَنّی لَکِ هذا» اینکه غذا از کجا بر تو آمد «قالَت هُوَ مِن عِندِ اللّهِ إِنَّ اللّهَ یَرزُقُ مَن یَشاءُ بِغَیرِ حِسابٍ» محراب مکانی را نامند که مخصوص عبادت باشد- راغب در مفردات گفته اینکه محراب مسجد را محراب گفته‌اند برای اینکه است که در آنجا محاربه و جنگ شیطان و هوای نفس با عقل صورت میگیرد- و بعضی گفته‌اند جهتش اینست که چون آدمی باید در چنین جائی خود را از شغلهای دنیوی و تفرقه حواس دور سازد لذا بآن محراب میگویند و بعضی دیگر گفته‌اند اصل در معنی آن «محراب البیت» یعنی صدر مجلس بوده بعد بمناسبت آن صدر مسجد را محراب نامیدند و بمشابهت آن صدر خانه را هم محراب گفته‌اند. [پایان] و بعضی از مفسرین گفته‌اند کلمه «رزقا» که نکره آمده مشعر بر اینکه است که آن رزق غیر معهود بوده چنانچه گفته‌اند زکریّا نزد مریم میوه زمستانی را

صفحه : ۱۰۳

در تابستان و میوه تابستانی را در زمستان میدید. [پایان] مفسرین گفته‌اند محمّد بن المنکدر از جابر انصاری روایت کرده که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله چند روز باو غذا نرسید در حجره زنان گردید غذا نبود بحجره فاطمه آمد و گفت یا بنیّه آیا طعامی نزد تو هست گفت جانم فدای تو هیچ نیست بمسجد رفت همسایه فاطمه سلام اللّه علیها دو قرص نان و پاره‌ئی گوشت برای فاطمه فرستاد در صورتی که شوهر و طفلان فاطمه گرسنه بودند دست بطعام نگذاشت و گفت قسم بخدا که باین غذا پیغمبر خدا را سیر میکنم و یکی از فرزندان را نزد پدر فرستاد و او را طلبید چون رسول آمد گفت تن و جانم قربان تو یک غذای اندکی همسایه آورده و آن غذا در جعبه‌ئی بود درش گذاشته بود جعبه را نزد رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آورد چون سر جعبه را برداشتند جعبه پر از نان و گوشت بود فاطمه تعجب کرد رسول گفت ای دختر

«انّی لک»

اینکه غذا از کجا آمد فاطمه گفت

«هو من عند اللّه یرزق من یشاء بغیر حساب»

رسول گفت خدا را شکر میکنم که مرا از دنیا بیرون نبرد تا دیدم آنچه را که زکریا از مریم دید.

هُنالِکَ دَعا زَکَرِیّا رَبَّهُ قالَ رَبِّ هَبْ لِی مِن لَدُنکَ ذُرِّیَّةً طَیِّبَةً إِنَّکَ سَمِیعُ الدُّعاءِ گفته‌اند چون زکریا چنین کرامتی از مریم دید رغبت کرد که خدا اولاد صالحی باو کرامت کند و پیر شده بود و زنش عقیم و نازا بود لکن چون میدانست که خدای تعالی قدرت دارد که در چنین حالی نیز اولادی بوی کرامت نماید اینکه بود که در مقام مناجات گفت «ربّ هب لی من لدنک ذریة طیبة» زکریا از خدای تعالی اولاد طیّب می‌طلبد یعنی نسلی که از قذارات طبیعی و شهوات نفسانی پاک و صالح باشد «إِنَّکَ سَمِیعُ الدُّعاءِ» زکریا در مناجات اظهار مینماید که من چنین اولاد طیبی از تو میطلبم و میدانم که تو دعا را میشنوی یعنی تو شنوائی و هر کس تو را بخواند دعای او را میشنوی.

فَنادَتهُ المَلائِکَةُ وَ هُوَ قائِمٌ یُصَلِّی فِی المِحرابِ دعای زکریا بهدف اجابت رسید و خدای جلیل پس از پیری زکریا و عقیم

صفحه : ۱۰۴

بودن زنش بوی پسری بنام یحیی عنایت فرمود که ظاهرا از خدا اولادی طلبیده بود که در کرامات و محاسن اخلاقی نظیر مریم صدیقه باشد و در حالی که زکریا در محراب بعبادت مشغول بود ملائکه باو نداء میکنند:

أَنَّ اللّهَ یُبَشِّرُکَ بِیَحیی مُصَدِّقاً بِکَلِمَةٍ مِنَ اللّهِ وَ سَیِّداً وَ حَصُوراً وَ نَبِیًّا مِنَ الصّالِحِینَ از آیه چنین معلوم میشود که خداوند پیش از آنکه نطفه یحیی بسته شود او را بیحیی نام گذارد چنانچه در سوره مریم آیه ۷۰ فرمود یا «یا زَکَرِیّا إِنّا نُبَشِّرُکَ بِغُلامٍ اسمُهُ یَحیی لَم نَجعَل لَهُ مِن قَبلُ سَمِیًّا» آیه بیحیی مژده میدهد ای زکریا ما بتو پسری میدهیم که نام او یحیی است و همنامی در سابق نداشته.

و در آیه چند فضیلت دیگر نسبت بیحیی تذکر میدهد یکی از صفات یحیی تصدیق کننده بکلمه است یعنی یحیی که تصدیق کننده بعیسی بود که او کلمة اللّه نامیده شده زیرا خدای تعالی عیسی را کلمه نامید آنجا که در باره او فرموده و «بِکَلِمَةٍ مِنهُ» و گفته‌اند خدای تعالی عیسی را «کلمة» خوانده برای اینکه بکلمه «کن» آفریده شده، یحیی اول کسی بود که بعیسی بن مریم ایمان آورد و شش ماه بزرگتر از عیسی علیه السّلام بود و با هم پسر خاله بودند و یحیی را پیش از آنکه عیسی [ع] را بآسمان ببرند کشتند.

دوم از فضائل یحیی که در آیه نام برده شده اینست که او را سیّد نامیده زیرا که او در علم و حلم و تقوی مهتر و بزرگ و رئیس و سید قوم بود- و بقولی در دین سید بود.

سعید جبیر گفته سید یعنی مطیع خدا- قتاده گفته سید یعنی عالم و ورع سخنان دیگری نیز در معنی سید گفته شده و بهترین رأی اینست که گفته‌اند سید و بزرگ کسی را سزد که نزد حق تعالی گرامی باشد.

سوم از فضائل نام برده شده در آیه اینستکه گفته «حَصُوراً» گفته‌اند حصور مأخوذ از حصر است و حصر بمعنی حبس است و از او است

صفحه : ۱۰۵

حصار و حصر بمعنی احتباس و حبس کردن از جماعتی از مفسرین نقل شده که گفته‌اند «حصور» کسی را گویند که خود را از زنان بازدارد و مقاربت نکند و بنا بر اینکه قول حصور «فعول» بمعنی فاعل است یعنی خود را از شهوات باز دارد.

روایتی از ابو هریره نقل میکنند که رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم گفته هر کس از بنی آدم را گناهی بوده جز یحیی که او «کان سیدا و حصورا و نبیا من الصالحین»

قالَ رَبِّ أَنّی یَکُونُ لِی غُلامٌ وَ قَد بَلَغَنِیَ الکِبَرُ وَ امرَأَتِی عاقِرٌ ظاهرا وقتی بشارت چنین پسری بزکریا میرسد از روی تعجب میگوید ای پروردگار من چگونه ممکن است مرا پسر باشد در صورتی که روی قانون و حکمتی که در سراسر عالم حکمفرما است چون خودم پیر شده‌ام و زنم عقیم و نازا است چگونه ممکن است چنین پسری آورم «قالَ کَذلِکَ اللّهُ یَفعَلُ ما یَشاءُ» قالَ رَبِّ اجعَل لِی آیَةً قالَ آیَتُکَ أَلّا تُکَلِّمَ النّاسَ ثَلاثَةَ أَیّامٍ إِلّا رَمزاً پس از آنکه مژده چنین پسری بنام یحیی با چنین اوصاف برجسته بزکریا داده شد گفت خدایا آیهٔ و نشانه‌ئی بمن بده که بحامله شدن زوجه‌ام باین پسر مطلع گردم شاید مقصودش اینکه بود که در موقع بسته شدن نطفه یحیی بیشتر در حمد و ثنای الهی و شکر گذاری قیام نماید از حق تعالی جواب میرسد نشانه حمل او اینکه است که سه روز با مردم تکلم نمیکنی مگر برمز و اشاره.

وَ اذکُر رَبَّکَ کَثِیراً وَ سَبِّح بِالعَشِیِّ وَ الإِبکارِ و پروردگار خود را در صبح و شام بسیار یاد کن اشاره به اینکه که برای اینکه آیهٔ بزرگ که در پیری با زن عقیم نازا خدای جلیل دعای تو را پذیرفت و بتو اولاد صالح عنایت نمود جای دارد که تو بشکرانه چنین نعمتی در «عشی» که گفته‌اند عشی از زوال آفتاب است تا شب و از وقت نماز شام است تا پاره‌ئی از شب «و الا بکار» دخول در اول نهار است یعنی در شب و روز پروردگار خود را یاد کن و مشغول ذکر و دعاء باش و شکر گذاری ولی نعمت خود باش.

صفحه : ۱۰۶

[سوره آل‌عمران (۳): آیات ۴۲ تا ۵۱]

اشاره

وَ إِذ قالَتِ المَلائِکَةُ یا مَریَمُ إِنَّ اللّهَ اصطَفاکِ وَ طَهَّرَکِ وَ اصطَفاکِ عَلی نِساءِ العالَمِینَ (۴۲) یا مَریَمُ اقنُتِی لِرَبِّکِ وَ اسجُدِی وَ ارکَعِی مَعَ الرّاکِعِینَ (۴۳) ذلِکَ مِن أَنباءِ الغَیبِ نُوحِیهِ إِلَیکَ وَ ما کُنتَ لَدَیهِم إِذ یُلقُونَ أَقلامَهُم أَیُّهُم یَکفُلُ مَریَمَ وَ ما کُنتَ لَدَیهِم إِذ یَختَصِمُونَ (۴۴) إِذ قالَتِ المَلائِکَةُ یا مَریَمُ إِنَّ اللّهَ یُبَشِّرُکِ بِکَلِمَةٍ مِنهُ اسمُهُ المَسِیحُ عِیسَی ابنُ مَریَمَ وَجِیهاً فِی الدُّنیا وَ الآخِرَةِ وَ مِنَ المُقَرَّبِینَ (۴۵) وَ یُکَلِّمُ النّاسَ فِی المَهدِ وَ کَهلاً وَ مِنَ الصّالِحِینَ (۴۶)

قالَت رَبِّ أَنّی یَکُونُ لِی وَلَدٌ وَ لَم یَمسَسنِی بَشَرٌ قالَ کَذلِکِ اللّهُ یَخلُقُ ما یَشاءُ إِذا قَضی أَمراً فَإِنَّما یَقُولُ لَهُ کُن فَیَکُونُ (۴۷) وَ یُعَلِّمُهُ الکِتابَ وَ الحِکمَةَ وَ التَّوراةَ وَ الإِنجِیلَ (۴۸) وَ رَسُولاً إِلی بَنِی إِسرائِیلَ أَنِّی قَد جِئتُکُم بِآیَةٍ مِن رَبِّکُم أَنِّی أَخلُقُ لَکُم مِنَ الطِّینِ کَهَیئَةِ الطَّیرِ فَأَنفُخُ فِیهِ فَیَکُونُ طَیراً بِإِذنِ اللّهِ وَ أُبرِئُ الأَکمَهَ وَ الأَبرَصَ وَ أُحیِ المَوتی بِإِذنِ اللّهِ وَ أُنَبِّئُکُم بِما تَأکُلُونَ وَ ما تَدَّخِرُونَ فِی بُیُوتِکُم إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً لَکُم إِن کُنتُم مُؤمِنِینَ (۴۹) وَ مُصَدِّقاً لِما بَینَ یَدَیَّ مِنَ التَّوراةِ وَ لِأُحِلَّ لَکُم بَعضَ الَّذِی حُرِّمَ عَلَیکُم وَ جِئتُکُم بِآیَةٍ مِن

رَبِّکُم فَاتَّقُوا اللّهَ وَ أَطِیعُونِ (۵۰) إِنَّ اللّهَ رَبِّی وَ رَبُّکُم فَاعبُدُوهُ هذا صِراطٌ مُستَقِیمٌ (۵۱)

صفحه : ۱۰۷

[ترجمه]

یاد کن وقتی را که ملائکه گفتند ای مریم همانا خداوند تو را برگزید و طاهر گردانید و بر زنان جهانیان فضیلت داد [۴۲]

ای مریم فرمان بردار خدا باش و سجده کن و با رکوع کنندگان رکوع نما [۴۳]

(ای محمّد) اینکه از خبرهای غیب است که بتو وحی میکنیم و تو نزد آنها حاضر نبودی وقتی قلمهای قرعه میانداختند که کدام یک مریم را کفالت کنند و نزد آنها نبودی وقتی که با هم در باب کفالت مریم نزاع میکردند [۴۴]

یاد کن وقتی که ملائکه گفتند ای مریم خدا تو را مژده میدهد بکلمه‌ئی که نامش مسیح عیسی بن مریم است در دنیا و آخرت آبرومند و از جمله نزدیکان است [۴۵]

و در گهواره و کودکی با مردم سخن گوید و او از جمله شایسته‌گان است [۴۶]

مریم گفت پروردگار من کجا و چگونه برای من پسر باشد در حالیکه بشری مرا مس ننموده ملائکه گفت اینکه چنین خدا میآفریند آنچه را که بخواهد وقتی بامری حکم کرد باو گوید باش او خود موجود میگردد [۴۷]

و باو تعلیم کتاب و حکمت کند و تورات و انجیل میآموزد

و او رسول و فرستاده شده بسوی بنی اسرائیل (و بآنها گفت) من بسوی شما آمده‌ام با معجزاتی از پروردگار شما و از گل صورتی مثل هیئت پرنده‌ئی میسازم و در آن نفخه میدمم پس باذن خدا پرنده میگردد و آدم کور مادر زاد و پیسی دار را (شفا میدهم) و باذن خدا مرده را زنده میکنم و شما را خبر میدهم بآنچه میخورید و آنچه را که در خانه‌های خودتان ذخیره میکنید همانا در اینها آیت و نشانه‌ئی است اگر بوده باشید که ایمان آورید [۴۸]

(و گفت) تصدیق کننده‌ام بآنچه بین دو دست من است از تورات و هر آینه برای شما حلال میکنم بعض آنچیزیکه بر شما حرام شده بود و آمده‌ام بر شما با معجزه‌هائی از جانب پروردگار شما پس از خدا بترسید و پیرو من گردید [۴۹]

همانا خدا پروردگار من و پروردگار شما است بس او را عبادت کنید [۵۰] و همین است راه راست [۵۱].

صفحه : ۱۰۸

(توضیح آیات)

اشاره

وَ إِذ قالَتِ المَلائِکَةُ یا مَریَمُ إِنَّ اللّهَ اصطَفاکِ وَ طَهَّرَکِ وقتی مریم در بیت المقدس مشغول عبادت شد و بخدمت گذاری آن مکان مقدس قیام نمود و بمقام عبودیت رسید و در پیشگاه عزت لایق مقام بندگی و شرافت گردید مورد مخاطبه و قبول افتاد و بندگی او را پذیرفتند آنوقت او را بجند فضیلت معزز و محترم گردانیدند.

۱- یوحی که ملائکه باو وحی رسانیدند و باو بشارت دادند و گفته‌اند مقصود از ملائکه جبرائیل است که او را روح القدس نامند و

او را باسم نداء کردند ای مریم و باین نحو تکلم کردن یک خصوصیت زائدی را میرساند و اشاره به اینکه که او محبوبه اللّه است.
۲- «اصطفیک» ای مریم همانا خدا تو را برگزید «و طهّرک» و تو را پاک و خالص و از تمام خباثات جسمانی و نفسانی پاک گردانید، طهارت باطنی او معلوم است که معصومه و در مدت عمر گناهی از او صادر نگشته بود، و طهارت جسمانی او گفته‌اند از قذاراتیکه زنان عالم مبتلایند مثل حیض و نفاس از آن وارسته بود. گفته‌اند اگر اصطفاء متعدی بعلی شود مفید معنی تقدم است و آن غیر از اصطفاء مطلق است که بمعنای تسلیم است.
وَ اصطَفاکِ عَلی نِساءِ العالَمِینَ از اینکه در یک آیه در شأن مریم دو مرتبه اصطفاء گفته شده چنین استفاده میشود که اصطفاء اول همان تقدم او است بر تمام مردم در مرتبه و مقام نسبت بزمان خودش، و اصطفاء دوم چون متعدی بعلی شده تقدم او است بر زنهای جهانیان برای اینکه در او نفخه الهی دمیده شده و بعیسی حامله گردید اگر چه از آیه چنین برمیآید که خداوند مریم را بر تمام زنان اول عالم تا آخر فضیلت و برتری داده لکن وقتی با احادیث معتبری که از رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و ائمه طاهرین علیهم السلام

صفحه : ۱۰۹

رسیده بآن ضمیمه کنیم اطلاقش مقید میگردد بغیر فاطمه علیها سلام.
بعضی از مفسرین گفته چگونه توان گفت مریم از فاطمه (ع) افضل است در صورتی که به اتفاق شیعه و سنی رسول صلّی اللّه علیه و آله فرموده
«فاطمهٔ بضعه منی و هی نور عینی و ثمرهٔ فؤادی و روحی التی بین جنبی و هی حوراء انسیهٔ،
تا آخر حدیث پس بنا بر اینکه حدیث که فاطمه پاره تن پیغمبر [ص] باشد او برابر نباشد با مریم که پاره تن عمران است.
و میتوان اطلاق آیه را باین احادیث و آن حدیثی که از رسول صلّی اللّه علیه و آله روایت شده که فرموده
«ابنتی فاطمهٔ سیدهٔ نساء العالمین»
مقید گردانید بزمان خود مریم [ع] نه زنان عالمیان که حتی از فاطمه [ع] پاره تن پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برتر باشد.
و نیز از رسول [ص] حدیث کرده‌اند که در عالم چهار زن را اختصاص بفضیلت داده: مریم صدیقه، آسیه زن فرعون، خدیجه بنت خویلد، فاطمه دختر محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بعضی از مفسرین گفته اینکه در مقابل اینکه سؤال که تقدم مریم بر زنان در جمیع جهات بوده یا در بعض آن میگوئیم: آنچه از آیه «إذ قالَت ِالمَلائِکَهُ یا مَریَمُ إِنّ‌َاللّه یُبَشِّرُک بِکَلِمَهٍ مِنه الخ»(۱) و آیه «وَ الَّتِی أَحصَنَت فَرجَها فَنَفَخنا فِیها مِن رُوحِنا وَ جَعَلناها وَ ابنَها آیَهً لِلعالَمِینَ» انبیاء آیه ۱۲. و آیه «وَ مَریَم َابنَت َعِمران َالَّتِی أَحصَنَت فَرجَها فَنَفَخنا فِیهِ مِن رُوحِنا وَ صَدَّقَت بِکَلِمات ِرَبِّها وَ کُتُبِه ِوَ کانَت مِن َالقانِتِین»(۲) تحریم آیه ۱۲ ظاهر میشود که تقدم او

---

(۱) ای رسول یاد کن وقتی که ملائکه گفتند ای مریم خدا تو را مژده میدهد بکلمه از خودش
(۲) و آن زنی یعنی مریم که او رحم خود را نیکو گردانید پس ما در آن نفخه دمیدیم از روح خودمان و مریم بکلمات پروردگار و کتب او تصدیق کرد و او از بندگان مطیع خدا بود.

صفحه : ۱۱۰

بجهت مقام عجیبی است که راجع بولادت عیسی (ع) نصیبش شده.
اما موضوعات دیگری که در ضمن آیات قضیه ذکر شده مانند تطهیر مریم تصدیق نمودنش بکلمات الهی و کتب آسمانی و

همچنين محدثه بودنش و غير اينها كه امورى است كه اختصاص بمريم نداشته براى غير او هم پيدا شده- اينكه بعضى گويند مريم خودش بر زنان عالم تقدم پيدا كرده اطلاق آيه آنرا دفع مينمايد [تفسير الميزان] يا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَ اسْجُدِي وَ ارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ قنوت بمعنى ملازم داشتن اطاعت با خضوع است و معنى ركوع و سجود هم ظاهر است و شايد مقصود از قوله تعالى «مَعَ الرَّاكِعِينَ» يعنى با آنها مشغول عبادت باش.

و از تكرار نداء كه اول در مقام فضيلت مريم است كه ملائكه گويند « يا مريم» و بوى خبر ميدهند كه خداوند تو را برگزيده و طاهر گردانيده و بر زنان جهانيان فضيلت داده، و خطاب دوم «يا مَرْيَمُ اقْنُتِي» شايد ميخواهد او را متوجه گرداند كه تو بشكرانه چنين فضيلتى كه بتو كرامت كرده بايستى در مقام اطاعت قيام نمائى و خود را در مقام عبوديت بجائى رسانى كه محبوبه حق تعالى گردى و محل وديعه الهى و قبول روح پاك پيمبر اولو العزم يعنى حضرت عيسى شوى.

ذلِكَ مِنْ أَنْباءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ ما كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ چون داستان مريم و مادر او كه ظاهرا از خدا اجازه ميخواهد كه بچه‌ئى كه در رحم دارد براى خدمت گذارى بيت المقدس آزاد كند و نيز داستان مريم وقتى متولد گرديد و مادرش او را ببيت المقدس فرستاد و بين رهبانيين گفتگو درگرفت كه كدام يك كفالت مريم را عهده‌دار شوند و چنانچه آيه خبر ميدهد در اينكه موضوع بين آنها نزاع و مخاصمه درگرفت و بالاخره بنا بقرعه شد، و گفته‌اند قرعه در آنوقت چنين بود كه قلمها را در آب مى‌انداختند هر كدام روى

صفحه : ۱۱۱

آب ميآمد آن برده بود، زكريا هم رئيس بيت المقدس بوده و هم شوهر خواهر مريم و قلم هم بنام او روى آب آمد اينكه بود كه زكريا كفالت مريم را بعهده گرفت و اينكه داستان نزد حضرت رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم كه كتب آنها را نديده بود نامعلوم بود يا اينكه چون انجيل تحريف شده تفصيل آن در كتب عهدين در دست نبوده و معلوم است اطلاع يافتن بر هر قضيه و داستانى بايستى يا بتوسط تاريخ و يا درس از معلم يا باخبار يا بطريق وحى دانسته شود و چون داستان مريم و نيز مقام او را و حامله شدنش بعيسى [ع] از قبل اينها يا از جهت تحريف شدن انجيل و يا از جهت امى بودن رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم ميسر نبود اينكه است كه آنرا از اقسام وحى بشمار آورد.

إِذْ قالَتِ الْمَلائِكَةُ يا مَرْيَمُ إِنَّ اللّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهاً فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ «وجيها» منصوب و حال است يعنى مكينا شريفا ذا قدر و جاه، و تقرب اينكه است كه او را بآسمان بردند.

در اينكه آيات چند مرتبه بلفظ يا مريم خطاب نموده و ظاهرا اول «يا مَرْيَمُ إِنَّ اللّهَ اصْطَفاكِ» مژده باو است كه اى مريم ما تو را بين زنها برگزيديم و از قذارات جسمانى و روحانى طاهر گردانيديم، و «يا مَرْيَمُ» دوم امر باو كرده كه در عبادت و عبوديت قيام نما، و «يا مَرْيَمُ» سوم او را بشارت ميدهد بپسرى كه نام او مسيح است و در دنيا و آخرت مورد لطف الهى و از جمله مقربين است وَ يُكَلِّمُ النّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا وَ مِنَ الصّالِحِينَ و ظاهرا براى دل خوشى و اميدوارى مريم و شايد براى اينكه مريم بداند اگر جوانى خود را بعبادت و زهد و تقوى گذرانيده خداى كريم او را ببهترين نعمتها كه اولاد صالح است بهره‌مند نموده بلكه بدون شوهر بهترين اولادى كه روشنى چشم او و ميوه دل او است بوى كرامت فرموده بوسيله اينكه جملات باو خبر ميدهد و دو فضيلت در اينكه آيه از عيسى عليه السّلام تذكر ميدهد: يكى در گهواره

صفحه : ۱۱۲

در حال كودكى باذن خدا با مردم سخن ميگويد كه مادرش را از تهمت مبرا گرداند و ديگر او را از صالحين و نيكوكاران بشمار

میآورد.

قالَت رَبِّ أَنّی یَکُونُ لِی وَلَدٌ وَ لَم یَمسَسنِی بَشَرٌ وقتی ملائکه مریم را بعیسی [ع] مژده دادند که خداوند بتو پسری باین اوصاف کرامت مینماید ظاهرا از روی تعجب میگوید چگونه ممکن است پسر آورم در صورتی که بشری مرا مس ننموده البته مریم با آن جلالت شأنش میدانسته که خداوند بر همه چیز قدرت دارد و در مقابل عموم قدرت الهی محالی نیست و برای رفع اشکال که چگونه مریم تعجب میکند بعضی از مفسرین دو جواب دادهاند: یکی از جهت خرق عادت که در هیچ زمان و دورهٔی چنین امری واقع نگردیده و اینکه جای تعجب است اگر چه در قبال قدرت عام خداوندی هیچ جای تعجب نیست. دوم سؤال مریم [ع] از جهت شک در عموم قدرت نبوده بلکه از جهت استفهام بود که خواست بفهمد اینکه مطلب چگونه واقع میگردد و از سرّ او مطلع گردد.

قالَ کَذلِکِ اللّهُ یَخلُقُ ما یَشاءُ إِذا قَضی أَمراً فَإِنَّما یَقُولُ لَهُ کُن فَیَکُونُ در ضمن جوابی که بمریم در مقابل سؤالش داده دو مطلب بسیار مهم را بوی تذکر میدهد: یکی بوی خواطر نشان میکند که قدرت او عام است که آنچه را بخواهد میکند و مانع و رادعی در مقابل خواست ایزدی تصور ندارد و نیز در عموم قدرت او محالی بنظر نمیآید.

دوم- در بیان کیفیت آفرینش ممکنات و بیان سرعت اجابت آنها مریم را یادآوری مینماید که وقتی اراده حق تعالی بآفرینش شیئی تعلق کرفت بوی گوید باش فورا آن ممکن موجود میگردد زیرا که در موقع آفرینش لفظ معنی ندارد،

[در توجیه «کن فیکون]

از مفسرین چند وجه نقل کردهاند لکن ظاهرا «کن» اشاره بسرعت باجابت

صفحه : ۱۱۳

ممکنات است که وقتی حق تعالی اراده کرد بوجود ممکنی از ممکنات بمحض اراده آن شیئی مراد موجود میگردد زیرا که در موقع آفرینش لفظ معنی ندارد و لفظ «فیکون» سرعت اجابت و قبول ممکن را میرساند و ممکن است گفته شود مقصود از لفظ کن همان امر تکوینی است فیکون اجابت تکوینی است.

قالَ کَذلِکِ اللّهُ یَخلُقُ ما یَشاءُ بعض مفسرین گفته اینجا «یَخلُقُ ما یَشاءُ» گفت و در قصه زکریا «یَفعَلُ ما یَشاءُ» فرق اینکه است که بزکریا بر طبق عادت که بین خلق در آفرینش روان است فرزند داد پس لفظ فعل لایقتر باشد زیرا که عام است و مریم را فرزند داد نه بر عادت توالد و تناسل بلکه بر ابداع محض و خلقت مخصوص اینکه است که لفظ خلق در آن لایقتر باشد زیرا از لفظ فعل خاصتر است.

«إِذا قَضی أَمراً» معنی قضا برگذار کردن کاری و تمام کردن آن است از روی گفتار یا از روی کردار اما از روی گفتار مانند آنست که رب العالمین فرموده «وَ قَضی رَبُّکَ أَلّا تَعبُدُوا إِلّا إِیّاه» «وَ قَضَینا إِلی بَنِی إِسرائِیلَ فِی الکِتابِ» و از روی کردار مثل اینکه فرموده «فَقَضاهُنَّ سَبعَ سَماواتٍ» و هم از روی فعل است «قضی فلان دینه» «و قضی نحبه» و اینجا هر دو وجه احتمال دارد.

فَإِنَّما یَقُولُ لَهُ کُن فَیَکُونُ گفتهاند اینکه خطاب تکوینی بمخاطب در حال تکوّن صورت میگیرد نه بمخاطب قبل از تکون و نه بمخاطب بعد از تکون و گر نه اینکه خطاب صورت نپذیرد و درست نیاید، و درست آنست که اینکه خطاب بآن چیزیست که در علم حق تعالی موجود است اگر چه معدوم الذات است و هر چه معلوم حق بود در حکم موجود باشد پس خطاب آن درست آید.

[کشف الاسرار] وَ یُعَلِّمُهُ الکِتابَ وَ الحِکمَةَ وَ التَّوراةَ وَ الإِنجِیلَ وَ رَسُولًا إِلی بَنِی إِسرائِیلَ آیه عطف است بر «نُوحِیهِ إِلَیکَ» از جمله فضائلی که خدای تعالی از عیسی علیه السّلام بمریم بشارت میدهد اینکه است که باو کتاب خط نوشتن بدست و حکمت

صفحه : ۱۱۴

که شاید در اینجا مقصود از حکمت همان علم بتوراة و انجیل آن کتابیکه برای عیسی [ع] نازل گردیده. و بقولی علم بحلال و حرام. و بقولی تمام کتب و صحیفه‌هائی است که بر پیمبران نازل گردیده، گفته‌اند آخر پیمبران بنی اسرائیل عیسی علیه السّلام بود «وَ التَّوراةَ وَ الإِنجِیلَ» عطف بر حکمهٔ است و از عطف توراة و انجیل بر حکمت معلوم میشود که مقصود از حکمت اعم از علم تورات و انجیل است و از قبیل عطف خاص بر عام است.

أَنِّی قَد جِئتُکُم بِآیَةٍ مِن رَبِّکُم آیه مقول قول عیسی [ع] است که وقتی ببنی اسرائیلیان گفت من فرستاده و رسول خدایم و از جانب پروردگارتان با معجزه آمده‌ام قوم گفتند آن معجزه چیست گفت:

أَنِّی أَخلُقُ لَکُم مِنَ الطِّینِ کَهَیئَةِ الطَّیرِ فَأَنفُخُ فِیهِ فَیَکُونُ طَیراً بِإِذنِ اللّهِ گفت همانا من از گل مثل هیئت پرنده‌ای خلقت میکنم آفرینش و خلقت بمعنی ابداع و اختراع است و ابتداع و اختراع مخصوص بخدا است که شیئی را از عدم بوجود آورد و اینکه عیسی خلقت پرنده را نسبت بخودش میدهد و گوید من چنین میکنم مقصودش اینکه است که چون من رسول خدایم برای اثبات رسالتم که خلیفه و نماینده اویم در اینکه زمینه آنچه بکنم بامر او و بمشیت او انجام گرفته اینست که در جمله بعد تصریح مینماید که عمل من یعنی ساختن شکل پرنده در اثر فرمان الهی نسبت بمن دارد لکن «فَیَکُونُ طَیراً بِإِذنِ اللّهِ» طیر شدن و پرنده واقعی گردیدن اگر چه نماینده خلیفه خدایم کار من نیست و از عهده من خارج است آن کار خدا و باذن او یعنی باراده او تحقق پذیرد «و لا خالق الا اللّه» و در اینکه آن پرنده چه مرغی بود گفته‌اند خفاش بود زیرا که خفاش پستان دارد و شیر میدهد و دندان نیز دارد.

توضیح- ایجاد و ابداع یعنی چیزی را از عدم بوجود آوردن کار خدا است لکن اندازه‌گیری و صورت عرضی یعنی جمع کردن اجزاء یک شیئی که در

صفحه : ۱۱۵

اشیاء صورت ساز و نقاش میسازد هم میشود نسبت بخدا داد مثل صورت جنین که در رحمها بدست قدرت حق تعالی انجام میگیرد کار مخلوق نیست و هم میشود نسبت بخلق داد در بعض موارد چنانچه در همین آیه حکایهٔ از قول عیسی است که گفته «أَنِّی أَخلُقُ لَکُم مِنَ الطِّینِ» که تصویر کردن صورت پرنده را بخودش نسبت میدهد- و نیز نفخه دمیدن بآنرا باز نسبت بخود میدهد لکن بقولش «فَیَکُونُ طَیراً بِإِذنِ اللّهِ» طیر خارجی گردیدن کبوتر را نسبت باذن خدا میدهد زیرا که طیر شدن و وجود جوهری پیدا نمودن ابداع و اختراعی است که مخصوص بذات احدیت است هیچ ممکن بخودی خود نتواند معدومی را ایجاد کند و وجود عینی خارجی بوی بدهد و نه آنرا اعدام نماید و بکلی وی را نیست گرداند، آری میتوان صورت عرضی آنرا تبدیل گرداند بصورت دیگر حتی هر گاه انسانی یا حیوانی را کشت فقط عمل وی سبب افتراق و جدائی انداختن بین روح و جسد او است نه روحش بکلی معدوم میگردد و نه مواد بدنش منتهی از شکلی بشکل دیگر تغییر مینماید و معجزات پیمبران و تصرف آنها در مواد در جائیکه حکمت ایجاب میکرده تماما باذن خدا و خواسته او انجام میگرفته در مجمع البیان گفته «أَنِّی أَخلُقُ لَکُم مِنَ الطِّینِ کَهَیئَةِ الطَّیرِ» یعنی من اندازه‌گیری میکنم برای شما و برای شما تصویر میکنم از گل مثل صورت پرنده «فَأَنفُخُ فِیهِ» یعنی در گل اندازه گرفته «فَیَکُونُ طَیراً بِإِذنِ اللّهِ» و قدرت او.

و بقولی بامر خدا و گفت پس میگردد طیر باذن خدا و در تصویر و نفخ پرنده نگفت باذن خدا زیرا که تصویر کردن طین بر هیئهٔ طیر و نفخ در آن از آن چیزهائی است که تحت مقدور عباد هست اما قرار دادن گل را پرنده بطوری که گوشت و خون پیدا نماند و حیات یابد از آن چیزهائی است که غیر خدا کسی قدرت بر آن ندارد اینکه است که گفت باذن اللّه تا اینکه دانسته شود که آن

عمل خدا است نه كار عيسى [ع]. [پايان]

صفحه : ۱۱۶

وَ أُبرِئُ الأَكمَهَ وَ الأَبرَصَ وَ أُحيِ المَوتى بِإِذنِ اللّهِ از گفتار عيسى [ع] كه در مقام اثبات رسالت خود مردم را خبر ميدهد گفته من كور را شفا ميدهم، بقولى اكمه آدم كور است و بقولى كسى است كه شب كور باشد و چون علت چشم در بين مردم خيلى اهميت دارد اينكه بود كه اول اكمه را يادآور ميشود و بعد برص را و ميگويد نيز آدم برص دار را شفا ميدهم و چون مداواى اينكه دو مرض متعسر است اينكه بود كه از بين امراض اينكه دو مرض را اختصاص داده.

وَ أُحيِ المَوتى بِإِذنِ اللّهِ در اينكه آيه نيز شفا دادن كور و ابرص را بخودش نسبت ميدهد و زنده شدن مردگان را بدست خود موكول ميكند باذن خدا كه من باذن خدا چنين كارى ميكنم اگر چه تمام معجزات پيغمبران موقوف باذن خدا و باراده او سبحانه انجام ميگيرد لكن در خلقت و زنده شدن مردگان و ميراندن مخصوص بخدا است اگر چه همان ابتداء براى اثبات نبوتشان باشد لكن آيات مشعر بر اينستكه براى اهميت خلق، حيات، ممات در موارد خاص اذن ثانوى ميخواهد همانطورى كه در زنده شدن مرغ گفته شد.

وَ أُنَبِّئُكُم بِما تَأكُلُونَ وَ ما تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُم آيه مقول قول عيسى است كه از جمله معجزات من چنين است كه شما را خبر ميدهم بآنچه ميخوريد و آنچه در خانه‌هاى خود ذخيره ميكنيد.

از كلبى نقل ميكنند كه چون حضرت عيسى عليه السّلام گفت من كور و ابرص را شفا ميدهم و مرده زنده ميكنم قوم گفتند اينها سحر است ما از اينكه جنس معجزه نميخواهيم بگو ما در خانه خود چه خورده‌ايم و چه ذخيره كرده‌ايم گفت چنين مى‌كنم كه شما طلب ميكنيد آنگاه يك يك را ميگفت كه تو فلان غذا را خوردى و چه مقدار در خانه ذخيره كردى چهل مرد با هم اتفاق كردند و هر يك غذاهاى مختلف در خانه آوردند مقدارى معين خوردند و مقدارى معين بنهادند آنها آمدند

صفحه : ۱۱۷

و گفتند ما را خبر بده چه قدر خورديم و چه قدر نهاديم جبرئيل او را خبر ميداد و يك يك را بآنها ميگفت.

إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً لَكُم إِن كُنتُم مُؤمِنِينَ حضرت عيسى [ع] پس از آنكه معجزاتيكه ظاهرا در اول مبعوث گرديدن او بود انجام ميدهد بمردم خبر ميدهد كه من از جانب خداى تعالى بر شما فرستاده شده‌ام و معجزاتى در كف من نهاده شده كه دليل گفتار من باشد و اينها آيت و نشانه‌ايست كه صدق گفتار مرا تأييد مينمايد اگر شما از گرويدگان و مؤمنين بوده باشيد.

وَ مُصَدِّقاً لِما بَينَ يَدَيَّ مِنَ التَّوراةِ وَ لِأُحِلَّ لَكُم بَعضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيكُم گفته‌اند «وَ مُصَدِّقاً» عطف بر «رَسُولًا إِلي بَنِي إِسرائِيلَ» است و آن كلام عيسى عليه السّلام است كه ميخواهد بفرمايد خداوند مرا رسول بر بنى اسرائيل قرار داده در حاليكه تصديق كننده و باور دارنده‌ام آنچه را كه در توراتيكه بين شما موجود است و بر شما حلال ميكنم بعض آنچه را كه بر شما حرام شده بود.

و اينكه كلام كه بعض چيزهائى كه بر شما حرام شده حلال ميگردانم مقصود بعضى از چيزهائى است كه در توراة خداى تعالى بر آنها حرام كرده قوله تعالى «فَبِظُلمٍ مِنَ الَّذِينَ هادُوا حَرَّمنا عَلَيهِم طَيِّباتٍ أُحِلَّت لَهُم» سوره نساء آيه ۱۶.

چنانچه گفته‌اند گوشت شتر، پيه بعض طيور و ماهى در تورات بر بنى اسرائيل حرام شده بود چون انجيل بعضى از احكام تورات را نسخ نموده اينجا عيسى [ع] ببنى اسرائيل خبر ميدهد كه من بحكم خدا بعضى از آنچه بر شما در تورات حرام شده بود حلال ميكنم.

و بقولى بنى اسرائيل بعضى از چيزهائى كه بر آنها حلال بود حرام كرده بودند، عيسى عليه السّلام ميگويد بعض چيزهائى كه در تورات بر شما حلال بود و خودتان بر خود حرام كرده‌ايد براى شما حلال ميكنم.

صفحه : ۱۱۸

وَ جِئتُكُم بِآيَةٍ مِن رَبِّكُم فَاتَّقُوا اللّهَ وَ أَطِيعُونِ إِنَّ اللّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُم من از جـانب پروردگارتـان آيت و حجتى آورده‌ام پس شـما بـايد بپرهيزيد از اينكه مخالفت حكم خدا را نمائيد همانا خداوند پروردگار من و پروردگار شما است.

شايـد تصـريح به «رَبِّي وَ رَبُّكُم» بدينجهت است كه خواسـته خاطرنشان كند كه مبادا در اثر معجزات و آياتى كه براى اثبات رسالت خـداى تعالى بمن كرامت نموده فكر فاسـدى در شـما توليـد نمايـد و نسبت خـدائى بمن بدهيد و شـما بايستى بدانيد كه من بنده و رسول خدايم.

و شايـد حضـرت عيسـى [ع] بـامر خـدا پيش بينى كرده كه مردم از قبـل معجزات مخصوصا زنـده كردن مرده چنين توهم نكننـد كه عيسى جز نبوت نسبت ديگر بخدا داشته باشد.

إِنَّ اللّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُم فَاعبُدُوهُ هـذا صِراطٌ مُستَقِيمٌ اينكه است كه بآنها امر فرموده كه از گفتار خلاف بپرهيزيـد و بدانيـد خدائى كه پروردگار شما است پروردگار من هم همانست من بنده خدا ميباشم او را عبادت كنيد و راه مستقيم كه سر انجام آن قرب جوار ربّ العالمين است اينست كه در عبادت و طاعت غيرى را شـريك خـدا نياوريـد و بتمام جهات موحّـِد گرديـد تا بقرب جوار احدى فائز گرديد.

صفحه : ۱۱۹

[سوره آل‌عمران (۳): آيات ۵۲ تا ۶۳]

اشاره

فَلَمّا أَحَسَّ عِيسى مِنهُمُ الكُفرَ قالَ مَن أَنصارِي إِلَى اللّهِ قالَ الحَوارِيُّونَ نَحنُ أَنصارُ اللّهِ آمَنّا بِاللّهِ وَ اشهَد بِأَنّا مُسلِمُونَ (۵۲) رَبَّنا آمَنّا بِما أَنزَلتَ وَ اتَّبَعنَا الرَّسُولَ فَاكتُبنا مَعَ الشّاهِدِينَ (۵۳) وَ مَكَرُوا وَ مَكَرَ اللّهُ وَ اللّهُ خَيرُ الماكِرِينَ (۵۴) إِذ قالَ اللّهُ يا عِيسى إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَ رافِعُكَ إِلَيَّ وَ مُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ جاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلى يَومِ القِيامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرجِعُكُم فَأَحكُمُ بَينَكُم فِيما كُنتُم فِيهِ تَختَلِفُونَ (۵۵) فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأُعَذِّبُهُم عَذاباً شَدِيداً فِي الدُّنيا وَ الآخِرَةِ وَ ما لَهُم مِن ناصِرِينَ (۵۶)

وَ أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ فَيُوَفِّيهِم أُجُورَهُم وَ اللّهُ لا يُحِبُّ الظّالِمِينَ (۵۷) ذلِكَ نَتلُوهُ عَلَيكَ مِنَ الآياتِ وَ الذِّكرِ الحَكِيمِ (۵۸) إِنَّ مَثَلَ عِيسى عِندَ اللّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِن تُرابٍ ثُمَّ قالَ لَهُ كُن فَيَكُونُ (۵۹) الحَقُّ مِن رَبِّكَ فَلا تَكُن مِنَ المُمتَرِينَ (۶۰) فَمَن حَاجَّكَ فِيهِ مِن بَعدِ ما جاءَكَ مِنَ العِلمِ فَقُل تَعالَوا نَدعُ أَبناءَنا وَ أَبناءَكُم وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُم وَ أَنفُسَنا وَ أَنفُسَكُم ثُمَّ نَبتَهِل فَنَجعَل لَعنَتَ اللّهِ عَلَى الكاذِبِينَ (۶۱)

إِنَّ هذا لَهُوَ القَصَصُ الحَقُّ وَ ما مِن إِلهٍ إِلاَّ اللّهُ وَ إِنَّ اللّهَ لَهُوَ العَزِيزُ الحَكِيمُ (۶۲) فَإِن تَوَلَّوا فَإِنَّ اللّهَ عَلِيمٌ بِالمُفسِدِينَ (۶۳)

صفحه : ۱۲۰

[ترجمه]

چون عيسـى از آنها احساس كفر كرد گفت كيست كه مرا بسوى خـدا كمك كنـد حواريون گفتنـد مائيم ياوران (دين خـدا) بخـدا

ایمان آوردیم و گواه باش به اینکه که ما تسلیم شدگانیم [۵۲]
(گفتند) ای پروردگار ما ما ایمان آوردیم بآنچه نازل کرده‌ئی و پیرو رسول گردیدیم پس نام ما را در صحیفه گواهی دهندگان بنویس [۵۳]
(یهودیان) با خدا مکر کردند و خدا با آنها مکر کرد و خدا بهترین مکر کنندگان است [۵۴]
یاد کن وقتی را که خدا گفت ای عیسی من قبض میکنم روح تو را و تو را بسوی خودم بالا- میبرم و تو را طاهر میگردانم از آنکسانی که کافر شدند و پیروان تو را تا روز قیامت برتری دهم بر آنهائیکه کافر شدند پس از آن بازگشت شما بسوی من است پس بین شما حکم میکنم در آنچه در در آن اختلاف میکنید [۵۵]
و آنهائیکه کافر شدند آنها را در دنیا و آخرت عذاب میکنم عذاب سخت و برای آنها یاری کننده‌ئی نخواهد بود [۵۶]
و آن کسانیکه ایمان آوردند و عمل شایسته نمودند اجر آنها بتمام داده میشود و خدا ستمکاران را دوست نمیدارد [۵۷]
اینکه حکایات که بر تو میخوانیم از آیات و ذکر خدای حکیم است [۵۸]
همانا مثل عیسی نزد خدا (در بی پدر متولد شدن) مثل آدم است که او را از خاک آفرید پس باو گفت بوده باش فورا موجود گردید [۵۹]
سخن حق همان است که از پروردگار تو است پس تو از جمله شک کننده‌گان نبوده باش [۶۰]
کسیکه در امر عیسی پس از آنکه علم باو بر تو آمده نزاع و جدال نمود بگو بیائید (برای نفرین) حاضر کنیم پسرهای ما و پسرهای شما و زنان ما و زنهای شما و نفسهای ما و نفسهای شما و با هم نفرین کنیم و لعنت خدا را بر دروغ گویان قرار دهیم [۶۱]
همانا اینکه داستانی است حق و ثابت و نیست الهی مگر خدا و بحقیقت او است غالب و درستکار [۶۲]
پس از آن اگر اعراض کردند خدا بفساد کنندگان عالم است [۶۳]
.

صفحه : ۱۲۱

(توضیح آیات)

اشاره

فَلَمّا أَحَسَّ عِیسی مِنهُمُ الکُفرَ قالَ مَن أَنصارِی إِلَی اللّهِ چون عیسی [ع] از جماعت یهودیان احساس کفر کرد و دریافت و بدانست که در مقام قتل او میباشند و دانستن او از طرف وحی بود یا بقرائن حال و گفتار آنان هر چه احساس نموده البته باذن حق تعالی عمل نموده زیرا که رسولان موظفند که در امر رسالت بسیار پافشاری بنمایند و فرار کردن عیسی [ع] از قوم از ترس کشته شدن نبود آنهم البته بایستی بفرمان خدای تعالی انجام گیرد.
خلاصه وقتی عیسی بن مریم احساس کفر از قوم نمود و شاید فهمید کمر قتل او را بسته‌اند از آنها فرار کرد تا بجماعت حواریین رسید و گفته‌اند آنها جماعت گازران بودند که جامه را می‌شستند و سپید میکردند وقتی بآنها رسید و از آنها یاری خواست که بر یهودیان ظفر یابد و گفت «مَن أَنصارِی إِلَی اللّهِ» انصار جمع نصیر است چنانچه اشهاد جمع شهید است، و «الی» بمعنی مع است قوله تعالی «وَ لا تَأکُلُوا أَموالَهُم إِلی أَموالِکُم» یعنی مع اموالکم، کیست مرا با خدا یاری کند، و بقولی الی بمعنی فی است- کیست مرا در

راه خدا یاری کند.

در منهج از عطا نقل میکننـد که گفته مریم عیسـی را از کودکی بصـباغی سپرد که بزرگ صـباغان بود تا صـنعت صـباغی بیاموزد روزی اسـتاد بعیسـی گفت مرا بفلان ده مهمی واقع شده چند روزی آنجا میروم اینکه جامه‌ها را بهمان رنگی که نشان کرده‌ام رنگ کن چون اسـتاد رفت عیسی همه جامه را در خم نیل ریخت و گفت «اللهم اخرجها علی ما ارید» چون استاد آمد گفت جامه را کجا بردی گفت همه در همین خم است استاد گفت وای بر تو اینکه چه عملی بود کردی هر یک را رنگی دیگر بایستی کرد چنانچه بتو آزمودم و فریاد برکشید و فغان درگرفت مردم جمع شدند عیسی گفت ای استاد چرا اینکه همه شیون میکنی بیا بکنار خم جامه‌ها را بهر رنک که میخواهی من بیرون میآورم استاد بکنار خم آمد و گفت فلان

صفحه : ۱۲۲

جامه بایـد سـرخ باشـد و فلان دیگر زرد و فلان لعلی و فلان کبود و فلان سبز عیسـی هر کدام را که از خم بیرون میآورد آن بهمان رنگ بود که اسـتاد خواسـته بود صـباغان و اهل بازار که اینکه را مشاهده کردند دانسـتند که از قدرت خدائی است و هیچ بشری بر مثـل آن قادر نیست پس عیسـی آنها را دعوت کرد و آنان دکان و خانه‌های خود را گذاشـتند و ملازمت عیسـی را اختیار کردنـد و همیشه با او بودند و آیات و عجائب او را مشاهده مینمودند و بصیرت آنان زیاد میگردید.

و بعضی گفته‌اند آنها گازران بودند و جامه‌ها را سفید میکردند اینکه بود که آنها را حواریون گفتند، بقول دیگر آنان ملوك بودند که دایم لبـاس سـفید میپوشـیدند عیسـی از آنهـا طلب کرد که او را بر یهـود یـاری کننـد ایشـان اطـاعت کردنـد و مطیع و منقـاد او گردیدند.

إبن عون گفته پادشاهی صـلحای روزگار خود را جمع کرد و ضـیافت نمود و عیسی در میان ایشان بود چون سفره بگستردند پادشاه نگاه کرد در طعامی که نزد عیسی نهاده بودند که بعادت سائر مردمان از آن میخورد و اصلا از آن کم نمیشد بوی گفتند تو کیستی گفت عیسـی بن مریم رسول خـدای تعـالی، عیسـی علیه السّـلام پادشـاه را دعوت کرد ایمـان آورد و خواص ملوک که بـا او بودند تصدیق وی را کردند و همه ملت را گذاشتند و پیرو او گردیدند و کمر ملازمت او بر میان بستند.

در انوا گفته «حواری الرجـل خالصـته» مأخوذ از حور بفتـح واو که بمعنی بیـاض خـالص است و منه الحواریاۀ للخضـریات لخلوص الوانهن و لطافتهن، و اصـحاب عیسـی از جهت خلوص نیت و پاکی سـریره مسـمی باسم حواریین گردیدنـد و در روایتی رسـیده که حواریین دوازده نفر بودنـد که آنها در سـهل و جبل و بر و بحر ملازم عیسـی [ع] بودند چون گرسـنه میشدند میگفتند یا روح اللّه ما گرسنه‌ایم عیسـی دست بزمین میزد بعـدد هر مردی دو نان بیرون میآمـد و چون تشـنه میشدند دست بر زمین میزد آب بیرون میآمد، روزی گفتند در روی زمین هیچکس بهتر از ما نیست اگر گرسنه شویم بما طعام میدهی و اگر تشنه شویم بما

صفحه : ۱۲۳

آب میدهی و در صحبت و خدمت تو مستفید میشویم و عجائب و غرائب از تو مشاهده میکنیم عیسی گفت بهتر از شما کسی است که از کسب دست خـود خورد آنهـا گـازری اختیـار کردنـد و جامه‌هـای مردم را میشسـتند و بـاجرت آن قنـاعت میکردنـد خلاصه حواریون در جواب عیسـی گفتنـد ما انصار دین خـدائیم یعنی یاوران دین خدائیم. [پایان] قالَ الحَوارِیُّونَ نَحنُ أَنصارُ اللّهِ آمَنّا بِاللّهِ وَ اشـهَد بِأَنّا مُسلِمُونَ پس از آنکه عیسی از یهودیان احساس کفر کرد و فهمید در مقام قتل او برآمده‌اند از حواریین طلب یاری کرد و گفت کیست مرا در راه خدا یاری کند جماعت حواریین گفتند ما یاران خدا میباشیم یعنی یاوران دین خدائیم بخدا ایمان آوردیم و تو را گواه میگیریم به اینکه که ما تسلیم امر خدا گردیده‌ایم.

رَبَّنا آمَنّا بِما أَنزَلتَ وَ اتَّبَعنَا الرَّسُولَ حواريين در مقام مناجات با قاضـي الحاجات گفتنـد پروردگار ما ما بر آنچه نازل كردهئي ايمان آوردهايم و تابع رسول تو يعني عيسي [ع] گرديديم.

فَاكتُبنا مَعَ الشّاهِدِينَ نام ما را در جمله شاهـدين و گواهان بنويس- از مفسـرين در اينجا دو قول نقل شده: ۱- عطا گفته «مع النبيين» نام ما را با پيمبران بنويس زيرا كه هر پيمبري گواه امت ميباشد.

۲- عبد اللّه عباس گفته «مع محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم» و امت او و بيان آن «وَ جِئنا بِكَ عَلى هؤُلاءِ شَهِيداً» و قوله «وَ كَذلِكَ جَعَلناكُم أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَداءَ عَلَى النّاسِ».

وَ مَكَرُوا وَ مَكَرَ اللّهُ وَ اللّهُ خَيرُ الماكِرِينَ تـدبير لطيف را مكر گوينـد و بقولي مكر سعي در فساد است و عرب گفته مكر الليل وقتي كه شب تاريك گرديد.

يهوديان مكر كردند و مكر آنها تدبير در امر عيسي بود كه چگونه او را

صفحه : ۱۲۴

بكشند و گفتهاند بني اسرائيل او را از شهر بيرون كردند پس از مدتي باز آمد و بناي تبليغ گذاشت اينكه بود كه همه قصد كشتن او را كردند «وَ مَكَرَ اللّهُ» از فرا نقل كردهاند كه گفته مكر از بنده خدعه و حيله و فساد است و از خداي تعالي استدراج بندگان و معني استدراج ناگاه گرفتن است قال اللّه تعالي «سَنَستَدرِجُهُم مِن حَيثُ لا يَعلَمُونَ».

عبد اللّه عباس گفته معني مكر اينكه است كه هر گاه بنده گناهي نو كند خدا باو نعمتي نو كند.

إِذ قالَ اللّهُ يا عِيسى إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَ رافِعُكَ إِلَيَّ وَ مُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ جاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلى يَومِ القِيامَةِ در مجمع البيان گفته چون آنچه را كه قوم عيسـي از مكر و خـدعه و اراده قتل او را كردند بيان كرد در عقب آن اظهار نموده آنچه را كه بر او از لطف تدبير و حسن تقدير عطا كرده و فرموده «إِذ قالَ اللّهُ يا عِيسى إِنِّي مُتَوَفِّيكَ» و در معني آن چند قول نقل شده:

۱- قبض كننده توام به اينكه كه تو را از زمين بسوي آسـمان بلند ميكنم بدون وفاتيكه بميري. [از حسـين و كعب و إبن جريح و إبن زيـد و كلبي و غير اينهـا] و بنـا بر اينكه قول در معني «مُتَوَفِّيكَ» دو تأويل است: يكي تو را بسوي خود بلنـد ميكنم كه از تو بدست آنها چيزي نرسد و اينكه مثل قول آنها است «توفات كذا و استوفاته» يعني او را بالتمام گرفتم، و ديگر «اني مستلمك من قولهم اني استلمته» يعني «توفات منه كذا» يعني تو را از دست آنها خلاص كردم ۲- من تو را ميرانيدم ميرانيدن خواب و تو را بسوي خودم در خواب بلند كردم، عن الربيع كه گفته: خداي تعالي عيسي را در حال خواب از زمين بلند نمود بدليل قوله تعالي «وَ هُوَ الَّذِي يَتَوَفّاكُم بِاللَّيلِ» يعني يميتكـم، زيرا كـه خـواب برادر مرگ است و قـال اللّه «يَتَوَفَّى الأَنفُسَ حِينَ مَوتِها وَ الَّتِي لَم تَمُت فِي مَنامِها» ۳- «اني متوفيك وفاة نوم» يعني تو را در خواب بسوي خودم بلند ميكنم

صفحه : ۱۲۵

از إبن عبـاس و وهب كه گفتهانـد خـداي تعـالي او را سه سـاعت ميرانيـد مردن خواب و دليل بر آن قوله تعالي «وَ هُوَ الَّذِي يَتَوَفّاكُم بِاللَّيلِ» يعني يميتكم، زيرا كه نوم برادر مرگ است، قال اللّه تعالي «يَتَوَفَّى الأَنفُسَ حِينَ مَوتِها وَ الَّتِي لَم تَمُت فِي مَنامِها» يعني خـدا نفسها را ميميراند آن نفسهائي كه در خواب نمرده و اما نحويون ميگويند كلام بر تقديم و تأخير است يعني همانا من بلند كننده توام و ميراننـده توام زيرا كه واو موجب ترتيب نيست بـدلالت قوله تعالي «فَكَيفَ كانَ عَذابِي وَ نُذُرِ» و النـذر قبل العذاب است، و نيز بـدلالت قوله تعالي «وَ ما كُنّا مُعَذِّبِينَ حَتّى نَبعَثَ رَسُولًا» [و اينكه قول از صحاك نقل شده] و دليل بر او از نبي [ص] روايت شده كه گفته عيسـي بن مريم لم يمت و انه راجع اليكم قبل يوم القيمة» يعني عيسي بن مريم نمرده قبل از روز قيامت بسوي شما برميگردد. و

بحدیث صحیح از او است که گفته شما چگونه میباشید وقتی که پسر مریم برگردد بسوی شما در حالیکه امام شما و از شما است. [مسلم و بخاری در حدیث صحیح نقل کرده‌اند] پس بنا بر اینکه حدیث فرمود ای عیسی من قبض کننده توام بموت پس از نزول تو از آسمان یعنی تو را بآسمان بالا میبرم بعد تو را از آسمان فرود میآورم و میمیرانم.

[و قوله «رافِعُکَ إِلَیَّ» فیه قولان]

۱- تو را بلند میکنم بسوی آسمان خودم و اینکه رافعک گفته که تو را بلند میکنم بسوی سمائی برای عظمت امر آسمان است یعنی تو را بلند کننده‌ام بسوی موضعی که بر تو چیزی نبوده باشد مگر امر من.

۲- بلند کننده توام بسوی کرامت خود چنانچه حکایهٔ از ابراهیم است که گفته «إِنِّی ذاهِبٌ إِلی رَبِّی سَیَهدِینِ» یعنی میروم بجائی که پروردگـار من مرا امر نموده و ابراهیم رفتن خود را بشـام همان رفتن بسوی پروردگارش نامیـده و قوله «وَ مُطَهِّرُکَ مِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا» در آن دو قول است یکی مطهرک

صفحه : ۱۲۶

طـاهر میکنم تو را بخـارج تو را از بین آنها و نجات یافتن تو از سـتم آنان زیرا که آنها ارجاس رجس و نجس‌انـد و مقام تو بین آنها مثل ملاقات نجاست است وقتی که محتاج گردی بهم نشینی آنها.

۲- «تطهره منعه» یعنی تو را منع میکنم از کفر آنها و تو را مانع میگردم از آن عملی یعنی آن همی که دارنـد و خواهند تو را بکشـند زیرا آن رجس و نجس است و خـدا از آن تو را طـاهر میگردانـد. [جبـائی] وَ جاعِلُ الَّذِینَ اتَّبَعُوکَ فَوقَ الَّذِینَ کَفَرُوا إِلی یَومِ القِیامَهِٔ یعنی و قرار دهنـده کسـانی میباشـیم که بتو ایمـان آورده‌انـد فوق کسـانی که نبوت تو را انکار کردنـد و تو را در عز و غلبه و ظفر و نصـرت تکـذیب نمودند و بقولی در برهان و حجت تو را تکذیب کردند و مقصود نصاری میباشـند إبن زید گفته آیا نمی‌بینی یهود هر جا که باشـند ذلیل‌تر از نصاری بشـمار میروند از اینکه جهت مملکت مستقل ندارند اگر چه در مملکت نصاری باشـند مثل بلاد روم و غیر آنها پس نصارا عزیزترند از یهود و فوق آنهایند تا روز قیامت.

و جبائی گفته در آیه دلالتی است که بر یهود مملکتی نیست تا روز قیامت.

و بقولی یعنی اینها تابع امت محمدنـد و آنها را تبع گفته اگر چه برای آنها شـریعتی علی حـده است و در آنها در صورت و معنویت تبعیت یـافت میشود امـا صورت مثـل اینکه گفته میشود فلانـی تـابع فلانی است وقتی پس از او آمـده و اما در معنی مثل اینکه گفته میشود نبی ما صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تصدیق کننده بود بعیسی و کتاب او و بر کسیکه غیر او را تصدیق میکند گفته میشود که او تابع گردیده شریعت نبی ما را و سایر انبیاء را و آنان در ابواب توحید متحدند پس علی هذا او هم تابع گردیده وقتی که معتقد باشد باعتقاد او و قائل باشد بقول او- و اینکه قول اوجه است زیرا که در آن ترغیب است باسلام و دلالت دارد بر اینکه امت محمّد [ص] طاهرینند تا روز قیامت و برای اینکه کسیکه (عیسی را) اله بخواند اینها حقیقهٔ تابع عیسی نگردیده.

صفحه : ۱۲۷

«ثُمَّ إِلَیَّ مَرجِعُکُم» یعنی مصیر شـما و بـازگشت شـما بسوی من است «فَأَحکُمُ بَینَکُم» یعنی بین شـما قضـاوت میکنم «فِیما کُنتُم فِیهِ تَختَلِفُونَ» بین شـما در امر عیسـی حکم میکنم. [پایان] فَأَمَّا الَّذِینَ کَفَرُوا فَأُعَذِّبُهُم عَذاباً شَدِیداً فِی الدُّنیا وَ الآخِرَهِٔ وَ ما لَهُم مِن ناصِرِینَ ظاهرا آیه متفرع بر آیه بالاـ است که افراد بشـر را خاطر نشان کرده و بآنها خطاب مینمایـد که بدانیـد بازگشت همه‌تان بسوی خـدا

است و او است حاکم عادل که در آنچه در آن اختلاف میکنید بین شما حکم نماید.

آنهائیکه پس از اتمام حجت کافر شدند مثل جماعت یهود و باقی کفار که پیمبران و رسولان خدا را زجر کردند و تکذیب نمودند آنها را عذاب سخت مینمائیم هم در دنیا و هم در آخرت و بقرینه آیه جلوتر که مشعر بر اینکه بود که عیسویان همیشه استیلاء و توفق بر یهودیان دارند شاید در اینجا خواهد بفرماید عذاب یهودیان تا آخر دنیا باقی است و اینکه جماعت مورد غضب الهی واقع گردیده‌اند که عذابشان منحصر بقیامت نیست در دنیا هم همیشه پست و بی مقدارند نه مملکت و استیلائی و نه دولتی بلکه تحت دول دنیا میباشند که هر حکمی خواهند در باره آنها انجام دهند و یار و یاوری ندارند که از آنها دفاع کند.

وَ أَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ فَیُوَفِّیهِم أُجُورَهُم در مقابل عذاب شدیدی که کفار را تهدید کرده مؤمنین را وعده میدهد که آنهائیکه بایمانشان اعمال صالحه ضمیمه کرده‌اند اجر و پاداش ایشان را بالتمام میدهد و چنانچه معلوم است و در اکثر آیات قرآن دیده میشود هر جا ایمان ذکر شده با عمل صالح مثل اینجا یا تقوی را با او آورده، از اینجا معلوم میشود که ایمان بدون عمل صالح یا تقوی که اینکه دو مرتبط بیکدیگرند کامل نمیگردد زیرا که ظاهرا تقوی جامع تمام اعمال صالح است و ایمان بدون تقوی در صحرای قیامت چندان ارزشی ندارد.

صفحه : ۱۲۸

وَ اللّهُ لا یُحِبُّ الظّالِمِینَ حق تعالی کافرین را از ستمکاران بحساب آورده زیرا که ستمی بالاتر از کفر نیست کافر هم بخود ستم نموده و خود را مستحق عذاب گردانیده و از مقام و مرتبه‌ئی که درخور انسانیت بوده و بایستی در اثر ایمان و اعمال صالح بهره‌مند گردد خود را محروم گردانیده و مستحق عذاب شدید شده و هم بمقدسات دین خدا ستم نموده و کفران نعمت ایمان و عمل صالح که در اثر آن میتوانست مقام بلندی بر خود احراز نماید و محبت خدا را که بالاترین سعادت است جذب کند در عوض سخط او را که بدترین عذاب جهنم است بر خود لازم گردانیده.

ذلِکَ نَتلُوهُ عَلَیکَ مِنَ الآیاتِ وَ الذِّکرِ الحَکِیمِ ذالک اشاره بداستان عیسی و کیفیت ارتفاع او بسوی مقام قدس او و خطاب شفقت آمیز پروردگارش که من تو را از دست یهودیان میگیرم و بسوی خودم نزدیک میکنم نموده.

و خطاب برسولش میکند که ما اینکه آیات را بر تو حکایت میکنیم «وَ الذِّکرِ الحَکِیمِ» شاید مقصود اذ ذکر قرآن باشد و حکیم صفت او که از علم لدنی ازلی حق تعالی تراوش کرده، و بقولی اشاره بلوح محفوظ است.

خلاصه مقصود اینکه است که اینکه آیاتیکه بتوسط ملک وحی بر تو خوانده میشود از جانب خدای حکیم است تا اینکه دانسته شود که آنچه بر خلق میخوانی از دهنها یا از کتابها نگرفته‌ئی بلکه حق و از طرف حکیم خبیر بر تو فرود آمده تا اینکه آیت صدق گفتار تو باشد.

إِنَّ مَثَلَ عِیسی عِندَ اللّهِ کَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِن تُرابٍ ثُمَّ قالَ لَهُ کُن فَیَکُونُ پس از آنکه در آیات بالا داستان عیسی علیه السّلام را و کیفیت تبلیغ او و انکار یهودیان و ضدیت آنها و سر انجام کار عیسی را بپایان رسانید اشاره بکیفیت آفرینش و چگونگی آن برآمده و خلقت او را که بی پدر بوجود آمده تشبیه بآدم که بدون پدر و مادر از خاک بامر «کن» کلمه وجودی آفریده شده.

صفحه : ۱۲۹

مفسرین گفته‌اند بعد از حکایت عیسی نصارای نجران زبان باعتراض گشوده گفتند ای محمّد چرا عیسی را دشنام میدهی و نام بندگی بر او مینهی اینکه از تو بسندیده نیست سید عالم فرمود آیا نام عبد اللّه بر عیسی دشنام است او بنده‌ایست فرستاده خدا «کلمهٔ القیها الی العذراء البتول»

آتش غضب عاقب و سید که رؤساء وفد نجران بودند بر افروخت گفتند آیا دیده‌ئی ولدی بی پدر مخلوق گردد اینکه بود که حق تعالی اینکه آیه فرستاد «إِنَّ مَثَلَ عِیسی عِندَ اللّهِ» تا آخر.

الحَقُّ مِن رَبِّکَ فَلا تَکُن مِنَ المُمتَرِینَ آیه اگر چه خطاب برسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است ای محمّد بدان که حق را شریک و انبار نیست و پروردگار تو در وحدت و حقانیت بی شریک و بی مثل و بی نظیر است و از خلق بی‌نیاز و همه ممکنات نیازمند باوینـد و ایجاد و اختراع منحصر بآن ذات و حقیقت فردانیت است علت موجده و علت مبقیه فقط ذات حقانیت او است مبادا از مغالطه کاریها و جزاف گوئیهای مشرکین شک و ریبی بر تو پدید گردد.

البته خدای تعالی بعلم ازلی میدانست که رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آن عقل کل آن مخلوق اول که شالوده معرفت و توحید است هیچ وقت شک و ریبی پیرامون او نمیگردد و مثل جبل راسخ در وحدت شناسی چنان ثابت و مستقر است که بادهای اوهام و تشکیک مشرکین او را تکان نخواهد داد، شاید چنین خطابها برای تأکید و اهمیت مطلب است و شاید اشاره باین باشد که اصلا تو گوش بحرفها و مزخرفات کافرین و مشرکین نده که اینها بطمع افتند که در عقیده با آنها همراهی کنی و شاید چنانچه بعضی گفته اگر چه خطاب بشخص رسول است لکن مقصود امتند که از گفتار عیسویان در قلبشان خللی عارض نگردد.

فَمَن حَاجَّکَ فِیهِ مِن بَعدِ ما جاءَکَ مِنَ العِلمِ فَقُل تَعالَوا نَدعُ أَبناءَنا وَ أَبناءَکُم وَ نِساءَنا وَ نِساءَکُم وَ أَنفُسَنا وَ أَنفُسَکُم ظاهرا آیه متفرع بر آیات بالا است و مرجع ضمیر «فیه» عیسی علیه السّلام است و خطاب برسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است که اگر اینکه جماعت نصاری در امر عیسی با تو پس از

صفحه : ۱۳۰

آنکه تو دانا گردیدی بحکایت عیسی و دانستی که مثل عیسی در بندگی و مخلوقیت و بی پدر بدنیا آمدن مثال آدم است که بدون پدر و مادر پس از آنکه بقدرت ایزدی از خاک سرشته شده بود بامر «کن» تکوینی بوجود آمده ارشاد بر اینکه است آنکسی که قدرت داشت آدم را بی پدر و مادر بیافریند البته قدرت داشت آدم را بدون پدر بوجود آورد ظاهرا آیه راجع بنصاری است که پس از آنکه رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله از طریق برهان اثبات مینماید که عیسی بنده و رسول خدا است و آنها انکار میکنند خطاب میرسد ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله باینهائیکه با تو راجع بعیسی محاجه میکنند بگو پس از آنکه من از طریق وحی عالم گردیدم و راجع بعیسی حق گفتم اگر کلام مرا نمی‌پذیرید و رسالت مرا انکار دارید راه دیگری نداریم مگر اینکه در حق هم دعای بد نمائیم یعنی نفرین کنیم پس بگو بیائید ما پسرهای خود را میآوریم شما هم پسرهای خود را بیاورید، ما زنهای خود را میآوریم شما هم زنهای خود را بیاورید، ما نفسهای خود را حاضر میکنیم شما نیز نفسهای خود را حاضر گردانید، پس از اینکه در مقابل هم جمع شدیم در باره هم نفرین کنیم لعن و عذاب خدا دروغگو را بگیرد.

ثُمَّ نَبتَهِل فَنَجعَل لَعنَتَ اللّهِ عَلَی الکاذِبِینَ «نَبتَهِل» را هم بدعای با تضرع ترجمه کرده‌اند و هم بلعنت کردن.

گفته‌اند در اینجا مخاطب نمایندگان مسیحیانی بودند که در سال دهم هجرت از نجران بحضور پیغمبر آمدند و نام پیشوای آنها عبد المسیح بود اینکه جماعت در مسجد رسول آمدند و چون آنها دست از الوهیت مسیح بر نداشتند بوحی الهی رسول صلّی اللّه علیه و آله از آنها خواست که در باره یکدیگر نفرین کنند و چون آن وعده بفردای آنروز قرار شد اسقف مسیحیان شب بآنها گفت اگر با خانواده خود بیاید بدانید که او بکار خود مطمئن میباشد حاضر نشوید و اگر با اصحاب آمد حاضر گردید با وی مباهله کنید.

صفحه : ۱۳۱

در کشف الاسرار گفته روز مباهله بیست و یکم از ماه ذی الحجه بود و تمام مسلمین از سنی و شیعه بدون اختلاف نقل کرده‌اند که

در روز مباهله رسول [ص] براى نفرين رو بصحرا نهاد و دست حسن عليه السّلام را گرفت و حسين عليه السّلام در بغل خود قرار داد و فاطمه عليها سلام از پشت پدر و على عليه السّلام از عقب با هم روان شدند و رسول صلّى اللّه عليه و آله بآنها دستور داد كه چون من دعا كنم شما آمين گوئيد.

دانشمندان و مهتران نصارى وقتى آنها را اينكه طور ديدند ترسيدند و گفته‌اند اى جماعت نصارى «انا نرى وجوها لو سألوا اللّه عز و جل ان يزيل جبلا من مكانه لأزاله فلا تبتهلوا فتهلكوا و لا يبقى على وجه الارض نصرانى الى يوم القيامة»«۱» وقتى ترسايان اينكه سخنان از بزرگان خويش شنيدند همه ترسيدند و از مباهله گذشتند و طلب صلح كردند و حزيه قبول كردند به اينكه كه هر سال دو هزار حله بدهند، هزار در ماه صفر و هزار در ماه رجب مصطفى صلّى اللّه عليه و آله و سلّم با آنها صلح بست آنگاه رسول خدا گفت

«و الذى نفسى بيده لو تلاعنوا لمسخوا قردة و خنازير و لاضطرم عليهم الوادى نارا و لاستأصل نجران و اهله حتى الطير على الشجر و لما حال الحول على النصارى كلهم حتى هلكوا»

«۲».

رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم گفت آتش آمد بر هوا ايستاد اگر ايشان مباهله كرده بودند در همه روى زمين از آنها يكى باقى نميماند، و اصحاب مباهله پنج نفر بودند:

---

(۱) بزرگ آنها كه گفته‌اند بنام عاقب بود گفت اى جماعت من رويهائى مى‌بينم كه اگر از خدا طلب كنند كوه از جاى خودش زائل ميگردد پس شما براى نفرين حاضر نشويد كه هلاك خواهيد گرديد و احدى تا روز قيامت از نصارى در روى زمين باقى نميماند.

(۲) قسم بآنكسيكه نفس من بدست او است اگر آنها براى نفرين حاضر شده بودند مسخ ميگرديدند بخوك و ميمون و بر آنها بيابان آتش ميشد و نجران و اهلش مستأصل ميگرديدند حتى كبوتر بر درخت و چنين بود حال نصارى تا اينكه تمامشان هلاك ميگرديدند.

صفحه : ۱۳۲

مصطفى صلّى اللّه عليه و آله و زهرا [ع] و مرتضى و حسن و حسين عليهم السلام آن ساعت كه بصحرا شدند رسول ايشان را در پناه خود گرفت و گليم بر ايشان پوشانيد و گفت

«اللهم انّ هؤلاء اهلى»

جبرئيل آمد و گفت

« يا محمّد [ص] و انا من اهلكم»

چه باشد يا محمّد اگر مرا بپذيرى و در شماره اهل بيت خويش آرى، رسول (ص) گفت

« يا جبرئيل و انت منا»

اى جبرئيل تو هم از مائى، جبرئيل بازگشت و در آسمانها مينازيد و فخر ميكرد و ميگفت

«من مثلى و انا فى السماء طاوس الملائكة و فى الارض اهل بيت محمّد صلّى اللّه عليه و آله»

يعنى كيست مثل من كه در آسمان رئيس فرشتگانم و در زمين از اهل بيت محمّد [ص] خاتم پيمبرانم. [پايان] در مجمع گفته باجماع مفسرين مراد «بابنائنا» حسن و حسين [ع] دو پسر پيغمبرند و اينكه پسر دختر إبن است فى الحقيقة.

و إبن ابی علان که یکی از ائمه معتزله است گفته آیه دلالت دارد که حسن و حسین در آن وقت بالغ بودند زیرا که مباهله جایز نیست مگر با اشخاص بالغ و اصحاب ما گفته‌اند صغر سن و نقصانش قبل از رسیدن بحدّ احتلام و بلوغ راجع بتعلق احکام شرعیه است و منافی با کمال عقل نیست و چون آنها در آن وقت در کمال نیکی بودند محال نیست که در آن وقت در کمال عقل بوده باشند باضافه نزد ما ممکن است بگوئیم بخرق عادت خدای تعالی آنها را تخصیص داده باشد بچیزی که دیگران با آن شرکت نداشته باشند پس اگر صحیح که گفته شود در اینکه سن کمال عقل غیر معتاد است گوئیم بر ائمه جائز است نه بر غیر آنها و اینکه دلالت دارد بر اختصاص آنها و بلندی مرتبه آن بزرگواران و مؤید آن احادیثی است که از نبی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رسیده که گفته

«هذان امامان قاما او قعدا»

. «و نسائنا» اتفاقی است که مراد فاطمه [ع] بوده زیرا که غیر از او زن دیگری در مباهله حاضر نبوده و اینکه دلالت دارد بر تفضیل زهرا [ع] بر تمام زنها و مؤید آن آنست که خبر آمده که نبی [ص] فرموده

«فاطمة بضعة منی،

هر کس او را اذیت کند مرا اذیت میکند و گفته خداوند غضب میکند بغضب فاطمه [ع]

صفحه : ۱۳۳

و راضی میشود برضایت فاطمه [ع] و بروایت صحیح از حذیفه نقل شده که گفته شنیدم که رسول [ص] میگفت ملکی بر من آمد و مرا بشارت داد که فاطمه سیّده زنان اهل بهشت و زنان امت منند، و از شعبی از سروق از عایشه که گفت نبی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بفاطمه در خفا چیزی گفت فاطمه خندید از او سؤال کردم گفت بمن فرمود آیا رضایت نداری که سیده نساء هذه الامة و نساء المؤمنین باشی اینکه بود که خندیدم «و نسائکم» یعنی هر کس را بخواهی از زنهای خودتان را.

«و انفسنا» یعنی علی خاصه که انفسنا مخصوص بعلی علیه السّلام است و جایز نیست گفته شود که مقصود خود پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است زیرا که جایز نیست شخص خودش خود را بخواند و صحیح است که غیر خود را بخواند و وقتی گفت انفسنا لا بد باید اشاره بغیر رسول باشد و چون احدی نگفته در مباهله غیر علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام کسی حاضر بوده و اینکه دلالت دارد بر منتهای فضل و علوّ درجه علی [ع] در اینکه در فضل بجائی برسد که احدی بآن درجه نرسیده باشد زیرا که در اینجا او را قرار داده نفس رسول [ص] و احدی در اینکه مقام نزدیک باو نیست و از آنچه از روایات مؤکد مینماید اینکه را آن حدیث صحیح است از نبی صلّی اللّه علیه و آله که سؤال کرده شد از بعض اصحاب او گوینده گفت علی است حضرت گفت از تو سؤال کردم از مردم و از نفس خودم سؤال ننمودم و نیز قول رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم لزیدة الاسلمی ای یزید علی را دشمن مدار زیرا که او از من است و من از اویم همانا مردم از درختهای متفرق آفریده شده‌اند و من و علی از یک درخت خلق شده‌ایم.

«و انفسکم» یعنی هر کس را که میخواهید از مردهای خودتان.

«ثم نبتهل» یعنی در دعا تضرع کن از إبن عباس و بقولی نلتعن فنقول لعن الکاذبین فنجعل لعنة اللّه علی الکاذبین».

در اینکه آیه دلالت است بر اینکه نصاری دانستند که حق با رسول است اینکه بود که از مباهله امتناع کردند و بر ضرر خود اقرار نمودند و قبول جزیه

صفحه : ۱۳۴

نمودند و اگر نمیدانستند حقیقت رسول را از مباهله امتناع نمیکردند و خفت جزیه دادن را بر خود روا نمیداشتند.

إِنَّ هذا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَ ما مِنْ إِلهٍ إِلَّا اللّهُ وَ إِنَّ اللّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ[پایان] همانا بحقیقت و درستی اینکه داستان عیسی و کید یهودیان و عروج عیسی علیه السلام بآسمان تماما حق و صدق است و الهی و معبودی نیست مگر او و هر آینه او است خدای غالب و درستکار.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ پس از اینکه همه آثار صدق اگر اینکه کافرین معاندین از قبول اسلام امتناع ورزیدند و از حق اعراض نمودند محققا خدای تعالی بآنهائیکه در مقام تباهکاری و فساد کوشش میکنند عالم و دانا است و آنها بپاداش عملشان خواهند رسید.

صفحه : ۱۳۵

[سوره آل‌عمران (۳): آیات ۶۴ تا ۷۳]

اشاره

قُلْ يا أَهْلَ الْكِتابِ تَعالَوْا إِلى كَلِمَةٍ سَواءٍ بَيْنَنا وَ بَيْنَكُمْ أَلّا نَعْبُدَ إِلاَّ اللّهَ وَ لا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَ لا يَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِنْ دُونِ اللّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنّا مُسْلِمُونَ (۶۴) يا أَهْلَ الْكِتابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْراهِيمَ وَ ما أُنْزِلَتِ التَّوْراةُ وَ الْإِنْجِيلُ إِلّا مِنْ بَعْدِهِ أَ فَلا تَعْقِلُونَ (۶۵) ها أَنْتُمْ هؤُلاءِ حاجَجْتُمْ فِيما لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيما لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ اللّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ (۶۶) ما كانَ إِبْراهِيمُ يَهُودِيًّا وَ لا نَصْرانِيًّا وَ لكِنْ كانَ حَنِيفاً مُسْلِماً وَ ما كانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۶۷) إِنَّ أَوْلَى النّاسِ بِإِبْراهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ (۶۸)

وَدَّتْ طائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ لَوْ يُضِلُّونَكُمْ وَ ما يُضِلُّونَ إِلاّ أَنْفُسَهُمْ وَ ما يَشْعُرُونَ (۶۹) يا أَهْلَ الْكِتابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآياتِ اللّهِ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ (۷۰) يا أَهْلَ الْكِتابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْباطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۷۱) وَ قالَتْ طائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهارِ وَ اكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۷۲) وَ لا تُؤْمِنُوا إِلّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدى هُدَى اللّهِ أَنْ يُؤْتى أَحَدٌ مِثْلَ ما أُوتِيتُمْ أَوْ يُحاجُّوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشاءُ وَ اللّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ(۷۳)

صفحه : ۱۳۶

[ترجمه]

بگو ای اهل کتاب بیائید بسوی آن کلمه‌ئی که بین ما و شما یکسان است یعنی کلمه حق و اینکه پرستش نکنیم مگر خدا را و چیری را با او شریک نیاوریم و بعضی بعض دیگر را بغیر خدا بربوبیت نگیریم پس اگر (کفار) از حق رو گردانیدند پس شما بگوئید گواه باشید که ما تسلیم شدگان خداوندیم [۶۴]

ای اهل کتاب برای چه راجع بابراهیم با هم نزاع و مجادله میکنید در حالی که تورات و انجیل نازل نشد مگر بعد از زمان ابراهیم آیا تعقل نمیکنید [۶۵]

شما آنهائید که در آنچه بآن علم ندارید محاجه میکنید (یعنی حجت میطلبید) پس چرا گفتگو میکنید در چیزی که بآن علم ندارید و خدا میداند و شما نمیدانید [۶۶]

ابراهیم یهودی نبود و نصرانی نبود لکن از دینهای باطل پاک و باسلام مایل بود و ابراهیم از مشرکین نبود [۶۷]

همانا سزاوارترین مردم بابراهیم کسانی میباشند که پیروی او را نمودند و بوی ایمان آوردند و خدا یاور مؤمنین است [۶۸]
طائفه‌ئی از (یهود) اهل کتاب همّت بر اینکه گماشتند که شما را گمراه گردانند و گمراه نمیکنند مگر خودشان را و نمیدانند [۶۹]
ای اهل کتاب برای چه بآیات خدا کافر میشوید در حالیکه (بر صحت آن) گواهید [۷۰]
ای اهل کتاب برای چه حق را بباطل میپوشانید و حق را پنهان میگردانید در صورتی که شما (حقانیت آنرا) میدانید [۷۱]
جماعتی از اهل کتاب گفتند در اول روز ایمان آرید بر آنچه فرستاده شده بر کسانیکه ایمان آورده‌اند و در آخر روز کافر گردید شاید مؤمنین از ایمانشان برگردند [۷۲]
و ایمان نیاورید مگر بکسی که تابع دین شما گردید ای رسول بگو همانا هدایت دین خدا است که بکسی عطا شده مثل آنچه بشما داده شده آیا شما حجت میآورید نزد پروردگارتان بگو فضل و فزونی بدست خدا است بهر کس بخواهد عطا میکند و خدا فزونی دهنده و دانا است [۷۳].

صفحه : ۱۳۷

(توضیح آیات)

قُل یا أَهلَ الکِتابِ تَعالَوا إِلی کَلِمَةٍ سَواءٍ بَینَنا وَ بَینَکُم مفسرین در شأن نزول آیه گفته‌اند شأن نزول آیه تا قوله تعالی «وَ اللّهُ وَلِیُّ المُؤمِنِینَ» اینکه بود که نصارای نجران در مدینه آمدند و یهودیان مدینه با آنها مصاحبه کردند و بینشان در باره ابراهیم علیه السّلام نزاع واقع گردید نصاری گفتند ابراهیم از ما بود و ما باو اولیتریم و یهودیان نیز چنین گفتند بحکومت نزد رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آمدند رسول گفت «ما کانَ إِبراهِیمُ یَهُودِیًّا وَ لا نَصرانِیًّا» ابراهیم نصرانی و یهودی نبود و شما باو اولیتر نمیباشید بلکه مسلمان بود و من باو اولیترم یهودیان گفتند ای محمّد [ص] همانا تو را می‌باید که در باره تو ما آن گوئیم که نصاری در باره عیسی گفتند و عیسویان گفتند تو را می‌باید که ما تو را آن گوئیم که یهودیان عزیر را گفتند خدای تعالی اینکه آیه را فرستاد و هر دو فرقه را رد نمود و برسولش خطاب نمود که باینها بگو «تعالوا» یعنی بیائید «الی کلمهٔ سواء» بسخنی مستوی «سواء» مصدر است و در آن مفرد و تثنیه و جمع و مذکر و مؤنث یکسان است یعنی بیائید بسوی سخنی که در میان ما و شما راست و درست است.
و گفته‌اند در مصحف إبن مسعود است «الی کلمهٔ عدل» یعنی عادلهٔ و بقولی «الی کلمهٔ سواء» یعنی نصفهٔ کلمهٔ انصاف مثل اینکه گفته میشود «دعا فلان الی سواء و السویهٔ یعنی انصاف.
أَلّا نَعبُدَ إِلَّا اللّهَ وَ لا نُشرِکَ بِهِ شَیئاً وَ لا یَتَّخِذَ بَعضُنا بَعضاً أَرباباً مِن دُونِ اللّهِ در مجمع البیان گفته «أن لا تَعبُدُوا إِلَّا اللّهَ» اینکه عبادت و پرستش نکنید مگر خدا را زیرا که عبادت محقق و سزاوار نیست مگر او را «و لا تشرک به» در عبادت چیزی را با او شریک نیاورید «وَ لا یَتَّخِذَ بَعضُنا بَعضاً أَرباباً مِن دُونِ اللّهِ» در معنی آیه اختلاف است بقولی معنی اینکه جمله اینکه است که نگیرید «بعضا»

صفحه : ۱۳۸

یعنی عیسی را رب نگیرید زیرا که عیسی [ع] بعضی از مردم بشمار میآید.
و بقولی احبار (مرتاضین) را ارباب نگیرید به اینکه که آنان را اطاعت کنید اطاعت ارباب مثل اینکه گفته شود «اتَّخَذُوا أَحبارَهُم وَ رُهبانَهُم أَرباباً مِن دُونِ اللّهِ» و از ابی عبد اللّه علیه السّلام روایت شده که فرموده
«ما عبدوهم من دون اللّه و لکن حرموا لهم حلالا و احلوا لهم حراما»
یعنی احبار را عبادت ننمودند فقط احبار حرام را بر آنها حلال گردانیدند و حلال را حرام و آنها گرفتند و پذیرفتند و اینکه بود اخذ

و گرفتن ارباب را بغیر خدا، و نیز روایت شده که چون اینکه آیه نازل شد عدی بن حاتم گفت یا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله ما آنها را عبادت نکرده‌ایم حضرت فرمود آیا نبود که برای شما حلال کردند و حرام نمودند پس قول آنها را گرفتید گفت آری، نبی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود اینکه همانست «فان تولوا» (پس شما ای مسلمانان) در مقابل اعراض آنها از حق و تجدید نمودن اقرار و مخالفت نمودن با آنها بگوئید «اشهدوا بانا مسلمون» یعنی در حال اخلاص مقرون بتوحید چنین کلمه را بزبان جاری نمائید. [پایان] و بعضی در کلمه «سواء» گفته‌اند مقصود آن کلمه توحیدی است که تمام پیمبران متفق بر آن بودند و هیچ یک از رسولان در آن اختلاف نکرده‌اند و تمام کتب الهی شاهد بر آنست و آن اینست «ان لا نعبد الا اللّه» و برای او شریک قرار ندهیم و نگوئیم مسیح یا عزیر را إبن اللّه و عبادت رهبانیین را نکنیم.

ممکن است آیه را اینکه طور توجیه کنیم به اینکه که گفته شود چون بدلالت آیات بالاـ روی سخن بیهود و نصاری است و شاید مقصود از «کلمه» عبارت از آن اصلی باشد که تمام اهل ادیان و کلیه افراد دیانات و آنهائی که در اصل وجود حق تعالی و اله عالم متفق الکلمه میباشند و همه معتقد و معترفند که عالم را مبدء و الهی است بلکه فطرت همه موجودات شاهد بر آنست و اینکه کلمه اصل و معنی دین است بلکه همه بزبان اظهار مینمایند که خدا یکی است حتی نصاری در تثلیث و اقانیم ثلاثه مدعی وحدتند سه شیئی مباین و ممتاز از هم نمیگویند چنانچه از گفتارشان

صفحه : ۱۳۹

برمیآید که سه را یکی و یکی را سه میانامند.

خلاصه شاید مقصود از آن «کلمه» که فرموده «سَواءٍ بَینَنا وَ بَینَکُم» کلمه توحید وجود حق تعالی باشد که اصل دیانات و پایه هر دینی و ملتی است بلکه در اصل وحدت نیز اختلافی نیست اختلاف بین مؤمنین و باقی ادیان در مراتب وحدت است که آن وحدت حقیقی که جامع باشد بین وحدت ذات و صفات و افعال و معبودیت منحصر بدین مقدس اسلام است، نصاری و نیز یهود خدا را در ذات یکی میدانند لکن در صفات او را منزه و مبرا از صفات مخلوقین ستایش نمیکنند چنانچه تولید مثل و اولاد داشتن را بآن ذات متعال نسبت میدهند آن ذاتی که منزه از صفات ممکنات است و نیز در عمل غیر خدا را متصرف در عالم میدانند و نیز در مقام عبودیت غیر را در عبادت شریک خدا میگردانند.

و آیه ارشاد بحکم عقل باشد که بحکم عقل سلیم ما باید عبادت و پرستش ننمائیم مگر خدا را و چیزی را شریک او نگردانیم نه در صفات حقیقیه و نه در تدبیر عالم و آن حقیقت واحد احد را منزه و مبرا گردانیم از نواقص امکانی و برای او شریک و مثل نگوئیم و نیز پرستش و عبودیت را منحصر باو گردانیم و نباید بعضی از خودمان را که مخلوق و ممکن و محتاج الی اللّه میباشیم بعضی دیگر را ارباب و معبود خود بگیریم عبودیت و پرستش و بندگی مخصوص بمقام کبریائی است.

واقعا اگر دلیلی نداشتیم برای اثبات حقانیت دین اسلام مگر ارشاد بکلمه طیبه «لا إِلهَ إِلَّا اللّه» و هدایت یافتن ما بوحدت حقه حقیقیه توحید ما را کافی بود الان در عالم چه دینی و چه رویه‌ئی و چه روشی غیر از دین اسلام ممکن است ما را بسر حدّ معرفت بمقام الوهیت که اصل هر کمال و فضیلتی است و منشأ هر نیکی و احسانی است و منتهای هر درجه و مقامی است برساند مگر پرتو دین اسلام و چنگ زدن بریسمان محکم ایمان که اگر بوظائف عبودیت عمل نمائیم و در عبادت و خلوص کامل گردیم ممکن است داخل در بندگان خاص گردیم و در

صفحه : ۱۴۰

«مَقعَدِ صِدقٍ عِندَ مَلِیکٍ مُقتَدِرٍ» متمکن گردیم» اللهم ارزقنا.

فَإِن تَوَلَّوا فَقُولُوا اشـهَدُوا بِأَنّا مُسلِمُونَ چنانچه ظاهر است در اینکه آیات راجع بارشاد نصاری بسیار مبالغه نموده اول راجع بداستان مریم و مادرش آیاتی آورده و سخن گفته سپس راجع بعیسی و رو برو شدن با یهودیها و معجزاتیکه برای اثبات رسالت از او ناشی گردیده و یاری جستن او از حواریین- و حضرتش در اینکه من بنده خدا و رسول اویم بسیار پا فشاری کرده و نیز در انجام دادن وظیفه بندگی رسالت خود را با حسن وجه انجام داده پس از انجام امر رسالت و تصمیم گرفتن یهودیها برای قتل او خدای تعالی خبر میدهد که برای حفظ او از کید یهودیان گفتیم «یا عِیسی إِنِّی مُتَوَفِّیکَ وَ رافِعُکَ إِلَیَّ الخ» تو را بسوی خود بالا میبریم و تو را از کید و ظلم آنها حفظ میکنیم و باقی حکایت او، و استدلال رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله که عیسی علیه السّلام مثل آدم ابو البشر بنده و رسول خدا است و چون نصاری در امر عیسی [ع] لجاج کردند حضرتش حاضر گردید برای نفرین که باطل از حق جدا گردد در اینکه عمل نیز جماعت نصاری حاضر نگردیدند تا اینکه آیه اخیر نازل گردید و بآنها پیش نهاد کرد که بیائید در آن کلمه‌ئی که بین ما و شما مساوی است و همه معترف بآنیم و بزبان اظهار میکنیم اتفاق کنیم و همه‌مان در عبادت و پرستش برای او شریک نگیریم و غیر او را مولی و ارباب خود قرار ندهیم خلاصه همگان در کلمه توحید و یکتا پرستی متفق گردیم.

یا أَهلَ الکِتابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِی إِبراهِیمَ وَ ما أُنزِلَتِ التَّوراةُ وَ الإِنجِیلُ إِلّا مِن بَعدِهِ در شأن نزول آیه مفسرین گفته‌اند چون دانشمندان یهود و نصارای نجران راجع بابراهیم نزاع کردند و هر یک ادعاء میکردند که ابراهیم از ما و بر دین ما بوده اینکه بود که حق تعالی ادعای هر دو را باطل کرد و اینکه آیه «لِمَ تُحَاجُّونَ فِی إِبراهِیمَ» را نازل گردانید.

و اعتراض بآنها که «لِمَ تُحَاجُّونَ» و اشاره به اینکه که هر ادعائی برای اثبات

صفحه : ۱۴۱

آن دلیل میخواهد و شما جماعت یهود و نصاری بچه دلیل چنین ادعاء میکنید که ابراهیم از شما و بر دین شما بوده بلکه اضافه بر اینکه دلیل بر اثبات گفتارتان ندارید دلیل بر خلاف آن دارید زیرا که تورات و انجیل بعد از زمان حضرت ابراهیم فرود آمده و گفته‌اند بین ابراهیم و موسی علیهما السلام هزار سال بود و بین عیسی و ابراهیم دو هزار سال.

أَ فَلا تَعقِلُونَ همزه استفهامی برای انکار آمده آیا چرا شما تعقل نمیکنید یعنی چرا شما در گفتار و عقائدتان فکر و رویه ندارید و تعقل نمیکنید در صورتی که زمان ابراهیم دو هزار سال پیش از زمان موسی و عیسی علیهما السلام بوده چگونه گوئید ابراهیم یهودی یا نصرانی بود یهودیت و نصرانیت از ملت موسی و عیسی پدید گردیده زیرا که تورات و انجیل بعد از زمان ابراهم نازل شده.

ها أَنتُم هؤُلاءِ حاجَجتُم فِیما لَکُم بِهِ عِلمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِیما لَیسَ لَکُم بِهِ عِلمٌ وَ اللّهُ یَعلَمُ وَ أَنتُم لا تَعلَمُونَ در کلمه‌ها انتم گفته‌اند اهل کوفه بمد و همزه قرائت کرده‌اند و باقی بمد بی همزه خوانده‌اند و اصل کلمه انتم است و ها تنبیه و همچنین است هؤلاء که اصل کلمه اولاء است و ها تنبیه است و اینکه مثل آن ماند که کسی بگوید «اینکه انت» تو کجائی و تو او را جواب دهی «ها انا» یعنی من همین جا هستم.

ظاهرا آیه تنبیه اهل کتاب است و اعتراض بآنها که شما در چیزی که بآن علم دارید یعنی در کار محمّد صلّی اللّه علیه و آله که در کتاب تورات و انجیل بوصف و علامت و آثار خوانده‌اید و میدانید و از روی عناد در باره او محاجه میکنید و خود را بنادانی و شک در او بشبهه می‌اندازید در صورتی که در آنچه علم دارید اظهار بی اطلاعی میکنید و در چیزی که علم ندارید و در کتاب شما نیست که ابراهیم یهودی بود یا نصرانی با هم نزاع میکنید و خدا شأن و مقام ابراهیم و رویه وی را میداند و شما نمیدانید.

صفحه : ۱۴۲

ما کانَ إِبراهِیمُ یَهُودِیًّا وَ لا نَصرانِیًّا وَ لکِن کانَ حَنِیفاً مُسلِماً وَ ما کانَ مِنَ‌المُشرِکِینَ ابراهیم یهودی نبود نصرانی نبود هیچ بر خدا شریک نگرفت مسلمان بود از غل و غش امور طبیعی وارسته بود یکتا پرست بود گفته‌اند حنیف بمعنی موحد و مخلص است خداوند او را موصوف نمود بحنیف و مسلم شاید اشاره باین باشد که شما یهودیان که مدعی اینید که ابراهیم از شما است شما مشرکید که بر خدا اولاد قائل شده‌اید ابراهیم مشرک نبود موحد و مسلمان بود «نَّ‌الدِّینَ عِندَ اللّهِ الإِسلامُ» دین حق نزد خدا اسلام است اصل اسلام مأخوذ از سلّم است سالم گردیدن و خالی شدن از پرستش غیر حق تعالی و با او انباز نگرفتن و مصداق کامل اینکه دین همین اسلام است که تابعین او بایستی بتمام قوی و مشاعر رو باو آرند و یک دل و یک جهت مطیع امر اله گردند و عبادت و عبودیت را منحصر باو گردانند و ابراهیم علیه السّلام مصداق کامل چنین دینی بشمار میرفت اینکه است که او را متصف گردانیده به «حنیفا مسلما و ما کان من المشرکین که شما جماعت یهود و نصاری بر آن میباشید یعنی چون شما مشرکید ابراهم از شما تبری میجوید.

إِنَّ أَولَی النّاسِ بِإِبراهِیمَ لَلَّذِینَ اتَّبَعُوهُ وَ هذَا النَّبِیُّ وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ اللّهُ وَلِیُّ المُؤمِنِینَ ظاهرا آیه بیهودیان و نصرانیان خبر میدهد که کسی را سزد که خود را بابراهیم نسبت دهد و خود را از کیش او و داخل در ملت او گرداند و در پی او باشد که موحد باشد.

بروایتی از نبی صلّی اللّه علیه و آله نقل میکنند که فرموده

«لکل نبی ولاة من المؤمنین و ان ولیی منهم ابی و خلیل ربی»

پس از آن اینکه آیه را قرائت کرد «إِنَّ أَولَی النّاسِ بِإِبراهِیمَ الخ».

از بعض مفسرین است که اولی مأخوذ از ولی است و عرب قرب را ولی گویند مثل اینکه گفته شود «هو ولی منه» یعنی او نزدیک باو است و معنی آیه

صفحه : ۱۴۳

اینکه است که نزدیک‌تر بابراهیم آنانند که در پی او بودند- و اینکه محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و امت او را سزد که گویند ما بر دین ابراهیم هستیم.

در کشف الاسرار است قوله تعالی «یا أَهلَ الکِتابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِی إِبراهِیمَ الخ» از روی حقیقت اینکه آیه اشارتست بلطف خدا با بنده‌گان و پسندیدن طاعت ایشان و جزای آن دادن باضعاف کردار ایشان چون خلیل اللّه که در راه توحید منزل داشت و در حقیقت تفرید هر چیز جز اللّه بگذاشت و همه در باخت، مال بمهمان داد و فرزند بقربان داد، و خود را بنیران. رب العالمین آن از وی پسندید و از وی حکایت کرده و گفت «فَإِنَّهُم عَدُوٌّ لِی إِلّا رَبَّ العالَمِینَ» ابراهیم آنست که هر چه دون ماست همه را بدشمن گرفت و دوستی ما بر همه اختیار کرد بزبان حال گوید:

امروزه که ماه من مرا مهمان است بخشیدن جان و دل مرا پیمانست

دل را خطری نیست سخن در جانست جان افشانم که روز جان افشانست

لا- جرم رب العزة نقاب ضنت بر روی خلت وی فرو گذاشت و حجاب غیرت در میان وی و خلق نگذاشت، همه در وی دعوی کردند که وی ما راست، رب العزة گفت نی که او خدا راست «وَ اتَّخَذَ اللّهُ إِبراهِیمَ خَلِیلًا» جهودان و ترسایان و مشرکان هر کسی در وی دعوی کردند، رب العزة او را از همه بریء کرد و بخود قریب کرد و «ما کانَ إِبراهِیمُ یَهُودِیًّا وَ لا- نَصرانِیًّا وَ لکِن کانَ حَنِیفاً مُسلِماً» نظیر اینکه قصه سلمان است بروز خندق هر کس در او دعوی کرد مهاجران گفتند از ما است، انصار گفتند از ما است.

مصطفی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم گفت نه آن و نه اینکه بلکه از ما است «السلمان منا اهل البیت» سلمان در جستن دین حق و راه مصطفی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چندان ریاضت بر خود نهاد تا خود را تسلیم کرد تا او را ببندگی بفروختند چنانچه در قصه وی بیاید که بدایت کار که طالب حق بور و در جست و جوی مصطفی صلّی اللّه علیه و آله و دین وی بود در دیار حجاز زنی از جهنیه او را بخرید و او را شبانی فرمود و زبان حالش میگوید:

صفحه : ۱۴۴

گردان گردان ببندگیت افتادم آن دولت شد که تا گفتمی آزادم

لا جرم چون آزادی خویش در آرزوی مشاهده مصطفی صلّی اللّه علیه و آله خرج کرد مصطفی [ص] با وی اینکه کرامت کرد که از همه باز پرید و با پناه عصمت خویش گرفت «من رفع خطوة الینا وجد نعمة لدینا و من وقع علیه غبار مرکبنا ظهرت علیه آثار نعمنا. و

فی الخبر من تقرب الی شبرا تقربت الیه ذراعا، و من تقرب الی ذراعا تقربت الیه باعا و من اتانی مشیا اتیته هرولة

، بعزت عزیز که اگر یک قدم در راه خدمت حق برداری هزاران نواله نعمت از مائده لطفش برداری

«منک یسیر خدمة و منه کثیر نعمة، منک قلیل طاعة و منه جلیل رحمة، منک قدم واحد و منه کرم وافر»

. خلیل قدمی چند برداشت در راه حق چنانچه گفت

«انی ذاهب الی ربی»

رب العزة آن قدم از او پسندید و جهانیان را بر اتباع آن خوانند «فاتبعوا ملة ابراهیم خلیلا» ابراهیم روی بما نهاد و هر که ما را میخواهد تا بر پی او روان باشد، فرمان آمد که یا محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم یا مهتر عالم یا سید ولد آدم ابراهیم را فرزند توئی- و قرة العین مملکت توئی تو سزاوارتری که اتباع وی کنی که قدر امیران، امیران دانند، و اینکه امت تو بهترین امم ایشانند، اینکه است که رب العالمین گفت «إِنَّ أَولَی النّاسِ بِإِبراهِیمَ لَلَّذِینَ اتَّبَعُوهُ وَ هذَا النَّبِیُّ وَ الَّذِینَ آمَنُوا» آنکه تابع و متبوع همه فراهم گرفت و تاج ولایت و محبت بر فرق ایمان ایشان نهاد و گفت «اللّهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا» خدا یار و دوست مؤمنانست و بایشان نزدیک و لطیف و مهربانست و مهربانی او نه امروز بلکه از ازل تا جاویدان.

[پایان] مفسرین از کلبی و إبن عباس و صحابه روایت کرده‌اند که چون جعفر بن ابی طالب و اصحابش از مکه بحبشه هجرت کردند و رسول صلّی اللّه علیه و آله بمدینه مهاجرت کردند و پس از آنکه واقعه بدر و شکست قریش واقع گردید، مشرکین قریش و جمعی از بزرگان آنها کشته شده بودند بعضی از آنها در دار الندوه جمع گردیدند

صفحه : ۱۴۵

و در اینکه باب اندیشه کردند رأی آنان بر اینکه قرار گرفت که بمعاونت نجاشی که پادشاه یمن بود از رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و اصحابش انتقام کشند- اینکه بود که مالی عظیم با تحف و هدایا بعمرو بن عاص و عمارة بن ابی معیط و عبد اللّه ابی ربیعة داده نزد نجاشی فرستادند و باو پیغام دادند که جعفر بن ابی طالب و اصحابش از ما گریخته و بجانب تو آمده و اینها جماعتی میباشند که در دین مخالف تواند و بر مذهب و طریقه تو طعنه میزنند و گفتند ما آمده‌ایم تا تو را از حال و حکایت آنها آگاه نمائیم که دشمن تو و بدخواه تواند و از نزدیک مردی آمده‌اند دروغ گو- جادوگر بدروغ میگوید من رسول خدایم و فرستاده او بخلق و در اینکه دعوی کسی تابع وی نگردیده مگر از اینکه سفهاء و نازیرکان و یا پس افتادگان چند کس که با وی برخواسته‌اند و او را

يارى ميكنند و ما كه قريشيم و سران و سروران عربيم آنها را پيچانيديم و با شعبى از زمين خود رانديم و كسى در آنها نبايد مگر گرسنه گان و برهنه گـان و گوشه افتادگان و اكنون كه كار بر ايشان دشوار و جاى بر ايشان ناخوش گرديـد- إبن عم خويش را نزد تو فرستاد تا دين تو بر تو بزيان آرد و ملك بر تو تباه كند و رعيت را بر تو بشورانند و نظام كار تو را بر هم زنند، اكنون ما آمده‌ايم تا ايشان را بدست ما دهى تا شرّ آنها را از تو باز داريم، و نشانه درستى اينكه حال اينكه است كه ايشان وقتى كه نزد تو آيند سجده نكنند و خدمت و تحيت ننمايند.

نجاشى كسى فرستاد و جعفر و اصحابش را بخواند چون بدر سراى نجاشى رسيدند جعفر از بيرون آواز داد «يستأذن عليك حزب اللّه» نجاشى گفت «فليدخلوا بامان اللّه و ذمته» پس در آمدند و سجده نكردند و تحيتى كه عادت ايشان بود نكردند، نجاشى گفت چرا سجده نكرديد چنانچه ديگران ميكنند گفتند «نسجد للّه الذى خلقك و ملك» سجده بآن كسى ميكنيم كه تو را آفريده و صاحب ملك گردانيده و آن تحيت كه تو ميگوئى وقتى ميكرديم كه بت پرست بوديم، نجاشى از كتاب تورات و انجيل شناخته بود كه آنچه ايشان ميگويند حق است هيچ نگفت

صفحه : ۱۴۶

پس از آن گفت آنكس كه آواز داد و اذن داخل شدن طلبيد كه بود جعفر گفت من بودم نجاشى گفت اكنون تو سخن گو جعفر گفت تو سلطانى و از اهل كتاب خدائى در حضرت تو سخن زياد نگويم كه ترك ادب است مختصر گويم از اينكه دو نفر عمرو بن عاص و عمار بن ابى معين بپرس كه ما آزاده‌گان يا بندگانيم اگر بندگانيم و از مولاى خود گريخته‌ايم ما را بصاحبان خويش بفرست، نجاشى گفت اى عمرو اينها چه كسانند بنده يا آزادند، عمرو گفت بل احرار كرامند و آزاده‌گانند، جعفر گفت از اينها بپرس هرگز خون بناحق ريخته‌ايم تا از ما قصاص خواهند عمرو گفت لا ـ و لا ـ قطرة جعفر گفت بپرس هرگز مال مردم بناحق و بغصب برده‌ايم تا باز دهيم عمرو گفت «لا و لا قيراطا منه» نجاشى گفت پس شما از آنها چه خواهيد عمرو گفت ما همه بر يك دين بوديم آن دين كه آباء و اجداد ما بر آن دين بودند و بر آن رفتند اكنون ايشان آن دين بگذاشتند و دين ديگرى گرفتند و ما همه بر دين خويش مانده‌ايم نجاشى گفت اى جعفر آن چه دينى بود كه داشتيد و بگذاشتيد و اكنون چيست كه داريد جعفر گفت ما اول بر دين شيطان بوديم بت پرستى و كافرى بخداى عز و جل و فرمان بردارى از شيطان و اكنون خدا ما را بدين اسلام هدايت كرد از خدا رسول آمد و كتاب آورد چون كتاب عيسى و ما را هدايت كرد و كتاب او موافق كتاب عيسى و دين او است، نجاشى فرمود ناقوس زدند و هر قسيسى و راهبى كه بود حاضر شد و نجاشى آنها را سوگند داد كه بآن خدائى كه انجيل را براى عيسى [ع] فرستاده هيچ يافتيد در كتاب خويش كه ميان عيسى و قيامت پيغمبر مرسلى بيايد گفتند خواهد بود كه عيسى را بآن بشارت داده و گفته «من آمن به فقد آمن بى و من كفر به فقد كفر بى» نجاشى گفت اى جعفر آن مرد از كار دين بشما چه فرمايد جواب داد كه كتاب خدا بر ما خواند و امر بمعروف كند و نهى از منكر نمايد، نيكوئى با همسايگان و خويشاوندان و نواختن يتيمان و ما را بعبادت يك خدا خواند آن خدائى كه يگانه و يكتا است، بى شريك و بى نظير و بى همتا است: نجاشى گفت از آن كتاب كه

صفحه : ۱۴۷

بر شما ميخواند چيزى بخوان، جعفر سوره عنكبوت و سوره روم را خواند، نجاشى و اصحاب او بسيار گريستند و گفتند اى جعفر «زد من هذا الحديث الطيب» جعفر بر آنها سوره كهف را خواند.

عمرو بن عاص چون آن حال را ديد خواست نجاشى را بخشم آورد گفت اينها بعيسى و مادرش ناسزا گويند نجاشى گفت اى جعفر در عيسى و مادرش چه گوئيد جعفر سوره مريم را خواند، نجاشى مانند سر خلالى برآشفت و گفت و اللّه عيسى بر آنچه اينها

گفته‌اند باین قدر افزونی نگفت آنگاه بجعفر و اصحاب او گفت در زمین من ایمن روید که کسی را نیست و نرسد که بشما ناسزا گوید و برنجاند که شما حزب ابراهیمید- عمرو گفت ای نجاشی کیست حزب ابراهیم «هؤلاء الرهط و صاحبكم الذی جاءوا من عنده و من اتبعهم» گفت حزب ابراهیم اینکه گروهند و آنکسیکه از نزد او آمده‌اند، مشرکین اینکه سخن را ندانستند و ادعا کردند که ابراهیم از ما بود و ما اولیتریم بابراهیم و بدین او پس رب العالمین در شأن ایشان و آن خصومت که در ابراهیم میگرفتند و دعوی میکردند اینکه آیه را در مدینه فرستاد بر وفق قول نجاشی.

«إِنَّ أَولَی النّاسِ بِإِبراهِیمَ لَلَّذِینَ اتَّبَعُوهُ الخ» اینکه حکایت را بسیاری از مفسرین با مختصر اختلافی نقل کرده‌اند.

وَدَّت طائِفَةٌ مِن أَهلِ الکِتابِ لَو یُضِلُّونَکُم آیه بمؤمنین خبر میدهد شاید برای اینکه آنها را آگاه نماید که جماعت و طائفه‌ئی از اهل کتاب که ظاهرا یهودیها میباشند زیرا که جماعت جحود دوست داشتند و آرزو کردند و در سدد اغواء کردن مؤمنین و اصحاب رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بسیار پا فشاری میکردند که بهر قیمتی تمام میشود آنها را از دین خارج گردانند گفته‌اند خطاب بعمار و معاذ و حذیفه است و لو بمعنی ان است یعنی جماعتی از اهل کتاب آرزویشان اینکه است که شما را از دین حق گمراه گردانند.

صفحه : ۱۴۸

وَ ما یُضِلُّونَ إِلّا أَنفُسَهُم وَ ما یَشعُرُونَ اینها مکر میکنند که با دسیسه کاریها و خدعه‌ها توانند شما مؤمنین را از دین حق و اسلام خارج گردانند، دیگر نمیدانند که مؤمنین در حفظ و کنف حق تعالی از شرّ آنها محفوظند و آنها از روی جهالت و بی خردی چنین گمان میکنند که میتوانند شما را گمراه نمایند، و گفته‌اند اضلال بمعنی اهلاک است مثل قول آنها «اذا اضللنا فی الارض» یعنی اهلکنا- اهل کتاب میخواهند شما را هلاک کنند در صورتی که اینکه آرزوی آنها بخودشان برمیگردد که آنها گمراه نمیکنند یا هلاک نمیگردانند مگر خودشان را و مشعر بآن نیستند که خدا یار و یاور مؤمنین است و دشمنی با آنها و فساد نمودن بضرر خودشان تمام میشود که خودشان سبب قتل و اسارت و هلاکتشان خواهند گردید.

یا أَهلَ الکِتابِ لِمَ تَکفُرُونَ بِآیاتِ اللّهِ وَ أَنتُم تَشهَدُونَ آیه اعتراض بیهود و نصاری است که چگونه و چرا شما بآیات خدا کافر میشوید اشاره به اینکه که شما که اهل دیانتید و معتقد بوجود خدا میباشید چرا بآیات او کافر میگردید شاید مقصود از «آیات اللّه» آیات قرآن باشد که ظاهر و بین و خودش دلیل صدق خود میباشد و دال بر صدق رسول است انکار میکنید و شاید مقصود آیات تورات و انجیل باشد که متضمن و گواه اوصاف پیغمبر آخر الزمان صلّی اللّه علیه و آله میباشد در صورتی که شما گواهی میدهید که تورات و انجیل حق است و اوصاف رسول اللّه [ص] را در آن دیده‌اید.

یا أَهلَ الکِتابِ لِمَ تَلبِسُونَ الحَقَّ بِالباطِلِ وَ تَکتُمُونَ الحَقَّ وَ أَنتُم تَعلَمُونَ و نیز باز اعتراض باهل کتاب است که «لم» بچه علت و سبب شما حق را بباطل میپوشانید و حق را که شاید مقصود آیات تورات باشد بباطل پنهان میگردانید یعنی باطل را که تحریف آیات تورات باشد بصورت حق در میآورید در صورتی که شما اوصاف رسول اکرم را میدانید و در آیات تورات خوانده‌اید و شما را در حقانیت او شکی نیست از روی عناد و دشمنی با اسلام دانسته و فهمیده کتمان

صفحه : ۱۴۹

میکنید و انکار مینمائید ولی بایستی بدانید که آن چراغی که ایزد افروخته بدم سرد شما منطفی نخواهد گردید «و اللّه متم نوره و لو كره المشركون» وَ قالَت طائِفَةٌ مِن أَهلِ الکِتابِ آمِنُوا بِالَّذِی أُنزِلَ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَجهَ النَّهارِ مفسرین گفته‌اند دوازده نفر از اهل خیبر و غزیبه متفق شدند که از روی مکر اول روز بدین محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در آیند و در آخر روز چنین بنمایند که

ما در كتاب خود تأمل كرديم و از علماء تحقيق نموديم و بسيار با احبار و دانشمندان مجادله نموديم بطلان دين شما بر ما روشن شد و نشانه نبی موعود در پيمبر شما نيست ممكن است باين حيله بعضی از اصحاب در دين مردد گردند و گمان كنند كه اينكه سخن از روی گزاف نخواهد بود و با وجود علم و انصاف آنچه حق باشد نخواهند نهفت و باين سبب از طريق محمّد صلّی اللّه عليه و آله و سلّم منحرف خواهند گرديد- حق تعالی مؤمنين را از اينكه مكر آنها خبردار گردانيد و اينكه آيه «وَ قالَت طائِفَةٌ مِن أَهلِ الكِتابِ الخ» نازل گرديد.

از جماعتی از مفسرين نقل ميكنند كه گفته‌اند اينكه آيه در باره قبله نازل گرديده وقتی كه برسول صلّی اللّه عليه و آله امر شد كه در نماز از بيت المقدس رو بكعبه نماز كند اينكه مطلب بر يهوديان شاق آمد كعب اشرف و مالك بن خيف بجماعت خود گفتند در اول روز ايمان آوريد، اول روز يعنی نماز صبح و متوجه كعبه شويد و در نماز عصر از آن روی ببيت المقدس بگردانيد تا اينكه مسلمانها بگويند اينها كه عالم‌تر از ما بودند از اينكه قبله يعنی كعبه رو گردانيدند پس ما نيز رجوع كنيم ببيت المقدس.

وَ لا تُؤمِنُوا إِلّا لِمَن تَبِعَ دِينَكُم و چون يهوديان فهميدند مسلمانها بر مكر آنها مطلع گرديدند بتابعين خود گفتند ايمان نياوريد مگر برای كسيكه تابع دين شما و كيش شما گردد:

شايد مقصودشان چنين بوده كه اگر رسول [ص] ببيت المقدس نماز خواند تابع او گرديد و اگر بكعبه نماز خواند تابع نگرديد.

صفحه : ۱۵۰

قُل إِنَّ الهُدی هُدَی اللّهِ خطاب برسول صلّی اللّه عليه و آله و سلّم است كه بگو هدايت از خدا است هر كس را خدا بخواهد او را موفق ميگرداند و اسلام ميآورد و او را بر اسلام ثابت ميگرداند و مكر و حيله شما نفعی نميبخشد «قُل إِنَّ الفَضلَ بِيَدِ اللّهِ» و بگو فضل و رحمت بدست خدا است بهر كس خواهد عطا ميكند.

در مجمع گفته در معنی آيه مفسرين بر چند قولند يكی از آنها اينست كه كه گفته‌اند تصديق نكنيد مگر بكسی كه بوی علم و حكمت و بيان و حجت عطا شده باشد مثل اينكه بشما عطا شده مگر كسيكه تابع دين شما است از اهل كتاب و بقولی يهوديان خيبر بيهوديان مدينه گفتند نزديك آنها نشويد كه بصحبت آنها فريب خوريد، و بقولی گفتند شما نميشناسيد بحق مگر كسی را كه تابع دين شما باشد «أَو يُحاجُّوكُم عِندَ رَبِّكُم» يا محاجه كنيد نزد پروردگارتان زيرا كه دين شما صحيح‌تر است از دين آنها پس بر آنها «مؤمنين» نزد خدا بر شما حجتی ندارند و تمام اينها از كلام يهود است. و قوله تعالی «قُل إِنَّ الهُدی هُدَی اللّهِ و قُل إِنَّ الفَضلَ بِيَدِ اللّهِ يُؤتِيهِ مَن يَشاءُ» كلام خدا است جوابا بيهود، در رد آنها بگو هدايت هدايت خدا است و فضل بدست خدا است پس بر آنها سزاوار نيست كه انكار كنند بر احدی كه عطا شود مثل آنچه بآنها عطا شده [حسن و ابو علی فارس] دوم «وَ لا تُؤمِنُوا إِلّا لِمَن تَبِعَ دِينَكُم» كلام يهود است و بعد از آن جمله «قُل إِنَّ الهُدی هُدَی اللّهِ» كلام خدا است و جواب يهود و رد بر آنها است يعنی بگو ای محمّد صلّی اللّه عليه و آله هدايت هدايت خدا است و فضل بيد او است كه عطا ميكند مثل آنچه بشما (در نظر مسلمين) عطا شده مثل قوله «يُبَيِّنُ اللّهُ لَكُم أَن تَضِلُّوا» يعنی «ان لا تضلوا» و اينكه محاجه نكنيد نزد پروردگارتان زيرا كه بر آنها حجتی نيست و «هُدَی اللّهِ» بدل است از «هُدَی» و خبر آن «أَن يُؤتی أَحَدٌ مِثلَ ما أُوتِيتُم» و اضافه در اينجا معلوم است پس حذف شد اول و دوم بجای او واقع گرديد. [سدی و إبن جريح]

صفحه : ۱۵۱

و ابو العباس مبرد گفته در اينجا چيزی حذف نشده و معنی اينكه است بگو (ای محمّد) هدايت هدايت خدا است كراهة «أَن يُؤتی أَحَدٌ مِثلَ ما أُوتِيتُم» يعنی از آنچه مخالف دين خدا است زيرا كه خدا هدايت نميكند كسی را كه كافر و كاذب باشد پس هدايت

خـدا دور است از غیر مؤمنین- و چنین است تفسیر قوله تعـالی «یُبَیِّنُ‌اللّه‌لَکُم کراهـهٔ» از اینکه گمراه گردیـد- و جمـاعتی گفته‌اند تقـدیر اینکه است بگو ای محمّـد صلّی اللّه علیه و آله اینکه هـدایت بسوی خیر هـدایت خدا است پس ای یهود جحود نکنید اینکه باحدی عطا شود از نبوت مثل اینکه بشما عطا شد با اینکه نزد پروردگارتان محاجه کنید یعنی از آنها قبول نمیشود.
[قتاده و ربیع و جبائی] و بقولی هـدایت هدایت خدا است یعنی حق آنست که خدا امر کرده پس هدایت را تفسیر کرده و گفته «أن یُؤتی أَحَـدٌ مِثلَ ما أُوتِیتُم أو یُحاجُّوکُم» پس مولی آن شـرع است و ما یحتاج به آن عقل است و تقـدیر کلام اینکه است که هـدایت هـدایت خـدا است که مشـروع گردانیـده و ما یحتاج باو عقل است که بآن عهد کرده پس اینجا چهار قول بود که گفته شد- و سوم آنها اینکه است که از اول آیه تا آخر در تقدیر و معنی کلام خدا است و در تقدیر و معنی چنین است «و لا تؤمنوا ایها المؤمنون» ای مؤمنین متابعت نکنید مگر کسـی را که تابع دین شما است و آن دین اسلام است و تصدیق نکنید (و نپذیرید) قول کسی را که گفته عطا گردیده شده پس نبیّ نیست پس از نبی شـما و شـریعتی نیست بعد از شـریعت شـما تا روز قیامت- و تصدیق نکنید به اینکه که برای احدی بر شـما حجت باشد نزد پروردگار شما برای اینکه دین شما بهترین دینها و اینکه هدایت هدایت خدا است و اینکه فضل بدست خدا است پس آیه تمامش خطاب از جانب خدا بمؤمنین میباشد نزد تلبیس یهود برای مؤمنین تا اینکه گمراه نگردند.
و بر اینکه (توجیه) دلالت دارد آنچه ضـحاک گفته اینکه یهود گفتند ما نزد پروردگارمان محتاج هستیم بکسیکه مخالفت کند ما را در دین ما پس خداوند

صفحه : ۱۵۲

بیـان کرد آنها مغلوبنـد و محکوم و اینکه مؤمنین غالبنـد و پیروز و قوله تعالی «قُل إِنَّ‌الفَضلَ بِیَـدِ اللّهِ» اراده کرده بآن نبوت و بقولی حجـج آنچنانی که خـدا بمحمـد و کسانیکه با او میباشـند، و بقولی نعم دین و دنیا، و قوله «بِیَـدِ اللّهِ» یعنی در ملک خدا و هو القادر علیـه العـالم بجملتـه «یُؤتِیهِ مَـن یَشـاءُ» و در اینکه دلالـت است که نبـوت باسـتحقاق نیست و همچنین امـامت زیرا که معلق بمشـیت گردانیـده و اللّه واسع الرحمـهٔ جواد- و بقولی واسع المقـدور «یَفعَـلُ ما یَشـاءُ» عـالم است بمصالـح خلق، و بقولی بعلم «حَیثُ یَجعَلُ رِسالَتَه» هر جا بخواهد رسالتش را قرار میدهد «یَختَصُّ بِرَحمَتِهِ مَن یَشاءُ وَ اللّه‌ذُو الفَضلِ العَظِیمِ» و تفسـیر اینکه آیه در سوره بقره در عشـر پس از صـدم بیـان شـده و در اینکه آیـات معجزه بـاهره است برای نبی مـا زیرا که در آن اخبـار است از باطنها که کسـی آنرا نمیداند مگر علام الغیوب و نیز در آن دفع کید آنها است و لطف است برای مؤمنین در ثبات بر عقایدشان. [پایان]

صفحه : ۱۵۳

[سوره آل‌عمران (۳): آیات ۷۴ تا ۷۹]

اشاره

یَختَصُّ بِرَحمَتِهِ مَن یَشاءُ وَ اللّه‌ذُو الفَضلِ العَظِیمِ (۷۴) وَ مِن أَهلِ الکِتابِ مَن إِن تَأمَنه‌بِقِنطارٍ یُؤَدِّه إِلَیکَ وَ مِنهُم مَن إِن تَأمَنه‌بِدِینارٍ لا یُؤَدِّه إِلَیـکَ إِلّا ما دُمتَ عَلَیهِ قائِماً ذلِکَ بِأَنَّهُم قالُوا لَیسَ عَلَینا فِی الأُمِّیِّینَ سَبِیلٌ وَ یَقُولُونَ عَلَی اللّهِ الکَـذِبَ وَ هُم یَعلَمُونَ (۷۵) بَلی مَن أَوفی بِعَهـدِه وَ اتَّقی فَإِنَّ اللّه یُحِبُّ المُتَّقِینَ (۷۶) إِنَّ الَّذِینَ یَشتَرُونَ بِعَهـدِ اللّهِ وَ أَیمـانِهِم ثَمَناً قَلِیلاً أُولئِکَ لا خَلاقَ لَهُم فِی الآخِرَهِٔ وَ لا یُکَلِّمُهُمُ‌اللّه‌وَ لا یَنظُرُ إِلَیهِم یَومَ القِیامَهِٔ وَ لا یُزَکِّیهِم وَ لَهُم عَـذابٌ أَلِیمٌ (۷۷) وَ إِنَّ مِنهُم لَفَرِیقاً یَلوُونَ أَلسِـنَتَهُم بِالکِتابِ لِتَحسَـبُوه مِنَ الکِتابِ وَ ما هُوَ مِنَ الکِتابِ وَ یَقُولُونَ هُوَ مِن عِندِ اللّهِ وَ ما هُوَ مِن عِندِ اللّهِ وَ یَقُولُونَ عَلَی اللّهِ الکَذِبَ وَ هُم یَعلَمُونَ (۷۸)

ما كانَ لِبَشَرٍ أَن يُؤتِيَهُ اللّهُ الكِتابَ وَ الحُكمَ وَ النُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنّاسِ كُونُوا عِباداً لِي مِن دُونِ اللّهِ وَ لكِن كُونُوا رَبّانِيِّينَ بِما كُنتُم تُعَلِّمُونَ الكِتابَ وَ بِما كُنتُم تَدرُسُونَ (۷۹)

صفحه : ۱۵۴

[ترجمه]

(خدای تعالی) اختصاص میدهد برحمت خودش هر کس را که بخواهد و خدا صاحب فضل بزرگست [۷۴]
و بعضی از اهل کتاب کسی است که اگر قنطاری از مال نزد وی امانت گذاری بسوی تو رد میکنند و بعضی بقدری نادرستند که اگر دیناری باو امانت دهی پس نمیدهد مگر وقتی که بر علیه او ایستادگی کنی و یهودیان چنین گفتند که برای ما راهی بسوی امیین (یعنی عربها) نیست و بر خدا دروغ می‌بندند در حالیکه میدانند [۷۵]
آری کسیکه بعهد خود وفا کرد و پرهیزگار گردید همانا خدا پرهیزگاران را دوست میدارد [۷۶]
کسانیکه عهد و پیمان خدا را ببهای اندک فروختند آنها را در آخرت نصیبی نیست و خدا با آنها سخن نمیگوید و روز قیامت بسوی آنها نظر نمیکند و آنان را (از گناه) پاک نمیگرداند و برای آنها است عذاب دردناک [۷۷]
و بعضی (از اهل کتاب) طائفه‌ئی میباشند که زبان خود را میگردانند بکتاب تا اینکه مردم گمان کنند از کتاب است و میگویند او از نزد خدا است و آن از نزد خدا نیست و بخدا دروغ می‌بندند در حالیکه میدانند [۷۸]
برای هیچ بشری نسزد که (چون) خدا کتاب و نبوت و حکم باو عطا کند بمردم بگوید شما بندگان من گردید نه بندگان خدا، و لکن (پیمبران) بمردم گویند خدا شناسان باشید بسبب آنچه از کتاب تعلیم میگیرید و از آنچه تدریس میکنید [۷۹].

صفحه : ۱۵۵

(توضیح آیات)

يَختَصُّ بِرَحمَتِهِ مَن يَشاءُ وَ اللّهُ ذُو الفَضلِ العَظِيمِ پس از بیان گفتگوی یهود با اهلش و خدعه و تلبیس آنها آیه بمؤمنین ابلاغ فرموده که خداوند مخصوص میگرداند برحمت خودش هر کس را که بخواهد شاید مقصود از رحمت مقام نبوت و رسالت باشد که چنین رحمتی بسته بمشیت و خواست الهی است و آن رحمت خواصی است که مخصوص بانبیاء و رسولان قرار داده، بعضی گفته‌اند مقصود قرآن و اسلام است «وَ اللّهُ ذُو الفَضلِ العَظِيمِ» و خدا بمؤمنین صاحب فضل بزرگ است که قرآن را برای هدایت آنها نازل گردانیده، و بقول دیگر آیه عام است و رحمتش شامل میگردد بر هر کس که مشیتش اقتضاء نموده و لایق آن باشد.
آری میتوان رحمت خدا را تقسیم کرد برحمت عام و رحمت خاص بعبارت دیگر برحمت رحمانی که منبعث از اسم رحمت است. و رحمت رحیمی که از اسم رحیم شناخته میشود، و رحمت رحمانی رحمت عامی است که شمول دارد و بر تمام ماهیات و حقایق امکانیه احاطه کرده و شمول نموده و تمام موجودات امکانیه مشمول همان رحمت عام الهی میباشند در دعاء است «و برحمتک التی وسعت کل شیء» صدر المتألهین صاحب اسفار گفته موجودات با کثرتشان و درجاتشان و مراتبشان و تقدم و تأخرشان «یجمعها حقیقهٔ واحدهٔ الهیهٔ» شاید مقصودش از حقیقت واحده الهیه همان فیض منبسط و رحمت عام الهی باشد که ذره‌ئی از ذرات عالم وجود نیست که مشمول اینکه رحمت عام نباشد و اینکه رحمت رحمانی است که جمادات و نباتات و حیوانات و تمام عالم ملک و

ملکوت و عقول و نفوس و مجردات و مادیـات را فرا گرفته، و رحمت رحیمی که منبعث از اسم رحیم است اختصاص بمؤمنین دارد و بین مؤمنین مراتـبی است که هر مؤمنی بقـدر سعه و قوت ایمـانش از آن رحمت خـاص بهره‌منـد گردیـده چه قـدر فرق است بین مؤمن با تقوی و غیر

صفحه : ۱۵۶

آن و نیز بین مراتب متقین از جهت مراتب تقوی بسیار متفاوت است زیرا آن مؤمن پرهیزکاری که بکل وجه رو بحق دارد و هـدف و مقصود اصلی او وجهه حق تعالی و رضای او باشد نه کمالات نفسانی یا مقامات اخروی چگونه چنین انسان کاملی را توان مقایسه نمود بـا آن مؤمن با تقوی که هـدف اصلی او فائز شـدن بـدرجات بهشتی یا کمالات نفسانی باشـد پس کسانی مخصوص میباشـند برحمت خـاص الهی که در آیه فرموده «یَختَصُّ بِرَحمَتِهِ مَن یَشاءُ» ظاهرا چنین اشخاصـی میباشـند و شایـد مقصود از «مَن یَشاءُ» چنین باشد که باین مقام و مرتبه نمیرسد مگر کسـی که خدا بخواهد از انبیاء و اولیاء که مشـیت و خواست الهی او را بچنین فضـیلتی معزز گردانیده نه عمل بنده و اینکه موهبت خاصی است مخصوص بانبیاء و اولیاء.

وَ اللّهُ ذُو الفَضلِ العَظِیمِ آخر آیه متمم اول آیه «یَختَصُّ بِرَحمَتِهِ مَن یَشاءُ» است که معلوم میکنـد که آن رحمت خاصـی که بهر کس بخواهـد عطـا کنـد آن ناشـی از فضـل عظیم حق تعـالی است زیرا که او صاحب فضل بزرگ است و اینکه طور بیان مشـعر بر همان معنی است که گفته شد مقصود از آیه بیان رحمت خاصـی است که مخصوص باشخاص مخصوصی است که مؤید بتأییدات الهیه و مشـمول رحمت رحیمیه کردیده‌اند و مصداق کامل چنین مردمانی در مرتبه اول انبیاء و رسولانند و بین آنها تفاوت بسـیار است قوله تعالی «تِلکَ الرُّسُلُ فَضَّلنا بَعضَهُم عَلی بَعضٍ» و پس از آن بین خلفای آنها نیز تفاوت بسیار است.

وَ مِن أَهـلِ الکِتـابِ مَن إِن تَـأمَنهُ بِقِنطـارٍ یُؤَدِّهِ إِلَیـکَ وَ مِنهُم مَن إِن تَأمَنهُ بِدِینارٍ لا یُؤَدِّهِ إِلَیکَ إِلّا ما دُمتَ عَلَیهِ قائِماً آیه در مقام بیان حـال اهـل کتـاب از یهودیها و نصـرانیها برآمـده که بعضـی از آنها چنیننـد که اگر قنطاری از مال نزد آنها بامانت یا قرض بگـذاری برمیگردانند بسوی تو.

گفته‌اند قنطار یک هزار و دویست اوقیه طلا است و مقصود عند اللّه است.

صفحه : ۱۵۷

و بقول دیگر قنطـار عبـارت از پوست گـاو پر از طلاـ است و غرض مـال بسـیار است و بعضـی چنان خباثت و رذالت نفسانی بر آنها غـالب گردیـده که هر گـاه یـک دینـاری بعنوان قرض یـا ودیعه نزد آنهـا بگـذاری و از آنها طلب کنی بتو پس نمیدهنـد مگر اینکه همیشه بر او بـایستی و از وی مطـالبه کنی و بر او بیّنه آوری گفته‌انـد مقصود فیحـاص و بعضـی از مفسـرین گفته مقصود بکسـانیکه قائمون بر مال کثیرند نصاری میباشـند زیرا که غالب در آنها امانت است و مقصود بخیانتیان یهودیانند که اکثر آنان خائنند و بر آنها اعتماد نکنید.

مفسـرین گفته‌انـد نظر بروایتی یهود میگفتنـد مالهـای عرب از مـا است که از مـا غصب کرده‌انـد و بهر طور که فرصت یـابیم از آنها بگیریم بر ما حلال خواهد بود و حق تعالی از اینکه گفتار آنها خبر میدهد بقوله تعالی:

ذلِکَ بِأَنَّهُم قـالُوا لَیسَ عَلَینـا فِی الأُمِّیِّینَ سَبِیلٌ که میگفتنـد بر ما بر خیانت عرب که خواننـده و نویسـنده نمیباشـند راهی نیست یعنی گناهی نیست و عقوبتی در آخرت نداریم و عقیده آنان اینکه بود که کسی که تورات را نداند امی است و مال امی را بر خود حلال میدانسـتند و میگفتنـد در تورات نوشـته که بر ما جایز است با کسـی که مخالفت دین خود کند خیانت کنیم از مقاتل روایت میکنند که گفته میان یهودیان معامله بود آنان که صاحب حق بودنـد مسـلمان شدند چون وقت ادای مال رسـید گفتند ما نباید چیزی بشـما

بـدهیم زیرا شـما دین ما را رها کرده‌اید و دین محمّد صـلّی اللّه علیه و آله اختیار کرده‌اید و در کتاب ما است که مال غیر ملت بر ما حلال است حق تعالی آنها را تکذیب نمود بقوله تعالی:

وَ یَقُولُونَ عَلَی اللّهِ الکَذِبَ وَ هُم یَعلَمُونَ اینها بر خـدا دروغ می‌بندنـد در حالی که میدانند خیانت حرام است و در هیچ دینی خیانت را حلال ننموده.

از رسول صلّی اللّه علیه و آله روایت شده که هنگام نزول اینکه آیه فرمود

«کذب اعداء اللّه

صفحه : ۱۵۸

ما من شیئی فی الجاهلیة الا و هو تحت قدمی الا الامانة فانها مؤداة الی البر و الفاجر

دروغ گفتند دشـمنان خدا هیچ چیز در جاهلیت نیست مگر که زیر قدم من است و در تحت تصرف من مگر امانت که لازم است ادا گردیـده شود بنیکوکار و بـدکار. [منهج الصادقین] بَلی مَن أَوفی بِعَهدِهِ وَ اتَّقی فَإِنَّ اللّهَ یُحِبُّ المُتَّقِینَ آری کسیکه بعهدی که بسته وفـا کنـد عهـد مطلق است شامـل میگردد عهـد بـا خلق از امـانت و پیمـان و غیر آن که معاهـده شـده بین آنها و میتوان گفت شامل میگردد عهـدی که خدا با انسان بسته بقوله تعالی «أَ لَم أَعهَد إِلَیکُم یا بَنِی آدَمَ أَن لا تَعبُدُوا الشَّیطانَ إِنَّهُ لَکُم عَدُوٌّ مُبِینٌ» (بلی) اثبات چیزی است که آنرا نفی نموده یعنی چنین نیست که یهودیـان و غیر آنهـا گمان کرده‌انـد که در خیانت کردن حرجی نیست بلکه بر آنها در خیانت کردن بمال عرب حرج و اثم است، جمله بعد استیناف است.

کسیکه بعهدی که با خدا در تورات بسته باداء امانت و ترک خیانت یا عهدی که خدای تعالی در ازل با او بسته یا آنکه در تورات و انجیـل امر کرده باطاعت رسول آخر الزمان «و اتقی» و پرهیز کنـد از حرام و مخالفت حق تعالی «فَإِنَّ اللّهَ یُحِبُّ المُتَّقِینَ» آیه متفرع بر تمـام اینها است که جامع آن تقوی است یعنی خداونـد پرهیزکاران را دوست میـدارد، و نیز آیه مشعر بر اینکه است که خـداوند دوست میدارد کسانی را که دارای دو فضـیلت و دو صفت نیکوی پسندیده باشند یکی کسیکه بعهدی که بسته با هر کس از کافر و مؤمن وفا کنـد و خیانت عهـد و امانت نکند و دیگر در تمام امور متقی و پرهیزکار باشد چه در رد امانت و چه در اعمال و افعال که در اوامر و نواهی از مخالفت خودداری نماید.

چنـانچه معلوم است تقوی یـک صـفت حمیـده و خلق پسـندیده و ملکه نفسانی است که در روحیه انسان نفوذ مینمایـد و ویرا از هر صفت بدی محفوظ میدارد که اگر انسان دارای چنین حسن اخلاقی و صفت روحانی نگردید ممکن نیست که

صفحه : ۱۵۹

تمام اعمالش یا اکثر آن رضایت بخش واقع گردد تا اینکه محبوب حق تعالی و مورد الطاف الهی واقع گردد.

از حضرت رسول صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم روایت کرده‌انـد که فرموده هر کس در او سه خصـلت باشد منافق است اگر چه نماز خواند و روزه دارد و زکوهٔ دهد و دعوی ایمان کند ۱- چون خبر دهد دروغ گوید. ۲- چون وعده کند خلاف نماید.

۳- چون امانت باو دهند خیانت کند.

و نیز از آنحضـرت روایت کرده‌اند چون کسـی را که امین گردانند بر امانتی و اداء آن کند با آنکه قدرت بر آن داشـته که رد نکند حق تعالی باو حور العین تزویج میکند هر چه بخواهد.

مفسـرین گفته‌انـد کلبی روایت کرده که جماعتی از علماء و احبار یهود در سال قحطی نزد کعب بن اشـرف آمدنـد و از وی گنـدم خواسـتند او گفت چه میگوئیـد در باره اینکه مرد که ادعای نبوت میکند گفتند او پیغمبر خدا است کعب از اینکه سـخن در غضـب

شـد گفت میخواستم که عطائی بسیار وصله بی شمار از طعام و کسوه و نقـد بشما رسانم و شما برای اینکه سخن خود را از آن محروم گردانیدیـد برویـد که من یک دینار بشما نرسانم آنها از اینکه سخن پشیمان شدند گفتند شاید اینکه کار بر ما مشتبه شده باشد ما را مهلت ده تا برویم محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را ببینیم و در کتاب خود نگریم و نعت و صفات او را با کتاب خود مقابله کنیم و ببینیم موافق است یا مخالف کعب قبول کرد پس نزد پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله آمدند و صفت او را مشاهده کردند و چون در تورات نظر نمودنـد صفات او را موافق بـا تورات دیدنـد آن آیـات را تحریف و تغییر دادنـد و صفاتی ضـد آنرا بجای آن نوشتند و نزد کعب رفتند و گفتند ما غلط کرده بودیم صفات پیغمبر آخر الزمان که در تورات نوشته مخالف صفات اینکه شخص است که دعوی نبوت میکنـد و آیـاتیکه تحریف کرده بودنـد بر او خواندنـد کعب بسیار خوشحال شـد ایشان را طعام و انواع عطا رعایت نمود اینکه بود که حق تعالی اینکه آیه را فرستاد.

صفحه : ۱۶۰

إِنَّ الَّذِینَ یَشتَرُونَ بِعَهدِ اللّهِ وَ أَیمانِهِم ثَمَناً قَلِیلًا حق تعالی در اینکه آیه مـذمت مینمایـد کسانی را که عهـد و پیمان خـدا را که شاید عهدی باشد که با رسول خدا بستند و ایمان آوردند عهد خود را شکستند و آنرا ببهای اندک فروختند.

کسانی که عملشان چنین باشد بچهار عقوبت پاداش و مجازات خواهند گردید ۱- در آخرت از فیوضات رحمت الهی و دار کرامت ایزدی محروم خواهنـد بود و نصیبی از بهشت موعود برای آنهـا نیست. ۲- خدا با آنها سخن نمیگوید ۳- خـدا در قیامت بآنها نظر رحمت نمیکند زیرا که نظر حق تعالی همان افاضه رحمت او است در حدیث است که

«ان اللّه لا ینظر الی صورکم و لا الی اعمالکم و لکن ینظر الی قلوبکم»

یعنی خداوند بصورتهای شما و اعمال شما ننگرد بلکه قلب شما را بنگرد یعنی مناط دل انسانست.

و در قوله تعالی «لا یُکَلِّمُهُمُ اللّهُ» نیز دو وجه گفته شده.

۴- آنها را تزکیه ننماید یعنی از خطاها و گناهان پاک نمیگرداند و برای آنها عذاب دردناک آماده شده.

و در «لا یَنظُرُ إِلَیهِم» دو وجه گفته شـده یکی با آنها سـخنی که نافع و خیری بحالشان باشـد نمیگویـد و بقول دیگر اینکه استخفاف باشد که آنان در نظر حق تعالی خفیف و بی مقدارند و حساب آنها را ملائکه میکشند.

از ابو هریره روایت میکننـد که گفته رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرموده سه کسنـد که خـدای تعالی با ایشان سخن نگوید و ایشان را ننگرد و آنها را سخت عذاب کند ۱- مردی که او را آبی زیاد بی مصرف باشد در رهگذر مردم آنرا باز دارد ۲- مردی که بر کسی بیعتی کند برای دنیا اگر مراد خود از او بیاید وفا کند و اگر نیاید بآن وفا نکند. ۳- مردی که متاعی دارد مشتری آید بخرد او گوید بچندی خواستند بخرند و او سوگند خورد بدروغ که چند خواستند بخرند و آن مرد آن سخن را باور دارد و بخرد و آن بها را بدهد.

صفحه : ۱۶۱

و نیز امیر المؤمنین علیه السّلام از رسول صلّی اللّه علیه و آله روایت کرده که گفت نگر که بدروغ سوگند نخوری که آن سراها را ویران و خالی رها کنـد، و نیز ابو هریره از رسول روایت کرده که گفت سوگنـد بـدروغ متاع از پیش ببرد و برکت از کسب بردارد.

[ابو الفتوح] وَ إِنَّ مِنهُم لَفَرِیقاً یَلوُونَ أَلسِنَتَهُم بِالکِتابِ لِتَحسَبُوهُ مِنَ الکِتابِ وَ ما هُوَ مِنَ الکِتابِ آیه بمؤمنین خبر میدهد که بعضی از فرقها که گفته‌اند آنها جماعتی از یهود بودند مثل کعب اشرف وحی اخطب و مالک بن الصیف و ابو یاسر و شعبهٔ بن عمرو الشاعر که اینها «یَلوُونَ أَلسِنَتَهُم بِالکِتابِ» مقصود از کتاب تورات است که یهودیان زبان می‌پیچیدند بکتاب یعنی از خود چیزی میخواندند

در تغییر صفت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و بآوازی بلند همان طوری که تورات را میخواندند و می‌نمایانیدند که تورات است تا اینکه گمان شود تورات است در صورتی که از تورات نمیباشد.

وَ یَقُولُونَ هُوَ مِن عِندِ اللّهِ وَ ما هُوَ مِن عِندِ اللّهِ و چنین میگفتند و می‌نمانیدند که اینکه تورات است و از نزد خدا آمده وَ یَقُولُونَ عَلَی اللّهِ الکَذِبَ وَ هُم یَعلَمُونَ و بر خدا دروغ می‌بستند در حالی که میدانستند از جانب خدا نیست و آیات را خودشان بدلخواه خود آنطوریکه میخواستند تغییر میدادند و تحریف میکردند از جویر نقل کرده‌اند که گفته ضحاک از عبد اللّه بن عباس روایت کرده که آیه راجع بهر دو فرقه است هم یهودیان و هم نصرانیان که آنها در تورات و انجیل تصرف کردند و آنرا تغییر و تبدیل دادند و آنچه در اینکه دو کتاب از ذکر دین مسلمانی بود بیفکندند اینکه بود که اینکه آیه فرود آمد و خدای تعالی بمؤمنین خبر میدهد و آنها را مطلع میگرداند که مبادا فریب گفتار رکیک کفار را بخورند ما کانَ لِبَشَرٍ أَن یُؤتِیَهُ اللّهُ الکِتابَ وَ الحُکمَ وَ النُّبُوَّةَ ثُمَّ یَقُولَ لِلنّاسِ کُونُوا عِباداً لِی مِن دُونِ اللّهِ از مقاتل و ضحاک نقل میکنند که گفته‌اند مقصود از بشر عیسی علیه السّلام

صفحه : ۱۶۲

است و از کتاب انجیل و آیه در وفد نجران آمده، عبد اللّه عباس و عطا گفتند مراد از بشر محمّد [ص] است و از کتاب قرآن است، و گفته‌اند مقصود از «وَ الحُکمَ» حکمت است و بقولی فهم و علم است و بقول دیگر مقصود احکام شرع است قوله تعالی «أُولئِکَ الَّذِینَ آتَیناهُمُ الکِتابَ وَ الحُکمَ وَ النُّبُوَّةَ» و بقولی که نزدیک‌تر بحقیقت میماند ما در «ما کانَ» نفی است نه نهی یعنی برای بشر نسزد که دعوی ربوبیت کند و مردم را ببند گی بگیرد.

و سبب نزول اینکه آیه اینکه بود که وفد نجران و جماعتی از یهودیان گفتند ای محمّد همانا تو خواهی ما تو را بپرستیم چنانچه خدا را میپرستیم اینکه آیه فرود آمد رسول گفت معاذ اللّه مرا بر خلاف اینکه فرستادند ما مردم را نهی میکنیم که بدون حق تعالی کسی را پرستش ننمایند.

حسن بصری گفته سبب نزول آیه اینکه بود که جماعتی از صحابه گفتند یا رسول اللّه ما بر تو سلام کنیم همان طوری که بعضی بر بعض دیگر سلام میکنند و تو را مزیتی نباشد آیا ما را دستور باشد که بر تو سجده کنیم رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم گفت سجده جز خدا را نشاید و لکن در حق من اکرام زیادت کنید و حق هر صاحب حقی را بشناسید اینکه بود که خدای تعالی اینکه آیه فرستاد.

در باب معجزات رسول در روایتی نقل شده که مردی انصاری شتری در مدینه داشت و مدتی آن شتر را داشت چون آن شتر پیر شد و از کار افتاد خواست او را بکشد چون آلت نحر حاضر کرد آن شتر فرار کرد و آمد تا بدر مسجد آواز داد و بزبان فصیح گفت السلام علیك یا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بشکایت فلان نزدیک تو آمده‌ام مدتی دراز است خدمت او را میکنم اکنون چون پیر شده‌ام و از کار باز مانده‌ام میخواهد مرا بکشد رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم کس فرستاد او را طلبید و گفت اینکه شتر را بمن بفروش یا بمن ببخش او گفت یا رسول اللّه تن و جان من فدای تو باد حکم جان و مال من تو راست رسول [ص] آن شتر را از وی قبول کرد و او را آزاد گردانید او در مدینه میگردید و او را هیچ آب و گیاهی منع نمیکردند

صفحه : ۱۶۳

و میگفتند «هذا عتیق رسول اللّه» اینکه آزاد کرده رسول خدا است.

ابو الفتوح رازی گفته در اینجا ارشادی است و آن اینکه است که شتری که بحمایت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آمد رسول او را بخواست و آزاد کرد همه کس او را حرمت داشت- هفتاد سال است که دست در فتراك او زده و خویشتن بر او و خانه او بسته

اميد باشد كه فردا تو را شفاعت كند و از آتش دوزخ برهاند چنانچه آن شتر را از كشتن برهانيد- تا آنجا كه گفته صحابه رسول صلّى اللّه عليه و آله كه آن ديدند گفتند يا رسول اللّه بهيمه تو را سجده ميكند دستور باشد كه ما تو را سجده كنيم، رسول گفت «لا ينبغى السجود الا للّه»

سجده جز خدا را نشايد كرد و اگر رخصت بودى كه مخلوق مخلوقى را سجده كند ميفرمودم تا زنان شوهران را سجده كنند [پايان] وَ لكِن كُونُوا رَبّانِيِّينَ بِما كُنتُم تُعَلِّمُونَ الكِتابَ وَ بِما كُنتُم تَدرُسُونَ بنابر اينكه «ما» در اول آيه ماء نفى باشد چنين ميشود نميباشد بشرى كه بوى كتاب و حكمت و نبوت عطا شده و بمردم بگويد «كُونُوا عِباداً لِي مِن دُونِ اللّهِ» بنده من باشيد نه بنده خدا، و لكن او را سزد كه بگويد «كُونُوا رَبّانِيِّينَ» بوده باشيد كه بآنچه از كتاب و شرايع دانستيد بمردم بياموزيد و آنها را تربيت نمائيد تا طريق دين دارى و عبوديت را فرا گيريد.

در كشف الاسرار گفته «و لكن يقول كونوا ربانيين» پيغمبر [ص] بامت خويش اينكه را گويد كه راستان و استواران و نيك خواهان باشيد و بآموزندگان مهربان- اصل ربانى اينكه است در معنى كسى كه بعلم خلق خدا را مى‌پروراند ابتداء بكميت علم آن در آميزد پس آنگه مهينه علم و طاقت هر متعلم را مينگرد و بفهم هر طالب ميكوشد ترتيب هر چه در آن مورد هست نگاه ميدارد.

زجاج گفته «رَبّانِيِّينَ» منسوب برب‌است و الف و نون در تسميه براى مبالغه بر آن زياد كردند و بقولى او منسوب بربّان بر وزن فعلان از ربّ يرب و معناى آن «المتخصص بالعلم» آنچنانى كه تربيت ميكند باستفاده و افاده

صفحه : ۱۶۴

و آن روز كه إبن عباس را بخاك سپردند إبن حنفيه محمّد بن على بن ابى طالب [ع] گفت

«مات اليوم ربانى هذا الامة»

قومى گفته‌اند (ربّانى عالمى بود خدائى) و گفته‌اند ربانى كسى بود كه در وى هم فقه باشد و هم حكمت و هم ولايت و اينكه دين خدا را بخلق ميآموزد و ايشان را بر آن ميدارد.

«بِما كُنتُم تُعَلِّمُونَ الكِتابَ» حجازى و بصرى بتخفيف خواندند و اينكه اختيار ابو عبيده است و باقى قراء بتثقيل خوانند و اينكه اختيار ابو حاتم است اگر بتخفيف خوانى اشاره بفضيلت متعلمانست و اگر بتثقيل خوانى تفصيل و نواخت معلمانست.

«وَ بِما كُنتُم تَدرُسُونَ» يعنى تقرءون كما قال اللّه تعالى «وَ دَرَسُوا ما فِيهِ» از إبن عباس روايت شده كه گفته رسول اللّه [ص] گفت

«ما من مؤمن ذكرا او انثى حرا او مملوكا الا و للّه حق واجب ان يتعلم من القرآن و يتفقه فيه ثم قرأ هذه الاية

«وَ لكِن كُونُوا رَبّانِيِّينَ بِما كُنتُم تُعَلِّمُونَ الكِتابَ وَ بِما كُنتُم تَدرُسُونَ» در اينكه آيه هم تشبيه متعلمانست و هم تشبيه معلمان را ميگويد «كونوا حكماء عاملين بما علمتم فان الحكيم فى الحقيقة من عمل بما علم، و كان محكما بعلمه احكامه لعلمه بانه حكيم» نه اينست كه در علم بكوشد و روايت و درايت آن بجاى آرد و بس- حكيم او است كه علم را بعمل زيور كند و كردار فرا گفتار پيوندد، جماعتى از ياران رسول [ص] در مسجد قبا فراهم شدند و مذاكره‌ها ميكردند- مصطفى صلّى اللّه عليه و آله بر آنها وارد شد فرمود «تعلموا ما شئتم ان تعلموا فلن يأجركم اللّه حتى تعملوا»

چندانكه خواهيد علم بياموزيد و برخوانيد- اما تا عمل فرا علم نيپونديد زيرا آنچه دانيد كار نكنيد هرگز بثواب آن جهانى و نواخت الهى نرسيد. و عن ابى دردا «ويل لمن لا يعلم امره- و ويل لمن يعلم و لا يعمل سبع مرات» و يحيى بن معاذ باصحابش ميگفت قصرهاى شما قيصريه (يعنى مثل قيصر روم ماند) و خانه‌هاى شما كسرويه (مثل خانه‌هاى كسرى ميماند) و ابوابكم طاهرية (يعنى مجلل) و مركبهاى شما بمراكب قارون ميماند) و مذاهب شما

صفحه : ۱۶۵

شیطانیه- فاین المحمدیة.

اما تنبیه معلمان از روی اشارت اینکه است که چون دیگران را راه سعادت مینمانید و بر علم و عمل میخوانید، نگرید تا خود را فراموش نکنید «أَ تَأْمُرُونَ النّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنسَونَ أَنفُسَکُم» حاتم اصم میگوید «لیس فی القیامة اشد حسرة من رجل علم النّاس علما فعلموا به و لم یعمل هو به- ففازوا بسببه و هلک و فی معناه انشد»

(یا واعظا للناس قد اصبحت متهما اذ عبت منهم امورا انت تأتیها)

[پایان] لعنت مردم در آن دو وجه دارد یکی چون مردم یعنی افراد بشر بقسمت اولی یا مؤمنند یا کافر مؤمنین که البته از کافرین بیزارند و از خدا دوری آنها را از رحمت می‌طلبند و آنهائی که کافرند مسلمانها را لعنت میکنند که چرا مسلمان شدید و پس از آنکه ایمان آوردید چرا کافر شدید و دیگر شاید مقصود از ناس عقلای مردم باشد زیرا که انسان حقیقی همان عقلاء مردمند نه سفهاء و معلوم است که تمام عقلای عالم چنین کسی را مذمت میکنند و بقولی کافر نیز مرتد را که از خدا برگشته لعنت میکند زیرا همه مدعی اینند که ما بر حقیم و مرتد از حق برگشته را لعن میکند.

صفحه : ۱۶۶

[سوره آل‌عمران (۳): آیات ۸۰ تا ۸۹]

اشاره

وَ لا یَأْمُرَکُم أَن تَتَّخِذُوا المَلائِکَةَ وَ النَّبِیِّینَ أَرباباً أَ یَأْمُرُکُم بِالکُفرِ بَعدَ إِذ أَنتُم مُسلِمُونَ (۸۰) وَ إِذ أَخَذَ اللّهُ مِیثاقَ النَّبِیِّینَ لَما آتَیتُکُم مِن کِتابٍ وَ حِکمَةٍ ثُمَّ جاءَکُم رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِما مَعَکُم لَتُؤمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنصُرُنَّهُ قالَ أَ أَقرَرتُم وَ أَخَذتُم عَلی ذلِکُم إِصرِی قالُوا أَقرَرنا قالَ فَاشهَدُوا وَ أَنَا مَعَکُم مِنَ الشّاهِدِینَ (۸۱) فَمَن تَوَلّی بَعدَ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ الفاسِقُونَ (۸۲) أَ فَغَیرَ دِینِ اللّهِ یَبغُونَ وَ لَهُ أَسلَمَ مَن فِی السَّماواتِ وَ الأَرضِ طَوعاً وَ کَرهاً وَ إِلَیهِ یُرجَعُونَ (۸۳) قُل آمَنّا بِاللّهِ وَ ما أُنزِلَ عَلَینا وَ ما أُنزِلَ عَلی إِبراهِیمَ وَ إِسماعِیلَ وَ إِسحاقَ وَ یَعقُوبَ وَ الأَسباطِ وَ ما أُوتِیَ مُوسی وَ عِیسی وَ النَّبِیُّونَ مِن رَبِّهِم لا نُفَرِّقُ بَینَ أَحَدٍ مِنهُم وَ نَحنُ لَهُ مُسلِمُونَ (۸۴)
وَ مَن یَبتَغِ غَیرَ الإِسلامِ دِیناً فَلَن یُقبَلَ مِنهُ وَ هُوَ فِی الآخِرَةِ مِنَ الخاسِرِینَ (۸۵) کَیفَ یَهدِی اللّهُ قَوماً کَفَرُوا بَعدَ إِیمانِهِم وَ شَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَ جاءَهُمُ البَیِّناتُ وَ اللّهُ لا یَهدِی القَومَ الظّالِمِینَ (۸۶) أُولئِکَ جَزاؤُهُم أَنَّ عَلَیهِم لَعنَةَ اللّهِ وَ المَلائِکَةِ وَ النّاسِ أَجمَعِینَ (۸۷) خالِدِینَ فِیها لا یُخَفَّفُ عَنهُمُ العَذابُ وَ لا هُم یُنظَرُونَ (۸۸) إِلاَّ الَّذِینَ تابُوا مِن بَعدِ ذلِکَ وَ أَصلَحُوا فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۸۹)

صفحه : ۱۶۷

[ترجمه]

و خدا بشما امر نمیکند که ملائکه و پیمبران را خدایان بگیرید آیا شما را امر بکفر میکند پس از آنکه شما مسلمانید [۸۰]

(یاد کن) وقتی که خدا از پیمبران عهد و میثاق گرفت که همانا بشما از کتاب و حکمت بدهم پس از آنکه از نزد من رسولی بر شما آمد که تصدیق کننده باشد آنچه با شما است بایستی البته باو ایمان آرید و البته باید او را یاری کنید آیا اقرار کردید بطوریکه

بآن وفا کنید (پیمبران) گفتند اقرار کردیم (و قبول نمودیم) خدا فرمود شهادت دهید و من از جمله گواهانم [۸۱]

پس کسیکه بعد از اینکه اقرار انکار کند چنین جماعتی از فاسقین و تبه کارانند [۸۲]

آیا دینی بغیر دین خدا دینی (و رویه‌ئی) میجوئید در حالیکه تسلیم اینکه دین شده است هر کسیکه در آسمانها و زمین است بعضی بمیل و رغبت و بعضی بجبر و کراهت و بسوی او بازگشت کنندگانند [۸۳]

ای رسول بگو ایمان آوردیم بخدا و بآنچه بر ما نازل شده و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط فرود آمده و آنچه بموسی و عیسی و انبیاء از جانب پروردگارشان عطاء شده و بین احدی از آنها جدائی نمیاندازیم و ما امر خدا را گردن نهادگانیم [۸۴]

و کسیکه غیر از اسلام پیرو دینی گردد هرگز خدا از او قبول نخواهد کرد و او در آخرت از زیان کاران است [۸۵]

چگونه خدا هدایت میکند جماعتی را که پس از ایمانشان و شهادتشان به اینکه که رسول حق و از جانب خدا است و پس از آنکه بر آنها آیتهای روشن آمده (انکار مینمایند) و خدا جماعت ستمکاران را هدایت نخواهد کرد [۸۶]

چنین است پاداش و جزای کفر کافرین که بر آنها است لعنت خدا و لعنت ملائکه و لعنت تمام مردم است [۸۷]

و آنها در جهنم جاویدانند و نه عذاب آنها تخفیف داده داده میشود و نه منتظرانند که عذابشان سبک گردد و نه مورد نظر (رحمت الهی)

صفحه : ۱۶۸

میگردند [۸۸]

مگر کسانی که پس از انکار توبه کردند و خود را اصلاح گردانیدند و خداوند آمرزنده و مهربان است [۹۰]

(توضیح آیات)

وَ لا یَأمُرَکُم أن تَتَّخِذُوا المَلائِکَةَ وَ النَّبِیِّینَ أَرباباً از عاصم و حمزه و إبن عامر نقل شده که کلمه «یَأمُرَکُم» را بنصب خوانده‌اند و به لا بجمله پیش عطف داده‌اند و باقی قراء برفع خوانده‌اند و بعضی گفته‌اند استیناف است.

و نیز در معنی آیه اختلاف کرده‌اند نقل از زجاج است که «ان تتخذوا الملائکة» خدا امر نمیفرماید که فرشتگان و پیمبران را خدا گیرید- و از إبن جریح و جماعتی از مفسرین گفته‌اند «و لا یأمرکم محمّد ص» رسول نمیفرماید مرا خدا بگیرید.

و بقول دیگر «و لا یأمرکم البشر» هیچ انسانی نمیگوید فرشتگان را خدا بگیرید چنانچه مشرکین عرب گفتند.

ظاهرا آیه اعتراض بتمام مشرکین است مثل صابئین آنهائیکه ملائکه را دختران خدا میگفتند و آنهائیکه بپیمبران نسبت خدائی میدادند مثل عیسویان که عیسی بن مریم را بعضی پسر خدا و بعضی خدا و بعضی ثالث ثلاثه مینامیدند یا جحود که عزیر را پسر خدا میگفتند لکن آیه مشعر بر اینکه است که روی کلام بهمان جماعت نصرانیان باشد زیرا که آیات بالا راجع بآنها بود که در اینجا شاید بخواهد بفرماید هیچ وقت حضرت عیسی علیه السّلام چنانچه دأب تمام پیمبران همین بوده آنحضرت نگفته و شما را امر ننمود که ملائکه یا پیغمبران را خدایان خود بگیرید بلکه چنانچه قرآن خبر میدهد از همان موقع تولدش تا آخر همیشه اظهار مینموده که من بنده خدا و رسول اویم و پرستش نکنید مگر خدای واحد احد را

صفحه : ۱۶۹

أ یَأمُرُکُم بِالکُفرِ بَعدَ إِذ أَنتُم مُسلِمُونَ همزه «أ یَأمُرُکُم» در صورت استفهام است و در معنی تقریع و انکار است.

آیا ممکن است و میتوان گفت که پس از آنکه شما بارشاد رسول ایمان آوردید و بوحدت اله عالم اعتراف نمودید شما را امر بکفر نمایـد، ضـمیر «کم» در آیه اشاره بتمام افراد بشـر است که چگونه ممکن است آنها را امر بکفر نماید که بگوید پیمبران و ملائکه را بخدائی بگیرید هرگز چنین نخواهد بود.

وَ إِذ أَخَـذَ اللّهُ مِیثاقَ النَّبِیِّینَ لَما آتَیتُکُم مِن کِتابٍ وَ حِکمَـةٍ ثُمَّ جاءَکُم رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِما مَعَکُم لَتُؤمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنصُـرُنَّهُ مفسـرین گفته‌اند حمزه بکسر لام خوانده و باقی بفتح لام قرائت کرده‌اند و نافع «آتیناکم» بجمع خوانده و باقی بر اخبار مخاطب بر نفس خود، و میثاق بر وزن مفعال از وثیقه و در معنی عهـد و عقد است مثل سوگند دادن آنکسـی که بلام مفتوح خوانده در آن چند قول است: اخفش گفته لاـم ابتـداء است و مـا موصوله و آنچه از پس او است صـله او است و «من» تبیین است و در تقـدیر «للـذین آتیتکم من کتاب و حکمـهٔ لتؤمن به» و اینکه جمله در جای خبر است یعنی آنچه را که من بشـما دادم از کتاب و حکمت بآن ایمان آرید، و لام دوم در قوله تعالی «لَتُؤمِنُنَّ بِهِ» قسـمی در آن مضـمر است گویـا خـدای تعالی گفته «لَتُؤمِنُنَّ بِهِ» یعنی از پیمبران عهـد گرفتم که آن کتاب و حکمت که بشـما دهم پس از آنکه پیمبری آید که آن کتاب شـما را تصدیق کند شما باو ایمان آرید و او را یاری کنید، قول دیگر مـا مبتـداء است و قوله «مِن کِتـابٍ» در جـای خبر است و من زائـد است و معنی اینکه است که آنچه ما بشـما دادیم کتاب و حکمت است «ثُمَّ جاءَکُم» یعنی «یجیبکم» پس پیمبری بر شـما آید که او کتاب شـما را تصدیق کند یعنی محمّد صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم حق شـما اینکه است که باو ایمان آرید و او را یاری کنید نحویین بر اینکه قول طعنه زده‌اند و گفته‌اند «من» در جائی زائده است که کلام نفی باشد اما در اثبات حکم بزیاده من نکند گفته نمیشود «جاءنی من رجل»

صفحه : ۱۷۰

انمـا یقـال «ما جاءنی من رجل و ما فی الـدار من رجل» و بر اینکه قول لام هم جواب قسم باشـد در قوله «لَتُؤمِنُنَّ بِهِ» لَتُؤمِنُنَّ بِهِ مبرد و زجاج گفتند لام تأکید است و یا مجازات است و لام در آن در تقدیر اینکه است «انهما اتیکم» لان کتاب و حکمت انیتکم و جواب شرط لتؤمنن به و لتنصـرنه و مثـال او «لَئِن شِـئنا لَنَـذهَبَنَّ بِـالَّذِی أَوحَینـا إِلَیـکَ» یعنی اگر میخواسـتیم میبردیـم آنچیزی را که بتو وحی کردیم و جواب شرط «لَتُؤمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنصُرُنَّهُ» میباشد.

و کسـائی گفته «لَتُؤمِنُنَّ بِهِ» متصـل بکلاـم اول است و جواب شـرط فی قوله «فَمَن تَوَلّی بَعـدَ ذلِکَ» و معنی اینکه است که ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم یاد کن چون خدای تعالی عهد پیمبران را بست که آنچه من دادم تو را بنا بر اینکه ما موصوله باشد یا هر چه من دادم بشـما بر آنکه ما شـرط باشـد از کتاب و حکمت پس رسول مصدق بر شـما آید که از صـفت او آن باشد که باو ایمان آریـد و او را یاری کنیـد و گویـد اقرار دادی و عهـد من بر آن بستیـد گواه باشـید که من گواهم که هر که پس از آن برگردد او از فاسقانست تا آنجا که گفته اما آنکه لام را مکسور خواند گفت لام اضافه است و ما موصوله بمعنی الذی و لام تعلق باخذ دارد یعنی میثـاق پیغمبران را گرفت برای آنچه از کتـاب و حکمت بآنهـا داد، ثم جاءکم در تقـدیر اذ جاءکم پس اگر پیمبری بشـما آیـد که کتاب شما را تصدیق کند باو ایمان آرید و او را نصرت دهید و لام جواب قسم است که اخذ میثاق بجای آنست.

تا آنجا که گفته «إِذ أَخَذَ اللّهُ مِیثاقَ النَّبِیِّینَ» بین مفسـرین اختلاف است که مراد بآیه کی است و از که عهد گرفتند بعضی گفته‌اند از تمام پیمبران عهد گرفتند که بعضی بعضی را تصدیق کنند و بامتان خود بفرمایند تا بهمه ایمان آرند و معنی نصرت ایمان و تصدیق و متابعت است. [سعید و جبیر] و طاوس و حسن و قتاده و سدی از امیر المؤمنین علی علیه السّلام روایت کرده‌اند

صفحه : ۱۷۱

که گفت خدای تعالی جل جلاله هیچ پیمبری را نفرستاد مگر اینکه از او عهد گرفت که بمحمد مصطفی صلّی اللّه علیه و آله ایمان

آرد و قوم را فرمایـد تا باو ایمان آرنـد و اگر در روزگار آنها ظاهر گردیـد نصـرتش دهند. [ابو الفتوح] و نیز در مجمع البیان از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت شده که فرمود خدای تعالی از انبیای گذشته پیمان گرفت که بامتهای خود مبعث و صفات رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را خبر دهند و بآمدنش بشارت دهند و آنان بامتهای خود فرمان دهند که او را تصدیق کنند.

و باز در مجمع البیان از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت شـده که راجع بآیه «أَ أَقْرَرْتُم وَ أَخَذتُم» فرموده آیا اقرار دارید و از امتهای خود بر آن پیمان گرفتیـد پیغمبرها و امت‌هایشان گفتنـد بآنچه فرمان دادی اقرار داریم خدای تعالی فرمود ای پیمبران بر امتهای خود گواه باشید که من با شما از گواهان بر شما و امتان خواهم بود.

قالَ أَ أَقْرَرتُم وَ أَخَذتُم عَلی ذلِکُم إِصرِی استفهام برای تقریر است، ذات متعال برسولش خبر میدهد که پس از اخذ میثاق از پیمبران و امتشان آنها را مورد سؤال قرار میدهـد که آیا اقرار کردیـد و معتقـد شدیـد و فرا گرفتیـد بطوریکه در اینکه عهـد وفا کنید انبیاء و امت گفتند اقرار کردیم و میثاق را پذیرفتیم.

و اینکه آیه نظیر آنجا است که در آیه ذر فرموده «وَ إِذ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِم ذُرِّیَّتَهُم وَ أَشهَدَهُم عَلی أَنفُسِهِم أَ لَستُ بِرَبِّکُم قالُوا بَلی» که در مرتبه ازل تمام افراد بشر اعتراف میکنند بوحدت و ربوبیت حق و در اینکه عالم عهد خود را فراموش میکنند و اینکه آیه نیز مشعر بر اینست که تمـام امم در مرتبه ابـداع بعهـد و میثاق اعتراف میکننـد که هر رسولی آمـد باو ایمان آرنـد و در اینکه مرتبه ثـانوی حب نفس و تعصب جـاهلیت آنرا فراموش کرده و انکـار مینماینـد و بـا اینحـال همین طور که فطرتشان بر توحید گماشته شده بر تصدیق رسولان هم گذاشته شده که اگر خودشان باشند و آن عقل و روح خدا دادشان تصدیق خواهند نمود.

صفحه : ۱۷۲

قـالَ فَاشـهَدُوا وَ أَنَا مَعَکُم مِنَ الشّاهِدِینَ حق تعـالی گفت بصـیغه ماضـی آورده یعنی در همـان مرتبه اخـذ میثـاق خطاب برسولان و امتشان نموده که شـهادت دهید بر آنچه عهد کردید و بعضـی بعضـی را گواه گیرید و من که خدای شـمایم با شما از گواهانم فَمَن تَوَلّی بَعدَ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ الفاسِقُونَ پس کسیکه از آن عهـد و میثاق برگردد و اعراض نمایـد از آن عهـد یا از ایمان پس چنین جماعتی برون رفتگان از دایره ایمانند اشاره به اینکه که آنهائیکه بآن عهد اولی که خدا با بشـر بسته و فطرتشان را نیز شاهد بر اینکه قرار داده که باید تابع پیمبران گردند هرگاه از اطاعت سرپیچند محققا اینها فاسق و از تبه روزگارانند.

أَ فَغَیرَ دِینِ اللّهِ یَبغُونَ وَ لَهُ أَسلَمَ مَن فِی السَّماواتِ وَ الأَرضِ طَوعاً وَ کَرهاً وَ إِلَیهِ یُرجَعُونَ مختصـر معنائی که ممکن است از اینکه آیه بدست بیاید و آنچه بنظر بدوی میرسد اینکه است که آیه متفرع بر آیه پیش است که متضمن اخذ میثاق از نبیین بود و شاید مقصود از گرفتن اخذ میثاق از نبیین در مرتبه اول وحدت دین خدا و اجراء کلمه توحید باشد که در ازل از رسولان عهد و پیمان گرفته شـد که وقتی کتاب و حکمت بشـما عطاء گردید شـما در مقام توحید ثابت قدم باشید، و در مرتبه ثانی شاید خطاب بمردم باشد که پس از آنکه رسولی آمـد که تصـدیق کننـده آنچیزی است که با شـما است از وحـدت کلمه توحید و دین حق شـما پیمبران و امتان باو ایمان آرید و او را یاری کنید و نصرت دهید و ایمان آوردن انبیاء پیشین همان اخبار آنها است بامتشان نوح بموسی و موسی بعیسی و عیسی علیه و علیهم السلام بمحمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و همچنین هر پیمبری بپیمبر بعد از خود و ظاهرا روی سخن بنصاری است که بحکم خـدا البته خبر داده و در انجیـل ثبت نموده که پس از من برسول امّی پیغمبر اسـلام [ص] ایمـان آریـد و او را یـاری نمائید و نیز موسی [ع]

صفحه : ۱۷۳

در تورات خبر داده بآمـدن رسول آخر الزمـان [ص] و ایمـان آوردن امت تـابع گردیـدن پیمبر بعـد و یاری کردن او است چون دین

خدا يكى است و رسولان همگى در كلمه توحيد متفق بودند هيچ يك بر خلاف ديگرى سخن نگفته.

و پس از آنكه ذات متعال از رسولان اقرار گرفت كه هم خودشان متحد در كلمه باشند و هم برسولان بعد از خودشان ايمان داشته باشند و هم بامتشان خبر دهند كه برسولان بعد از خود ايمان آرند و آنها را يارى كنند.

أَ فَغَيْرَ دِينِ اللّهِ يَبْغُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ همزه استفهام در مقام انكار است و اينكه آيه نيز متفرع بر آيه بالا-است و اعتراض باهل ديانات نموده كه شمائى كه مدعى دين حق ميباشيد چگونه دين غير حق را پيروى ميكنيد و تسليم دين حق كه اسلام است نميگرديد در صورتى كه تمام موجوداتيكه در آسمانها و زمين ميباشند بعضى بطوع و رغبت و بعضى بطوع و اكراه مطيع دين حقند.

ظاهرا مقصود از اسلام در اينجا انقياد داشتن و تسليم گرديدن باوامر تكوينى است كه تمام موجودات و مخلوقات از عالم اعلا عالم ما فوق الطبيعة و عالم دانى از جمادات و نباتات و حيوانات و افراد بشر خواه و ناخواه مطيع اوامر تكوينى ميباشند و ذره‌ئى تخلف نتوانند نمود و چون اسلام دين حق است يعنى دين فطرى است كه فطرت هر بشرى بر آن گواهست اينكه است كه هر كس طالب حق و دين حق باشد بايستى رجوع بفطرت اوليه خود نمايد و امر تكوينى را منطبق گرداند با امر تشريعى و تابع دين حق و دين اسلام گردد.

«وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ» بازگشت تمام امور بسوى خدا است و مآل امور خلائق و مبدء آفرينش و بازگشت خلائق بسوى او است «هو المبدء و المعاد» شايد جمله اخير تهديد منكرين رسول اسلام باشد و اشاره به اينكه كه بايد كافرين و منكرين بدانند كه سر انجام كارشان و بازگشتشان بسوى آنكسى است

صفحه : ۱۷۴

كه تمام موجودات مطيع اوامر تكوينى و تسليم اويند و مورد سؤال واقع خواهند گرديد و بكيفر اعمال نكوهيد، خود خواهند رسيد.

قُلْ آمَنّا بِاللّهِ وَ ما أُنْزِلَ عَلَيْنا وَ ما أُنْزِلَ عَلى إِبْراهِيمَ وَ إِسْماعِيلَ وَ إِسْحاقَ الخ اينكه آيه را ميتوان شاهد گرفت بر آن توجيه اخير «وَ إِذْ أَخَذَ اللّهُ مِيثاقَ النَّبِيِّينَ» تا آخر.

كه گفته شد شايد از اخذ ميثاق از پيمبران اتفاق در وحدت و كلمه توحيد و دين خدا و اجراى آن باشد و ديگر هر رسولى كه آمد و مصدق دين حق است باو ايمان آريد و بامتتان امر كنيد كه آنها نيز باو ايمان آرند و او را يارى كنند اينكه است كه ميشود گفت اينكه آيه مفسر و مبين همان آيه باشد كه مجددا امر برسولش ميكند كه بخلق بگو ما ايمان آورديم «آمَنّا» بصيغه جمع آورده يعنى من و امتم از مؤمنين ايمان آورديم بخدا و آنچه از كتاب و حكمت بر ما نازل گرديده و آنچه بر تمام پيمبران نازل گرديده.

لا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ما يعنى من و امتم مؤمنين بين احدى از پيمبران تفرقه نمياندازيم يعنى بهمه آن بزرگواران ايمان داريم، و جمله دوم براى تأكيد و محقق گردانيدن همان جمله اول «آمَنّا بِاللّهِ» است كه بمردم خاطر نشان كند كه بدانيد ايمان آوردن ببعضى از انبياء دون بعضى خلاف است مثل ايمان آوردن يهوديان بموسى و انكار عيسى و نيز ايمان آوردن عيسويان بعيسى بدون ايمان بمحمد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم خلاف حكم خدا است زيرا تمام پيمبران در توحيد و معاد كه اينكه دو اصل دين و پايه آنست متفق القول و متفق الكلمه ميباشند انكار يكى از آنها در واقع انكار تمام آنها است.

وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ اينكه است كه فرموده چون پيمبران در دين حق تعالى و وحدت كلمه توحيد متفق ميباشند ما مؤمنين تسليم و منقاد و در امر حق تعالى تسليم ميباشيم اينكه است

صفحه : ۱۷۵

که هیچ یک از ما بر خلاف دیگری سخن نمیگوئیم زیرا که انکار یکی از آنها در واقع انکار تمام آنها است.

من کهوَ مَن یَبتَغِ غَیرَ الإِسلامِ دِیناً فَلَن یُقبَلَ مِنهُ وَ هُوَ فِی الآخِرَهِ مِنَ الخاسِرِینَمن که «وَ مَن یَبتَغِ غَیرَ الإِسلامِ دِیناً» جمله مستأنفه پس از انکار و اعتراض بر منکرین دین اسلام بآنان خبر میدهد که بایستی بدانند که کسیکه تابع دینی غیر الاسلام گردد به «لن» که دلالت بر نفی ابدی دارد جمله را مؤکد گردانیده که تابعین ادیان بدانند که بدون قبول دین اسلام که دین جامع و کاملی است و در واقع در اصول و فروع جامع و حاوی تمام ادیان حقه و منطبق بر معارف الهیه و سنن نبوی است و تمام دستوراتش مطابق عقل کامل و وجدان صحیح واقع گردیده اگر شما کافرین پیرو دین اسلام نشوید و مطیع و منقاد اوامر و نواهی آن نگردید هرگز بکمال انسانیت نخواهید رسید وقتی انسان بتوسط ایمان صحیح و عمل نیکو بکمال نرسید در اثر اتلاف سرمایه عمرش که باید کامل گردد و کامل نگردید سرمایه را از دست داده و در نتیجه در آخرت که مآل امر او است و بایستی حظ وافر از عمرش برده باشد از زیانکاران محسوب میگردد کَیفَ یَهدِی اللّهُ قَوماً کَفَرُوا بَعدَ إِیمانِهِم وَ شَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَ جاءَهُمُ البَیِّناتُاز بسیاری از مفسرین نقل کرده‌اند که اینکه آیه در باره جماعتی فرود آمده که اینها پس از ایمان آوردنشان و پس از آنکه حقانیت رسول را مشاهده کردند و گواهی داده بودند کافر شدند و از ایمان برگشتند و آنان دوازده نفر بودند که پس از اسلام بدار الکفر پیوستند چون طعمهٔ بن اسوق و حارث بن سوید بن صامت و مقیس بن خبابه و چند نفر دیگر و امثال اینها.

وَ اللّهُ لا یَهدِی القَومَ الظّالِمِینَ خدای تعالی جماعت ستمکاران را که بکفر و الحاد بخود ستم نمودند هدایت نمیکند وقتی کافر را مطلقا ظالم و ستمکار نامند چنانچه در آیات اشاره بآن شده

صفحه : ۱۷۶

چه خواهد بود حال کافری که مرتد شده باشد و پس از ایمان بکفر برگردد چنین کسی که البته عمل او بسیار قبیح و جرم وی بغایت رسیده و چنین کسی نه اینکه بخودش ستم کرده بلکه بدین حق و اسلام نیز ظلم کرده و معلوم است که پاداش چنین کسی که پس از دانستگی و علم بحقانیت اسلام مرتد گردیده اینکه است که فرموده أُولئِکَ جَزاؤُهُم أَنَّ عَلَیهِم لَعنَهَ اللّهِ وَ المَلائِکَهِ وَ النّاسِ أَجمَعِینَ برای کافرین مرتد سه عذاب وعده داده: ۱- آنان بپاداش ارتدادشان مشمول لعنت خدا و ملائکه و تمام افراد بشر گردیده‌اند و لعنت خدا همان دوری از رحمت خدا است و لعنت ملائکه نیز بیزاری ملائکه است از آنها که عذاب سخت را ایجاد میکند و باید دانست که بدلالت «من» موصوله که افاده عموم میکند و «لن» که دلالت بر نفی ابدی دارد معلوم میشود که هر کس چه در زمان حیات ظاهری رسول اسلام صلّی اللّه علیه و آله چه پس از رحلت آنحضرت اگر پیرو دین دیگری گردد و دین محمدی [ص] را واگذارد و رویه دیگری غیر قانون اسلام اختیار کند و تابع گردد و لو تابع دین موسی [ع] یا عیسی [ع] گردد هرگز از وی قبول نخواهد شد و

حلال محمّد حلال الی یوم القیمهٔ و حرام محمّد [ص] حرام الی یوم القیمهٔ»

و دین محمدی صلّی اللّه علیه و آله کامل است که تا قیامت ابراز فعالیت میکند و جامع تمام قوانین حقه و دینی است که تمام قوانین آن روی میزان عدالت واقعی قرار گرفته اگر کسی قدری در احکام و دستورات آن دقت نماید بدرستی و حقیقت خواهد فهمید کوچکتر قانون و احکام آن نیست مگر اینکه مطابق عقل سلیم و قانون منطق استوار گردیده اینکه است که انسان خردمند را نسزد که سر سوزنی از آن قوانین حقه تخلف نماید.

ای انسان عاقل اگر طالب کمال جسمانی و روحانی میباشی یا سعادت میخواهی یا عزت دارین میجوئی یا طالب معرفتی و امیدواری که راهی بقرب پروردگار خود پیدا نمائی یا بهشت موعود می‌طلبی یا آنچه از کمالات انسانیت را خواهانی تماما و جمیعا از آن دفتر الهی بطلب که «لا رطب و لا یابس الّا فی

صفحه : ۱۷۷

کتاب مبین» قدری چشم دل باز کن و در قرآن کریم که کتاب قانونی و معجزه رسول ما است نظر نما از آن بطلب که اگر بحسن نیّت در آن نظر کنی هر چه خواهی در آن می‌یابی.

۲- خلود مرتدین در جهنم و عدم تخفیف عذاب آنها از اینجا معلوم میشود که غیر از مرتدین باقی اقسام کفار مخلد در جهنم نیستند ممکن است برای بعضی از اقسام آنها فرجی حاصل گردد و نیز عذاب آنها تخفیف گردد نسبت بمرتدین آنهائیکه بدون توبه مردند حتمی و لزومی است.

۳- «وَ لا هُم یُنظَرُون» و نیز جماعت مرتدین انتظار نمیبرند که عذاب آنها تخفیف یابد یا از عذاب نجات گردند إِلَّا الَّذِینَ تابُوا مِن بَعدِ ذلِکَ وَ أَصلَحُوا فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ مگر آنهائیکه پس از مرتد گردیدن توبه کردند و نفس و قلب خود را اصلاح کردند شاید مقصود از اصلاح چنین باشد که قلب خود را شایسته ایمان واقعی گردانیدند خداوند آمرزنده و مهربان است که توبه آنها را میپذیرد.

[سوره آل‌عمران (۳): آیات ۹۰ تا ۹۵]

اشاره

إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بَعدَ إِیمانِهِم ثُمَّ ازدادُوا کُفراً لَن تُقبَلَ تَوبَتُهُم وَ أُولئِکَ هُمُ الضّالُّونَ (۹۰) إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ ماتُوا وَ هُم کُفّارٌ فَلَن یُقبَلَ مِن أَحَدِهِم مِلءُ الأَرضِ ذَهَباً وَ لَوِ افتَدی بِهِ أُولئِکَ لَهُم عَذابٌ أَلِیمٌ وَ ما لَهُم مِن ناصِرِینَ (۹۱) لَن تَنالُوا البِرَّ حَتّی تُنفِقُوا مِمّا تُحِبُّونَ وَ ما تُنفِقُوا مِن شَیءٍ فَإِنَّ اللّهَ بِهِ عَلِیمٌ (۹۲) کُلُّ الطَّعامِ کانَ حِلاًّ لِبَنِی إِسرائِیلَ إِلاّ ما حَرَّمَ إِسرائِیلُ عَلی نَفسِهِ مِن قَبلِ أَن تُنَزَّلَ التَّوراةُ قُل فَأتُوا بِالتَّوراةِ فَاتلُوها إِن کُنتُم صادِقِینَ (۹۳) فَمَنِ افتَری عَلَی اللّهِ الکَذِبَ مِن بَعدِ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ (۹۴) قُل صَدَقَ اللّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبراهِیمَ حَنِیفاً وَ ما کانَ مِنَ المُشرِکِینَ (۹۵)

صفحه : ۱۷۸

[ترجمه]

همانا کسانی که بعد از ایمان کافر شدند

و مردند در حالیکه کافر بودند (بفرض) اگر بقدر پری زمین طلا فدا بدهند هرگز از آنها قبول نخواهد شد و برای آنان عذاب دردناک آماده شده و برای آنها یاری کننده‌ئی نیست [۹۱]

انسان هرگز ببرّ و نیکوئی نمیرسد مگر وقتی که از آنچه دوست دارد انفاق کند و هر چیزی که انفاق کنید همانا خداوند عالم باو است [۹۲]

تمام انواع و اقسام خوراکیها برای بنی اسرائیل حلال بود مگر آنچه را که اسرائیل بر خودش پیش از نزول تورات حرام کرده بود ای رسول بیهودیان بگو تورات را بیاورید و بخوانید اگر شما راست میگوئید [۹۳]

و آنهائیکه پس از اینکه بر خدا دروغ بندند آن جماعت از ستمکارانند [۹۴]

ای رسول بگو راست گفته است خدا پس پیرو ملت ابراهیم گردید که پاک و پاکیزه است و ابراهیم از شرک آورندگان نبوده

[۹۵].

صفحه : ۱۷۹

(توضیح آیات)

إِنَّ‌الَّذِینَ کَفَرُوا بَعدَ إِیمانِهِم ثُمَّ‌ازدادُوا کُفراً لَن تُقبَلَ تَوبَتُهُم وَ أُولئِکَ هُمُ‌الضّالُّونَ آیه رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را یادآوری میکند و خبر میدهد بفضاحت و دنائت آنهائی که پس از ایمانشان کافر گردیدند و پس از آن بر کفرشان افزودند و به «لن» که برای نفی ابد آرند اعلان میکند آنهائیکه چنین بودند از مرتدین میباشند که هرگز توبه آنها قبول نخواهد گردید و چنین جماعتی از گمراهان خواهند بود که هیچ وقت در جاده هدایت نخواهند افتاد.

چون اینکه آیه با آیه پیش که هر دو راجع بارتداد است بظاهر با هم تنافی دارد زیرا در آن آیه به «إِلَّا الَّذِینَ تابُوا» تصریح نمود بقبولی توبه آنها که وقتی توبه نمودند خداوند توبه آنها را قبول میکند و در اینکه آیه به «لن» که برای نفی ابدی میآورند تصریح فرموده که هرگز توبه آنها قبول نخواهد شد.

و مفسرین برای جمع بین اینکه دو آیه بعضی گفته‌اند عدم قبول توبه دسته دوم برای اینکه است که در وقت مشرف گردیدن آنها بر هلاکت توبه کنند که وقت الجاء و اضطرار است و قبول توبه در وقت اختیار است قوله تعالی «وَ لَیسَتِ التَّوبَةُ لِلَّذِینَ یَعمَلُونَ السَّیِّئاتِ حَتّی إِذا حَضَرَ أَحَدَهُمُ‌المَوتُ» که در موقع موت توبه قبول نخواهد گردید، یا اینکه توبه آنها نیست مگر از روی نفاق یا اینکه چنانچه بعضی گفته‌اند آیه تصریح مینماید «ثم ازدادوا کفرا الی کفرهم» اینان چنین بودند هر وقت آیه‌ئی نازل میشد آنها تکذیب میکردند و شاید میگفتند اینکه ساختگی است که محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم اینکه الفاظ را بهم بافته و بخدا نسبت میدهد و چنین کسانی هرگز توبه آنها قبول نمیگردد زیرا که توبه آنها اگر هم اظهار کنند بطور اخلاص واقع نخواهد گردید و شاید اشاره بهمین باشد توجیه قوله تعالی که در آخر آیه فرموده «وَ أُولئِکَ هُمُ‌الضّالُّونَ» که گویا علت عدم قبولی

صفحه : ۱۸۰

توبه آنها را بیان نموده که اینان چون در گمراهی قدم میزنند و علی الدوام کفری بر کفرشان افزوده میگردانند از قابلیت توبه و قبول آن افتاده‌اند و بقولی «الضالون» یعنی چنین کسانی از حق و راه درست دور افتاده گانند و بقولی «الضالون» یعنی الهالکون، المعذبون اینها در هلاکت و عذاب واقع گردیده‌اند.

إِنَّ‌الَّذِینَ کَفَرُوا وَ ماتُوا وَ هُم کُفّارٌ فَلَن یُقبَلَ مِن أَحَدِهِم مِلءُ الأَرضِ ذَهَباً وَ لَوِ افتَدی بِهِ آیه خبر میدهد که آنهائیکه کافر شدند و در حال کفر مردند اگر بقدر پری زمین از طلا فدا بدهند از آنها قبول نخواهد گردید، آیه آیات بالا را مؤکد میگرداند و در مقام اینست که دانسته شود عمل کافر هر قدر هم زیاد باشد مثل اینکه بفرض بقدری مالک طلا باشد که تمام روی زمین را گرفته و تمام آنرا فدا بدهد هرگز از وی قبول نخواهد شد زیرا که شرط اولی قبولی اعمال ایمان باصول دیانت است و فاقد ایمان هر قدر اعمالش بنظر نیکو آید از وی قبول نخواهد گردید أُولئِکَ لَهُم عَذابٌ أَلِیمٌ وَ ما لَهُم مِن ناصِرِینَ و برای کافرین در آخرت عذاب دردناک مهیا گردیده و ناصر و یاری کننده‌ئی برای کافرین نخواهد بود.

آری ایمان در هر قلبی پدید گردد کیمیائی است که مس اعمال را طلا میکند و عمل هر قدر کوچک بنظر آید در پرتو ایمان حقیقی و خلوص بزرک و ذی قیمت میگردد و کم و زیادی ارزش عمل بسته بدرجات ایمان و اعمال صالح است و کافر با اضافه بر اینکه اعمال نیکش در بازار قیامت ارزش ندارد بپاداش کفرش عذاب سخت برای او مهیا گردیده و چون تمام موجودات دوست

دوستان خدا و دشمن دشمنان خدا میباشند اینکه است که کافر در قیامت نه دوستی دارد و نه یاوری که او را شفاعت کند و از عذاب برهاند.
لَن تَنالُوا البِرَّ حَتّی تُنفِقُوا مِمّا تُحِبُّونَ وَ ما تُنفِقُوا مِن شَیءٍ فَإِنَّ اللّهَ بِهِ عَلِیمٌ اصل برّ مأخوذ از برّ بمعنی سعه مقابل بحر است و بیابان را برّ گویند

صفحه : ۱۸۱

مقابل بحر (دریا) در مجمع البیان گفته فرق بین برّ و خیر اینکه است که برّ آن نفعی است که و اصل بغیر میشود با قصد بآن.
و المعنی «لَن تَنالُوا البِرَّ» یعنی هرگز اهل طاعت درک نمیکننـد رحمت خدای تعالی را و مفسرین در معنی «بر» اختلاف کرده‌اند که «بر» چیست بقولی آن بهشت است. [إبن عباس و مجاهد] و بقولی آن طاعت و تقوی است. [مقاتل و عطا] و بقولی «بر» یعنی شما هرگز مردم با تقوی و صالح نمیباشید «حَتّی تُنفِقُوا» مگر اینکه انفاق کنید. [حسن] «حَتّی تُنفِقُوا مِمّا تُحِبُّونَ» یعنی حتی تنفقوا المال و اینکه در انفاق کنایه به «بر» شده برای اینست که تمام مردم مال را دوست دارند، و بقولی آنچه را که از نفیس‌ترین اموالشان باشد نه رذل‌ترین مالشان لقوله تعالی «وَ لا تَیَمَّمُوا الخَبِیثَ مِنهُ تُنفِقُونَ» و بقولی آن زکوة واجبه است و آنچه را که خدای تعالی در اموال واجب گردانیده. [إبن عباس و حسن] و بقولی آنچه را که انسان انفاق میکند در راه خیرات «بر» است.
[مجاهد و جماعتی] از ابی طفیل روایت شده که جامه‌ئی خریدم و از خوبی آن تعجب کردم پس آنرا صدقه دادم و گفت از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شنیدم که میگفت کسیکه بر نفس خود ایثار کند (یعنی آنچه خود محتاج است بآن در راه خدا انفاق کند) در روز قیامت خدای تعالی بهشت را بر او ایثار میکند و کسیکه چیزی را دوست دارد و او را برای خدا قرار دهد در روز قیامت خدای تعالی میگوید بندگان در دنیا بین یکدیگر بنیکوئی مکافات میکردند امروز من آنها را ببهشت مکافات کنم و روایت شده که ابا طلحه را خانه‌ئی بود و دوست‌ترین مالهای او نزد او بود وقتی اینکه آیه آمد آنرا بین خویشاوندانش قسمت نمود پس رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود
«بخ بخ لک مال رابح»
یعنی به به ای ابا طلحه اینکه مالی است که تو را

صفحه : ۱۸۲

سود میدهد و گفت مصلحت در آن دانم که آنرا بر خویشان خود وقف کنی او گفت یا رسول اللّه آنچه فرمود همان طور میکنم.
و إبن عمیر کنیزی داشت که او را دوست میداشت او را آزاد کرد و اینکه آیه را تلاوت فرمود و پس از آن گفت اگر نبود برای اینکه نمیخواهم برگردم بآنچه در راه خدا انفاق کردم همانا آنرا بنکاح خود در میآوردم. و اباذر غفاری را میهمانی بود باو گفت من شغلی دارم برو در فلان موضع من شترهائی دارم یکی از آنرا بیاور آن شخص رفت یک شتر لاغر آورد اباذر گفت چرا شتر فربه نیاوردی آنشخص گفت برای اینکه برای خودت باشد که وقتی بآن حاجت پیدا کنی اباذر گفت روز حاجت من روزی است که در قبر باشم با اینکه خدا فرموده «لَن تَنالُوا البِرَّ حَتّی تُنفِقُوا مِمّا تُحِبُّونَ».
از اباذر غفاری روایت کرده‌اند که گفت تو را در مالت سه انباز است یعنی سه شریک است: یکی قدر که دستور آن با تو نیارد و از تو طلب نکند که کدام ببرد بهتر و بدتر (یعنی آفت خدائی) دوم وارث است که منتظر آنست که تو چشم بر هم نهی تا مالت را ببرد، و انباز سوم توئی که اگر بتوانی بکن که تو عاجزترین سه گانه نباشی بکن آنچه خدای تعالی گفت «لَن تَنالُوا البِرَّ حَتّی تُنفِقُوا مِمّا تُحِبُّونَ» و اینکه اینکه شتر نزد من از دوست‌ترین چیزی است از مال من پس دوست داشتم برای خود پیش بفرستم.

و بعضی مفسرین گفته اینکه آیه بر فتوت دلالت دارد که حق تعالی باین آیه بما فتوت آموخت و گفت «لَن تَنالُوا البِرَّ حَتّی تُنفِقُوا مِمّا تُحِبُّون» برّ من ببرّ خود دریابی که من با تو کنم آنچه با برادران خود کنی به اینکه که بمال و جاه خود بآنها انفاق کنی و آنچه را که دوست داری بدهی در اینجا بده تا آنجا یعنی در قیامت بتو مقابل آن بعدل بدهند و بفضل زیادتر عطا کنند و نگر تا گمان نبری که آنچه تو میکنی از خیر و بر بر من پوشیده است.

صفحه : ۱۸۳

وَ ما تُنفِقُوا مِن شَیءٍ فَإِنَّ اللّهَ بِهِ عَلِیمٌ فاء فان اللّه جواب شرط است و اگر چه خدای تعالی عالم است در هر حالی و در آن دو وجه گفته شده یکی در تقدیر «وَ ما تُنفِقُوا مِن شَیءٍ» یعنی آنچه انفاق کنید کم باشد یا زیاد خدا پاداش میدهد زیرا که او عالم است و چیزی بر او پنهان نیست، و وجه دیگر در تقدیر اینکه است که خدا بآن عالم است بحدیکه عمل بر آن واقع گردیده از حسن نیت یا قبح آن.

اگر گفته شود چگونه فرموده «لَن تَنالُوا البِرَّ حَتّی تُنفِقُوا مِمّا تُحِبُّون» در صورتی که فقیر ببهشت میرسد اگر چه انفاق نکرده، در پاسخ گفته شده «کلام خرج مخرج الحث علی الانفاق» و آن مقید بامکان است و اینکه بطور اطلاق گفته برای مبالغه و ترغیب است و او اینکه است که گفته شود هرگز نمیرسد بنیکی کامل بر شریفترین وجوه حتی تنفقوا مما تحبون، و از إبن عمر روایت شده که گفته سائلی از نبی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از اینکه آیه سؤال نمود گفت آن اینکه است که مال را انفاق کند کسیکه شجیج است و مال را دوست دارد و از فقر بترسد.

در کشف الاسرار چه خوب گفته قوله تعالی «لَن تَنالُوا البِرَّ حَتّی تُنفِقُوا مِمّا تُحِبُّون» من انفق محبوبه من الدنیا وجد مطلوبه من المولی و من انفق الدنیا و العقبی وجد الحق تعالی و شتان ما بینهما» یکی مال باخت در دنیا ببرّ بخدا رسید، یکی ثواب باخت و در عقبی بوصل اللّه رسید، هر که امروز بمال و جاه بماند فردا از ناز و نعمت درماند و هر که فردا با ناز و نعمت بماند از راز ولی نعمت باز ماند.

بهر چز راه باز افتی چه کفر آن حرف و چه ایمان بهر چز دوست وامانی چه زشت آن نقش و چه زیبا

«حَتّی تُنفِقُوا مِمّا تُحِبُّون» من تبعیض در سخن آورد میگوید اگر بعضی هزینه کنی از آنچه دوست داری «ببرّ» مولی رسی دلیل کند که اگر همه هزینه کنی بقرب مولی رسی، ای بیچاره چون میدانی که ببرّ او نرسی تا آنچه دوست

صفحه : ۱۸۴

داری ندهی پس چه طمع داری که بیار رسی با اینکه همه غوغا و سودا که در سر داری.

[پایان] کُلُّ الطَّعامِ کانَ حِلًّا لِبَنِی إِسرائِیلَ إِلّا ما حَرَّمَ إِسرائِیلُ عَلی نَفسِهِ مِن قَبلِ أَن تُنَزَّلَ التَّوراةُ تمام انواع خوراکیها برای بنی اسرائیل پسران یعقوب حلال بود «حل» مصدر است که صفت طعام واقع گردیده و مفرد و جمع و مؤنث و مذکر آن یکی است قوله تعالی «لا هُنَّ حِلٌّ لَهُم» سوره ممتحنهٔ آیه ۱۰.

در تفسیر مجمع از إبن عباس و مجاهد و ضحاک نقل کرده که چون اینکه آیه نازل شد که «فَبِظُلمٍ مِنَ الَّذِینَ هادُوا حَرَّمنا عَلَیهِم طَیِّباتٍ أُحِلَّت لَهُم» یعنی بشومی ظالم و معصیت یهودیان بعضی طعامهای پاک حلال را چون لحوم ماهی و شحوم غنم و بقر و امثال آن برایشان حرام گردانیدیم یهودیان از اینکه آشفته شدند گفتند اینها همیشه محرم بوده است حق تعالی آنرا تکذیب نموده و گفت که خوردن همه طعامها بر یعقوب و اولاد او حلال بود «إِلّا ما حَرَّمَ إِسرائِیلُ عَلی نَفسِهِ» مگر آنچه را که یعقوب بر خود حرام

گردانیده چون گوشت و شیر شتر، و نزد عکرمه هر دو گوشه کبد و کلیتین و شحوم مگر شحوم پشت و اینکه برای اینکه بود که یعقوب را عرق النساء عارض شد نذر کرد که اگر خدا مرا شفا دهد هر طعام و شراب که دوست‌تر دارم بر خود حرام سازم حق تعالی او را شفا بخشید و گوشت شتر و شیر او را که از همه مطعومات و مشروبات پاکیزه‌تر بود «تقربا الی اللّه و وفاء لنذره» بر خود حرام ساخت یهودیان بمتابعت او از آنها اجتناب نمودند گفتند تورات بحرمت اینها حکم کرده حق تعالی فرمود چنین نیست که اینها میگویند بلکه یعقوب اینها را بسبب نذر بر خود حرام کرده.

«مِن قَبلِ أن تُنَزَّلَ التَّوراةُ» پیش از اینکه تورات فرود آید و ای رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم اگر اینان انکار کنند بگو تورات را بیاورید «إِن کُنتُم صادِقِینَ» صاحب منهج گفته یهود جسارت نکردند بر آوردن تورات چون میدانستند

صفحه : ۱۸۵

پیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در اینکه باب راست میگوید و آنها دروغ میگویند و اینکه دلیل است بر صحت نبوت حضرت رسالت [ص] زیرا که اینکه اخبار از غیب است و رسول [ص] تورات را ندیده بود. [پایان] در مجمع گفته در کیفیت تحریم کردن یعقوب بعضی از اشیاء را اختلاف است نزد بعضی باجتهاد او بوده و نزد بعضی بنذر چنانچه گذشت، و بعضی گفته‌اند آن بنصی بود که از حق تعالی بر او وارد گردیده، و بعضی گفته‌اند حرام کردن یعقوب اینها را از قبیل تحریم زهاد بود که اشیاء لذت آور را بر خود حرام گردانند و بنا بر اینکه اجتهاد باشد دلالت نمیکند بر جواز اجتهاد پیمبران در مسائل شرعیه چنانچه بعضی گمان کرده‌اند زیرا که میتوان گفت که اجتهاد آنها باذن حق تعالی باشد پس آن در حکم تحریم آنست. [پایان] فَمَنِ افتَری عَلَی اللّهِ الکَذِبَ مِن بَعدِ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ آیه مفتریان بر خدا را از ظالمین و ستمکاران بشمار آورده و اعتراض بیهودیان است که چیزی را که خدا حرام ننموده مثل همان خوردن گوشت و شیر شتر و بعضی چیزهای دیگر اینها بدروغ نسبت بخدا میدهند که خدای تعالی اینها را حرام کرده و نسبت بدین ابراهیم میدهند و آنها در اینکه نسبت از چند جهت خطا کرده‌اند: یکی افتراء بخدا که بدترین گناهان کبیره بشمار میرود و نسبت دروغ بحکم او میدهند، و دیگر نسبت بدین ابراهیمی که در دین ابراهیم حرام بوده، سوم اعتراض برسول که تو بر ملت ابراهیم چنانچه مدعی آن میباشی عمل نمیکنی اینکه است که بجمله اسمیه «هُمُ الظّالِمُونَ» ظلم آنها را در اینکه نسبت مؤکد گردانیده اشاره به اینکه که ظلمشان بسیار قبیح است و مجازاتش شدید خواهد بود.

قُل صَدَقَ اللّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبراهِیمَ حَنِیفاً وَ ما کانَ مِنَ المُشرِکِینَ خطاب برسول است که ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم باین یهودیان بگو که خدای تعالی راست گفت در آن خبر که داد قوله «کُلُّ الطَّعامِ کانَ حِلًّا لِبَنِی إِسرائِیلَ

صفحه : ۱۸۶

إِلّا ما حَرَّمَ إِسرائِیلُ عَلی نَفسِهِ» «فَاتَّبِعُوا» پس متابعت کنید طریقه و ملت ابراهیم را «حَنِیفاً» حال است یعنی پیروی کنید از ملت یا سنت ابراهیم در حالیکه میل کننده بود از ادیان باطله بدین حق و ابراهیم از مشرکین نبود بلکه موحد حقیقی بود.

ظاهرا آیه ارشاد بیهودیان است که شمائی که میگوئید ما تابع دین ابراهیم میباشیم دین و ملت ابراهیم مطابق همین دین اسلام است که شما را بآن میخوانم و چون شریعت رسول صلّی اللّه علیه و آله مطابق و موافق شریعت ابراهیم علیه السّلام بود اینکه است که فرمود «فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبراهِیمَ حَنِیفاً».

در منهج گفته بدان که صحیح آنست که پیغمبر ما [ص] متعبد بشریعت انبیای سابق نبود و لیکن شریعت او موافق شریعت ابراهیم [ع] بود اینکه بود که فرمود «فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبراهِیمَ» و بقولی از اول بعثت بطریق الهام و منام بدین اسلام مأمور بود. [پایان]

صفحه : ۱۸۷

[سوره آل‌عمران (۳): آیات ۹۶ تا ۱۰۳]

اشاره

إِنَّ أَوَّلَ بَيتٍ وُضِعَ لِلنّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبارَكاً وَ هُديً لِلعالَمِينَ (۹۶) فِيهِ آياتٌ بَيِّناتٌ مَقامُ إِبراهِيمَ وَ مَن دَخَلَهُ كانَ آمِناً وَ لِلّهِ عَلَى النّاسِ حِجُّ البَيتِ مَنِ استَطاعَ إِلَيهِ سَبِيلاً وَ مَن كَفَرَ فَإِنَّ اللّهَ غَنِيٌّ عَنِ العالَمِينَ (۹۷) قُل يا أَهلَ الكِتابِ لِمَ تَكفُرُونَ بِآياتِ اللّهِ وَ اللّهُ شَهِيدٌ عَلى ما تَعمَلُونَ (۹۸) قُل يا أَهلَ الكِتابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللّهِ مَن آمَنَ تَبغُونَها عِوَجاً وَ أَنتُم شُهَداءُ وَ مَا اللّهُ بِغافِلٍ عَمّا تَعمَلُونَ (۹۹) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تُطِيعُوا فَرِيقاً مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الكِتابَ يَرُدُّوكُم بَعدَ إِيمانِكُم كافِرِينَ (۱۰۰)
وَ كَيفَ تَكفُرُونَ وَ أَنتُم تُتلى عَلَيكُم آياتُ اللّهِ وَ فِيكُم رَسُولُهُ وَ مَن يَعتَصِم بِاللّهِ فَقَد هُدِيَ إِلى صِراطٍ مُستَقِيمٍ (۱۰۱) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ حَقَّ تُقاتِهِ وَ لا تَمُوتُنَّ إِلاّ وَ أَنتُم مُسلِمُونَ (۱۰۲) وَ اعتَصِمُوا بِحَبلِ اللّهِ جَمِيعاً وَ لا تَفَرَّقُوا وَ اذكُرُوا نِعمَتَ اللّهِ عَلَيكُم إِذ كُنتُم أَعداءً فَأَلَّفَ بَينَ قُلُوبِكُم فَأَصبَحتُم بِنِعمَتِهِ إِخواناً وَ كُنتُم عَلى شَفا حُفرَةٍ مِنَ النّارِ فَأَنقَذَكُم مِنها كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللّهُ لَكُم آياتِهِ لَعَلَّكُم تَهتَدُونَ (۱۰۳)

صفحه : ۱۸۸

[ترجمه]

اول خانه‌ئی که برای عبادت‌گاه مردم وضع گردیده همان خانه بکه است که مبارك و با برکت و برای جهانیان هدایت است [۹۶]
و در آن بکه است نشانه‌های آیات خدا و مقام ابراهیم است و کسیکه در مکه داخل گردد در محل امن قرار گرفته و زیارت خانه کعبه بر هر کسی که استطاعت دارد واجب است و کسیکه بوجوب حج کافر گردد همانا خدای تعالی از جهانیان بی‌نیاز است [۹۷]
ای رسول باهل کتاب بگو برای چه بآیات خدا کافر شدید در حالیکه خدا گواه است بر آنچه عمل میکنید [۹۸]
بگو ای اهل کتاب برای چه راه خدا را بستید برای کسیکه ایمان آورده و او را براه کج و طغیان وا میدارید در حالیکه شما بزشتی اینکه عمل آگاهید و خدا از آنچه شما انجام میدهید غافل نیست [۹۹]
ای کسانیکه ایمان آورده‌اید اگر مطیع جماعتی از اهل کتاب گردید شما را بعد از ایمانتان بکفر برمیگردانند [۱۰۰]
و چگونه شما کافر میگردید در حالیکه آیات خدا بر شما خوانده شده و رسول او در میان شما است و کسیکه بخدا متمسك گردد حقیقةً براه راست هدایت یافته [۱۰۱]
ای کسانیکه ایمان آورده‌اید حکم خدا را نگاه دارید آنطوریکه شایسته نگاهداری است تا نمیرید مگر در حالیکه شما مسلمان باشید [۱۰۲]
و تمام شما مسلمانان تمسك نمائید بریسمان (حکم اسلام) و متفرق نگردید و همیشه نعمت خدا را بر خودتان یاد کنید وقتی که شما با هم دشمن بودید و خدا بین قلبهای شما الفت انداخت و با هم برادر گردیدید و در پرتگاه آتش بودید و خدا شما را از آن نجات داد اینکه چنین خدا آیاتش را برای شما ظاهر میگرداند شاید شما هدایت یابید [۱۰۳].

صفحه : ۱۸۹

(توضیح آیات)

إِنَّ أَوَّلَ بَیتٍ وُضِعَ لِلنّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّهَ مُبارَکاً وَ هُدیً لِلعالَمِینَ همانا اول خانه‌ئی که برای مردم تأسیس شده و وضع برای عبادت گردیده خانه کعبه است، در آیه راجع بخانه کعبه سه فضیلت یادآوری میکند:

۱- اول خانه‌ئی است که برای عبادت و مخصوص بآن وضع گردیده و اینکه خانه کعبه را متصف گردانیده باول خانه‌ئی که برای عبادت تأسیس شده با اینکه قبلا مردم ببیت المقدس برای عبادت رو میکردند چنانچه عبادت‌گاه مریم و زکریا بوده، میشود گفت اولیت از جهت زمان بوده زیرا که خانه کعبه بدست ابراهیم و اسماعیل بامر حق تعالی برای عبادت‌گاه مردم تأسیس گردیده و بیت المقدس را سلیمان محل عبادت قرار داده که قرنها بعد از ابراهیم میزیسته، و میشود گفت اولیت مکه شاید از جهت شرافت خانه کعبه باشد بر تمام معبدها.

۲- اینکه خانه کعبه را مبارك نامیده یعنی او را بتبرك و برکت و خیر و عظمت توصیف گردانیده و چون مبارك از باب مفاعله از برکت است که عبارت باشد از خیر کثیر پس کعبه را مبارك نامیده و چون خیر زیاد و فراوان از خیرات دنیوی و اخری در آن است.

۳- «وَ هُدیً لِلعالَمِینَ» شاید اشاره باین باشد که فیض و برکت خانه کعبه اختصاص ببعضی دون بعضی ندارد بلکه فیض آن عام است هر قومی و طائفه‌ئی در تجاراتشان و معاملاتشان و بدست آوردن مال و ارزاق از برکت آن فیض میبرند و اینکه خیرات و برکاتیکه از مکه نصیب مردم گردیده از دعای ابراهیم است که در سوره ابراهیم آیه ۱۳۷ بآن تصریح شده «رَبَّنا إِنِّی أَسکَنتُ مِن ذُرِّیَّتِی بِوادٍ غَیرِ ذِی زَرعٍ عِندَ بَیتِکَ المُحَرَّمِ رَبَّنا لِیُقِیمُوا الصَّلاهَ فَاجعَل أَفئِدَهً مِنَ النّاسِ تَهوِی إِلَیهِم وَ ارزُقهُم مِنَ الثَّمَراتِ لَعَلَّهُم یَشکُرُونَ».

و گفته‌اند خدای تعالی در اینکه آیه هفت فضیلت برای کعبه شمرده که در

صفحه : ۱۹۰

باره بیت المقدس نشمرده، و نیز گفته‌اند چون یهودیان اختلاف کردند در تأویل آیه «إِنَّ أَوَّلَ بَیتٍ وُضِعَ لِلنّاسِ» بعضی گفتند مقصود اول بقعه‌ئی است که از زمین بر روی آب پدید آمد که خداوند زمین کعبه را از کف سفید بیافرید و پس از دو هزار سال زمین را آفرید یعنی زمین را از زیر خانه کعبه بیرون آوردند.

[عبد اللّه عمر و مجاهد و قتاده و سدی] و بقولی اول بقعه‌ئی که در روی زمین بنا کردند خانه کعبه بود بروایتی از علی بن الحسین زین العابدین علیه السّلام از سبب طواف پرسیدند گفت خدای تعالی در زیر عرش خانه‌ئی قرار داد که آنرا بیت المعمور گویند که در سوره و الطور فرموده «وَ البَیتِ المَعمُورِ» و فرشتگان را امر فرمود دور آن طواف کنند تا طواف عرش را رها کنند تا آسان‌تر باشد برای آنها آنگاه فرشتگان زمین را فرمود تا برابر آن در روی زمین آنجا که امروز خانه کعبه است خانه بنا کردند بر شکل آن در طول و عرض و نامش را ضراح نهادند و آنان که در زمین بودند بر گرد آن طواف میکردند چنانچه اهل آسمان گرد بیت المعمور.

و بقول دیگر اول خانه‌ئی که آدم در زمین بنا کرد کعبه بود.

[عبد اللّه عباس] از إبن شهرآشوب از امیر المؤمنین علیه السّلام چنین نقل کرده‌اند که راجع بآیه «إِنَّ أَوَّلَ بَیتٍ وُضِعَ لِلنّاسِ» مردی از آنحضرت پرسید آیا خانه کعبه اولین خانه است که در روی زمین ساخته شد حضرت فرمود نه پیش از آن هم خانه‌هائی بوده لکن خانه کعبه اولین خانه مبارکی است که برای پرستش و عبادت کردن بندگان درست شده در آنجا هدایت و رحمت و برکت جمع است اول کسیکه آنرا بنا کرد ابراهیم بود بعدا که خراب شد قومی از عرب آنرا ساختند برای مرتبه سوم عمالقه آنرا بنا کردند و پس

از آن قریش آنرا درست نمودند.

صاحب المیزان گفته احادیث راجع بدحو الارض و بسط یافتن زمین از زیر کعبه زیاد نقل شده اینکه روایات مخالفتی با کتاب الهی ندارند و نه برهانی

صفحه : ۱۹۱

آنرا دفع کرده مگر آنچه علمای طبیعی قدیم می‌پنداشتند که زمین عنصری بسیط است آنهم که بطلانش امروز روشن شده و بی‌پایگی‌اش ثابت گشته است و آیات قرآن دلالت دارد که تشریع عمل حج پس از اتمام یافتن خانه کعبه قرار گرفته قوله تعالی در سوره بقره آیه ۱۲۵ «وَ عَهِدنا إِلی إِبراهِیمَ وَ إِسماعِیلَ أَن طَهِّرا بَیتِیَ لِلطّائِفِینَ وَ العاکِفِینَ وَ الرُّکَّعِ السُّجُودِ»(۱) و نیز در سوره حج آیه ۱۲۷ خطاب بحضرت ابراهیم علیه السّلام است «وَ أَذِّن فِی النّاسِ بِالحَجِّ یَأتُوکَ رِجالًا وَ عَلی کُلِّ ضامِرٍ یَأتِینَ مِن کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ»(۲).

آری آیه اخیر خود میرساند که دعوت ابراهیم [ع] و اعلان حج بزودی مورد قبول عامه مردم واقع شده عده زیادی از بلاد نزدیک و دور چادرنشین و شهری برای انجام دادن عمل حج خواهند آمد. [پایان] آیات و احادیثی که در فضیلت مکه و عمل حج وارد شده بسیار است و خدای تعالی آنرا بیت العتیق نامیده بمعنی کریم که دلالت دارد بر کرامت و بزرگواری آن که آن خانه آزاد و از دست ظالمان و جباران سرکش محفوظ داشت که قصد آن نکردند و او را شهر الحرام و مسجد الحرام و بیت الحرام نامید یعنی با شکوه و با وقار و جای امن و امان و نزول‌گاه انبیاء و منبع نبوت و ولایت و رسالت و مهبط وحی و قرآن، فِیهِ آیاتٌ بَیِّناتٌ مَقامُ إِبراهِیمَ وَ مَن دَخَلَهُ کانَ آمِناً در آن خانه نشانه‌های ظاهر است و در بیان نشانه‌های ظاهر و معرفی آن دو علامت آورده یکی مقام ابراهیم علیه السّلام است، بعضی گفته‌اند تمام مسجد و کعبه مقام ابراهیم است و بقول دیگر همان سنگی است که اکنون هنوز در آنجا محفوظ است و جای دو قدم ابراهیم از چپ و راست در آنجا پدیدار است و پیش

---

(۱) از ابراهیم و اسماعیل پیمان گرفتیم که خانه مرا برای طائفین و معتکفان و راکعان و ساجدان پاکیزه دارند.

(۲) مردم راههای حج را پیاده و سواره و از هر راه دور بسوی تو آیند.

صفحه : ۱۹۲

خانه برابر مشرق در حقه و غلاف پوشیده میدارند.

و فضیلت دیگری که در آیه یادآوری کرده «وَ مَن دَخَلَهُ کانَ آمِناً» اینکه امن در اثر دعای ابراهیم [ع] است که گفت «رَبِّ اجعَل هذا بَلَداً آمِناً» ابراهیم دعا کرد تا مکه حرمی ایمن گردد چنانچه هر جانی که در او گریزد ایمن بود و هر صید و وحشی که در آنجا رود او را نگیرند و اینکه امنیت از اثر دعای ابراهیم است که خداوند منت بر او و جهانیان گذاشت قوله تعالی «أَ وَ لَم یَرَوا أَنّا جَعَلنا حَرَماً آمِناً وَ یُتَخَطَّفُ النّاسُ مِن حَولِهِم».

در کشف الاسرار گفته «فیه آیات بینات» در آن خانه نشانهای روشن است که آن حق است و حقیقت یکی از آن نشانها مقام ابراهیم است از روی ظاهر قدم ابراهیم است بر سنگ خاره که روزی بوفا مخلوقی در آن قدم برداشت لا جرم رب العالمین اثر آن قدم را قبله جهانیان ساخت، اشارتی عظیم است کسی را که یک قدم بوفا، حق از بهر حق بردارد، و چه عجب اگر باطن وی قبله نظر حق شود اما از روی باطن، گفته‌اند مقام ابراهیم ایستادن‌گاه او است در خلت و اینکه قدم وی در راه خلت چنان درست آمد که هر چه داشت همه در باخت، هم کل و هم جزء و هم غیر. کل نفس او است، جزء فرزند او، غیر مال او. نفس بغیر آن داد و فرزند بقربان داد و مال بمهمان داد.

امروز كه ماه من مرا مهمان است بخشيدن جان و دل مرا پيمانست

دل را خطرى نيست سخن در جانست جان افشانم كه روز جان افشانست

[پايان] در اصول كافى على بن ابراهيم از پدرش و عبد اللّه صلت جميعا عن حماد بن عيسى از حريز بن عبد اللّه از زراره از ابى جعفر [ع] روايت كرده كه گفت

«بنى الاسلام على خمسة اشياء: ۱- الصلوة ۲- و الزكوة ۳- و الحج ۴- و الصوم ۵- و الولاية»

زراره گفت پس گفتم كدام يك از اينها بهتر است حضرت فرمود ولاية افضل است براى اينكه كليد آنها است و والى دليل است بر باقى (يعنى صاحب ولايت رهنما

صفحه : ۱۹۳

و دليل است بر باقى) زراره گويد گفتم پس از آن كدام افضلند گفت نماز رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فرمود

«الصلوة عمود دينكم»

زراره گفت پس از آن كدام يك افضلند حضرت گفت زكوة زيرا كه زكوة را مقارن نماز كرده و قبل از آن ابتداء بصلاة نموده و رسول اللّه [ص] فرمود

«الزكوة تذهب الذنوب»

زراره گويد گفتم آنكه پهلوى او است در فضل گفت حج قال اللّه عز و جل «لِلّهِ عَلَى النّاسِ حِجُّ البَيتِ مَنِ استَطاعَ إِلَيهِ سَبِيلًا وَ مَن كَفَرَ فَإِنَّ اللّهَ غَنِيٌّ عَنِ العالَمِينَ» و رسول فرمود يك حج مقبول بهتر است از بيست نافله و كسيكه باين بيت طواف كند و هفت عدد بشمارد و ركعاتش را نيكو بجا آورد خداوند او را ميآمرزد الى آخر حديث.

وَ لِلّهِ عَلَى النّاسِ حِجُّ البَيتِ مَنِ استَطاعَ إِلَيهِ سَبِيلًا گفته‌اند لام «للّه» براى ايجاب و اختصاص است مثل اينكه گفته شود براى فلان يعنى اينكه چيز مخصوص بفلانى است يعنى او راست و جز او را نيست «عَلَى النّاسِ» لفظ عام است كه شامل ميگردد شريف و وضيع و برّ و فاجر و مؤمن و كافر را اينكه است نظر بعموم آيه كفار مكلف بحج و عمره ميباشند اهل لغت گفته‌اند «الحج» بفتح مصدر و بكسر اسم است و حج در لغت بمعنى قصد است و در شرع بقصد مكان مخصوص در ايام مخصوصه اطلاق گرديده لاداء مناسك مخصوصه.

مَنِ استَطاعَ إِلَيهِ سَبِيلًا «من» بدل ناس است بدل بعض از كل است و تقدير در آيه «وَ لِلّهِ عَلَى النّاسِ» يعنى مستطيعين از آنها.

اما اينكه استطاعت بچه چيز محقق ميگردد در آن اختلاف است:

در مجمع گفته و معنى «مَنِ استَطاعَ إِلَيهِ سَبِيلًا» براى خدا است بر ذمّه كسانيكه از مردم استطاعت دارند حج بيت راهى يعنى كسيكه راهى از طريق نفس و استطاعت بدنى يا مال استطاعت مالى پيدا كند.

و در استطاعت اختلاف است بقولى آن زاد و راحله است [إبن عباس و إبن عمر]

صفحه : ۱۹۴

و بقولى استطاعت آنچيزى است كه بآن ممكن باشد بمكه برسد بهر وجهيكه امكان داشته باشد [حسن] و معنى آن قدرت بر وصول بمكه است و از ائمه ما [ع] چنين روايت شده كه استطاعت عبارت از وجود زاد و و راحله و نفقه كسى را كه نفقه او لازم است از

مال یا ضیاع یا حرفه که او را کفایت کند با صحت نفس و خالی بودن موانع بازگشت و امکان سیر.
«وَ مَن کَفَرَ» یعنی کسیکه جحود و انکار کند وجوب حج را و اعتقاد بوجوبش نداشته باشد کافر است. [إبن عباس و حسن] فَإِنَّ اللّٰهَ غَنِیٌّ عَنِ العالَمِینَ خدای تعالی مردم را متعبد نگردانیده برای اینکه محتاج بعبادت آنها بوده و همانا آنها را متعبد گردانیده که او را عبادت کنند باعمال حج برای اینکه عالم بوده بآن مصالح و فائده‌هائی که در اعمال حج منطوی است.
و بقولی مقصود بآن یهودند که چون نازل گردید قوله تعالی من به «وَ مَن یَبتَغِ غَیرَ الإِسلامِ دِیناً فَلَن یُقبَلَ مِنهُ» گفتند ما مسلمینیم پس آنها را امر بحج نمود و اینها حج ننمودند و علی هذا معنی «من کفر» یعنی کسیکه حج را ترک کند از اینکه جماعت (یهود) او کافر است «فَإِنَّ اللّٰهَ غَنِیٌّ عَنِ العالَمِینَ» و بقولی مقصود از کفر کفران نعمت است زیرا که امتثال امر خدا شکر نعمتهای او است و از ابی امامه از نبی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت شده که گفته کسیکه باز ندارد وی را از حج حاجتی ظاهری از قبیل مرض حابس یا سلطان جائر و حج نکند باو گفته میشود اگر خواهی یهودی باش و اگر خواهی نصرانی (یعنی از دین اسلام تارک حج بدون عذر موجه خارج است).
از ابی عبد اللّه علیه السّلام روایت شده که گفت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرموده حج و عمره فقر و گناه را میبرد همچنانچه کوره آهن گران چرکی و رنگ آهن را زایل میگرداند.
و اینکه آیه دلالت دارد بر فساد قول کسیکه گفته استطاعت با فعل تحقق

صفحه : ۱۹۵

میپذیرد زیرا که خدای تعالی حج را واجب کرده بر کسیکه استطاعت دارد و بر غیر مستطیع واجب ننموده و استطاعت ممکن نیست تحقق گیرد مگر بعد از حج قُل یا أَهلَ الکِتابِ لِمَ تَکفُرُونَ بِآیاتِ اللّٰهِ وَ اللّٰهُ شَهِیدٌ عَلی ما تَعمَلُونَ پس از آنکه آیات پیش مؤمنین را یادآوری میکند که ملت ابراهیم در پیش او حنیف و نیکو بود و اشاره میکند که دین من یعنی دین اسلام مطابق ملت ابراهیم است و اول خانه‌ئی که ابراهیم برای عبادت وضع نمود کعبه بود که در آن مقام ابراهیم است و برای کسانیکه استطاعت دارند حج را واجب گردانید و منکر آنرا کافر بشمار آورد. باهل کتاب اعتراض میکند که شاید مقصود یهودیها باشند یا تمام اهل کتاب که مصداق کامل از اهل کتاب یهودیان و نصاری میباشند و شاید توبیخ و سرزنش بآنها از جهت اینکه باشه که شمائی که ادعاء میکنید که تابع فرمان حقیم و خدا را عالم میدانید «لِمَ تَکفُرُونَ بِآیاتِ اللّٰهِ» چگونه بآیات خدا کافر میگردید شاید مقصود از آیات تورات و انجیل آن آیاتی باشد که ببعثت رسول امّی خبر داده باسم و نسب او را معرفی نموده در صورتی که خدا بر اعمال و افعال و گفتار شما گواهست که دانسته و فهمیده از روی عناد و لجاج انکار میکنید و حق را بر دیگران میپوشانید.
قُل یا أَهلَ الکِتابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِیلِ اللّٰهِ مَن آمَنَ تَبغُونَها عِوَجاً وَ أَنتُم شُهَداءُ اینکه آیه نیز خطاب باهل کتاب میکند و اعتراض بآنان مینماید که برای چه راه خدا را بر کسیکه ایمان آورده می‌بندید و آنرا براه کج میاندازید و در صدد آنید که راه را بر مؤمنین صد نمائید در حالیکه شما گواهان میباشید که راه حق طریق اسلام است و خدای تعالی غافل از حال و اعمال شما نیست.
مراد بلفظ استفهام توبیخ و سرزنش آنها است که شما که راه خدا را می‌بندید باید اقامه دلیل نمائید گویا فرمود «هاتُوا بُرهانَکُم» شما بایستی بر چنین عمل برهان بیاورید.

صفحه : ۱۹۶

وَ مَا اللّٰهُ بِغافِلٍ عَمّا تَعمَلُونَ و باید بدانید که خداوند از آنچه میکنید از اغواء کردن مؤمنین و بستن راه حق تعالی غافل نیست.
در منهج گفته مقصود از «مَن آمَنَ» عمار یاسر و رفقای اوینـد که یهودیان آنها را بکیش خود میخواندنـد و از انوار نقل میکنند که

گفته تکرار خطاب مبالغه است در تقریع و نفی عذر ایشان و اشعار به اینکه که هر یک از اینکه دو امر (صدّ کردن از راه خدا و بکجی انداختن) مستقبح است فی نفسه و مستقل باستجلاب عذاب، زید اسلم گوید آیه مخصوص بیهود است که سنگ فتنه در میان اوس و خزرج که از اهل اسلام بودند می‌انداختند و تعادی و تجاذب که در جاهلیت میان ایشان واقع شده بود بیاد ایشان میآوردند تا بمثل آن عود کنند و از اسلام ارتداد نمایند، و از حسن روایت شده که در باره یهود و ترسایان است که بعرب میگفتند اینکه محمّد صلّی اللّه علیه و آله آن محمدی نیست که ما وصف او را در تورات و انجیل خوانده‌ایم و پیمبران ما را بآن بشارت داده‌اند، و قوله تعالی «تَبغُونَها» حال است از ضمیر «یصدون» مشتق از «بغیه» بمعنی طلب یعنی چرا در صدد آنید که صد مؤمنین کنید از ایمان در حالیکه راه خدا را طلب میکنید «عِوَجاً» بکجی و انحراف که تلبیس میکنید و در وهم مردم می‌اندازید که در کتاب موسی علیه السّلام نسخ نیست و در کتاب محمّد صلّی اللّه علیه و آله نسخ است و صفات او را آنطوریکه در تورات است تغییر میدهید و امثال آن و باین طور آتش فتنه را در میان آنها برافروخته میگردانید، و صد مردمان از آن ضلال و اضلال است تا آنجا که گفته آنها احتیال میکردند اینکه بود که خدای تعالی فرمود «وَ مَا اللّهُ بِغافِلٍ عَمّا تَعمَلُونَ».

گفته‌اند شماس بن قیس یهودی مرد پیری بود و قاسی القلب شدید الکفر و العناد و کینه ورز و حسود و عیبجو و بدگوی مسلمانان بود روزی از مجمع اوس و خزرج گذشت دید ایشان حلقه زده‌اند و متفق الکلمه‌اند و از روی محبت و وداد با هم مجالست نموده‌اند و متفق الرأی شده‌اند و در جاهلیت میان ایشان

صفحه : ۱۹۷

حرب و قتال بود چون مسلمان شدند آن خصومت باتحاد و دوستی تبدیل گردید چون شماس دوستی و اتحاد آنها را بدید آتش حسد و حقد او اشتعال نموده با خود گفت اگر اینها باین طریق باشند بر ما غلبه کنند و بر ما کار تباه گردد شخصی را فرستاد تا میان آنها بنشیند و از واقعات بقاس که جنگ عظیمی بود بین آن دو قبیله و اینکه خزرج در آن جنگ مغلوب گردید، سخنی در میان آورد و قصیده که در آن ایام مشتمل بر مذمت خزرج گفته بودند بخواند چون ذکر اینکه محاربه بمیان آمد و ابیات قصیده بمسامع خزرجیان رسید از غایت آشفتگی آنها نیز زبان بهجای اوسیان گشودند و ایشان تحمل ننموده آغاز سب خزرجیان گشودند کار بجنگ و مجادله کشید فی الحال جبرئیل با اینکه آیات نازل گردید پیغمبر اسلام بمعرکه آنها درآمد و در قلب دو صف قرار گرفت و فرمود با وجود اینکه من در میان شمایم داعیه رسوم جاهلیت را وا نمیگذارید پس از آنکه خداوند شما را باسلام گرامی گردانیده طریق دین داری فرو میگذارید آنها دانستند که اینکه از نزغات شیطان و کید دشمنان است فی الحال استغفارکنان سلاحها بریختند و اشک ریزان یکدیگر را در کنار گرفتند و صلح کردند و دانستند که اگر فرمان یهود را ببرند از ایمان بکفر باز میگردند. [پایان] یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِن تُطِیعُوا فَرِیقاً مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ یَرُدُّوکُم بَعدَ إِیمانِکُم کافِرِینَ آیه خطاب شفقت آمیز بمؤمنین نموده شاید مورد خطاب همان مؤمنینی بودند که یهودی بنام شماس بن قیس و یاران او که در شأن نزول آیه گفته‌اند مقصود باشد که آنها آتش فتنه را بپا کردند.

لکن شأن نزول مخصص آیات نیست آیات مطلق است و لو در مورد خاصی فرود آمده باشد.

خلاصه آیه مؤمنین را خاطر نشان میکند که بدانید دشمنان دین بسیارند اگر تابع طائفه‌ئی از آنها گردید یعنی یهود شما را از ایمان بکفر برمیگردانند

صفحه : ۱۹۸

پس از آنگه ایمان آورده‌اید و ظاهرا اینکه جماعتی که مورد خطاب یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا گردیده‌اند ایمانشان از روی حقیقت و

واقعیت بوده که شأنیت چنین خطابی را داشته‌اند.

وَ کَیفَ تَکفُرُونَ وَ أَنتُم تُتلی عَلَیکُم آیاتُ اللّهِ وَ فِیکُم رَسُولُهُ چگونه شما پس از ایمان و اتمام حجت و دانشی که در اثر تلاوت آیات خدا برای شما پدید گردیده برمیگردید بهمان زمان جاهلیت «وَ کَیفَ تَکفُرُونَ» استفهام در مقام انکار و تعجب آمده یعنی چگونه شما پس از ایمان و آیات در حالیکه رسول خدا در میان شما است کافر میگردید و اینکه مطلب خیلی غریب و مورد تعجب است که با وجود اینکه نور ساطع و آیات معجز نمای آن وجود مبارک که آئینه سر تا پا نمای اوصاف جلال و جمال احدی است بکفر بر گردید.

وَ مَن یَعتَصِم بِاللّهِ فَقَد هُدِیَ إِلی صِراطٍ مُستَقِیمٍ و یک دستور کلی و یک طریقی که انسان را از تمام لغزشها و فسادهای داخلی و از کید نفس و شیاطین و فسادهای خارجی از دشمنان دین و شیاطین انسی که بدتر از شیاطین جنی بنظر میآیند باز دارد اینکه است که فرموده کسیکه بخواهد از اینکه آفات محفوظ ماند بایستی چنگ بزند بعروهٔ الوثقی ایمان قوله تعالی در سوره بقره آیهٔ الکرسی «فَمَن یَکفُر بِالطّاغُوتِ وَ یُؤمِن بِاللّهِ فَقَدِ استَمسَکَ بِالعُروَهِٔ الوُثقی لَا انفِصامَ لَها» کسیکه چنگ بزند بدین خدا و قرآن را پیش روی خود قرار دهد و از شرّ شیطان جنی و انسی خود را در پناه او قرار دهد همانا طبق وعده‌ئی که داده او را براه مستقیم و طریق حق هدایت نموده و از شر هر ذی شری ویرا محفوظ میدارد.

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ حَقَّ تُقاتِهِ در اینکه آیه خدای تعالی بمؤمنین امر فرموده بتقوی و مؤکد گردانید تقوی را بآنطوریکه حق تقوی است.

صفحه : ۱۹۹

وَ لا تَمُوتُنَّ إِلّا وَ أَنتُم مُسلِمُونَ و شما بحال تقوی باقی باشید در حالیکه مسلمان بمیرید، شاید مقصود چنین باشد که بایستی تقوی چنان ملکه و جزء حالات نفسانی شما گردد که در هیچ حالی از شما جدا نشود تا وقتی که از دنیا بروید با اینکه حالت باشید.

چنانچه معلوم است کمتر آیه‌ئی در قرآن مجید آمده که امر بایمان بدون ضمیمه تقوی ذکر شده باشد هر جا امر بایمان شده تقوی یا عمل صالح ردیف آن قرار داده.

پس باین لحاظ نخست بایستی معنی لغوی تقوی معلوم گردد سپس استعمالات شرعی و عرفی آن دانسته شود اصل اتّقی اوتقی از باب افتعال بوده و او قلب بتاء شده و در هم ادغام گردیده و مجردش وقی و مصدر وقی الوقایهٔ و وقایه در لغت بمعنی حفظ است.

و بسیاری از دانشمندان گفته‌اند مقصود از «اتَّقُوا اللّهَ حَقَّ تُقاتِهِ» جدیت نمودن بر ترک محرمات و اجتناب از شبهات بلکه بعض مباحات و بذل جهد در فعل طاعات و نگاه داشتن نفس و حفظ او از عذاب خدا است.

لکن ممکن است «اتَّقُوا اللّهَ» را بر همان معنی لغوی باقی گذاریم بدون صرف نمودن بر معنی دیگر زیرا که تا ممکن است کلام را بر معنی لغوی خود گذاشت جایز نیست حمل بر معنی دیگری نمود زیرا که آن خلاف اصل است مگر در موردی که ضرورت ایجاب نماید و در اینجا ضرورتی نیست و شکی نیست که حمل تقوی را بر ترک محرمات و غیر آن محتاج باین است که چیزی در آن اضافه شود مثل اینکه گفته شود «اتَّقُوا اللّهَ» نگاه دارید نفس خود را از عذاب خدا، در اینکه هنگام تقوی را حمل کرده‌ایم بر معنای مجازی و آنرا از معنی لغوی آن منصرف گردانیده‌ایم بدون ضرورت.

پس ممکن است تقوی را حمل کنیم بر معنی حقیقی آن و بنا بر اینکه «اتَّقُوا اللّهَ حَقَّ تُقاتِهِ» در آیه چنین میشود که خدا را در قلب خود نگاه دارید بدوام توجه و اقبال بتمام همت بسوی او و انقطاع از غیر بجناب او بطوریکه مشغول

صفحه : ۲۰۰

نشوید از او بغیر او و حق تقوی همین است که مؤمن بتمام همت رو باو آورد و ملحق باو گردد و از او بغیر التفات نکند. و اجتناب از معاصی و فعل طاعات چنانچه در بعضی از اخبار آمده تفسیر بلازم او است و شاید تفسیر بلازم تقوی کرده‌اند برای اینکه عقول اکثر مردم از درك معنی حقیقی آن قاصر است و وظیفه حجج الهی اینکه است که بقدر عقول مردم با آنها سخن گویند تا اینکه بر ضعفاء امر مشتبه نگردد و بگمراهی نیفتند و شاید چون اتیان بواجبات و ترك محرمات سبب طهارت نفس میگردد مجازا بعلاقه سببیهٔ و مسببیهٔ عمل بواجبات و ترك محرمات را تقوی نامیدند زیرا فعل واجبات و ترك محرمات ناشی از تقوی است.

در بحار از عدهٔ الداعی از عبد اللّه سنان از ابی عبد اللّه علیه السّلام چنین روایت کرده

«ایّما مؤمن اقبل قبل ما یحب اللّه اقبل اللّه علیه قبل کل ما یحب و من اعتصم باللّه بتقواه عصمه اللّه و من اقبل اللّه علیه و عصمه لم یبال لو سقطت السماء علی الارض و ان نزلت نازلهٔ علی اهل الارض فشملهم بلیهٔ کانت فی حرز اللّه بالتقوی عن کل بلیهٔ الیس اللّه یقول «إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی مَقامٍ أَمِینٍ»

. در اربعین هاشمیه در شرح حدیث گفته:

از اینکه حدیث شریف استفاده میشود آنچه را که در معنی تقوی گفته شد زیرا قوله «اقبل» اقبال مقابل ادبار است پس معنی چنین میشود کسیکه توجه کند بسوی خدای تعالی و رو کند بطرف آنچه را که خدای تعالی دوست میدارد و متابعت کند راه رضای او را و امتثال کند اوامر او را و اجتناب کند از نواهی «اقبل اللّه عز و جل» خدای تعالی بسوی او رو میکند. و اینکه نظیر قول او است «یُحِبُّهُم وَ یُحِبُّونَه» و قوله تعالی «فَاذکُرُونِی أَذکُرکُم» و در اینکه کلمات و امثال آن رموز و اسراری است که نه مقام و نه افهام وسعت ذکر آنرا دارد.

و قوله تعالی در اینکه حدیث شریف

«لم یبال لو سقطت السماء علی الارض»

نظیر قوله تعالی «أَلا إِنَّ أَولِیاءَ اللّهِ لا خَوفٌ عَلَیهِم وَ لا هُم یَحزَنُون»

صفحه : ۲۰۱

در تفسیر برهان از إبن شهرآشوب از تفسیر وکیع از عبد خیر نقل شده که گفت از علی بن ابی طالب علیه السّلام معنای «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ حَقَّ تُقاتِهِ» را پرسیدم فرمود بخدا سوگند غیر خاندان پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم کسی بآن عمل نکرده، مائیم که خدا را در خاطر داشته هرگز فراموش نکرده‌ایم شکر گذاریش نموده هرگز کفرانش نکرده‌ایم، اطاعتش نموده و هرگز معصیتش نکرده‌ایم.

چون اینکه آیه نازل شد صحابه پیغمبر [ص] گفتند ما را طاقت آن نیست پس خدای تعالی آیه «فَاتَّقُوا اللّهَ مَا استَطَعتُم» را نازل گردانید، وکیع گفت اینکه حدیث چه قدر بشما توانائی بخشید. [تفسیر المیزان] و نیز از در المنثور نقل کرده که حاکم در مستدرك و إبن مردویه از طریق دیگر از إبن مسعود نقل کرده‌اند که گفت رسول خدا در معنی «اتَّقُوا اللّهَ حَقَّ تُقاتِهِ» فرمود چنانچه با اطاعتش معصیتی نباشد و با یادش فراموشی همراه نشود باز در همان کتاب از خطیب از انس روایت کرده که گفت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود هیچ بنده‌ئی حق تقوای خدا را رعایت نکرده مگر آنکه بداند که آنچه باو رسیده از او تجاوز نمیکرد و آنچه از او تجاوز نموده هرگز باو نمیرسید.

[پایان] و نیز اشاره بصعود عبد دارد بتقوی و کمال توکله قوله تعالی «وَ مَن یَتَوَکَّل عَلَی اللّهِ فَهُوَ حَسبُهُ» و سرّ ذلك اینکه است که نفس انسان از جهت لطافتی که دارد مستعد قبول کل کمالات است و بهر چه رو کند صفات او را بخود میگیرد و هم رنگ او

میشود پس هر گاه رو کرد و توجه نمود بسوی ذوات خبیثه شریره شیطانیه یا بشریه یا بسوی امور دنیه دنیویه لا محاله صفات آنرا بخود میگیرد و با او در ظلمت طبیعت مستقر میگردد و بالاخره خوف و حزن و بلاء و محنت نصیب او میشود زیرا چون طبیعت از منبع وجود خیر دور است و در مرتبه نازل از مراتب واقع گردیده اینکه است که بموت و فنا و اضمحلال و تفرق اجزاء پیچیده شده.

صفحه : ۲۰۲

و اگر توجه کرد بسوی ذوات شریفه علویه ملکوتیه و امور جلیله اخرویه لا محاله صفات آنرا بخود میگیرد و متخلق میگردد باخلاق آنها و از جمله صفات آنها اینست که از طاعت خدا تخطی نمیکنند و طرفهٔ العینی مخالفت نمیکنند و بغیر او التفاتی ندارند مگر بآنچه امر فرموده.

پس وقتی انسان چنین شد یعنی وقتی بتمام همتش توجه کرد بسوی خدا در نتیجه مستقر میگردد در جوار قرب ربّ العالمین با ملائکه مقربین و انبیاء المرسلین و اولیائه المعصومین صلوات اللّه علیهم اجمعین آنوقت متخلق میگردد باخلاق اللّه چنانچه در روایت مشهور فرموده «العبودیهٔ جوهرهٔ کنهها الربوبیهٔ» و از اینکه بیان برای تو ظاهر میشود قوله تعالی «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقامٍ أَمِينٍ» و نیز اشاره بمعنی حقیقی تقوی دارد روایتی که در بحار از مصباح الشریعه از حضرت صادق علیه السّلام نقل میکند که فرموده «التقوی علی ثلاثهٔ اوجه تقوی باللّه فی اللّه و هو ترک الحلال فضلا عن شبههٔ و هو تقوی خاص الخاص، و تقوی من خوف النار و العقاب و هو ترک الحرام و هو تقوی العام، و مثل تقوی مثل آب است جاری در نهر و مثل اینکه طبقات ثلاثه در معنی تقوی مثل اشجاری است که غرس شده باشد بر حافه اینکه نهر من کل لون و جنس رهر درختی از آن نهر آب میخورند بقدر جوهرش و طعمش و لطافتش و کثافتش.

و شاهد بر توجیهی که شد قول او است «و مثل التقوی الخ» زیرا که تقوی را مثل آب قرار داده و طبقات ثلاث را حاصل از او پس همینطوریکه آب اصل است در پیدایش اشجار همچنین تقوی اصل است در حصول اجتناب از محرمات و شبهات بلکه مباحات.

و نیز در بحار از کتاب صفات الشیعه شیخ صدوق باسناده از علی بن عبد العزیز روایت میکند که گفته ابا عبد اللّه فرمود یا علی بن عبد العزیز تو را گریه مخالفین مغرور نگرداند زیرا که تقوی در قلب است تا آنچه که گفته:

از جمیع اینها بر تو ظاهر میگردد صحت آنچه گفتیم از اینکه تقوی عبارت

صفحه : ۲۰۳

است از اقبال قلب بسوی خدای تعالی بتمام قوی و منقطع گردیدن از غیر او و چنگ زدن بلطف و کرم او.

آری لازمه تقوی ورع از محارم اللّه است که منفک از تقوی نیست بلکه لازمه لا ینفک او است چگونه ممکن است کسیکه همیشه متذکر حق تعالی و بیاد او باشد عمل منافی رضای او از وی صادر گردد زیرا فرض اینکه است که شخص متقی مستغرق الهمّ در ملاحظه آثار جلال و جمال ایزد متعال میباشد. لکن کسی که از او غافل گردید چیزی مانع او نمیگردد از نفس پرستی و ارتکاب چیزیکه سخط حق را ایجاب نماید. [پایان] و باقی در اربعین هاشمیه در شرح حدیث ثلاثین بیان شده رجوع بآن جا شود.

و از جمله چیزهائی که مشعر بمعنی حقیقی تقوی است آخر آیه «وَ لا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُم مُسلِمُونَ» زیرا دوام تقوی در حالی محقق میگردد که ملکه نفسانی شده باشد و در قلب نفوذ نموده که در هیچ وقت از شخص متقی جدا نگردد و با همان حال تقوی بمیرد لکن در اعمال چنین دوامی نیست.

و نیز بمعنی حقیقی تقوی اشعار دارد قوله تعالی در سوره تغابن آیه ۱۶ «فَاتَّقُوا اللّهَ مَا استَطَعتُم» شاید اشاره باین باشد بقدری که قدرت دارید تقوی را از دست ندهید که معلوم میشود متصف گردیدن بتقوی بسیار مشکل است.

آری جای تردید نیست که پدید شدن تقوی با اختلاف مردم در قوی و استعداد که خیلی متفاوت است مخصوصا حق تقوی که در آیه ذکر شد بآن معنائی که گفتیم در وسع و طاقت اکثر مردم نیست مگر کمی از اشخاص بر جسته که مؤید بتأییدات الهی گردیده‌اند و آنها فقط مخلصین میباشند که از سر چشمه الطاف الهی قطره‌ئی بمشام جانشان رسیده و در اینکه مقام عکوف نموده‌اند و بفیوضات غیر متناهی ارجمند گردیده‌اند و ظاهرا برای همین مشکل بودن آنست که معصومین [ع] تقوی را در لفافه ترک معاصی و اجتناب از محرمات پیچیده‌اند که شاید مؤمنین از راه عمل نیکو و ترک محرمات با خلوص نیت بقدر استعدادشان بآن معنای

صفحه : ۲۰۴

حقیقی تقوی فائز گردند و نور ایمان در قلبشان نفوذ کند و ببعض درجات تقوی ارجمند کردند، و معلوم میشود اجتناب از محرمات و ترک نواهی با عمل طاعات طریق بسوی تقوی است اینکه است که بطور کلی بتمام مؤمنین امر بتقوی میکند یعنی اعمالیکه تقوی آور است پس بایستی همه در طریق تقوی قدم زنند و معلوم است تقوی یک فضیلت روحی و ملکه نفسانی است که در قلب انسان مهذب و وارسته از محبت دنیوی نفوذ مینماید و آن سیر باطنی است که پس از تهذیب اخلاق و عمل بطاعات و متخلق گردیدن باخلاق روحانیین در روحیه پاک ظهور مینماید و آدمی خودش چنین قدرتی ندارد که در خود بیاورد مگر بجذابیت حق تعالی.

وَ اعتَصِمُوا بِحَبلِ اللّهِ جَمِيعاً وَ لا تَفَرَّقُوا وَ اذكُرُوا نِعمَتَ اللّهِ عَلَيكُم در کشف الاسرار گفته قوله تعالی «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ حَقَّ تُقاتِهِ» هر جا که «يا أَيُّهَا النّاسُ» گفت «اتَّقُوا رَبَّكُم» در آن پیوست «اتَّقُوا رَبَّكُم» خطاب عموم است تقوای ایشان بر دیدار نعمت است و همت ایشان پرورش تن برای خدمت حق جل شأنه و «اتَّقُوا اللّهَ» خطاب اهل نواخت و کرامت است که تقوای ایشان بر مراقبت منعم است و قصد ایشان روح در مشاهدت حق و شتان ما بينهما «اتَّقُوا رَبَّكُم» خطاب مزدوران است و «اتَّقُوا اللّهَ» خطاب عارفان، مزدوران در طلب ناز و نعمتند و عارفان در طلب راز ولی نعمت، مزدوران از اللّه غیر او خواهند و عارفان خود اللّه خواهند تا آنجا که گفته:

گفته‌اند که تقوی بر سه قسم است: یکی تقوای عقوبت اندر صبر کردن از معاصی چنانچه گفت «وَ اتَّقُوا النّارَ الَّتِي أُعِدَّت لِلكافِرِينَ» دیگر تقوی اندر شکر نعمت چنانچه گفت «و اتقوا ربكم» دیگر تقوی برؤیت وحدانیت بی اعتبار ثواب و عقاب چنانچه گفت «اتَّقُوا اللّهَ حَقَّ تُقاتِهِ» اول تقوای ظالمان است، دیگر تقوای مقتصدانست: دیگر تقوای سابقان.

قوله تعالی «وَ اعتَصِمُوا بِحَبلِ اللّهِ جَمِيعاً وَ لا تَفَرَّقُوا» اول گفت «وَ مَن يَعتَصِم بِاللّهِ فَقَد هُدِيَ إِلي صِراطٍ مُستَقِيمٍ» و در آخر گفت «وَ اعتَصِمُوا بِحَبلِ اللّهِ جَمِيعاً»

صفحه : ۲۰۵

و در میان گفت «اتَّقُوا اللّهَ» سرّ ترتیب اینکه کلمات آنست که بنده قصد اعتصام داشت به اللّه و راه آن جز تقوی نیست، و حقیقت تقوی تحصیل طاعات است و تحصیل طاعات جز بکتاب و رسول نیست که حبل اللّه عبارت از آنست، میگوید دست در حبل اللّه زنید تا بتقوی برسید و از تقوی باعتصام او رسید و از اعتصام بتوکل رسید و از توکل باستسلام رسید از وسائط مستغنی شد و بحق قائم گشت فهو الذی قال اللّه عز و جل فیه «فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به الحدیث» و گفته‌اند اعتصام سه ضرب است، ضرب اول دست بتوحید زدن، چنانچه گفت «فَقَدِ استَمسَكَ بِالعُروَةِ الوُثقي» دیگر دست بقرآن زدن و بآن کار کردن، و ذلک فی قوله تعالی «وَ مَن يَعتَصِم بِاللّهِ» اینکه حق اعتصام است و هر حقی را حقیقتی است حقیقت اینکه دست اعتماد بضمان اللّه زدن است و دست مهر بلطف مولی زدن [پایان] پس از آنکه ذات متعال در آیه بالا- بمؤمنین امر بتقوی و محقق

گردانیدن آنرا بقوله تعالی «اتَّقُوا اللّه حَقَّ تُقاتِهِ» مسجل گردانیده در اینکه آیه که ظاهرا عطف بآیه بالا است گویا بمؤمنین توصیه و امر فرموده که برای حفظ جامعه‌تان و نیز برای باز شدن راهتان بسوی رحمت پروردگارتان و حفظتان از دشمنهای داخلی مثل نفس اماوه و شیاطین و دشمنان ظاهری مثل کفار و منافقین تماماتان جمعا چنگ بزنید بریسمان محکم توحید و قرآن قوله تعالی در سوره بقره آیهٔ الکرسی «فَمَن یَکفُر بِالطّاغُوتِ وَ یُؤمِن بِاللّهِ فَقَدِ استَمسَکَ بِالعُروَةِ الوُثقی لَا انفِصامَ لَها».

پس از ایمان قرآن کتاب جامع کاملی است که راه سعادت را برای انسان باز میکند کسیکه قرآن را پیش روی خود قرار داد و بدستورات آن عمل نمود تمام امور دنیوی و اخروی او بشایستگی اصلاح خواهد گردید، در اینکه آیه مبارکه اول امر فرموده چنک بزنید بریسمان محکم دین خدا و جمله بعد «وَ لا تَفَرَّقُوا» و از هم متفرق نگردید یک حکم عمومی جامعی است که هر یک از افراد دست بدست

صفحه : ۲۰۶

هم نهند و با هم در تقویت دین اسلام کوشش نمایند که اگر مثل امت موسی [ع] که شعبه شعبه شدند و امت عیسی [ع] که در امر عیسی متشتت گردیدند اگر با هم اتفاق نکنید شما هم مثل آنها متفرق خواهید گردید.

در منهج از دادان روایت کرده که گفته روزی در مسجد نزد امیر المؤمنین علیه السّلام رفتم رأس جالوت سر احبار یهود و جاثلیق پیشوای عیسویان بودند که بعنف تمام آنها را نزد حضرت آوردند حضرت رو برأس جالوت کرد و فرمود یا رأس الجالوت میدانی یهودان بعد از موسی [ع] چند فرقه شدند گفت در کتاب نگرم و بگویم حضرت گفت

«لعنک اللّه من رئیس قوم»

خدا لعنت کند رئیس قومی را که وقتی از حلال و حرام دینشان سؤال شود بگوید باید در کتاب نظر کنم و بگویم آیا اگر کتاب سوخته شود یا سرقت گردد تو چه خواهی کرد، پس از آن رو بجاثلیق کرد و گفت پس از عیسی عیسویان بر چند فرقه شدند گفت بر چهل و پنج فرمود دروغ میگوئی بخدا قسم من تورات و انجیل را بهتر از شما میدانم امت موسی هفتاد و یک فرقه شدند و هفتاد فرقه آنها هالکند مگر یک فرقه که ناجی است و اینها آنانند که خدا فرموده «وَ مِن قَومِ مُوسی أُمَّةٌ یَهدُونَ بِالحَقِّ» و امت عیسی پس از او هفتاد دو فرقه شدند یکی از آنها ناجی است و باقی هالک و آنها آن جماعتند که حق تعالی در شأن آنها فرموده «تَری أَعیُنَهُم تَفِیضُ مِنَ الدَّمعِ مِمّا عَرَفُوا» و از امت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله هفتاد و سه فرقه شدند یکی از آنها رستگارند و باقی هالک و آن فرقه ناجیه آنهایند که در شأن ایشان فرموده «وَ مِمَّن خَلَقنا أُمَّةٌ یَهدُونَ بِالحَقِّ وَ بِهِ یَعدِلُونَ» و آنها شیعه منند- و حدیث مشهور متواتر «الحق مع علی و علی مع الحق یدور حیث ما دار»

مصداق اینکه است و مضمون حدیث راجع باین است که حق با علی است و علی با حق دور میزند و میگردد با علی هر جا که علی است یعنی هر دو لازم و ملزوم یکدیگرند و از هم منفک نمیشوند.

روایت شده که چون حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود

«ستفرق امتی علی ثلاثة

صفحه : ۲۰۷

و سبعین، فرقة منها ناجیة و الباقی هالکة»

یعنی بزودی امت من هفتاد و سه فرقه میگردند یک فرقه ناجی و باقی هالک و زیانکارند گفتند یا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرقه ناجیه کیانند فرمود اهل بیت من و تابعین ایشان و بعد از آن گفت

«مثل اهل بيتى كمثل سفينة نوح من ركب فيها نجى و من تخلف عنها غرق»
يعنى مثل اهل بيت من مثل كشتى نوح است هر كس در او نشست از غرق نجات يافت و هر كس تخلف كرد هلاك و غرق گرديد. [پايان] وَ اذكُرُوا نِعمَتَ اللّهِ عَلَيكُم إِذ كُنتُم أَعداءً فَأَلَّفَ بَينَ قُلُوبِكُم فَأَصبَحتُم بِنِعمَتِهِ إِخواناً آيه مؤمنين را بزمان جاهليت و بربريتشان يادآورى ميكند كه ياد كنيد زمانى را كه با هم دشمن بوديد و با يكديگر ضديت مينموديد تا اينكه بنور اسلام خداوند شما را روشن گردانيد و اينكه از بالاترين نعمتهاى خدا است كه موفق گردانيد شما را بر قبول ايمان و از بركت اسلام دشمنى شما تبديل بدوستى گرديد و تفرق شما تبديل باتفاق و يگانگى گرديد و بين شما اخوت و برادرى ايجاد گردانيد.
در حديث مشهور حضرت رسول صلّى اللّه عليه و آله بين اصحاب اخوت و برادرى انداخت و هر يك را با ديگرى برادر گردانيد و على بن أبى طالب عليه السّلام را با خودش برادر كرد اينكه است كه يكى از القاب على [ع] را اخو الرسول گويند و معلوم است غرض حضرت همان اتفاق جامعه اسلام بود و اتحاد و يگانگى بين مؤمنين كه يكى از نعمتهاى بزرگ خداوندى بشمار ميرود.
وَ كُنتُم عَلى شَفا حُفرَةٍ مِنَ النّارِ فَأَنقَذَكُم مِنها شفا برء و سفه طرف چاهست مثل جانب و جانبه يعنى شما مؤمنين در زمان جاهليت در شرف آتش جحيم بوديد و بنعمت اسلام از آتش نجات يافتيد، غرض اينكه قدر نعمت اسلام را بدانيد و باتفاق و دوستى با هم علم اسلام را بلند كنيد و نگذاريد بمخالفت با هم آن ورق زمان جاهليت شما عود كند و شيرازه اسلام

صفحه : ۲۰۸

را پاره كنيد و بر گرديد بزمان جاهليت.
كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللّهُ لَكُم آياتِهِ لَعَلَّكُم تَهتَدُونَ اينكه چنين خداى تعالى آيات خود را ظاهر گردانيده «لَعَلَّكُم» بجاى تعليل است يعنى بيان كرد آيات خود را كه شايد شما مؤمنين راه هدايت و رستگارى خود را بيابيد و در آن قدم زنيد و هدايت و رستگار گرديد.

صفحه : ۲۰۹

[سوره آل‌عمران (۳): آيات ۱۰۴ تا ۱۱۲]

اشاره

وَ لتَكُن مِنكُم أُمَّةٌ يَدعُونَ إِلَى الخَيرِ وَ يَأمُرُونَ بِالمَعرُوفِ وَ يَنهَونَ عَنِ المُنكَرِ وَ أُولئِكَ هُمُ المُفلِحُونَ (۱۰۴) وَ لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَ اختَلَفُوا مِن بَعدِ ما جاءَهُمُ البَيِّناتُ وَ أُولئِكَ لَهُم عَذابٌ عَظِيمٌ (۱۰۵) يَومَ تَبيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسوَدَّت وُجُوهُهُم أَ كَفَرتُم بَعدَ إِيمانِكُم فَذُوقُوا العَذابَ بِما كُنتُم تَكفُرُونَ (۱۰۶) وَ أَمَّا الَّذِينَ ابيَضَّت وُجُوهُهُم فَفِي رَحمَتِ اللّهِ هُم فِيها خالِدُونَ (۱۰۷) تِلكَ آياتُ اللّهِ نَتلُوها عَلَيكَ بِالحَقِّ وَ مَا اللّهُ يُرِيدُ ظُلماً لِلعالَمِينَ (۱۰۸)
وَ لِلّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الأَرضِ وَ إِلَى اللّهِ تُرجَعُ الأُمُورُ (۱۰۹) كُنتُم خَيرَ أُمَّةٍ أُخرِجَت لِلنّاسِ تَأمُرُونَ بِالمَعرُوفِ وَ تَنهَونَ عَنِ المُنكَرِ وَ تُؤمِنُونَ بِاللّهِ وَ لَو آمَنَ أَهلُ الكِتابِ لَكانَ خَيراً لَهُم مِنهُمُ المُؤمِنُونَ وَ أَكثَرُهُمُ الفاسِقُونَ (۱۱۰) لَن يَضُرُّوكُم إِلاّ أَذىً وَ إِن يُقاتِلُوكُم يُوَلُّوكُمُ الأَدبارَ ثُمَّ لا يُنصَرُونَ (۱۱۱) ضُرِبَت عَلَيهِمُ الذِّلَّةُ أَينَ ما ثُقِفُوا إِلاّ بِحَبلٍ مِنَ اللّهِ وَ حَبلٍ مِنَ النّاسِ وَ باؤُ بِغَضَبٍ مِنَ اللّهِ وَ ضُرِبَت عَلَيهِمُ المَسكَنَةُ ذلِكَ بِأَنَّهُم كانُوا يَكفُرُونَ بِآياتِ اللّهِ وَ يَقتُلُونَ الأَنبِياءَ بِغَيرِ حَقٍّ ذلِكَ بِما عَصَوا وَ كانُوا يَعتَدُونَ (۱۱۲)

صفحه : ۲۱۰

[ترجمه]

و باید باشند از شما مسلمان جماعتی که خلق را بخیر و صلاح بخوانند و امر باعمال نیکو و نهی از اعمال بد بنمایند و اینکه جماعت اینهایند رستگاران [۱۰۴]
و شما مؤمنین نبوده باشید مثل آنکسانیکه متفرق شدند و اختلاف کردند پس از آنکه آیات و ادله روشن برای آنها آمده بود و از برای چنین جماعتی عذاب بزرگ مهیّا گردیده [۱۰۵]
در روزی که رویهائی سفید و رویهائی سیاه و بآنکسانی که روهای آنها سیاه گردیده (گفته میشود) که آیا شما پس از ایمانتان کافر شدید پس عذاب را بچشید بسبب اینکه کافر شدید [۱۰۶]
و اما آنکسانیکه در قیامت رویهای آنها سفید است آنان مشمون رحمت خدایند (و در دار رحمت الهی) جاویدانند [۱۰۷]
اینکه آیات خدا است که بحق و حقیقت بر تو میخوانیم و خدا اراده ننموده که بر جهانیان ستم کند [۱۰۸]
و برای خدا است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و بازگشت امور بسوی او است [۱۰۹]
شما مؤمنین بهتر امتی هستید که برای مردم بیرون آورده شده‌اید که امر بمعروف و نهی از منکر میکنید و بخدا ایمان آورده‌اید و اگر اهل کتاب ایمان آرند همانا برای آنها خیر و خوب است بعضی از آنها ایمان آورده و بیشترین آنها فاسقند [۱۱۰]
هرگز آنها بشما ضرر نمیرسانند مگر اندك اذیتی و اگر بجنگ شما آیند از جنگ بپشت برمیگردند پس هیچوقت منصور نخواهند گردید [۱۱۱]
(بر یهودیان) ذلّت و خواری زده شده هر کجا که رو آرند مگر اینکه پناه ببرند بریسمان ایمان بخدا و بمردم متوسل گردند و در مورد غضب الهی واقع گردیده‌اند و فقر و گدائی بر آنان ثابت گشته و ذلت آنها برای اینست که بآیات خدا کافر شدند و پیمبران را بناحق میکشتند و اینکه کفر و قتل بسبب آن بود که نافرمانی کردند و از حدود خدا تجاوز میکردند [۱۱۲]
.

صفحه : ۲۱۱

(توضیح آیات)

وَ لتَكُن مِنكُم أُمَّةٌ يَدعُونَ إِلَى الخَيرِ وَ يَأمُرُونَ بِالمَعرُوفِ وَ يَنهَونَ عَنِ المُنكَرِ پس از آنکه در آیات بالا مؤمنین را بسه مطلب بسیار بزرگ که اساس ایمان بلکه کمال و بقاء و شرافت حقیقت انسانی روی پایه آن قرار گرفته ۱- تقوی که اساس اولیه دیانت است که اندازه‌ئی شرح آن داده شد ۲- اعتصام و چنگ زدن بدین حق که آن نیز بر اساس تقوی و از پایه آن بشمار میرود ۳- همیشه نعمتهای خدا را در نظر آرید و بشکرانه آن با هم اتفاق و وحدت نمائید تا از شرّ و فتنه کافرین در امان باشید.
در اینکه آیات باز بمؤمنین توصیه مینماید بامر بمعروف و نهی از منکر که بایستی شما مؤمنین چنین باشید که مردم را باعمال خیر بخوانید و از منکر و اعمال ناشایسته نهی نمائید.
وَ أُولئِكَ هُمُ المُفلِحُونَ اشاره بجماعتی است که در اینکه چهار مطلب که دو قسم آن راجع بامور قلبی است که آثار آن در خارج پدیدار میگردد بتقوی و اعتصام بخدا و یك قسم آن راجع باخلاق و حفظ جامعه مؤمنین است که با یکدیگر دوستی و مودّت کنند و همدیگر را از شرّ دشمنان حفظ نمایند و قسم چهارم که در حفظ جامعه بسیار لازم و مفید است آن امر بمعروف و نهی از منکر است که اگر امر بمعروف و نهی از منکر از میان جامعه مطرود گردد شیرازه قوانین اسلام سست میگردد و در اثر آن هرج و مرج و

فساد جامعه را فرا میگیرد و بالنتیجه مفسدین در اصل دین و ایمان رخنه می‌یابند و دین خلل می‌یابد اینکه است که شارع اسلام بحکم قرآن امر فرموده بوجوب امر بمعروف و نهی از منکر قوله تعالی «کُنتُم خَیرَ أُمَّةٍ أُخرِجَت لِلنّاسِ تَأمُرُونَ بِالمَعرُوفِ وَ تَنهَونَ عَنِ المُنکَرِ».

و چنانچه معلوم است امر بمعروف و نهی از منکر حسنه نیکوئی است که

صفحه : ۲۱۲

نفع آن عام است هم نسبت بآمر و هم نسبت بمأمور: نسبت بآمر اگر فضائلی که در باطن از علم و دانش نهفته بمعرض ظهور نرساند یعنی در باطن آنرا در اثر گفتار و یادآوری دیگران نپرورانـد و بعمل در اثر کردار و گفتار خود رونق ندهد کم‌کم آنرا بدست فراموشی میسپارد و کالعدم میگردد زیرا که در سخن و کلام آثاری است که از تلقین بنفس پدید میگردد و در باطن نفوذ مینماید، شاید یکی از حکمت ذکر و دعا که بزبان باید آورد بطوریکه گوینده خودش بشنود همین باشد که سخن از دهان خارج گردد و بگوش بشنود و برگردد بذهن و اینکه یک نوع تلقینی است که در نفس نفوذ مینماید و انسان مطالبیکه میدانسته تازه میشود و بر عملش افزوده میگردد و فائده مطالب کتب دانشمندان نیز همین اثر را دارد و نیز شنیدن مواعظ و لو اینکه خود انسان مطالبی را بداند وقتی که از کسی میشنود همان که در ذهن ناخودآگاه خود مخفی بوده در معرض ظهور میآید و فائده امر بمعروف و نهی از منکر نسبت بمأمور خیلی واضح است آنهائیکه جاهل و نادانند البته بشنیدن امر خیر ممکن است دانا گردند بآنچه خیر و صلاحشان در آنست و اعمال نیک بنمایند مخصوصا اگر امر کننده بخیر خودش عامل بآن باشد لکن چنانچه تجربه شده آنکسیکه میگوید چیزی را که خودش عمل نمیکند شنونده از یک گوش میشنود و از گوش دیگر بیرون میکند لکن کسانیکه بعلمشان عمل میکنند از روی ایمان و بحسن نیّت و دیگران را ارشاد مینمایند بسوی صلاح در گفتارشان بسیار تأثیر مترتب میگردد و نیز در نهی از منکر کسیکه خودش مرتکب اعمال قبیح میگردد چگونه ممکن است دیگران بحرف او اعتنا نمایند چه جای آنکه در آنها تأثیر کند و آنان را از منکرات باز دارد بلکه ممکن است از نهی چنین کسیکه نهی از منکر میکند و خودش بآن عمل میکند اصل عقیده بعضی بمقدسات دین سست گردد که اگر اعمال زشت ما خلاف بود چنین کسی که مفاسد آنرا میداند عمل نمیکرد خلاصه در بین مفسرین اختلاف است که «من» در «مِنکُم أُمَّةٌ» من تبعیض

صفحه : ۲۱۳

است یا من تبیین، اگر من تبعیض باشد وجوب امر بمعروف و نهی از منکر واجب کفائی میگردد که در جائی که بقدر کافی مردمانی باشند که بر اینکه عمل اقدام نمایند از گردن دیگران ساقط میگردد و اگر من تبیین باشد بر همه مؤمنین واجب عینی است. در مجمع البیان گفته «وَ لتَکُن مِنکُم أُمَّةٌ» «من» در اینجا برای تبعیض است بنا بر قول اکثر مفسرین بعلت اینکه امر بمعروف و نهی از منکر واجب عینی نیستند و آن دو از واجبات کفائی میباشند پس هر طائفه‌ئی که بر اینکه عمل قیام نمودند از گردن باقی ساقط میگردد و کسیکه گفته «من» در اینجا تبیین است گفته متخصص بآن مخاطبین میباشند نه باقی اجناس مثل قوله تعالی «فَاجتَنِبُوا الرِّجسَ مِنَ الأَوثانِ».

در آنجا گفته المعنی «وَ لتَکُن مِنکُم أُمَّةٌ» یعنی از شما جماعتی میباشند «یَدعُونَ إِلَی الخَیرِ» که میخوانند بسوی خیر «وَ یَأمُرُونَ بِالمَعرُوفِ» یعنی بطاعت «وَ یَنهَونَ عَنِ المُنکَرِ» یعنی از معصیت «وَ أُولئِکَ هُمُ المُفلِحُونَ» یعنی فائزون (و در اینکه معروف چیست و منکر کدام است گفته) بقولی آنچه که خدا و رسولش بآن امر نموده آن معروف است و آنچه را که خدا و رسولش از آن نهی نموده آن منکر است، و بقولی آنچه را که بعقل و شرع حسنش شناخته شود آن معروف است و منکر آنچیزی است که عقل و شرع

آنرا منکر دانند و موقعش و محلش در دین بزرگ باشد زیرا که خدای تعالی فلاح و رستگاری را معلق گردانیده بامر بمعروف و نهی از منکر و بیشتر از متکلمین قائل براینند که آن دو از فروض کفائی میباشند و بعضی از آنها از فروض عینی میدانند.

و شیخ ابو جعفر رحمه اللّه همین قول را اختیار نموده- و صحیح اینکه است که اینکه حکم از دلیل سمعی است و در عقل چیزی نیست که بر وجوبش دلالت داشته باشد مگر از جهت دفع ضرر- و ابو علی جبائی گفته که امر بمعروف و نهی از منکر عقلا واجب است و دلیل سمعی مؤکد آنست- و از جمله روایتی که در اینکه

صفحه : ۲۱۴

خصوص وارد گردیده آن روایتی است که حسن از نبی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقل کرده که گفت کسیکه امر کند بمعروف و نهی کند از منکر پس او خلیفهٔ اللّه است در زمین و خلیفه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و خلیفه کتاب او است، و از درهٔ إبن ابی لهب است که گفته مردی آمد بسوی نبی [ص] در حالی که حضرت در منبر بود گفت یا رسول اللّه بهترین مردم چه کسی است گفت آنکسی است که بیشتر امر بمعروف و نهی از منکر میکند و تقوای او بیشتر است و رضای او.

ابو درداء گفته همانا امر بمعروف و نهی از منکر نمی‌کنند تا اینکه خداوند بر آنها مسلط میگرداند سلطان ظالمی را که اکرام نمیکند بزرگ شما را و به اطفال شما رحم نمی‌کند و خوبان شما دعا میکنند و خدا مستجاب نمی‌کند دعاء آنها را و از خدا یاری می‌طلبند و یاری نمی‌کند آنها را و استغاثه میکنند بسوی خدا و بفریاد آنها نمیرسد و طلب بخشش از خدا میکنید و عفو نمی‌کند حذیفه گفته بر مردم میآید زمانی که جیفه حمار دوست‌تر است برای آنها از مؤمن که امر کند آنها را بمعروف و نهی کند از منکر. [پایان]

علی بن ابراهیم عن هارون بن مسلم عن مسعدهٔ بن صدقهٔ قال سمعت ابا عبد اللّه علیه السّلام یقول و یسئل عن الامر بالمعروف و النهی عن المنکر اواجب هو علی الامهٔ جمیعا فقال لا، فقیل له و لم، قال انما هو علی القوی المطاع العالم بالمعروف من المنکر، لا علی الضعیف الذی لا یهتدی سبیلا الی ایّ من ایّ، یقول من الحق الی الباطل،

و الدلیل علی ذلک کتاب اللّه قوله تعالی «وَ لتَکُن مِنکُم أُمَّةٌ یَدعُونَ إِلَی الخَیرِ وَ یَأمُرُونَ بِالمَعرُوفِ وَ یَنهَونَ عَنِ المُنکَرِ» فهذا خاص غیر عام کما قال اللّه تعالی «وَ مِن قَومِ مُوسی أُمَّةٌ یَهدُونَ بِالحَقِّ وَ بِهِ یَعدِلُونَ» و لم یقل علی امهٔ موسی و لا علی کل قومه و هم یومئذ امم مختلفهٔ و الامهٔ واحدهٔ فصاعدا کما قال سبحانه و تعالی «إِنَّ إِبراهِیمَ کانَ أُمَّةً قانِتاً لِلّهِ» یقول مطیعا للّه تعالی الحدیث طویل اخذنا منه موضع الحاجهٔ.

از اینکه حدیث شریف رجع بامر بمعروف و نهی از منکر مطالبی میتوان

صفحه : ۲۱۵

استفاده نمود:

۱- امر بمعروف و نهی از منکر بر تمام مؤمنین واجب عینی نیست بلکه واجب کفائی است که هرگاه عده‌ئی اقدام نمودند از باقی ساقط میگردد.

۲- بر اشخاصی واجب میگردد که دارای چند فضیلت باشند:

یکی قوی باشد یعنی قوت ارشاد بمعروف و منع کردن از منکر در او موجود باشد نه ضعیفی که نتواند از عهده آن برآید.

دوم- مطاع باشد که مردم بقول او وقع بگذارند و اطاعت نمایند اگر مطاع نباشد باضافه بر اینکه اعتناء بسخن او ندارند ممکن است آنان در مقام اذیت او نیز برآیند در اینصورت علاوه بر اینکه بر او واجب نیست بلکه از باب وجوب تقیه شاید اقدام برای او حرام

باشد، و نيز از اينجا ميتوان استفاده نمود كه در جائى امر بمعروف و نهى از منكر واجب است كه اضافه بر آنچه گفته شد گوينده احتمال بدهد كه حرف او اثر دارد اما در جائى كه هيچ احتمال قبول ندهد براى او واجب نباشد.

سوم عالم باشد بمعروف و منكر يعنى بداند معروف چيست و منكر كدام است لكن كسيكه نداند و جاهل باشد ممكن است بجاى معروف از روى ندانسته‌گى امر بمنكر نمايد و بعكس بجاى نهى از منكر نهى از معروف كند.

وَ لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَ اخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ ما جاءَهُمُ الْبَيِّناتُ آيه مربوط بآيات بالا است كه راجع بامور مدنى و جامعه مسلمين است چنانچه گفته شد مؤمنين را بسه مطلب مهم ارشاد نموده: تقوى، چنگ زدن بدين خدا و امر بمعروف و نهى از منكر كه اگر جامعه روى اينكه سه پايه قرار گيرد مدينه فاضله بوجود خواهد آمد و گويا آيه اشاره باين باشد كه پس از آنكه بتعليمات اسلامى جامعه شما مؤمنين روى پايه صحيح قرار گرفته در اثر تشتت آراء و سليقه‌هاى مختلف از هم متفرق نگرديد تا اينكه وحدت جامعه متشتت گردد و وحدتتان تبديل بتفرق و نفاق گردد مثل آنهائى كه در اثر اختلاف آراء

صفحه : ۲۱۶

متشتت و پراكنده گرديدند و پس از اتفاقشان اختلاف بينشان پديد گرديد، پس از آنكه معجزات ظاهر بر آنها آمد، و چنين كسانى پس از اتمام حجت و آيات روشن كه هيچ جاى شك و ريب و عذرى باقى نگذاشت در دين اختلاف كردند و براى جماعتى عذاب بزرگ مهيا گرديده معلوم است نظر ببزرگى حق تعالى عذابى را كه بزرگ بشمار آورده چه قدر بزرگ است كه فهم بزرگى آن از حيطه فكر بشر خارج است.

مفسرين گفته‌اند كه قوله تعالى «كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا» اشاره بيهود و نصارى است كه در ميان هر يك فرق مختلفه متعدده نمودار گرديد و اختلافشان از روى عداوت و تفرعن سر چشمه گرفته و اينها چند فرقه شدند چون: عنانيه و سامريه و موشكائيه از يهود و چند فرقه چون: ملكائيه و نسطوريه و يعقوبيه از نصارى و اختلاف يهود پس از پانصد سال از موت موسى [ع] شروع گرديد، و اختلاف نصارى پس از سيصد سال از بالا بردن عيسى [ع] پديد گرديد.

وَ أُولئِكَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ «أُولئِكَ» اشاره بجماعتى است كه بين مردم اختلاف و تفرقه انداخته‌اند و وعيد است نسبت بمردمانى از اهل كتاب كه چنين عمل نمودند و بپاداش عملشان عذاب بزرگ براى آنان مهيا كرديده و تهديد مؤمنين است كه خود را از چنين عملى كه تفرقه بين مسلمين و مؤمنين ايجاب نمايد حفظ نمايند.

اگر چه ظاهرا مصداق كامل آيه همان يهود و نصارى بنظر ميآيد كه در دين اختلاف كردند و تفرقه انداختند لكن مناط حكم كه تفرقه و اختلاف انداختن بين جماعتى است مخصوصا جماعت مؤمنين كه بين طائفه‌ئى با طائفه ديگر از آنها اختلاف اندازند البته عذاب عظيم شامل آنها نيز ميگردد.

يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ مفسرين گفته‌اند سفيد شدن صورت كنايه از ظهور بهجت و سرور است كه در صورت تأثير نموده و صورت را سفيد گردانيده و سياه شدن صورت كنايه از غم

صفحه : ۲۱۷

و خجلت است كه اثر آن در صورت نمايان ميشود و آنرا سياه ميگرداند چنانچه گفته‌اند در آن روز يعنى روز قيامت اهل حق موسوم باشند ببياض الوجه و بياض الصحيفة و اشراق البشيرة و نور در پيش قدم آنها است قوله تعالى در سوره الحديد آيه ۱۳ در باره منافقين فرموده «يَوْمَ يَقُولُ الْمُنافِقُونَ وَ الْمُنافِقاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انْظُرُونا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَراءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُوراً فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بابٌ باطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذابُ الخ».

آری چون روز قیامت عالم جمع و عالم حقیقت و عالمی است که باطنها ظاهر میگردد و روزی است که هر چیزی بحقیقت خود ظهور مینماید قوله تعالی «یَومَ یَجمَعُکُم لِیَومِ الجَمعِ» اینکه است که در آنروز ظاهر مرءآت باطن و باطن نور فشانی میکند بر ظاهر بلکه ظاهر و باطن یکی میگردد قوله تعالی «وَ جُمِعَ الشَّمسُ وَ القَمَرُ» و نیز روز قیامت روزی است که تمام موجودات صاحب حیات و سخن گویند چنانچه اعضاء بدن انسان بر علیه خود بامر ایزد متعال شهادت میدهند قوله تعالی در سوره یس آیه ۶۵ فرموده که «الیَومَ نَختِمُ عَلی أَفواهِهِم وَ تُکَلِّمُنا أَیدِیهِم وَ تَشهَدُ أَرجُلُهُم بِما کانُوا یَکسِبُونَ».

روز قیامت مردان و زنهای منافقین باهل ایمان میگویند نگاه کنید تا ما از نور شما روشنائی بگیریم بآنان گفته میشود برگردید و از پشت سرتان نور بگیرید، یعنی بدنیا برگردید و از آنجا تحصیل نور کنید پس از آن بین منافقین و مؤمنین دیواری زده میشود که در آن حصاره دری است که باطن آن رحمت است و ظاهرش از قبل منافقین عذاب است تا آخر.

و شاید یکی از اسرارش اینکه باشد که چون عالم قیامت ما فوق عالم دنیا است و البته هر ما فوقی جامع و حاوی ما تحت خود میباشد زیرا که انسان پس از پیدایش نشأه دنیوی‌اش و فعلیت روحانیش و پس از آنچه در علم مقرر شده بود استکمال یابد منتقل بعالم برزخ میگردد پس از آن با جسم دنیویش و روح تکمیل شده منتقل بعالم قیامت میگردد زیرا که قیامت آخرین مرتبه سیر او

صفحه : ۲۱۸

است و دیگر حالت منتظره‌ئی برای او نیست.

پس از اینجا میتوان پی برد که دنیا و آخرت دو حالت از حالات انسانی است که حالت دانی آن عالم دنیا است و فوق آن عالم برزخ است از موقع مرگ تا روز قیامت و فوق آن عالم جمع و عالم کمال انسانی است و آن وقتی است که تمام قوی و استعدادش که قادر متعال در بدو خلقت در وی ذخیره نموده بفعلیت رسیده و دیگر حالت منتظره‌ئی برای وی باقی نمانده و آنوقت بمرتبه نتیجه میرسد «ان کان خیرا فخیرا و ان کان شرا فشرا» و مرگ یک تحولی است از مرتبه دانی بمرتبه عالی- اینکه است که مؤمن موحد که ایمان در قلبش نفوذ نموده و روح و جانش را باشراق نور معرفت نورانی گردانیده روشنائی قلبش مثل خورشید در افق محشر نمایان گردیده نور افشانی میکند و پرتو آن در صورت انسان کامل نمایان میگردد و اهل محشر از نور او استفاده مینمایند چنانچه در بعضی از احادیث آمده که مؤمن وارد میگردد و صورت او مثل ماه روشنی میدهد.

فَأَمَّا الَّذِینَ اسوَدَّت وُجُوهُهُم أَ کَفَرتُم بَعدَ إِیمانِکُم فَذُوقُوا العَذابَ بِما کُنتُم تَکفُرُونَ از آیه چنین استفاده میشود که سیاه رویان کسانی میباشند که پس از ایمان کافر گردیدند که از شدت خجلت و پشیمانی روی آنان سیاه میگردد و از مصدر جلال خداوند بآنها خطاب سخط آمیز میرسد که بپاداش عملتان عذاب الیم را بچشید.

و در اینکه چه وقت ایمان داشتند و پس از آن کافر شدند که در مقام سرزنش بآنها گفته میشود آیا کافر شدید پس از ایمانتان- بقولی آنهایند که ایمان آوردند و بعد مرتد گردیدند- و بقول دیگر بعد از ایمانشان که در عالم ذر اقرار کرده بودند، و بقولی مقصود منافقینند که بزبان اقرار بشهادتین نمودند و در دل انکار دارند، و قول دیگر آنستکه مراد اهل کتاب میباشند که کافر شدند بنبی خاتم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بعد از اینکه قبل از ظهورش بنعت و صفات او که در تورات

صفحه : ۲۱۹

و انجیل است ایمان آورده و کافر شدند، و قول دیگر آنکه اهل بدعت و هوا از اینکه امت میباشند بآنان گفته میشود بمجازات کفرتان عذاب را بچشید.

وَ أَمَّا الَّذِینَ ابیَضَّت وُجُوهُهُم فَفِی رَحمَتِ اللّهِ هُم فِیها خالِدُونَ چنانچه گفته شد چون روز قیامت روزی است که باطنها ظاهر میگردد

و تمام افراد بشر يكديگر را بحقيقت ميشناسند و نيز ملائكه و كتبه و كرام الكاتبين كه كاتب اعمالند و تمام موجودات علوى و سفلوى و پيمبران كه شاهد اعمال امت خود ميباشند تماما او را مينگرند و نظاره ميكنند و در آنوقت چيزى مخفى نميماند زيرا كه يكى از اوصاف قيامت «تبلى السرائر» است كه باطنها ظاهر ميگردد بلكه مؤمن كامل بفراست چنانچه در حديث است «اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور اللّه» در همين دنيا در بشره مؤمنين كه مشكات و چراغ يا نور توحيدند سفيد رويان را مشاهده مينمايد.

و در توجيه اينكه سفيد رويان عرصه قيامت و سياه رويان در آن روز كيانند از مفسرين چند قول نقل شده:

۱- عطاء گفته سفيد رويان مهاجرين و انصارند و سياه رويان بنى قريظه و بنى النضيرند.

۲- إبن عباس گفته سفيد رويان تمام موحّدانند و سياه رويان اهل بدعتند ۳- ابو امامه باهلى آنهائيكه در آخرت روييهاى آنها سياه ميگردد خوارجند چنانچه از نبى صلّى اللّه عليه و آله روايت شده كه فرموده

«انهم يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية»

يعنى خوارج از دين بجهند همچنان طورى كه تير از كمان بيرون جهد.

و اقوال ديگرى نيز راجع بسفيدى و سياهى صورت كافرين در روز معاد گفته شده لكن چون آيه مطلق است اختصاص بجماعتى دون جماعتى ندارد بلكه ميتوان گفت سياهى و سفيدى صورت ناشى از سياهى و سفيدى باطن بروز و ظهور مينمايد البته قلبيكه بنور ايمان و تقوى و عمل صالح نورانى گرديده اثر آن

صفحه : ۲۲۰

در بشره هويدا ميگردد مخصوصا در آخرت كه هر چيزى بحقيقت ظاهر ميگردد و شايد سياهى صورت كافر در قيامت اشاره بسياهى قلب او و سفيدى صورت مؤمن اشاره بنور و روشنائى باطن و سريره او است كه در عالم محشر نور افشانى ميكند آرى سفيد رويان قيامت مؤمنانى ميباشند كه در هر زمانى پيرو پيمبر زمان خودشان بودند و پس از بعثت تابع شرع مطهر اسلام گرديدند و آنان كسانى ميباشند كه قلبشان بنور ايمان سفيد گرديده و روحشان در اثر اعمال صالح تلألؤ نموده و اثر آن در صورتشان نمودار گرديده.

تِلكَ آياتُ اللّهِ نَتلُوها عَلَيكَ بِالحَقِّ وَ مَا اللّهُ يُرِيدُ ظُلماً لِلعالَمِينَ خطاب برسولش نموده كه اينكه آياتى است كه بحق و حقيقت بر تو تلاوت كرده‌ايم.

از بعضى مفسرين است كه نكره آوردن ظلم و واقع شدنش در سياق نفى مفيد استغراق است پس بنا بر اينكه آيه دلالت دارد كه بطور استغراق از خود نسبت بجهانيان نفى ظلم ميكند يعنى اراده نكرده هيچ نحو ظلم و دشمنى بچيزى و موجودى از موجودات نمايد زيرا چنانچه معلوم است ستم بر كسى توان نسبت داد كه يا محتاج و فقير باشد و بمال ديگران استغناء بخواهد يا بر وى ستم وارد شده كه براى انتقام و تشفى قلب كه اضافه بر استيفاء حق است ظلم و ستم بر طرفش وارد آورد يا غير اينها كه ناشى از جهل يا طغيان نفس امّاره پديد ميگردد لكن بكسيكه ساحت قدسش منزه و مبراء از صفات امكانى است و مستغنى بالذات است هيچگونه ظلم و ستمى نميتوان نسبت بوى داد.

پس از آنكه حق تعالى در آيه بالا نفى كليه ظلم از خود نموده فرموده وَ لِلّهِ ما فِى السَّماواتِ وَ ما فِى الأَرضِ وَ إِلَى اللّهِ تُرجَعُ الأُمُورُ گويا در اينكه آيه حق جلّ و علا علت اصلى نفى ظلم را از خود نمودار ميكند و بشر را خاطر نشان ميگرداند بدو مطلب كه علت و اسّ اساس عدم ظلم از مقام كبريائى خالق عالم چيست و آن دو مطلب يكى اشاره بعلت فاعلى و ديگر

صفحه : ۲۲۱

اشاره بعلت غائى موجودات است.

پس «وَ لِلّهِ ما فِى السَّماواتِ وَ ما فِى الأَرضِ» اشاره بعلت فاعلى عالم است كه آنچه در آسمانها و زمين است ملك او و مخصوص باو است و چون مالك و متصرف در تمام اوضاع عالم و جهانيان است هر تصرفى نسبت بنظام عالم بكند تصرف عدوانى ننموده بلكه اضافه بر اينكه مالك است مصلح امور و «أَحسَنُ الخالِقِينَ» است كه نظام موجودات را بوجه نيكو مقرر فرموده و نيز كسيكه اينكه عالم مجلل و مزين را فقط باراده از روى رحمت واسعه خود از عدم بدون معاون و شريك بعرصه وجود آورده او غنى بالذات است و چنانچه گفته شد ظلم و ستم نمودن ميتوان نسبت بكسى داده شود كه محتاج باشد نه بغنى بالذات كه ساحت وجودش از ظلم و ستم بمخلوقات ضعيفش مبراء است.

وَ إِلَى اللّهِ تُرجَعُ الأُمُورُ همين طورى كه او مبدء و پديد آورنده موجودات و علت فاعلى است همين طور او عز و جل علت غائى و بازگشت موجودات بسوى او است «هو المبدء و المعاد» و هستى و نيستى همه ممكنات بيد قدرت او است پس چگونه ميتوان تصور نمود كه آنچه را خودش از راه لطف عطاء نموده باخذ عدوانى كه عبارت از ظلم و ستم بغير است از مخلوقات ضعيفش بگيرد هرگز ممكن نيست و هيچ عاقلى چنين تصورى نخواهد نمود.

و خلاصه اينكه آيات از دو جهت حق را از ظلم مبراء ميگرداند يكى از جهت مالكيت كه فرموده «وَ لِلّهِ ما فِى السَّماواتِ وَ ما فِى الأَرضِ» كه چون مالك است هر چه بكند در ملك خود كرده در مال غير نيست كه گمان كند تصرف عدوانى نموده.

و ديگر از جهت غايت كه در نظام عالم و حكمتى كه در آن بكار برده دليل بارزى است بر اينكه از روى عدل و حكمت و كرم هر ممكنى را بقدر استعداد و قابليتش بوى افاضه وجود كرده و نظام خلقت را مرتب گردانيده اينست كه در نعم و بخششهاى

صفحه : ۲۲۲

الهى تفاوت پديد گرديده و كوته نظران شايد گمان كنند كه نسبت ببعضى ستم شده ديگر ندانند كه چه‌قدر بينشان تفاوتها است از جهت نظام آفرينش و تفاوت افراد بشر بى‌خبرند و در اثر جهل نسبتهاى ناروا بمقام كبريائى ميدهند.

كُنتُم خَيرَ أُمَّةٍ أُخرِجَت لِلنّاسِ تَأمُرُونَ بِالمَعرُوفِ وَ تَنهَونَ عَنِ المُنكَرِ وَ تُؤمِنُونَ بِاللّهِ در ترجمه آيه از مفسرين چند قول نقل شده لكن ممكن است گفته شود چنانچه از ظاهر آيه ميتوان استفاده نمود كه آيه در مقام بيان شرافت اينكه امت مرحومه بر آمده و بآنها خطاب نموده و تذكر ميدهد و بدو صفت اينكه امت را از باقى امم امتياز داده كه از خصوصيت شما مؤمنين كه بهترين امم ميباشيد كه بين افراد بشر ظهور نموده‌ايد يكى آنكه بخدا ايمان آورده‌ايد و ديگر آنكه امر بمعروف ميكنيد و نهى از منكر مينمائيد.

اينكه اينكه دو صفت را مناط خيريت اينكه امت بشمار آورده مشعر بر اينكه است كه در باقى امم اينكه صفات بطور شايستگى مفقود است تمام امم بزبان گويند بخدا ايمان آورده‌ايم لكن بنا بر تحقيق هيچ ملتى و دينى غير از دين اسلام توحيد حقيقى در بينشان دائر نيست يا تثليث گويند يا توليد مثل بر خداى واحد احد قائل ميگردند و نيز چنانچه ظاهر است امر بمعروف و نهى از منكر كه نظام جامعه و وحدت ملّى و حفظ از تفرق بين جامعه منوط بآنست ظاهرا بين هيچ جامعه‌ئى عملى نيست.

در مجمع البيان گفته مفسرين اختلاف كرده‌اند در اينكه خطاب راجع بكى است بقولى خطاب مخصوص بمهاجرين و خاصه است [إبن عباس و سدى] و بقولى در إبن مسعود و ابىّ بن كعب و معاذ بن جبل و سالم مولى ابى حذيفه وارد شده. [عكرمة] و بقولى خطاب مخصوص باصحاب رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم است [ضحاك] و بقولى خطاب بصحابه است و لكن سائر امت را هم شامل ميگردد.

صفحه : ۲۲۳

پس از آن مناقب آنها را يادآورى مينمايد پس گفت «تَأمُرُونَ بِالمَعرُوفِ» بطاعات «وَ تَنهَونَ عَنِ المُنكَرِ» از معاصى.
اگر گفته ميشود همانا قبيح ايضا شناخته ميشود به اينكه كه قبيح است پس براى چه نيكوئى را تخصيص داد باسم معروف پاسخ- قبيح را قرار داد بمنزله چيزى كه شناخته نميشود براى خمول و سقوط او و حسن را قرار داده بمنزله نبيه جليل القدر كه شناخته ميشود و بنباهة و علوّ شأنش «تُؤمِنُونَ بِاللّهِ» يعنى بتوحيده و عدله و دينه».
«وَ لَو آمَنَ أَهلُ الكِتابِ» يعنى اگر اهل كتاب تصديق ميكردند بنبى صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و آنچه براى او آمده «لَكانَ خَيراً لَهُم» همانا براى آنها بهتر بود در دنيا و در آخرت زيرا كه در دنيا از قتل نجات مى‌يافتند و در آخرت از عذاب و بدرجات بلند بهشت فائز ميگرديدند «مِنهُم» بعضى از اهل كتاب «المُؤمِنُونَ» يعنى بعضى از آنها معترفند بآنچه كتب آنها از صفات نبى صلّى اللّه عليه و آله بشارت باو داده مثل عبد اللّه بن سلام و اصحاب او از يهود و نجاشى و اصحاب او از نصارى «وَ أَكثَرُهُمُ الفاسِقُونَ» يعنى آنهائى كه از طاعت خدا خارج گرديده‌اند و اينكه آنها را بفسق متصف گردانيده نه كفر كه اعظم است براى اينكه است كه غرض اعلان بر اينكه امت است كه اينها خارج گرديده‌اند از آنچه كتابشان واجب گردانيده بر آنها كه اقرار بحق نمايند در نبوت نبى ما، و بقولى آنها در كفار بمنزله فساقند در قضاوت كه خارج گرديدند بمنزله حال فاحشه كه آن شنيع‌تر و افطع است.
[پايان] لَن يَضُرُّوكُم إِلّا أَذىً وَ إِن يُقاتِلُوكُم يُوَلُّوكُمُ الأَدبارَ ثُمَّ لا يُنصَرُونَ از راغب نقل شده كه در مفردات گفته «أذىً» ضررى است كه برسد بحيوانى در ناحيه جسم يا جان و يا تبعات آندو چه ضرر دنيوى باشد يا اخروى [پايان] اينكه آيات چنانچه ظاهر است مربوط بآياتى است كه راجع باهل كتاب بخصوص جماعت يهوديان نازل گرديده زيرا كه اينكه آيه بمؤمنين خبر ميدهد

صفحه : ۲۲۴

كه شما از شرّ اهل كتاب محفوظيد و به «لن» كه براى نفى ابد ميآورند مؤمنين را مطمئن ميگرداند كه هرگز آنها نتوانند بشما اذيت كنند مگر اندكى شايد مقصود از «إِلّا أَذىً» همان اذيتهاى زبانى و انكار آنان و مخفى داشتن آيات تورات و انجيل كه در باره رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم وارد شده يا بد گفتن و فحش دادن بمؤمنين در غياب آنها يا حضور آنها يا غير آنها و هرگاه با شما در مقام مبارزه و جنگ برآيند نتوانند مقاومت نمايند پشت بجنگ كرده فرار ميكنند.
از مقاتل نقل ميكنند كه گفته رؤساء جهودان چون كعب و نعمان و ابو رافع و ابو ياسر و كنانه و إبن صوريا نزد عبد اللّه بن سلام آمدند و اصحاب او از مؤمنان اهل كتاب و آنها را ملامت و سرزنش كردند بر مسلمانى آنها، خداى تعالى اينكه آيه را فرستاد و گفت اينكه يهوديان بشما هيچ ضرر نتوانند رسانيد مگر ايذاء بزبان از طعنه و وعيد بدروغ يا كلمه‌ئى از كلمات كفر كه بگويند و شما را بيازارند وَ إِن يُقاتِلُوكُم يُوَلُّوكُمُ الأَدبارَ و اگر با شما جنگ كنند پشت بجنگ ميكنند و چنانچه گفته‌اند اينكه آيه از جمله معجزات و پيش‌گوئيهاى قرآن است كه برسول اكرم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم خبر داده زيرا كه از غيب خبر ميدهد و گفته‌اند بعضى از آنها با رسول و صحابه از بنى قريضه و بنى النضير و بنى قينقاع و يهود خيبر جنگ كردند منهزم شدند پس آيه دليل صحت نبوت است.
ثُمَّ لا يُنصَرُونَ گفته‌اند «ثُمَّ» براى تراخى نيست و براى عطف است يعنى چون اينها خواستند با شما جنگ كنند يارى كرده نميشوند يعنى كسى آنها را بر ضرر مسلمين يارى نميكند.
ضُرِبَت عَلَيهِمُ الذِّلَّةُ أَينَ ما ثُقِفُوا إِلّا بِحَبلٍ مِنَ اللّهِ وَ حَبلٍ مِنَ النّاسِ وَ باؤُو بِغَضَبٍ مِنَ اللّهِ آيه راجع بيهوديان است و گفته‌اند مقصود مذلّت و خوارى است كه هر كجا

صفحه : ۲۲۵

باشند ذلیل و بی‌مقدارند مگر اینکه دست آویز گردند بریسمان عهد و پیمان با خدا و رسول و مؤمنین یا اینکه متمسک گردند بمردم و خود را بعهد و پیمان در پناه خدا یا مردم از قتل و اسارت و غیر اینها محفوظ بدارند و بخشم خدا بازگشتند یعنی از اعمال بدشان خود را در مورد غضب خدا واقع گردانیدند.

وَ ضُرِبَت عَلَیهِمُ المَسکَنَةُ گفته‌اند مقصود از مسکنهٔ مذلّت است نه فقر زیرا از یهودیان آنهائی که مال دار و متمول میباشند باز در لباس گدائی خود را مینمایانند «المَسکَنَةُ» بر وزن مفعلهٔ بمعنی سکونست یعنی بذی درویشی مینمایند.

ذلِکَ بِأَنَّهُم کانُوا یَکفُرُونَ بِآیاتِ اللّهِ وَ یَقتُلُونَ الأَنبِیاءَ بِغَیرِ حَقٍّ ذلِکَ بِما عَصَوا وَ کانُوا یَعتَدُونَ آیه اشاره بعلت و سبب ذلت و مسکنهٔ و در مورد غضب الهی واقع گردیدنشان و عذاب دنیوی باضافه بر عذاب اخروی آنها را از چند جهت و سبب بیان نموده:

۱- اینها بآیات خدا کافر گردیدند. ۲- و پیمبران را بناحق کشتند، شاید از ناحق کشتن پیمبران ناحق بودن بنظر خودشان مقصود باشد که یهودیان با اینکه آنها را بر حق میدانستند از روی عناد و حسد و تعصب آن بزرگواران را بستم میکشتند و چنانچه گفته‌اند یهودیان هفتاد نفر از انبیاء بنی اسرائیل را بناحق کشتند اینکه بود که کفر و ظلم آنها ذلّت و مسکنت آنان را ایجاب نمود «ذلِکَ بِما عَصَوا» اشاره بهمین است که عمل آنها بود که سبب ذلت و خواری آنها گردید.

اگر گفته شود که اینکه آیات در زمان رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نازل گردید و در آن وقت یهودیان پیمبری نکشتند که مورد غضب الهی واقع گردند.

پاسخ- اولا خداوند از سریره آنها خبر دارد که چنینند اگر قوت و قدرتی یافتند همه طور گناه و فساد میکردند همین طور می‌بینیم اگر قوت و شرکتی پیدا کنند از هیچ گونه ظلم و تعدی بر مؤمنین حتی بر غیر آنها فروگذار نخواهند نمود و ثانیا چون آنها راضی باعمال آباء و اجدادشان بودند با گناه آنها شریکند [و اللّه العالم باسرار کلامه]

[سوره آل‌عمران (۳): آیات ۱۱۳ تا ۱۲۰]

اشاره

لَیسُوا سَواءً مِن أَهلِ الکِتابِ أُمَّةٌ قائِمَةٌ یَتلُونَ آیاتِ اللّهِ آناءَ اللَّیلِ وَ هُم یَسجُدُونَ (۱۱۳) یُؤمِنُونَ بِاللّهِ وَ الیَومِ الآخِرِ وَ یَأمُرُونَ بِالمَعرُوفِ وَ یَنهَونَ عَنِ المُنکَرِ وَ یُسارِعُونَ فِی الخَیراتِ وَ أُولئِکَ مِنَ الصّالِحِینَ (۱۱۴) وَ ما یَفعَلُوا مِن خَیرٍ فَلَن یُکفَرُوهُ وَ اللّهُ عَلِیمٌ بِالمُتَّقِینَ (۱۱۵) إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا لَن تُغنِیَ عَنهُم أَموالُهُم وَ لا أَولادُهُم مِنَ اللّهِ شَیئاً وَ أُولئِکَ أَصحابُ النّارِ هُم فِیها خالِدُونَ (۱۱۶) مَثَلُ ما یُنفِقُونَ فِی هذِهِ الحَیاةِ الدُّنیا کَمَثَلِ رِیحٍ فِیها صِرٌّ أَصابَت حَرثَ قَومٍ ظَلَمُوا أَنفُسَهُم فَأَهلَکَتهُ وَ ما ظَلَمَهُمُ اللّهُ وَ لکِن أَنفُسَهُم یَظلِمُونَ (۱۱۷)

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا بِطانَةً مِن دُونِکُم لا یَألُونَکُم خَبالاً وَدُّوا ما عَنِتُّم قَد بَدَتِ البَغضاءُ مِن أَفواهِهِم وَ ما تُخفِی صُدُورُهُم أَکبَرُ قَد بَیَّنّا لَکُمُ الآیاتِ إِن کُنتُم تَعقِلُونَ (۱۱۸) ها أَنتُم أُولاءِ تُحِبُّونَهُم وَ لا یُحِبُّونَکُم وَ تُؤمِنُونَ بِالکِتابِ کُلِّهِ وَ إِذا لَقُوکُم قالُوا آمَنّا وَ إِذا خَلَوا عَضُّوا عَلَیکُمُ الأَنامِلَ مِنَ الغَیظِ قُل مُوتُوا بِغَیظِکُم إِنَّ اللّهَ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ (۱۱۹) إِن تَمسَسکُم حَسَنَةٌ تَسُؤهُم وَ إِن تُصِبکُم سَیِّئَةٌ یَفرَحُوا بِها وَ إِن تَصبِرُوا وَ تَتَّقُوا لا یَضُرُّکُم کَیدُهُم شَیئاً إِنَّ اللّهَ بِما یَعمَلُونَ مُحِیطٌ (۱۲۰)

[ترجمه]

تمام اهل کتاب یکسان نمیباشند جماعتی از آنها در ساعات شب قیام مینمایند و آیات خدا را میخوانند و آنها سجده میکنند [۱۱۳]
ایمان میآورند بخدا و روز قیامت و امر بمعروف و نهی از منکر میکنند و در اعمال خیر مسارعت مینمایند و اینها از شایسته گانند [۱۱۴]
و آنچه از عمل خیر میکنید پس هرگز ناسپاس داشته نخواهید شد یعنی نقصان بثواب اعمال شما نمیرسد که نقص ثواب را کفران فرموده چنانیکه توفیه ثواب را شکر فرموده در قوله «کانَ سَعیُهُم مَشکُوراً» و خدا دانا است باعمال پرهیزکاران [۱۱۵]
همانا کسانیکه کافر شدند هرگز نه مال آنها و نه اولادانشان آنها را از عذاب خدا باز نمیدارد و چنین جماعتی یاران آتشند و آنها در آن جاویدانند [۱۱۶]
مثل آنچه کافرین در اینکه حیات دنیا انفاق میکنند مثال بادی ماند که در آن سرمای سخت باشد و برسد بزراعت قوم ستمکاری و آنرا نابود گرداند و خدا بآنها ستم ننموده و نفسهایشان بخودشان ستم نموده‌اند [۱۱۷]
ای کسانی که ایمان آورده‌اید از غیر خودتان دوست خالص نگیرید آنها تقصیر نمیکنند در باره شما از روی تباهی بحقیقت دشمنی آنها از دهنهایشان ظاهر است و آنچه را از بغض در سینه‌هایشان مخفی گردانیده‌اند بزرگ‌تر است همانا ما آیات را برای شما بیان میکنیم اگر شما تعقل کنید [۱۱۸]
اینکه گروهی که آنان را دوست دارید آنها شما را دوست نمیدارند و شما بتمام کتابها ایمان آورده‌اید و وقتی اینکه کافرین با شما ملاقات کردند گفتند ما نیز ایمان آورده‌ایم و وقتی در خلوت روند از غیظ انگشتانشان را میگزند ای رسول بگو بغیظتان بمیرید همانا خدا بآنچه در سینه‌ها است آگاهست [۱۱۹]
(خطاب بمؤمنین است) که هر گاه امر نیکی بشما اصابت نماید (و خوشحال شوید) کافرین بدشان میآید و اگر امر ناگواری بشما رسد خوشحال میگردند و اگر شما صبر کنید و پرهیزکار باشید کید آنها بشما هیچ ضرری نخواهد رسانید همانا خدا بآنچه کافرین میکنند احاطه دارد [۱۲۰]

.

صفحه : ۲۲۸

(توضیح آیات)

لَیسُوا سَواءً مِن أَهلِ الکِتابِ أُمَّةٌ قائِمَةٌ یَتلُونَ آیاتِ اللّهِ آناءَ اللَّیلِ وَ هُم یَسجُدُونَ مفسرین گفته‌اند وقتی جماعتی از اهل کتاب مثل عبد اللّه بن سلام و یاران وی مثل ثعلبه و اسد و اسید اسلام آوردند یهودیان بآنها طعنه زدند و آنها را از اشرار قوم بشمار آوردند زیرا که گفتند اینان بر خلاف اسلاف با ما مخالفت کردند خدای تعالی اینکه آیه را فرستاد که دانسته شود که اینها بهترین مردمانند و بچند صفت آنان را ستایش نمود و بر باقی فضیلت و برتری داده:
۱- «أُمَّةٌ قائِمَةٌ» در معنی «قائِمَةٌ» چند قول است: ۱- آنها جماعتی میباشند از اهل کتاب که بر امر خداوند ثابت و مستقرند ۲- بعضی قائمه را بمعنی عادله گرفته‌اند یعنی بر طریق مستقیم ثابتند ۳- و بقولی آنها امت پاینده بطاعت خدا و بر امر دین مستقرند ۴- یعنی صاحب طریقه مستقیمه هستند خلاصه کلام «قائِمَةٌ» مطلق است و بر آنچه در آیات بعد در وصف آنها گفته شامل میگردد و شاید اشاره باین باشد که اینها در ایمان و امر دین بر جاده شریعت ثابت و مستقر و پایدارند.

۲- از فضیلت آنها چنین است که اینکه جماعت در آنات و ساعات شب بتلاوت آیات قرآن مداومت نموده در حالی که سجده میکنند، اگر خواهیم جمع کنیم بین اینکه دو فضیلت آنها که تلاوت آیات قرآن در حال سجده باشد همان معنی تهجد و نافله است شب میشود که در آن هم تلاوت آیات است و هم سجده.

در منهج از ثوری نقل میکند که گفته مراد نماز غفیله است که ما بین عشائین گذارده میشود، و از حضرت رسالت صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقل شده که هر کس میان نماز شام و خفتن دو رکعت نماز بگذارد در رکعت اول یک بار فاتحه و سیزده بار «إِذا زُلزِلَتِ» و در رکعت دوم فاتحه یک مرتبه و پانزده مرتبه «قُل هُوَ اللّهُ أَحَدٌ» بخواند اگر در هر سال یکبار اینکه نماز را بخواند از جمله محسنان باشد و اگر هر ماه یک بار

صفحه : ۲۲۹

بخواند از جمله موقنان باشد و اگر در هر شب آدینه بخواند از جمله مخلصان باشد و اگر هر شب بخواند با من در بهشت مزاحمت کند و ثواب آنرا جز خدا نداند تا آنجا که گفته آیه دلالت دارد بر عظمت مرتبه نماز شب.

و از حضرت رسالت صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقل شده که

«رکعتان یرکعهما العبد فی جوف اللیل الاخیر خیر له من الدنیا و ما فیها و لو لا انّی اشق علی امتی لفرضتها علیهم»

دو رکعت نماز که بنده در نصف آخر شب بگذارد بهتر است از دنیا و آنچه در او است و اگر نه آن بودی که بر امت من نماز شب دشوار است بر آنها واجب مینمودم و نیز در حدیث است که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله به امیر المؤمنین علیه السّلام سه مرتبه فرمود

« یا علی علیک بصلاهٔ اللیل»

و نیز فرموده

«من کثر صلاته باللیل حسن وجهه بالنهار»

کسیکه در شب بسیار نماز بخواند در روز صورت او نیکو و با طراوت باشد، و گفته‌اند مقصود از آیه «یَسعی نُورُهُم بَینَ أَیدِیهِم» در سوره حدید نماز گذاردن در شب میباشد. [پایان] یُؤمِنُونَ بِاللّهِ وَ الیَومِ الآخِرِ وَ یَأمُرُونَ بِالمَعرُوفِ وَ یَنهَونَ عَنِ المُنکَرِ وَ یُسارِعُونَ فِی الخَیراتِ ۳- از اوصاف خجسته اینها اینکه است که بخدا و روز قیامت ایمان آورده‌اند معلوم میشود ایمان آنها از روی حقیقت و دانستگی انجام گرفته که مخصوص بذکر گردیده و ایمان بخدا و وحدانیت او و اعتراف بمعاد و قیامت اس ّاساس دیانت و دو پایه ایمان است که پیکر دین روی اینکه دو پایه قرار گرفته.

۴- اینکه اشخاص مؤمنین امر بمعروف و نهی از منکر میکنند معلوم میشود پس از ایمان اینکه دو فضیلت یعنی امر بمعروف و نهی از منکر از تمام اعمال فرعیه مهم‌تر و در جامعه لازم‌تر است.

۵- «یُسارِعُونَ فِی الخَیراتِ» اشاره به اینکه که اینها اشخاصی میباشند که در تمام اعمال خیر پیشی میگیرند و میتوان گفت که اینان داخل در سابقینی هستند که در سوره واقعه در باره آنها فرموده «وَ السّابِقُونَ السّابِقُونَ أُولئِکَ المُقَرَّبُونَ»

صفحه : ۲۳۰

مسارعهٔ از باب مفاعله از سرعت و بمعنی مبادرت و پیشی گرفتن در مجمع البیان در فرق بین سرعت و عجله چنین بیان کرده: فرق بین سرعت و عجله اینکه است سرعت پیشی گرفتن در آنچه در نظر عقل و شرع جایز و نیکو و محمود باشد و ضدّ آن ابطاء است یعنی کندی کردن در انجام ندادن امور خیریه و آن مذموم است و عجله پیشی گرفتن در آنچیزیکه سزاوار نیست پیشی گرفتن در

آن و ضدّ آن اناۀ است و آن محمود و پسندیده است. [پایان] وَ أُولئِکَ مِنَ الصّالِحِینَ «أُولئِکَ» اشاره بجماعتی است که متصف باین صفات پنجگانه نام برده شده در آیات است که آنکسانی که متصف باین فضائل باشند آنان از صالحین و رستگارانند.
«مِنَ» در «مِنَ الصّالِحِینَ» میشود تبعیضی باشد که آنهائیکه متصف باین صفاتند بعضی از صالحین و شایسته‌گانند، و بقولی آیه در باره إبن سلام و تابعین او فرود آمده و ظاهرا «مِنَ» بیانی است که مطلق کسانی که متصف باین صفات میباشند از صالحین و رستگارانند اختصاص بجماعتی دون جماعتی ندارد.
وَ ما یَفعَلُوا مِن خَیرٍ فَلَن یُکفَرُوهُ وَ اللّهُ عَلِیمٌ بِالمُتَّقِینَ کفر بمعنی پوشانیدن است و ظاهرا در اینجا مقابل شکر آمده مثل قوله تعالی «وَ مَن تَطَوَّعَ خَیراً فَإِنَّ اللّهَ شاکِرٌ عَلِیمٌ» بقره آیه ۱۵۴ یعنی خداوند اعمال خوب و خیر شما را هرگز ضایع نمیگرداند و سپاس گذاری میکند ظاهرا کفرا در اینجا بمعنی عدم سپاس گذاری آورده شده پس بنا بر اینکه معنی آیه چنین میشود که کسیکه عمل خیری انجام دهد هرگز خداوند عمل او را ضایع نمیگرداند بلکه او را ستایش میکند.
و در اینجا ممکن است سؤالی پیش آید که در آیه به «لن» که برای نفی ابد میآورند یعنی هرگز عمل خیر پوشیده نمیشود منافات دارد با آیات و احادیثی که بعضی گناهان مثل ارتداد یا گناهان کبیره اعمال خیر را حبط میکند

صفحه : ۲۳۱

و حبط بمعنی پوشانیدن است یا از اثر انداختن و در اینکه آیه و آیاتی بطور وضوح فرموده هرگز عمل خیر را خداوند نمیپوشاند زیرا که با آن عظمت خداوندی خود اظهار سپاس گذاری مینماید و اطلاق آیه دلالت دارد بر اینکه بنده هر قدر گناه کند هر گاه اعمال نیکی انجام دهد گناهانش سبب حبط اعمال نیکش نمیگردد حتی اگر مرتد گردد آنچه پیش از ارتداد عمل خیر نموده پاداش آن بجای خود باقی است عمل بعدی آنرا ضایع نمیگرداند و اینکه مطلب جز ارتداد و شرک که اینکه دو باجماع مسلمین حبط اعمال خیر را ایجاب میکند مسلم نیست بلکه عدل خدا مقتضی است در جائیکه عمل با ایمان و صحیح واقع گردید گناهان که سبب عذاب میگردد بجای خود پاداش بد بینند و اعمال نیک هم بجای خود پاداش نیک قوله تعالی «لا أُضِیعُ عَمَلَ عامِلٍ مِنکُم مِن ذَکَرٍ أَو أُنثی» و شاید میزان قیامت که مقام سنجش عمل است بمنظور همین مطلب بپا میگردد که هم عدل حق تعالی نمایان گردد بر عذاب گنهکاران و هم غفاریتش ظاهر گردد بر عفو و بخشش تباه‌کاران و عاصیان و هم کرمش بر مطیعان.
[پاسخ] گوئیم اولا بر فرض عموم «فَلَن یُکفَرُوهُ» ما من عام الا و قد خص بآیات بسیار دیگر تخصیص خورد در شرک و ارتداد که اجماع و اتفاق مسلمین بر آنست که اعمال خوب را حبط مینماید زیرا که مرتد و مشرک دیگر قابل رحمت الهی نیست و در گناهان کبیره نیز آیات و اخباری رسیده که بعض گناهان سبب حبط اعمال نیک میشود و ثانیا ممکن است در پاسخ گفته شود بدلیل قوله تعالی که در آیه بالا گفته «وَ أُولئِکَ مِنَ الصّالِحِینَ» اشاره بجماعتی باشد که در آن آیات بالا بیان شده که متصف بآن صفات پنجگانه نام برده شده در آن آیات است که اصلا در اینجا عموم ندارد بلکه مخصوص بآنکسانی است که متصف بآن فضائل باشند و آنان از صالحین و رستگارانند که نظر باوصاف حسنه آنها گناهان صغیره آنها را میپوشاند، و نیز قوله تعالی در همان آیه «وَ اللّهُ عَلِیمٌ بِالمُتَّقِینَ» و شاهد بر آن

صفحه : ۲۳۲

قوله تعالی «إِنَّما یَتَقَبَّلُ اللّهُ مِنَ المُتَّقِینَ» «إِنَّ أَکرَمَکُم عِندَ اللّهِ أَتقاکُم» که از متقین اعمال قبول میشود پس نظر باین آیات میتوان گفت که اعمال وقتی نیک بشمار میآید که با تقوی توأم باشد و هر عملی که با تقوی توام نباشد بدرستی نمیتوان آنرا خیر مطلق و قابل ستایش نامید و آن عمل را مقید بخیر گردانید.

إِنَّ‌الَّذِینَ کَفَرُوا لَن تُغنِیَ عَنهُم أَموالُهُم وَ لا أَولادُهُم مِنَ‌اللّهِ شَیئاً بعضی از مفسرین در شأن نزول آیه گفته‌اند اینکه آیه در باره کعب بن اشرف و اصحاب او وارد شده که اینان بایست بدانند که هرگز نه مال و نه اولادشان جلوگیر عذاب آنها نمیگردد و از عذاب که در اثر کفر بآنان اصابت مینماید مانع نمیشود و نفی شیئی در آیه دلالت بر نفی عام دارد یعنی با کفر هیچ یک از اولاد یا مال بایشان نفع نمیرساند و آنها را از عذاب باز نمیدارد و تخصیص بمال و اولاد برای اینکه است که اینکه دو نزد انسان اعزّ اشیائند و آدمی باین دو چیز خیلی اهمیت میدهد و گمان میکند که بمال و اولاد نیرومند میگردد و در همه چیز و همه وقت کمک کار و معین او میباشند و بواسطه مال و اولاد از حق تعالی مستغنی و بی‌نیاز گردیده اینکه است که آیه بآنها خاطر نشان میکند که وقتی مال و اولاد که اینقدر بآن اهمیت میدهد نتوانست شما را از عذاب نجات دهد چیزهای دیگر بطریق اولی نمیتواند نجات دهد شما را از عذاب.

وَ أُولئِکَ أَصحابُ‌النّارِ هُم فِیها خالِدُونَ «أُولئِکَ» یعنی اینکه جماعت که خواه مقصود همان کعب بن اشرف و یاران او باشند چنانچه بعضی گفته‌اند نظر بمناسبت آیات جلو و عقب که در باره یهودیان فرود آمده یا مطلق کفار باشند چونکه «الَّذِینَ کَفَرُوا» موصول عموم دارد و مطلق کفار را شامل میگردد و نیز بی‌نیاز نکردن مال و اولاد از عذاب خدا آنهم نسبت بکفار یکسانست که تمام یاران جهنمند همه در آتشند و در آتش جاویدانند آری جاوید بودن آنها در آتش اهمیت بیشتری را میرساند اینست که چنانچه بعضی گفته‌اند شاید آیه راجع بهمان کعب بن اشرف و اصحاب وی فرود آمده

صفحه : ۲۳۳

باشد زیرا چنانچه تاریخ نشان میدهد اینها باضافه بر کفر در اسلام خیلی فساد کردند و برسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و مؤمنین اذیت نمودند.

مَثَلُ ما یُنفِقُونَ فِی هذِهِ الحَیاةِ الدُّنیا کَمَثَلِ رِیحٍ فِیها صِرٌّ بقولی مقصود ابو سفیان و اصحاب او بودند که در روز جنگ بدر بر عداوت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نفقه دادند. [یمان] مقاتل گفته مقصود نفقه دادن عوام یهودیان است که رشوه برؤساء خودشان میدادند مجاهد گفته مقصود جمله نفقه‌های کفار است که بر کارهای دنیا صرف میکنند و حق تعالی آنرا مثل زده و تشبیه کرده بباد تندی که در او صرّی باشد و مفسرین در معنی صرّ اختلاف کرده‌اند:

عبد اللّه بن عباس گفته باد سموم است که بحرارتیکه دارد حبوبات را فاسد میکند و مردم را میکشد و خدای تعالی بآن حال مردم را مثل آورده.

إبن کیسان گفته «فِیها صِرٌّ» صوت و صریر آنرا گویند که در آن آوازی باشد، و بیشتر مفسرین گفته‌اند «فِیها صِرٌّ» یعنی برد شدید. [ابو الفتوح] أَصابَت حَرثَ قَومٍ ظَلَمُوا أَنفُسَهُم فَأَهلَکَته خدای تعالی انفاق مال یا اعمال نیک کفار و کسانیکه بنفسهای خود ستم نمودند هر گاه انفاق مال یا اعمال دیگری انجام دادند را تشبیه کرده بمزرعه‌ئی که باد تندی بر وی بوزد و آنرا فاسد و تباه گرداند. و «حَرثَ قَومٍ ظَلَمُوا» گفته که دانسته شود که خدا ظالم و جفا کار نیست بلکه همین طور که ظالمین مزرعه نفس خودشان را در اثر باد تند آمال نفسانی و خواهشهای طبیعی را فاسد و تباه گردانیده‌اند عکس العمل آنها چنین میشود که اعمالیکه سرمایه عمر آنها است و بایستی در بازار قیامت منافع خوبی عایدشان گردد در اثر کفر و ظلم تباه گردانیده‌اند و از آن جز حسرت و ندامت ندارند و با دست خالی مبتلا بعذاب و مورد سخط الهی میگردند اینکه است که در آخر آیه

صفحه : ۲۳۴

فرموده: وَ ما ظَلَمَهُمُ‌اللّهُ‌وَ لکِن أَنفُسَهُم یَظلِمُونَ خدا بآنها ستم ننموده که اعمال و زراعت ظالمین را بباد تند تباه کرده بلکه اعمال و

کفر و ظلم ظالمین تباه شدن زراعت ظالمین را ایجاب نموده و اینها آثاری است که از جانب حق تعالی بر اعمال بد مترتب میگردد زیرا که در قضای حتمی اینکه طور حکمت اقتضاء نموده که برای هر عملی آثاری مترتب میگردد

«ان کان خیرا فخیرا و ان کان شرا فشرا»

البته هر عاقلی میفهمد که امور عالم جزافی نیست نظام عالم بدست قادر حکیم از روی حکمت تامه سر چشمه گرفته برای هر چیزی و هر عملی علت و غایتی و اثری تعیین گردیده و اینکه فرموده «وَ ما ظَلَمَهُمُ اللّه» برای اینست که کسی گمان نکند که خدا در ضایع گردانیدن عملشان بآنها ستم نموده بلکه بایست بدانند که اینکه ظلم و ستم ناشی از نفس خود ظالم است که بصورت باد «صِرٌّ» ظهور نموده و اعمال آنها را فاسد گردانیده بلکه ظالم از اول عملش صحیح واقع نشده تا اینکه خدا ضایع گردانیده باشد.

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا بِطانَةً مِن دُونِکُم لا یَألُونَکُم خَبالًا وَدُّوا ما عَنِتُّم گفته‌اند بطانهٔ و ولیجه بمعنی خصیص وصف کسی است که دیگری را بر اسرار خود مطلع میگرداند و اینکه استعاره است از «بطانهٔ الثوب» که متصل ببدن است.

در آیه حق تعالی بمؤمنین خطاب نموده که فرا نگیرید «بطانهٔ» یعنی دوست خالص که از غیر خودتان باشد یعنی بغیر از مؤمنین دوستی نگیرید و اسرار خود را باو نگوئید و وثوق بغیر مؤمنین نداشته باشید.

ابو امامه از رسول صلّی اللّه علیه و آله روایت کرده که مراد باین طائفه خوارجند.

و در شأن نزول آیه گفته‌اند بروایت إبن عباس جماعتی از اهل ایمان با منافقین طرح مصادقه و مخالطه انداخته بودند حق تعالی آنها را منع نمود و فرمود محبت باطنی با آنها در دل خود راه ندهید.

صفحه : ۲۳۵

«لا یَألُونَکُم خَبالًا» خبال بفتح باء بمعنی فساد است و انسان دیوانه را خبال گویند زیرا که عقل او فاسد گردیده «و رجل مخبّل الرأی» یعنی فاسد الرأی «وَدُّوا ما عَنِتُّم» آیه در سبب و علت نهی از دوستی آنها بمؤمنین یادآوری میکند که اینها چنینند که ضرر و مشقت شما را دوست میدارند.

در مجمع البیان گفته خدا مؤمنین را نهی فرموده از دوستی و مخالطه با کفار از ترس فتنه برانگیختن آنها با مؤمنین و گفت «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا» یعنی ای کسانیکه ایمان آورده‌اید «لا تَتَّخِذُوا بِطانَةً مِن دُونِکُم» یعنی کافرین را دوستان و خواص خودتان بغیر مؤمنین نگیرید به اینکه که اسرار خودتان را نزد آنها فاش کنید و قوله «مِن دُونِکُم» یعنی بغیر اهل ملت خودتان پس از آن حق تعالی علت نهی- از مواصلت با آنها را بیان نموده «لا- یَألُونَکُم خَبالًا» یعنی آنها در آنچه مؤدی بفساد شما میگردد کوتاهی نمیکنند و وا نمیگذارند جدیت و کوشش خود را در ضرر شما، زجاج گفته در ضرر شما چیزی باقی نمیگذارند (یعنی جدیت خود را در ضرر شما بکار میبرند) و گفته اصل خبال ذهاب شیئی است و قوله «وَدُّوا ما عَنِتُّم» یعنی آرزوی آنها ادخال مشقت است بر شما و بقولی آرزوی آنها گمراهی و ضلالت شما است از دینتان و بقولی آرزوی آنها اینست که بر شما مشقت تحمیل نمایند.

«قَد بَدَتِ البَغضاءُ مِن أَفواهِهِم» یعنی نشانه عداوت آنها با شما از زبانهای آنها و دهنها و کلامشان ظاهر است «وَ ما تُخفِی صُدُورُهُم أَکبَرُ» و آنچه در سینه‌هایشان از بغض مخفی کرده‌اند بزرگتر از آن است که از زبانشان بروز مینماید «قَد بَیَّنّا لَکُمُ الآیاتِ» یعنی برای شما ظاهر گردانیدیم دلالتهای واضحات تا اینکه ولی و دوست خود را از دشمن تمیز دهید «إِن کُنتُم تَعقِلُونَ» اگر تعقل کنید و بدانید و دوست و دشمن خود را بشناسید و بقولی اگر بوده باشید عقلاء و بدانید موعظه‌های خدا و منافع آنرا و بقولی اگر از عقلاء باشید خداوند بشما بیان شافی عطاء نموده. [پایان]

صفحه : ۲۳۶

ها أَنتُم أُولاءِ تُحِبُّونَهُم وَ لا يُحِبُّونَكُم وَ تُؤمِنُونَ بِالكِتابِ كُلِّهِ وَ إِذا لَقُوكُم قالُوا آمَنّا وَ إِذا خَلَوا عَضُّوا عَلَيكُمُ الأَنامِلَ مِنَ الغَيظِ «ها أَنتُم» ظاهرا براى تنبيه و آگاهندن مؤمنين است كه فريب منافقين را نخورند و بدانند كه آنها از روى مكر و تدليس با شما اظهار دوستى و رفاقت ميكنند و در واقع دشمن شمايند و شما از روى حقيقت آنان را دوست ميداريد و بتمام كتب پيمبران موسى و عيسى و ابراهيم عليهم السلام ايمان داريد و عمل منافقين چنين است كه وقتى شما را ملاقات كردند گفتند ما ايمان آورده‌ايم لكن وقتى در خلوت ميروند در دلشان بقدرى با شما بغض و عداوت دارند كه انگشتان خود را از غيض بدندانهايشان ميگزند.

قُل مُوتُوا بِغَيظِكُم إِنَّ اللّهَ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ خطاب برسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم است كه بگو باين منافقين بميريد در اثر غيظ و حسدى كه با مؤمنين و اهل اسلام داريد و هر قدر شما دشمنى خود را مخفى داريد خداى تعالى عالم است بآنچه در سينه‌هايتان از بغض و حسد انگاشته‌ايد و «مُوتُوا» در واقع نفرين و دعاى بد است در باره منافقين و در معنى خدا شما را بكشد و مرده باشيد و بين مسلمانان فساد نكنيد.

إِن تَمسَسكُم حَسَنَةٌ تَسُؤهُم وَ إِن تُصِبكُم سَيِّئَةٌ يَفرَحُوا بِها الخ آيه مؤمنين را مطلع ميگرداند كه از جمله خباثت نفس منافقين و دشمنان اسلام با مؤمنين اينكه است كه اينان چنينند كه هرگاه نيكى و نصرتى و غنيمتى بشما رسيد از آن ضديت و دشمنى كه با شما دارند ناراحت ميگردند و خواهان ضرر شما ميباشند و وقتى ضررى و آفتى يا شكستى بشما اصابت نمود خوشحال ميگردند و اگر شما مؤمنين بر جفاى كفار صبر كنيد و تقوى را شعار خود گردانيد و از مخالطه و دوستى با اعداء دين بپرهيزيد كيد آنها بشما ضرر نخواهد رسانيد زيرا كه خدا يار و ياور شما است و باعمال و افعال و نيّات شما آگاهست و علم او بر تمام اعمال و افعال شما احاطه دارد و هيچ چيزى بر او پنهان نيست.

صفحه : ۲۳۷

[سوره آل‌عمران (۳): آيات ۱۲۱ تا ۱۲۹]

اشاره

وَ إِذ غَدَوتَ مِن أَهلِكَ تُبَوِّئُ المُؤمِنِينَ مَقاعِدَ لِلقِتالِ وَ اللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۲۱) إِذ هَمَّت طائِفَتانِ مِنكُم أَن تَفشَلا وَ اللّهُ وَلِيُّهُما وَ عَلَى اللّهِ فَليَتَوَكَّلِ المُؤمِنُونَ (۱۲۲) وَ لَقَد نَصَرَكُمُ اللّهُ بِبَدرٍ وَ أَنتُم أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللّهَ لَعَلَّكُم تَشكُرُونَ (۱۲۳) إِذ تَقُولُ لِلمُؤمِنِينَ أَ لَن يَكفِيَكُم أَن يُمِدَّكُم رَبُّكُم بِثَلاثَةِ آلافٍ مِنَ المَلائِكَةِ مُنزَلِينَ (۱۲۴) بَلى إِن تَصبِرُوا وَ تَتَّقُوا وَ يَأتُوكُم مِن فَورِهِم هذا يُمدِدكُم رَبُّكُم بِخَمسَةِ آلافٍ مِنَ المَلائِكَةِ مُسَوِّمِينَ (۱۲۵)

وَ ما جَعَلَهُ اللّهُ إِلاّ بُشرى لَكُم وَ لِتَطمَئِنَّ قُلُوبُكُم بِهِ وَ مَا النَّصرُ إِلاّ مِن عِندِ اللّهِ العَزِيزِ الحَكِيمِ (۱۲۶) لِيَقطَعَ طَرَفاً مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَو يَكبِتَهُم فَيَنقَلِبُوا خائِبِينَ (۱۲۷) لَيسَ لَكَ مِنَ الأَمرِ شَيءٌ أَو يَتُوبَ عَلَيهِم أَو يُعَذِّبَهُم فَإِنَّهُم ظالِمُونَ (۱۲۸) وَ لِلّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الأَرضِ يَغفِرُ لِمَن يَشاءُ وَ يُعَذِّبُ مَن يَشاءُ وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۲۹)

صفحه : ۲۳۸

[ترجمه]

(ياد كن اى رسول) وقتى كه تو در صبحگاه براى صف آرائى جنگ از منزل بيرون آمدى و مهيّا ميگردى براى مؤمنين جاهاى

ایستادن برای جنگ را و خدا (بحال شما) شنوا و عالم است [۱۲۱]

یادآور وقتی را که دو طائفه‌ئی از مؤمنین (در جنگ) ترسناک و بد دل شدند که برگردند بمدینه در حالیکه خدا ولی و دوست آنها است و باید بر خدا توکل کنند توکل کنندگان [۱۲۲]

و همانا بحقیقت خدا شما را در جنگ بدر یاری کرد (و نصرت داد) در حالیکه شما ضعیف بودید پس ای اهل ایمان از خدا بترسید شاید از شکر گذاران باشید [۱۲۳]

وقتی بمؤمنین میگفتی آیا برای شما کافی نیست پروردگار که هزار ملائکه برای یاری شما بزمین نازل گردانید [۱۲۴]

«بَلی إِن تَصبِرُوا الخ» یعنی مدد نماید خدا شما را اگر صبر کنید و بپرهیزید از مخالفت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و بیایند بطرف شما دشمنان بیدرنگ مدد کند خدا شما را به پنج هزار ملائکه نشان کننده‌گان اسبهای خود را [۱۲۵]

و خدا اینکه ملائکه را قرار نداد مگر برای اینکه برای شما مژده باشد و برای اینکه البته قلبهای (شما مؤمنین) مطمئن گردد بملائکه و یاری و مددکاری نیست مگر از جانب خدای غالب درستکار [۱۲۶]

و خدا چنین کرد تا اینکه دشمنان شما را بر طرف نماید و آنان را بکوبد و آنها برگردند در حالیکه ناامید باشند [۱۲۷]

ای رسول بدست تو امری نیست که کسی را توبه دهی یا اینکه آنها را عذاب کنی همانا آنها ستمکارانند [۱۲۸]

ملک خدا و مخصوص باو است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است هر کسی را خواهد میآمرزد و هر که را خواهد عذاب میکند و خدا آمرزنده و مهربان است [۱۲۹]

.

صفحه : ۲۳۹

(توضیح آیات)

وَ إِذ غَدَوتَ مِن أَهلِكَ تُبَوِّئُ المُؤمِنِينَ مَقاعِدَ لِلقِتالِ وَ اللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ «غَدَوت» از ماده غدوّ بمعنی بیرون رفتن در صبحگاهان است «التبؤة» بمعنی آماده کردن مکان برای غیر و یا ساکن گردیدن غیر در مکان است.

از راغب اصفهانی نقل شده که گفته «اهل الرجل» کسانی میباشند که با آن رجل وجه جامع داشته باشند و آن وجه جامع یا نسب است و یا خانه و یا غیر اینکه دو از قبیل دین و شهر و صنعت- و گفته میشود «اهل الرجل» و مراد از آن زوجه او است یا کسانیکه در خانه او میباشند مانند زن و فرزند و خادم و غیر اینها و همچنین اطلاق میشود بر جمیع کسانیکه با شخص دارای نسبتند مانند اقوام و خویشان و در محاورات گفته میشود اهل فلان شهر و مراد کسانی هستند که در آن شهر اقامت نموده و آنرا وطن خود اختیار کرده‌اند و گفته میشود اهل فلان دین و مراد پیروان آن دین میباشند و نیز گفته میشود اهل فلان صنعت و مراد مستقلین و استادان آن صنعت میباشند و ظاهرا چنانچه بعضی گفته‌اند مقصود از اهل رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بستگان آن حضرتند و معنی آیه اینست که وقتی از بستگان و خویشاوندانت خارج شدی و اینکه بعضی اختصاص بیکنفر داده‌اند درست بنظر نمیآید زیرا اگر چنین باشد باید کلمه‌ئی در تقدیر گرفت و گفته شود «خرجت من بیت اهلك» ولی در کلام قرینه‌ئی بر اینکه تقدیر نیست.

ترجمه آیه شده و واضح است و محتاج بتوضیح نیست.

خلاصه چنین گفته‌اند نظم آیات بما چنین مینماید که نظر بربط آیه با آیات بالا که حق تعالی فرمود اگر شما صبر کنید و متقی باشید کید کافرین بشما ضرر نمیرساند و زیان نمیزنند بلکه خداوند بشما نصرت میدهد و فیروزی بخشد همان طوری که روز بدر شما را یاری کرد و اگر از فرمان رسول صلّی اللّه علیه و آله مخالفت کنید

صفحه : ۲۴۰

چنان میشود که روز احد واقع گردید آنوقتیکه در بامداد رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بیامد تا آخر.

آری چنانچه از خود آیات بعد مفهوم میشود که شکست خوردن مؤمنین در جنگ احد آزمایشی بود بلکه میتوان گفت که نسبت بمؤمنین مجازاتی بود که آنها در امر جهاد بعضی بر خلاف فرمان رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم اظهار رأی مینمودند در صورتی که بایست بدون رأی اندیشی در مقابل رأی و فرمان رسول [ص] بگویند سمعا و طاعهٔ نه اینکه هر یک رأی در میان آرند و حضرت را مردد گردانند.

بین مفسرین در اینکه روز که چه روزی بود اختلاف است، حسن بصری گفته روز بدر بوده، مقاتل گفته روز احزاب بوده و اکثر مفسرین گفته‌اند روز احد بوده و اینکه قول صحیح‌تر است زیرا که هم با آیات مناسب‌تر است و هم با اخبار.

در ترجمه تفسیر المیزان چنین مینویسد که از امام صادق علیه السّلام روایت شده که فرموده علت وقوع جنگ احد اینکه بود که چون قریش پس از دادن هفتاد کشته و هفتاد اسیر از جنگ بدر بمکه مراجعت کردند، ابو سفیان جمعیت قریش را مخاطب ساخته گفت مگذارید زنان بر کشته‌های بدر گریه کنند زیرا اشک چشم حزن را از بین میبرد دشمنی نسبت با محمّد [ص] را از قلبهای آنان زایل میکند و اینکه ممنوعیت تا پایان جنگ احد باقی بود و پس از اینکه جنگ بود که اجازه گریه و ندبه را بزنان خود دادند در هر صورت طائفه قریش بعزم جنگ با پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با سه هزار سوار و دو هزار پیاده از مکه خارج شدند و زنان خویش را بهمراه آوردند.

چون اینکه خبر به پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رسید اصحاب خود را جمع نمود آنان را تحریص و ترغیب بر جهاد فرمود در اینکه بین عبد اللّه بن ابیّ بن سلول بپیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پیشنهاد خارج نشدن از مدینه را کرد و گفت بهتر است در شهر مانده در کوچه‌های تنگ آن با دشمن بجنگیم در اینکه صورت ناچار مردان ضعیف و زنان

صفحه : ۲۴۱

و بندگان و کنیزان نیز در دهانه کوچه‌ها و از پشت‌بامها بجنگ خواهند پرداخت و تا کنون سابقه ندارد که ما داخل حصارها و درون خانه‌های خود باشیم و دشمن بر ما پیروز شود و اتفاقا هر وقت بعزم جنگ از خانه‌های خود خارج شده و از شهر بیرون رفته‌ایم دشمن بر ما پیروز شده و شکست خورده‌ایم.

سپس سعد بن معاذ و چند نفری از قبیله اوس برخواسته گفتند یا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله تا کنون کسی از عرب قدرت اینکه در ما طمع کند نداشته در صورتی که ما مردمی مشرک و بت پرست بودیم چگونه در اینکه موقع که تو در میان ما میباشی قدرت طمع کردن در ما را دارند، نه حتما باید از شهر خارج شده با دشمن بجنگیم اگر از ما کسی شهید شد شربت شهادت را نوشیده است و اگر هم کسی نجات یافت بافتخار جهاد در راه خدا نائل شده است.

پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله اینکه پیشنهاد را پذیرفت و با یکنفر از صحابه خویش برای مهیّا کردن میدان جنگ از شهر خارج شد و در همین مورد است که خدا میفرماید «وَ إِذ غَدَوتَ مِن أَهلِكَ الایهٔ» ولی عبد اللّه بن ابیّ بن سلول از همراهی با پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم خود داری نمود و جماعتی از طائفه خزرج نیز از او متابعت کردند.

قریش باحد رسیدند و پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله اصحاب خود را که هفتصد تن بودند مهیای جنگ کرد و عبد اللّه بن جبیر را با پنجاه تیرانداز مأمور نگهبانی درّه‌ئی نمود که میترسید دشمن در آنجا کمین کرده و از پشت سر لشکر اسلام را مورد حمله قرار دهند، و بعبد اللّه جبیر فرمود شما در هر صورت از نگهبانی دره غفلت نکنید و لو اینکه ما دشمن را تا مکه مجبور بعقب نشینی کنیم

و اگر هم دشمن ما را منهزم نمود و ما را تا مدینه مجبور بعقب نشینی نمود باز هم شما از مراکز خود دور نشده دست از نگهبانی دره بر ندارید.

از آنطرف هم ابو سفیان خالد بن ولید را با دویست سوار مأمور مراقبت آن دره کرد، و گفت شما در آنجا کمین کنید و وقتی که جنگ مغلوبه شد و دو لشگر بهم ریختند از دره خارج شوید و از پشت سر لشگر اسلام را مورد حمله

صفحه : ۲۴۲

قرار دهید.

پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله لشگر خود را مهیای جنگ کرد، پرچم را بدست علی [ع] داد انصار حمله خود را بدشمن شروع کرده آنان را شکست سختی دادند، دشمن‌ها از برابر لشگر اسلام فرار کردند و سربازان رشید اسلام آنها را تعقیب مینمودند.

خالد بن ولید که شکست قریش را قطعی دید خواست از راه دره خارج شده از پشت سر لشگر اسلام را مورد حمله قرار دهد ولی تیراندازان عبد اللّه جبیر آنها را مجبور بعقب نشینی کردند.

در اینموقع یاران عبد اللّه متوجه میدان جنگ شده و میدیدند که سربازان فاتح اسلام دشمن را شکست داده از غنائم بهره‌مند میشوند.

جریان را بعبد اللّه جبیر تذکر دادند و اضافه کردند که اگر ما در اینجا بمانیم از غنائم بی بهره خواهیم ماند عبد اللّه بآنها گفت از خدا بترسید مگر دستور پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله را نشنیدید که فرمود در هر صورت از دره جدا نشوید و کمال مراقبت را در حفظ دره بنمائید.

تیراندازان سخن او را گوش ندادند یکی بعد از دیگری مراکز خود را رها نموده برای گرفتن غنیمت از دره دور شدند، فقط عبد اللّه جبیر با دوازده نفر آنجا ماندند.

درگیر و دار جنگ علی [ع] پرچم‌دار قریش را که طلحهٔ بن ابی طلحه عبدی از طائفه بنی عبد الدار بود کشت بلا فاصله پرچم را ابو سعید بن ابی طلحه بدست گرفت علی علیه السّلام او را هم کشت، برای سومین بار پرچم را مسافع بن ابی طلحه برداشت علی [ع] او را هم بدرك و اصل گردانید و بالاخره تا نه مرتبه اینکه عمل تکرار و هر دفعه هم علی [ع] بردارنده پرچم را که همه از بنی عبد الدار بودند بقتل میرسانید تا اینکه در آخر کار یکی از بندگان سیاه چهره بنی عبد الدار بنام صواب پرچم را بلند کرد علی علیه السّلام دست راست او را قطع کرد او هم بلافاصله

صفحه : ۲۴۳

پرچم را بدست چپ گرفت دست چپش را نیز علی [ع] با ضربه برنده‌ئی قطع فرمود صواب که دو دست خود را از دست داده بود پرچم را با بازوهای خود بسینه چسبانده متوجه ابو سفیان شد و باو گفت آیا وظیفه خود را نسبت ببنی عبد الدار بانجام رسانیدم و پس از آنکه گفتارش را با ابو سفیان رساند علی علیه السّلام باو رسیده و با ضربه شمشیری که بسرش نواخت او را بدرك واصل گردانید.

برای دهمین بار پرچم فرو افتاد ولی غمره دختر علقمه کنانیه آنرا بلند کرد از آنطرف هم خالد بن ولید که اصحاب عبد اللّه بن جبیر را متفرق دید حمله خود را بدره شروع کرد در اینکه حمله بود که بقیه یاران عبد اللّه فراری شدند و فقط عده کمی باقی ماند که آنان را هم خالد بن ولید در مدخل دره بشهادت رسانید و چون اینکه مانع را از سر راه برداشتند از دره خارج شده و از پشت سر لشگر اسلام را مورد حمله قرار دادند.

لشگر شکست خورده قریش همینکه پرچم خود را برافراشته دیدند بمیدان جنك برگشته و در پناه آن حمله خود را بلشکر اسلام شروع کردند حمله بقدری سخت بود که لشگر اسلام بسختی منهزم و از هر طرف فرار کرده رو بکوهها نمودند.

و چون پیغمبر فرار اصحاب خود را مشاهده فرمود کلاه خود را از سر برداشته و همی فرمود بسوی من آئید که من رسول خدایم بکجا فرار میکنید آیا از خدا و رسول فرار میکنید.

در اینکه موقع هند دختر عتبه در میان لشگر قریش فعالیت فوق العاده‌ئی را شروع کرده بود و در میان سپاه ایستاده و اگر سربازی را میدید که از میدان جنگ فرار میکند سرمه دانی را با میلش بطرف او برده و باو میگفت ای زن بهتر است که با اینکه سرمه دان چشمان خود را سرمه کنی و باین ترتیب احساسات و غیرت سربازان فراری را تحریک نموده دوباره او را بجنك مسلمین برمیگرداند حمزهٔ بن عبد المطلب که در سپاه پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بود حملات سختی بقریش مینمود لشگر از مقابل او فرار نموده حتی یکنفر هم در مقابلش باقی نمیماند

صفحه : ۲۴۴

هند که مراقب اینکه جریانات بود با دادن وعده و نویدهائی بغلام جبیر بن مطعم که وحشی نام داشت او را مأمور کشتن یکی از سه نفر (پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، علی علیه السّلام حمزه [ع]) نمود وحشی گفت اما کشتن پیغمبر که از عهده من خارج است، و اما علی را دیدم که بسیار متوجه و مراقب خود میباشد بنا بر اینکه باو هم نمیتوانم طمعی داشته باشم ولی نسبت بحمزه کمین کرده و او را میدیدم که بسختی لشگر دشمن را متلاشی میسازد.

در همین بین گذارش بمن افتاد و همینکه از کنار من گذشت بجوئی رسید که آب کناره‌های آنرا نا مرتب و دارای چین و شکن کرده بود در اثر برخورد با همین چین و شکن‌ها و فرو رفتگی‌ها بود که حمزه بدون اینکه متوجه باشد بزمین خورد و من از اینکه موقعیت استفاده کرده بلافاصله اسلحه خود را کشیدم و او را هدف قرار دادم ضربه من درست بلگن خاصره او اصابت کرد و بقدری شدید بود که خاصره او را شکافته و از زیر سینه‌اش خارج شد همین ضربه بود که حمزه را از پای درآورده و او را بزمین زد خود را باو رسانده و شکمش را پاره کردم جگر او را بیرون آورده برای هند بردم و باو گفتم اینکه جگر حمزه است- هند آنرا از من گرفته و بدهانش گذارد و شروع بجویدن کرد ولی خداوند آنرا در دهانش سخت و مانند استخوان نمود و هند آنرا از دهان خارج کرده و بطرفی پرتاب کرد و پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود خداوند فرشته‌ئی را مأمور کرد تا آنرا برداشته بجای خود باز گرداند.

راوی گفت هند بسوی حمزه آمد او را مثله کرد گوشها و دست و پا و بعض اعضای دیگر او را برید.

لشگر اسلام بسختی شکست خوردند و همه فرار کردند کسی جز ابو دجانه سماك پسر خرسه و علی [ع] در رکاب پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم باقی نماند هر حمله‌ئی که از جانب دشمن بسوی پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم میشد علی [ع] آنرا دفع مینمود تا اینکه شمشیر علی شکست پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شمشیر خود را که موسوم بذو الفقار بود بعلی

صفحه : ۲۴۵

داد سر انجام پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بسوی ناحیه احد جایگزین شد و در آنجا سنگر گرفت و علی [ع] با کمال رشادت میجنگید تا آنکه بنا بنقل علی بن ابراهیم در تفسیر خود هفتاد زخم بسر و صورت و بدن و شکم و پاهای آنحضرت وارد آمد و در همین موقع بود که جبرئیل نازل شد و عرضه داشت ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم اینکه است معنی مواسات پیغمبر فرمود او از من و من از اویم جبرئیل اضافه کرد و گفت من هم از شما دوتایم و امام صادق [ع] میفرماید که پیغمبر [ص] جبرئیل را بین زمین

و آسمان بروى كرسى از طلا مشاهده نمود كه ميگويد

«لا سيف الا ذو الفقار و لا فتى الا على»

. [پايان] إِذ هَمَّت طائِفَتانِ مِنكُم أَن تَفشَلا وَ اللّهُ وَلِيُّهُما وَ عَلَى اللّهِ فَليَتَوَكَّلِ المُؤمِنُونَ آيه برسولش خبر ميدهد كه ياد كن وقتى را كه دو طائفه از شما مؤمنين «أَن تَفشَلا» بد دلى كردند و شايد قصد بازگشتن نمودند و بعضى گفته‌اند كه مقصود باين «هَمَّت» عزم است، بعضى گفته‌اند مراد از اينكه «هَمَّت» خطور بقلب است و اينكه معنى چنانچه بسيارى از مفسرين گفته‌اند اولى‌تر است بدو جهت يكى از خود آيه كه فرموده «وَ اللّهُ وَلِيُّهُما» تا آخر و ديگر عزم بر فرار از گناهان بزرگ است و آيه شفقت و رحمت نسبت بمؤمنين اظهار ميدارد.

مفسرين گفته‌اند اينكه دو گروه يكى بنى سلمه بودند از خزرج و ديگرى از بنو حارثه از اوس.

و گفته‌اند رسول [ص] وقتى بجنگ احد رفت هزار مرد با او بودند و بروايت ديگر نهصد و پنجاه نفر بودند.

بروايتى چون لشگر رسول [ص] بجائى رسيدند كه آنرا شواز گويند عبد اللّه بن ابىّ بن سلول برگشت با سيصد مرد و گفت چه مهم است ما را كه بدست خويش خود را علف شمشير قريش كنيم ابو جابر سلمى از عقب او ميرفت و ميگفت اى عبد اللّه از خدا بترس رسول خدا و مسلمين را رها ميكنى و مى‌روى اينكه دو گروه قصد رفتن كردند بروند توفيق خدا آنها را دريافت و نرفتند اينكه بود

صفحه : ۲۴۶

كه خداوند اينكه همه نعمت بآنها عطاء فرمود كه خود را ياور و مدد كار آنان خواند و امر بتوكل فرمود كه اى مؤمنين بايستى بر خدا اتكاء و توكل نمائيد.

خلاصه چنانچه گذشت پس از آنكه دو لشگر كفر و اسلام در مقابل هم ايستادند و رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم لواء مهاجرين و انصار را بدست على [ع] داد و حضرت شجاعان مشركين را بدوزخ رسانيد و علم داران آنها را از پا درآورد لواى آنها نگونسار گرديد و مشركين شكست خورده فرار كردند اهل اسلام در غنيمت افتادند.

تيراندازان كه گماشته دهنه كوه احد بودند با اينكه پيغمبر سفارش نموده بود كه ما خواه غالب يا مغلوب گرديم شما اينكه موضع را رها ننمائيد.

آنان وقتى ديدند اصحاب مشغول غنائم گرديده‌اند بر اميد تاراج غنائم رو بلشكرگاه آوردند هر چند عبد اللّه جبير كه رئيس آنها بود در منع مبالغه نمود و از تأكيد حضرت رسول [ص] آنان را آگاهانيد بجائى نرسيد و گفته‌اند جمعى اندك كه عدد آنها بده نميكشيد با وى توقف كردند و باقى بسخن امير خود التفات ننموده متوجه اخذ غنيمت شدند.

و خالد بن وليد و عكرمهٔ بن ابى جهل با جمعى كه در پشت كوه پنهان شده بودند چون رخنه كوه را از محافظان خالى ديدند و لشگر اسلام را مشغول غنيمت ديدند بيكباره بر سر عبد اللّه جبير ريختند و او و يارانش را شهيد كردند و از عقب لشگر اسلام برآمدند و صف آنها را از هم پاشيده و فتح منعكس گرديد و خبر فتح كفار و بگريختگان رسيد بازگشتند و اهل ايمان و مركز توحيد را در ميان گرفتند و هفتاد مرد از ايشان را كشتند.

و گفته‌اند در آنحال لشگر اسلام سه قسمت شدند، قسمتى بهزيمت بحوالى مدينه رفتند و بشهر درآمدند و قسمتى ديگر سراسيمه و حيران گرد ميدان ميگشتند و برخى بسعادت شهادت فائز گرديدند و هيچكس با رسول خدا نماند مگر امير المؤمنين [ع] و ابو دجانه انصارى و سهل بن حنيف و آخر ابو دجانه انصارى و سهل بن حنيف نيز فرار نمودند و همين امير المؤمنين بماند.

صفحه : ۲۴۷

از روضهٔ الاحباب نقل میکنند که گفته روز احد چون مؤمنین رو بهزیمت گذاشتند و حضرت رسول [ص] را تنها گذاشتند و آنحضرت خشمناك گردید و با امیر المؤمنین [ع] نگریست که در پهلوی او ایستاده بود و فرمود

« یا علی مالک لم تفرّ مع النّاس»

یا علی چرا بدیگران ملحق نشدی گفت یا رسول اللّه [ص]

«انّ لی بک اسوهٔ»

بدرستی مرا بتو اقتداء است تو مقتدای منی چگونه از تو جدا شوم.

در منهج گفته بروایتی چهار کس از کفار قریش با یکدیگر معاهده کردند که رسول خدا را بقتل رسانند إبن شهاب و إبن قمیسه و إبن حمید و إبن عتبهٔ بن وقاص پس در محلی که اشرار غلبه کردند و ابرار مغلوب شده بگوشه‌ئی افتاده بودند و حضرت رسول [ص] با امیر المؤمنین [ع] و سهل و ابو دجانه ایستاده بودند و امیر المؤمنین [ع] مشغول جنك بود آنسنگدلان سخت دل میدان آرزو را بر مراد خود یافتند دست جرأت از آستین وقاحت برآوردند و سنگها حواله آن معدن جواهر رسالت و جلالت کردند إبن قمیسه سنگی چند حواله آن حضرت کرد یکی از آن بر آینه پیشانی نورانی آنحضرت که محراب قلوب جهان صدق و صفا و طاق ابروی دلجوی آنکعبه حلم و وفاء بود آمد و بغایت مجروح گشت چنانچه خون روان گشت و قطرات بر محاسن مبارك او فرود میآمد و حضرت آنرا با ردای اطهر پاك مینمود و نمیگذاشت بر زمین بچکد و میفرمود اگر قطره‌ئی خون بر زمین افتد همانا عذاب از آسمان بر اهل زمین نازل گردد و إبن سهل سنگی بر بازوی مبارکش فرود آورد و آنرا مجروح گردانید و إبن وقاص سنگی بر لب و دندان مبارکش زد بطوری که لب لطیفش بشکافت و از اثر آن دندان رباعیه وی از طرف پائین شکسته شد و یکی از آن گوهرهای شب چراغ از درج یاقوتی بیرون افتاد و در اینکه محل که آنحضرت را رسیده بود إبن قمیسه شمشیر حواله آنحضرت کرد سید عالم از شمشیر او احتراز نمود در مغاکی افتاد رخسار تابان او از نظر ابرار و اشرار پنهان گشت روز روشن بر دیده دوستان چون شب تاریك

صفحه : ۲۴۸

گردید- و چشم روزگار از مشاهده آثار چشم زخم اغیار خیره شد إبن قمیسه ملعون گمان کرد که خورشید شرع مبین بعین حامیه فناء غروب کرد و ماه اوج کمال بمغرب فوت و زوال متواری شد قوم خود را مژده داد که کار محمّد صلّی اللّه علیه و آله را ساختم و دل از مهر او پرداختم شیطان از زبان او فرا گرفت و آواز برآورد که «الا ـ قد قتل محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم» بدانید که محمّد کشته شد آواز ابلیس بمدینه رسید و بیك لحظه اینکه خبر جان سوز انتشار یافت اهل شرك از اینکه خبر جان سوز شادمان گردیدند بگرفتن غنیمت مشغول شدند سیّد عالم پس از زمانی از مغاك بیرون آمد و بجانب شعب توجه نمود دید برخی از اصحاب ببالای کوه ملتجی شده‌اند کلاه خود را از سر مبارك برداشت و بایشان آواز داد و فرمود که

«الیّ انا رسول اللّه اینکه تفرون عن اللّه و عن رسوله»

بجانب من بشتابید چون صدای حضرت را شنیدند یك و دو بسوی حضرت میشتافتند تا سی نفر دور حضرت جمع شدند و امیر المؤمنین علیه السّلام نیز از کشتن کفار که بر رسول خدا حمله کرده بودند فارغ شده بود متوجه پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله شد و بیکبار بر کفار هجوم کردند و در اندك فرصتی دمار از روزگار کفار برآوردند و همه آنها منهزم گردیده بمکه شتافتند تا آنجا که گفته فتح و نصرتی که در آن روز از رسول [ص] و اصحاب واقع گردید برای ثبات قدم و رسوخ مقام امیر المؤمنین [ع] و جان‌بازی او در خدمت حضرت رسالت [ص] بود.

و حافظ ابو محمّد عبد العزیز جنابذی در کتاب معالم العترهٔ النبویهٔ روایت کرده مرفوعا بمقبس بن محمّد و او از پدر خود که گفت

شنيدم از امير المؤمنين عليه السّلام كه گفت روز احد شانزده ضربت بمن رسيده بود كه در چهار ضربت آن بزمين افتاده بودم پس مردی نيكورو و خوشبو نزد من آمد و انگشت مرا بگرفت و برخيزانيد و گفت متوجه حرب شو كه تو در طاعت خدا و رسول اوئی و خدا و رسول از تو خشنودند رفتم نزد رسول [ص] و قضيه را بعرض مبارك رسانيدم حضرت فرمود يا علی آنمرد را نميشناسی گفتم يا رسول اللّه او را نميشناسم لكن

صفحه : ۲۴۹

بصورت او را مشابه دحيه كلبی يافتم فرمود يا علی خدا چشم تو را روشن گرداند مژده باد تو را كه آنكس كه دست تو را گرفت و برخيزانيد و بحرب دشمنان تو را ترغيب نمود جبرئيل بود پس من باين مژده قوه تمام يافتم و بهر دو دست دشمنان خدا را ميكشتم و شرّ او را از رسول خدا دفع ميكردم تا آنكه سرهای دلاوران و سرداران را بر خاك مذلت انداختم و چون كفار ديدند سرداران لشكر ايشان بر دست امير المؤمنين [ع] كشته شدند هيچ كس را جرئت نشد كه در مقابل آنحضرت آيد بالضروره فرار بر فرار دادند و بمكه مراجعت كردند و پيغمبر [ص] با اصحاب ظفر پيكر متوجه مدينه شدند كه ناگاه حضرت فاطمه عليها سلام از دور نمايان شد و سبب بيرون آمدنش از مدينه آن صدائی بود كه از ناحيه مشركين بلند گرديد كه محمّد كشته شد چون نزديك رسيد روی پدر بزرگوارش را خون آلوده ديد بگريه افتاد فورا آب حاضر كرد و روی اطهر آن حضرت را شست و بروايتی امير المؤمنين [ع] آب را در سپر خود ميكرد و بر سر و روی آنحضرت ميريخت و فاطمه [ع] دست ميماليد. [پايان] لَقَد نَصَرَكُمُ اللّهُ بِبَدرٍ وَ أَنتُم أَذِلَّةٌ بدر موضعی است ما بين مكه و مدينه و گفته‌اند آنرا بدرش ناميده‌اند بمناسبت اينكه صاحب آن بقعه بدر بن كلده بوده اينكه بود كه آنرا بدر ناميدند خدای تعالی مؤمنين را يادآوری ميكند بداستان جنك بدر كه در آن وقتی كه عدد شما كم بود و عدد دشمن بسيار و با اينكه عدد كمی كه داشتی خداوند شما را نصرت داد پس متقی و پرهيزگار گرديد شايد شكر گذار شويد.

از إبن عباس روايت شده كه در روز بدر از مهاجرين هفتاد و هفت مرد بودند و از انصار دويست و سی و شش كه مجموع آن سيصد و سيزده تن بودند و از مشركين قريب بهزار نفر و يكصد اسب در ميان آنها بود و در ميان مسلمانان هيچ كس اسب نداشت مگر مقداد بن اسود و ديگران پياده بودند و سه شتر در ميان ايشان بود و از اكثر كتب نقل شده كه در روز بدر در مشركين نهصد و پنجاه مرد

صفحه : ۲۵۰

جنگی بودند و هفتصد شتر در ميان داشتند و بيشتر آنها با سلاح بودند و لشكر اسلام سيصد و سيزده نفر و بقولی سيصد و پنج نفر و اكثر ايشان صلاح نداشتند.

فَاتَّقُوا اللّهَ لَعَلَّكُم تَشكُرُونَ خطاب بمؤمنين است كه ای مؤمنين حكم خدا را نگاه داريد و از مخالفت رسول بپرهيزيد شايد شكر گذار گرديد.

إِذ تَقُولُ لِلمُؤمِنِينَ أَ لَن يَكفِيَكُم أَن يُمِدَّكُم رَبُّكُم بِثَلاثَةِ آلافٍ مِنَ المَلائِكَةِ مُنزَلِينَ چنانچه ظاهر است مقصود از «أَذِلَّةٌ» در آيه بالا نه ذلت مقابل قوّت است چگونه ميتوان مؤمنين را ضعيف و ناتوان بشمار آورد در صورتی كه وجود رسول [ص] و امير [ع] در ميان آنها بوده قوله تعالی «وَ لِلّهِ العِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلمُؤمِنِينَ» سوره منافقين آيه ۲۱، بلكه ذلت در اينجا را ميتوان بمعنی قلّت عدد گرفت- و رسول بآنان اطمينان بدهد كه اگر عدد شما كم باشد خداوند سه هزار ملائكه را برای ياری شما بزمين نازل ميگرداند.

بَلی إِن تَصبِرُوا وَ تَتَّقُوا وَ يَأتُوكُم مِن فَورِهِم هذا يُمدِدكُم رَبُّكُم بِخَمسَةِ آلافٍ مِنَ المَلائِكَةِ مُسَوِّمِينَ آری خداوند فرشتگان را در بدر بياری شما فرستاد، از اينكه آيه كه ظاهرا راجع بجنگ بدر است دو نكته ميتوان استفاده نمود، يكی امتنان نسبت بمؤمنين كه در روز

بـدر که عـدد شـما کم بود و چنـانچه گفته‌انـد اول جهـادی بود که در مـدینه با قریش واقع گردیـد حق تعالی ملائکه را بیاری شـما فرسـتاد که قلبتان مطمئن بایمان گردد و در اوامر رسول [ص] و جهاد در راه خـدا با اطمینان خاطر با کفار بجنگیـد و از کثرت عـدد آنان و قلت خودتان ضعف و بد دلی بخود راه ندهند.

و دیگر فقرات آیه مشعر بر اینکه است که پس از نمودار شدن چنین امر که فرشتگان با اینکه وظیفه آنها جنگ با بشر نیست و برای اطمینان و قوت

صفحه : ۲۵۱

ایمان مؤمنین مأمور شدنـد که در میـدان مبارزه داخل گردند با اینکه حال در جنگ احد هم در امر رسول [ص] اختلاف کردند که بعضـی گفتنـد در خود مدینه با دشـمن مبارزه کنند و بعضـی گفتند باید بیرون رویم در خارج مبارزه با دشـمن کنیم شاید اگر آنان متفقا برأی شـخص رسول [ص] تن میدادند و از خود رأی اندیشـی نمینمودند برای آنها بهتر بود و باضافه چنانچه جمله «أن تَفشَلا» مشعر بر اینکه است، و گفته‌اند بعضی در استقامت در امر جهاد بد دل شدند بطوریکه میخواستند از جنگ بر گردند.

شایـد اینکه دو چیز چنین ایجـاب نمود که شـما در مورد آزمـایش واقع گردیـد و در جنـگ احـد شـکست خوریـد با اینحال اگر از امتحان خالص بیرون آمدید و از مخالفت امر رسول [ص] احتراز نمودید و کفار بر شـما ریختند خدا شما را مدد میدهد به پنج هزار ملائکه نشان دار و ظاهرا اینکه آیه که خداونـد وعـده داده بمؤمنین که اگر صبر کنیـد و با تقوی باشـید خداوند شـما را به پنج هزار ملائکه نشان دار مدد میدهد راجع بجنگ احد باشد اگر چه بعضـی گفته‌اند که در آیه هیچ قرینه‌ئی بر اینکه حمل نیست و دلیلی بر آن نـداریم و اما در جنگ احزاب و حنین اگر چه بشـهادت آیاتی از قبیل قوله تعالی «إِذ جاءَتكُم جُنُودٌ فَأَرسَـلنا عَلَيهِم رِيحاً وَ جُنُوداً لَم تَرَوها» احزاب آیه ۹۱، ملائکه‌ئی برای یاری مؤمنین نازل شده است.

لکن چنانچه از آیه «بَلی إِن تَصبِرُوا وَ تَتَّقُوا» اسـتفاده میشود در صورتی اینکه طور آنها را یاری میکنیم که با صبر و تقوی باشـند و از اطلاق آیه چنین برمیآید که ظفر و فیروزی را معلق گردانیده بر صبر و تقوی که مؤمنین در اثر اینکه دو صفت حمیده همیشه مظفر و فیروزمندنـد مصـداق کـاملش مورد جهاد و نبرد با اعـداء ظاهر میگردد و شامل تمامی جنگها میشود و میتوان شاهـد گرفت بر اینکه اطلاق و عموم آیه را در آیه بعد:

وَ ما جَعَلَهُ اللّهُ إِلّا بُشری لَكُم وَ لِتَطمَئِنَّ قُلُوبُكُم بِهِ

صفحه : ۲۵۲

مرجع ضمیر «جَعَلَهُ اللّهُ» امداد کردن ملائکه است و مشعر بر اینکه است که ملائکه‌ئی برای یاری مؤمنین در موقع جنگها نزول میکند که اطمینان قلب مؤمنین باشـند که وقتی نفرات خود را زیاد دیدند اطمینان قلب پیدا میکنند نه اینکه ملائکه مثل بشر با شمشیر و نیزه جنگ کنند مگر در جنگ بدر که آیات مشعر بر اینکه است که ملائکه بصورت بشر درآمده و با کفار جنگ کردند.

وَ مَا النَّصرُ إِلّا مِن عِنـدِ اللّهِ العَزِيزِ الحَكِيمِ «مـا» نـافیه بطور اطلاـق خبر میدهـد که بـایستی بداننـد هر کجـا ظفر و مظفریتی و غلبه و استیلائی باشد وجود ندارد مگر از جانب خدای غالب درستکار از اطلاق آیه و بقرینه «العَزِيزِ الحَكِيمِ» چنین برمیآید که در هر جائی که غلبه و ظفری پدیـدار گردد خـواه از طرف مـؤمنین باشـد یـا کفـار آنهم بخـواست حق تعـالی از روی حکمت و مصلحت ظـاهر گردیـده «العَزِيزِ الحَكِيمِ» همه ضـعیف و نـاتوان و او غالب و توانا لکن آیه بعـد مظفریتیکه از جانب خـدا است را اختصاص بمؤمنین میدهد.

لِيَقطَعَ طَرَفاً مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَو يَكبِتَهُم فَيَنقَلِبُوا خائِبِينَ لام در «لِيَقطَعَ» متعلق است بآیه شـریفه «وَ لَقَـد نَصَـرَكُمُ اللّهُ بِبَدرٍ» الکبت بمعنی

کوبیدن بذلت و خواری است یعنی خداوند مؤمنین را یاری نمود و آنها را غالب و مظفر گردانید تا اینکه لشگر کفر کوبیده و منهدم و خورد کردند و شکست خورده و نا امید برگردند.

در کشف الاسرار گفته قوله تعالی «وَ لَقَد نَصَرَکُمُ اللّهُ بِبَدرٍ وَ أَنتُم أَذِلَّةٌ الخ» اینکه رقم ذلت که برایشان کشید از روی قلت عدد است و نظر عامه اما از آنجا که نظر خاص است و حقیقت کار است کسی که اللّه وی را یار است او را چون توان گفت که حقیر و خوار است.

پیر طریقت در مناجات گفت خداوندا بشناخت و زندگانیم بنصرت تو شادانیم و بکرامت تو نازانیم بعزّ تو عزیزانیم خداوندا بتو زنده‌ایم هرگز کی میمیریم

صفحه : ۲۵۳

که بتو شادمانیم هرگز چون اندوهگین نئیم که بتو نازانیم بی تو چون بسر آریم که بتو عزیزانیم هرگز چون ذلیل شویم تا آنجا که گفته:

إِذ تَقُولُ لِلمُؤمِنِینَ أَ لَن یَکفِیَکُم اینکه نصرت دادن بواسطه ملك، اکرام مؤمنانست و زیادتی نعمت بر ایشان و سکون دل ایشان که نظر بعضی از ایشان از حاشیه ظاهر بر نگشته بود پنداشته بودند که نصرت همه با عدد است اما آنانکه نور یقین در دل ایشان جای داشت و سرّ ایشان با وعده «اللّه» آرام داشت نظر خاص ایشان آنجا رسید که «وَ مَا النَّصرُ إِلّا مِن عِندِ اللّهِ» گفته‌اند آنجا که نصرت ملکی بود چه حاجت بمدد ملکی بود، همانست که جای دیگر گفت «کَم مِن فِئَةٍ قَلِیلَةٍ غَلَبَت فِئَةً کَثِیرَةً بِإِذنِ اللّهِ» چون باذن اللّه گفت چه باك اگر لشگر اندك بود و عدد کم یاران ضعیف، ضعیف‌تر از لشگر مرغ نبود و قوی‌تر از اصحاب فیل نبود، هین تا چه رسد بایشان از آن مرغان» و کهتر و کمتر از پشه نیاید، و جبّار طبعی قوی‌تر از نمرود نبود ببین تا چون هلاك شد و بدست پشه‌ئی درماند تا بدانی که نصرت و هزیمت همه از خدا است نواخت و سیاست همه از او است، و کارها همه بید او است و بمشیت او است، همین است که با سید اولین و آخرین گفت «لَیسَ لَکَ مِنَ الأَمرِ شَیءٌ» ای سیّد ترا از کار چیزی نیست، آن همه منم که خداوندم من بودم و من باشم کارها همه خود گذارم، راه خود نمایم، دل خود گشایم، بکسی باز نگذارم، و هم از اینکه باب است آنچه گفت «وَ لِلّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرضِ» ملك ملك او است- امر امر او است- حکم حکم او اختیار اختیار او- آنرا که خواهد خواهد و آنرا که خواهد خواند و آنرا که خواهد داند «فمن شاء عذّبه و من شاء قرّبه» «من شاء هداه و من شاء اغواه»- [پایان]

لَیسَ لَکَ مِنَ الأَمرِ شَیءٌ أَو یَتُوبَ عَلَیهِم أَو یُعَذِّبَهُم فَإِنَّهُم ظالِمُونَ از إبن عباس و انس بن مالك و حسن و قتاده و ربیع روایت شده که در شأن نزول آیه گفته‌اند چون روز احد لب و دندان مبارك حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله بسنگ

صفحه : ۲۵۴

جفاء آزرده شد و شهادت حمزه و الم شدید و آلام بسیار بخاطر مبارك وارد گردید در خاطر مبارکش خطور نمود که بتیر نفرین آنان را بیازارد.

و بقول دیگر چون إبن ابیّ با سیصد منافق از لشگر برگشتند و باین جهت آثار تأنی و جبن در بعضی از اصحاب پدیدار گردید حضرت غمگین شد خواست بر ایشان نفرین کند اینکه آیه نازل گردید «لَیسَ لَکَ مِنَ الأَمرِ شَیءٌ الخ» یعنی ای رسول امر اینکه جماعت از استیصال و اصلاح یا عذاب آنها بدست تو نیست وظیفه تو تبلیغ رسالت است.

اگر اینکه روایات صحیح باشد و واقعا بقلب حضرت خطور کرده باشد بآنها نفرین کند شاید چنانچه گفته‌اند حکمت در نهی نفرین علم حق تعالی باین باشد که بعضی از آنها ایمان میآورند یا اولادهایشان در زمان آینده ایمان خواهند آورد لکن نظر بقوله تعالی

که رسول صلّی اللّه علیه و آله خود را «برحمة للعالمین» معرفی نموده و توصیف کرده با اینکه حال خیلی بعید است که اصلا بقلب مبارکی که مظهر و نماینده رحمت واسعه حق تعالی است خطور کند که بآنها نفرین نماید و آنان را بعذاب استیصالی هلاک گرداند.

ممکن است راجع بآیه گفته شود که جمله معترضه بین واقعه احد و جنک احد و جنگ بدر واقع شده مشعر بر اینکه است که مؤمنین را بیاگاهاند که تمام امور بدست قدرت حق تعالی انجام میگیرد که مؤمنین نه در مورد فتح و فیروزی حضرت را تحسین کنند و نه در مورد شکست ایمانشان سست گردد و او را توبیخ کنند بلکه بایستی بدانند که تمام امور بدست قدرت و حکمت قادر متعال انجام گرفته.

و مفسرین گفته‌اند اینکه جمله «لَیسَ لَکَ مِنَ الأَمرِ شَیءٌ» جمله معترضه است میان قوله تعالی «أَو یَکبِتَهُم فَیَنقَلِبُوا» و قوله تعالی «أَو یَتُوبَ عَلَیهِم» یعنی خدا شما را نصرت داد بیکی از چهار چیز.

۱- تا شکسته شود رکن دولت ایشان بقتل و اسارت رؤساء آنها.

صفحه : ۲۵۵

۲- یا از شوکت لشگر اسلام بهزیمت روند و از جنك فرار کنند. ۳- یا آنان را توبه دهد چون مسلمان شوند. ۴- یا آنها را عذاب کند وقتی بر کفر خود مصر باشند و خلاصه اینکه آیه خطاب برسولش نموده که امر خلق بدست خدا است هر کس را خواهد می‌بخشد هر کس را خواهد عذاب میدهد هر که را خواهد موفق بتوبه میگرداند و ایمان میآورد و عذاب آنها را معلق بر عمل خودشان نموده بقوله تعالی «فَإِنَّهُم ظالِمُونَ» اینان چون ستم نموده‌اند مستحق عذابند.

وَ لِلّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرضِ آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است همه ملك خدا و در تحت تصرف او است یعنی آفریننده و تدبیر کننده و خالق و مالك همه علویات و سفلیات او است هر که را خواهد میآمرزد و هر که را خواهد عذاب میکند.

و باید دانست که آمرزش و عذاب جزافی نیست از روی حکمت و علم ازلی هر که قابل بخشش باشد میآمرزد و هر که مستوجب عذاب است عذاب میکند.

یَغفِرُ لِمَن یَشاءُ وَ یُعَذِّبُ مَن یَشاءُ وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ چنانچه در بسیاری از آیات حق تعالی خود را برحمت و آمرزش معرفی مینماید تا اینکه انسان در هیچ حالی از رحمت حق تعالی ناامید نگردد چنانچه در حدیث قدسی است که رحمت خدای تعالی بر غضبش سبقت دارد تا همیشه امیدوار برحمت باشیم که «لا یَیأَسُ مِن رَوحِ اللّهِ إِلَّا القَومُ الکافِرُونَ» سوره یوسف آیه ۸۷.

صفحه : ۲۵۶

[سوره آل‌عمران (۳): آیات ۱۳۰ تا ۱۳۹]

اشاره

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَأکُلُوا الرِّبَوا أَضعافاً مُضاعَفَةً وَ اتَّقُوا اللّهَ لَعَلَّکُم تُفلِحُونَ (۱۳۰) وَ اتَّقُوا النّارَ الَّتِی أُعِدَّت لِلکافِرِینَ (۱۳۱) وَ أَطِیعُوا اللّهَ وَ الرَّسُولَ لَعَلَّکُم تُرحَمُونَ (۱۳۲) وَ سارِعُوا إِلی مَغفِرَةٍ مِن رَبِّکُم وَ جَنَّةٍ عَرضُهَا السَّماواتُ وَ الأَرضُ أُعِدَّت لِلمُتَّقِینَ (۱۳۳) الَّذِینَ یُنفِقُونَ فِی السَّرّاءِ وَ الضَّرّاءِ وَ الکاظِمِینَ الغَیظَ وَ العافِینَ عَنِ النّاسِ وَ اللّهُ یُحِبُّ المُحسِنِینَ (۱۳۴)

وَ الَّذِینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَو ظَلَمُوا أَنفُسَهُم ذَکَرُوا اللّهَ فَاستَغفَرُوا لِذُنُوبِهِم وَ مَن یَغفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَم یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُم

يَعلَمُونَ (١٣٥) أُولئِكَ جَزاؤُهُم مَغفِرَةٌ مِن رَبِّهِم وَ جَنّاتٌ تَجرِي مِن تَحتِهَا الأَنهارُ خالِدِينَ فِيها وَ نِعمَ أَجرُ العامِلِينَ (١٣٦) قَد خَلَت مِن قَبلِكُم سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الأَرضِ فَانظُرُوا كَيفَ كانَ عاقِبَةُ المُكَذِّبِينَ (١٣٧) هذا بَيانٌ لِلنّاسِ وَ هُدىً وَ مَوعِظَةٌ لِلمُتَّقِينَ (١٣٨) وَ لا تَهِنُوا وَ لا تَحزَنُوا وَ أَنتُمُ الأَعلَونَ إِن كُنتُم مُؤمِنِينَ (١٣٩)

صفحه : ۲۵۷

[ترجمه]

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید ربا نخورید در حالتی که چند برابر بر منافعتان افزوده شود و از خدا بترسید شاید رستگار گردید [۱۳۰]

و بپرهیزید از آنعذابیکه برای کافرین آماده شده [۱۳۱]

و خدا و رسول را اطاعت کنید شاید که شما مورد ترحم گردید [۱۳۲]

و سرعت کنید بسوی اسباب آمرزش از پروردگارتان و بهشتی که پهنای آن بقدر آسمانها و زمین است و برای پرهیزکاران آماده شده [۱۳۳]

آنکسانیکه در سختی و آسانی مال خود را انفاق میکنند و نیز کسانی که در مورد خشم غیظ خود را فرو مینشانند و از مردم گذشت میکنند و خدا نیکوکاران را دوست میدارد [۱۳۴]

و آنهائی که هرگاه عمل ناشایسته‌ئی کردند یا بنفس خود ستم نمودند خدا را یاد کردند و برای گناهانشان طلب آمرزش نمودند و کیست که گناهان را بیامرزد مگر خدا و بر آنچه خطا کرده‌اند اصرار نکردند (یعنی تکرار نمیکنند) در حالیکه زشتی گناه را میدانند [۱۳۵]

آن گروه پاداش ایشان آمرزش است از پروردگارشان و بهشتهائی که نهرها از زیر درختان آن جریان دارد در حالی که در آن بهشت جاویدانند و چه نیکو است پاداش عمل کنندگان [۱۳۶]

بتحقیق که پیش از شما واقعه‌هائی گذشته پس شما در زمین گردش کنید و بنگرید که چگونه بود سر انجام تکذیب کنندگان [۱۳۷]

اینکه نظر کردن برای مردم دلیلی است روشن و پند و اندرز است و برای پرهیزکاران هدایت است [۱۳۸]

و ای مؤمنین سست نشوید و غمناک نگردید در حالیکه شما علوّ و برتری دارید اگر در ایمان ثابت قدم باشید [۱۳۹]

صفحه : ۲۵۸

(توضیح آیات)

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَأْکُلُوا الرِّبَوا أَضعافاً مُضاعَفَةً خطاب بمؤمنین است که ای کسانیکه ایمان آورده‌اید ربوا نخورید در حالیکه افزوده و چند برابر باشد اضعاف در پول است و مضاعفه در مدت در مجمع البیان گفته ربوا زیادتی بر اصل مال است بتأخیر از مدتیکه تعیین شده و بقولی آن ربوای زمان جاهلیت است. [عطا و مجاهد] و در اضعافا مضاعفهٔ دو قول از مفسرین نقل شده: ۱- زیاد کند ربوا را بتأخیر مدت پس از مدت برای زیادتی ربوا که هرگاه مدت تأخیر رسید بر آن بیفزاید ۲- اموال شما را بر اموال خودش اضافه نماید و در آن داخل کند هر معامله حرامی را برای اینکه مالش زیاد گردد.

و وجه تحريم ربوا آن مصلحتى است كه خداى تعالى عالم بر آن است و در آن مصلحت تقريبا وجوهى گفته شده:

۱- براى اينكه ربوا از بيع جدا گردد در سوره بقره «أَحَلَّ اللّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبا» ۲- براى او وقت تعيين ميكند و اختصاص بآن ميدهد براى بـدل گرفتن آن و اينكه منافى مكارم اخلاق است كه بايـد قرض داده شود و منتظر باشد وقتى را كه مديون بتواند عوض بدهد بدون زياده و اينكه چنين از ابى عبد اللّه عليه السّلام روايت شده.

و اينكه در اينجا تحريم ربوا را اعاده نمود با اينكه در سوره بقره ذكر شده براى دو امر است يكى تصـريح بنهى پس از اخبار بتحريم وى براى اينست كه حرمت آن در منتهى درجه باشـد و تأكيـد نهى در احتراز از آن است و ديگر براى اينكه است كه ربوا باضـعاف مضاعفه منجر نگردد.

وَ اتَّقُوا اللّهَ لَعَلَّكُم تُفلِحُونَ- وَ اتَّقُوا النّارَ الَّتِي أُعِدَّت لِلكافِرِينَ پرهيز كنيد از معصيت آن و بقولى بپرهيزيد از عقاب بر معصيت آن

صفحه : ۲۵۹

(لَعَلَّكُم تُفلِحُونَ) تـا اينكه نجـات يابيـد بـآنچه بشـما ميرسـد آنچيزى را از ربوا كه معـامله گردهايـد و فـائز گرديـد بثواب بهشت (اى مؤمنين) بپرهيزيد از آن ماليكه ايجاب ميكند داخل گرديدن بآتش را آن آتشى كه مهيا و آماده شده براى كافرين.

و اينكـه اختصـاص داده آمـاده شــدن آتش را براى كـافرين براى اينكـه اسـت كـه آتش بالـذات براى كـافرين اسـت و بـالتبع براى گنه‌كاران از مؤمنين مثل قوله تعالى «أُعِدَّت لِلمُتَّقِينَ» و معلوم است غير متقين از اطفال و مجانين داخل ميگردند.

و حسن گفته تخصـيص كفار بمعدّ بودن آتش براى آنها مانع نيست از مشاركت غير آنها با آنها چنانچه تخصـيص مرتدين بسـياهى صورت مـانع نيست از مشـاركت غير آنها از سائر كفار با آنها و مثل آن در قرآن بسـيار است و تخصـيص دادن چيزى بـذكر دلالت ندارد بر اينكه آنچه غير او است بخلاف آنست.

وَ أَطِيعُوا اللّهَ وَ الرَّسُولَ و اطاعت كنيد خدا را در آنچه بشـما امر نموده و اطاعت كنيد رسول را در آنچه براى شـما مشـروع گردانيده (لَعَلَّكُم تُرحَمُونَ) يعنى اطاعت كنيد شايد رحم گرديده شويد و مورد عذاب واقع نگرديد.

اگر گفته شود اگر اطاعت رسول همان طاعت خدا باشد وجه تكرار چيست!

گوئيم تكرار براى دو چيز است يكى طاعت رسول است در آنچه ميخوانـد با قصـد بطاعت خـدا، و ديگر چنين گفته تا دانسـته شود اينكه كسيكه اطاعت كند رسول را در آنچه او را ميخواند پس او مبادرت كرده بسوى امر خدا.

و در وجه اتصال اينكه آيه بآيات قبل دو قول است: يكى اتصال امر بطاعت بنهى از اكل ربوا پس گويا گفته بس اطاعت كنيـد خدا را در آنچه شـما را نهى كرده از اكـل ربوا و غير آن، دوم آنچه را كه محمّـد بن اسـحاق گفته كه مقصود معاقبه و مجازات كسانى است كه در روز احد مخالفت كردند رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم را در حفظ

صفحه : ۲۶۰

مراكزشان و آنرا محافظت ننمودند و مشغول باخذ غنيمت شدند و اينكه سبب شكست خوردن اصحاب رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم گرديد. [پايان] خلاصه چنانچه در سوره بقره آيه ۲۷۶ راجع بآيه «الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبا لا يَقُومُونَ إِلّا كَما يَقُومُ الَّذِى يَتَخَبَّطُهُ الشَّيطانُ مِنَ المَسِّ» گفته شـده كه آدم ربـا خوار را تشبيه نموده بـآدم ديوانه كه شـيطان وى را مس نموده و از خرد بيگانه گرديـده اشـاره به اينكه كه ربـا خوارگى بـا عقـل و خرد منافـات دارد زيرا مـاليكه ميشود از طريق معـامله بيع و شـراء زياد كرد و مردم را در رفاهيت انداخت چگونكه آدم عاقل بربا ميدهد و راكد ميگذارد كه اضافه بر اينكه نموّى نكند خود مال نيز ممكن است تلف گردد اينكه است كه فرموده «أَحَلَّ اللّهُ البَيعَ وَ حَرَّمَ الرِّبـا» چنـانچه هر عـاقلى كه قـدرى در احكـام شـرع تـدبر كنـد بطور وضوح ميدانـد و

میفهمد که تمام قوانین شرع مطهّر اسلام مطابق با عقل و منطق است اگر در جامعهٔی معامله ربوا شیوع پیدا کند و معامله بیع و شراء کم گردد باندک زمانی آن جامعه باضمحلال و نیستی سقوط مینماید و اهلش فقیر و محتاج میگردد و تمدن جامعه تبدیل بتوحش میگردد.

و حرمت ربوا اتفاقی بین تمام ملت مسلمین است و نیز عقل شاهد بر آنست و اخبار و احادیث در حرمت آن بسیار است چنانچه در بعضی از اخبار بقدری گناه ربوا را بزرگ بشمار آورده که پس از شرک بخدا ربوا خوارگی را بدتر از زنا و شرب خمر فرموده و هیچ گناهی را بزرگ‌تر از آن نشمرده و آنرا از گناهان کبیره بلکه اکبر کبائر بحساب آورده و در جلد دوم اینکه تفسیر تا اندازهٔی راجع بآن بیان شده.

وَ سارِعُوا إِلی مَغفِرَةٍ مِن رَبِّکُم وَ جَنَّةٍ عَرضُهَا السَّماواتُ‌وَ الأَرضُ‌در سورهٔ الحدید آیه ۲۱ «عَرضُها کَعَرضِ السَّماءِ وَ الأَرضِ» فرموده گاهی عرض را مقابل طول آرند و گاهی عرض گویند و مقصود سعه و گسترش آن میباشد و عرض بمعنی اول اشاره باین میشود که وقتی عرض بهشت مثل عرض

صفحه : ۲۶۱

آسمانها و زمین باشد طول آن که غالبا طول هر چیزی زیادتر از عرض آنست در وسعت چه قدر خواهد بود، و اگر معنی دوم باشد کنایه از اینکه میشود که بهشت بقدری وسیع است که ذهن بشری قادر بر احاطه آن نیست.

از مجمع البیان نقل میکنند که گفته روایت شده که از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم سؤال شد اگر بهشت بوسعت آسمانها و زمین است جهنم در کجا است پیغمبر [ص] در جواب فرمود منزه است خدا وقتی روز میآید شب در کجا است.

و مفسرین اینکه روایت را چنین تفسیر کرده‌اند که مراد رسول [ص] اینست که نار معلوم علم الهی است چنانچه شب در موقع پدید آمدن روز نیز متعلق علم الهی است.

اینکه تفسیر درست بنظر نمیآید زیرا که سائل از مکان جهنم سؤال کرده و غرض او چنین است که وقتی بهشت تمام آسمانها و زمین را پر نموده دیگر جائی برای جهنم باقی نمیماند.

و شاید اینکه رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نظر بقصور فهم سائل که عالمی وسیع‌تر و عالی‌تر از همین عالم دنیا و وسعت آن نتواند درک کند اجمالا خواهد باو بفهماند که عالم آخرت و بهشت و جهنم و لو اینکه جسمانی است لکن نمیتوان آنرا مقایسه نمود بعالم دنیا زیرا که عالم آخرت فوق عالم دنیا است و محیط بر آنست حتی میتوان گفت که اینکه تشبیهی که در آیه شده که عرض بهشت مثل عرض آسمانها و زمین است کنایه است به اینکه که وقتی عرض بهشت چنین باشد طول آن چه قدر خواهد بود و مشعر بر اینست که همین طوری که اینکه عالم دنیا با ضیق و تنگی آن روز روشن و هم شب تاریک در بر دارد عالم آخرت با وسعت و فراخی آن چگونه گنجایش بهشت و جهنم را نداشته باشد.

آیا میتوان زمین قیامت را که بفرموده قرآن خلق اولین و آخرین در صعید واحد با هم اجتماع مینمایند با زمین دنیا مقایسه نمود هر گز ممکن نیست وقتی عالم آخرت چنین وسیع باشد که گنجایش تمام افراد از جن و انس بلکه

صفحه : ۲۶۲

نظر ببعض احادیث حیوانات را داشته باشد ببین چقدر وسیع است و وجهش همین است که گفته شده که عالم آخرت فوق عالم دنیا و محیط بر آنست و عالم دنیا در طول آنست نه در عرض تا بتوان با هم مقایسه نمود زیرا که دنیا در مرتبه نزولی آخر مرتبه انسانی است بخلاف عالم آخرت که پس از استکمال او در اینکه مرتبه نازله بمرتبه فوق آن صعود مینماید و آن عالم البته خیلی

وسیع است.

أُعِدَّت لِلمُتَّقِینَ چنین بهشت وسیعی که پهنای آن بقدر آسمان و زمین است چه رسد بطول آن برای پرهیزکاران آماده گردیده و برای متقین مهیا شده.

آیه بافراد بشر از راه لطف و شفقت امر میفرماید که مسارعت کنید و پیشی گیرید بسوی مغفرت و آمرزش از طرف پروردگارتان بچنین بهشت که باین وسیعی است که اینکه بهشت آماده شده برای متقین.

اینکه کلمه «أُعِدَّت» مشعر بر اینکه است که بهشت موعود که بمؤمنین وعده داده حالا هم در جای خود و در سعه علم حضوری حق تعالی و در عالم ما فوق اینکه عالم طبیعت موجود است و چنین است که جهنم که در سوره توبه آیه ۴۹ فرموده «وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِیطَهٌ بِالکافِرِینَ» که دلالت ظاهر دارد بر اینکه در واقع و حقیقت کافرین در همین حیات دنیا در جهنمند.

الَّذِینَ یُنفِقُونَ فِی السَّرّاءِ وَ الضَّرّاءِ یعنی پرهیزکاران کسانی هستند که انفاق میکنند در حالت آسانی و حالت سختی و اینکه اول صفت آنها است.

دوم از صفات متقین «وَ الکاظِمِینَ الغَیظَ» یعنی آنها کسانی میباشند که کظم غیظ میکنند.

گفته‌اند کظم در لغت بمعنی بستن سر مشک است پس از پر شدن آن و بطور استعاره در انسانی که سرشار از حزن و غضب شود و از اظهار آن خودداری میکند استعمال میگردد.

صفحه : ۲۶۳

غیظ عبارت از یک هیجان روحی است که بانسان بعد از آنکه با ناملائمات فراوانی رو برو شد دست میدهد بخلاف غضب که غضب وقتی بانسان دست میدهد که بخواهد انتقام و مجازات کند اینست که نسبت بخدا غضب اللّه میگویند لکن اغتاظ اللّه نمیگویند.

وَ العافِینَ عَنِ النّاسِ وَ اللّهُ یُحِبُّ المُحسِنِینَ آیه اشاره است به اینکه که اینکه اوصاف حسنه‌ایکه از انفاق در همه حال و کظم غیظ و گذشت و عفو از کسیکه بوی ستم نموده که در آیه یادآور شده اینها اوصاف و فضائل اخلاقی است که مؤمنین که قلب و روحشان درگرفته بنور توحید گردیده از سجیّه پاك آنها نمایان میگردد اینکه است که مورد حب حق تعالی و رحمت او میگردند.

و معلوم است که نیکوکاری وقتی با ایمان و تقوی توأم گردید مورد نظر رحمت و حب الهی میگردد لکن کافر اگر کار نیک کند چنین فضیلتی برای او نخواهد بود همین قدر نظر به اینکه که فرموده «هَل جَزاءُ الإِحسانِ إِلَّا الإِحسانُ» پاداش نیکی کاری وی را در همین دنیا که محط نظر او بوده بوی عطاء مینماید و در آخرت نصیبی برای او نخواهد بود.

در اینکه آیه و آیه بعد بعضی از اوصاف متقین را بیان فرموده که دانسته شود و اشخاص با تقوی از غیر آن شناخته گردد و یکی از اوصاف آنها اینکه است که در همه حال انفاق میکنند هم در حال توانگری و هم در حال درویشی.

و اینکه صفت ارجمندی است که کسیکه دارای آن باشد او را سخی مینامند و از جمله فضائلی است که در تعریف عدالت مأخوذ است که فاقد آن در تعداد عادلین داخل نمیباشد اینکه است که در اینجا اول صفات متین و اهل بهشت را سخاوت بشمار آورده.

از ابو هریره روایت شده که رسول صلّی اللّه علیه و آله فرمود آدم سخی بخدا نزدیک

صفحه : ۲۶۴

است و ببهشت نزدیک است و از جهنم دور است و بخیل از خدا دور است و بآتش نزدیک است و نادان سخی دوست‌تر است بسوی خدا از عالم بخیل.

و نیز بروایتی فرموده سخی نزدیک است بخدا و نزدیک است ببهشت و بمردمان و دور است از دوزخ و بخیل دور است از خدا و از مردمان و بدوزخ نزدیک است.

و انس از رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت کرده که گفته سخاوت درختی است در بهشت شاخه‌های آن در دنیا است هر کس دست بشاخه‌های آن بزند او را ببهشت برد و بخل درختی است در دوزخ شاخه‌های در زمین است هر که دست بشاخه‌ئی از شاخه‌های آن زند او را بدوزخ برد. [منهج الصادقین] وَ الَّذِینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُم ذَکَرُوا اللّهَ فَاستَغفَرُوا لِذُنُوبِهِم وَ مَن یَغفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللّهُ و از جمله فضیلت متقین که در اینکه آیات تذکر داده اینکه است که هرگاه عمل زشت و قبیحی از آنان سر زند یا باعمال زشتی که کرده و بخود ستم نموده که خود را در معرض غضب پروردگار واقع گردانید چنانچه صفات متقین است خدا را یاد میآورد و اعتراف بگناه خود کرده و از پروردگارش پوزش میطلبد و عفو و بخشش میخواهد زیرا که میداند کسی قدرت ندارد که گناهان را بیامرزد مگر خدا و در اثر توبه بجای سیئات او چنانچه در باره توبه کنندگان از راه شفقت و رحمت در سوره فرقان آیه ۷۰ فرموده «یُبَدِّلُ اللّهُ سَیِّئاتِهِم حَسَناتٍ» نیکی گذارد مگر خدای مهربان.

وَ لَم یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُم یَعلَمُونَ و نیز از جمله صفات متقین که در اینکه آیه یادآوری مینماید اینکه است که متقین چنینند که بر آنچه از عمل زشت کرده‌اند پس از توبه بازگشت بآن نمیکنند زیرا که میدانند اصرار بر اعمال زشت از اشخاص پرهیزکار سزاوار نیست و با صفت تقوی مناقی خواهد بود.

صفحه : ۲۶۵

أُولئِکَ جَزاؤُهُم مَغفِرَةٌ مِن رَبِّهِم وَ جَنّاتٌ تَجرِی مِن تَحتِهَا الأَنهارُ خالِدِینَ فِیها وَ نِعمَ أَجرُ العامِلِینَ (أُولئِکَ) اشاره باشخاص متقی و پرهیزکارانست که در آیه بالا- اوصاف و فضائل آنها را شرح داده و آنها را برحمت و مغفرت از طرف پروردگارشان امیدوار گردانیده و بآنان وعده داده که بپاداش اعمال نیکشان مورد لطف و مغفرت پروردگارشان واقع گردیده‌اند و نیز برای آنها بهشتهائی آماده کرده که از زیر غرفه‌ها یا درختان آنها نهرهائی جریان دارد و بالاترین نعمتهای بهشتی خلود در آن است که همیشه چنین اشخاصی در بهشتهائی که از فیض رحمت واسعه الهی بروز نموده جاویدان و شادانند و با اینکه تمام نعمتها از حیات دنیوی گرفته و آنچه بانسان از وجود و حیات و طریق فلاح و روزی و اینکه همه نعمتهای جسمانی و روحانی حتی اگر سعادتی و روحانیتی و ایمان خالص و غیر اینها نصیب وی گردد از خوان احسان او سر زده اگر تقوی و ایمان و غیر آن چه از نعمتهای دنیوی باشد یا اخروی حتی هرگاه موفق بتوبه یا عمل صالح گردد همه بتوفیق و عطای او است با اینحال مغفرت و بهشت که بوی کرامت میکند جزاء و پاداش عمل خود بنده بشمار آورده چنانچه در آیه فرموده «أُولئِکَ جَزاؤُهُم» و در آخر آیه فرموده «وَ نِعمَ أَجرُ العامِلِینَ» که اینکه نعمتها را اجر عمل بنده قرار داده و اینکه منتهای تفضل و کرم است نسبت ببنده ضعیف که او را خاطر نشان کرده که بداند خواه عمل بد کند یا خوب باختیار خودش کرده اگر جهنم و دار عذاب داشته بدست خود مهیّا نموده «بِما قَدَّمَت أَیدِیهِم» و اگر بهشت و مقامات بلند اخروی نصیب وی گردد آنهم پاداش اعمال خود او است «لَیسَ بِظَلّامٍ لِلعَبِیدِ» و اینکه آیه و آیات دیگر نظیر همین آیه دلالت صریح دارد که انسان در عمل مختار است و اجباری در آن نیست خود او است که میتواند باعمال نیک خود را مورد رحمت قرار دهد و مستحق بهشت گرداند یا باختیار خود پیرو قوای نفسانی و شیطانی گردد و مستحق جهنم و عذاب گردد.

صفحه : ۲۶۶

چگونه عاقل تصور میکند که خدای مهربانی که انسان را از روی لطف و کرم آفریده و اینکه همه نعمتها در دسترس او گذارده باراده خودش نه باراده عبد او را مجبور بمعصیت نماید تا اینکه مستحق عذاب گردد هرگز چنین نخواهد بود از کتاب درّ المنثور

نقل شده که در ذیل آیه شریفه «وَ الکاظِمِینَ الغَیظَ وَ العافِینَ عَنِ النّاسِ الخ» بیهقی اینکه روایت را در باره علی بن الحسین علیه السّلام روایت کرده که یکی از کنیزان آنحضرت آب بدست آنحضرت میریخت تا آماده نماز شود ناگهان ظرف آب از دستش افتاد و صورت آنحضرت را زخم کرد حضرت از روی غیظ سر بجانب او بلند کرد، کنیز بلا فاصله گفت خدا میفرماید «وَ الکاظِمِینَ الغَیظَ» حضرت فرمود غیظ خود را فرو بردم، کنیز گفت «وَ العافِینَ عَنِ النّاسِ» حضرت فرمود خدا از تو عفو کند کنیزک گفت «وَ اللّهُ یُحِبُّ المُحسِنِینَ» حضرت فرمود برو که آزادت کردم.

و نیز از کتاب مجالس از عبد الرحمن غنم الدوسی نقل شده که آیه شریفه «وَ الَّذِینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً الخ» در باره بهلول نباش«۱» نازل شده و بهلول کسی بوده که شغل خود را نبش قبور قرار داده بود، تا اینکه در یک موقع قبر دختر یکی از انصار را نبش کرده و آن دختر را از قبر خارج کرده و کفن او را دزدیده و آن دختر بسیار زیبا و سفید اندام بود همینکه چشم بهلول باو افتاد شیطان او را وسوسه کرد تا اینکه سر انجام با دختر مرده عمل زنا انجام داد ولی پس از ارتکاب عمل پشیمان شده و بمحضر پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آمد او را راه ندادند او هم ناچار از مردم کناره‌گیری کرد و در یکی از کوههای مدینه مشغول عبادت و گریه شد. و گفته‌اند که خدمت رسول گفتند که جوانی درب خانه بسیار گریه میکند او را طلبید وقتی که آمد نزد حضرت از او سؤال کرد که ای جوان سبب گریه تو چیست گفت چگونه گریه نکنم و مرا گناهانی است که اگر خدا ببعضی از آن مرا بگیرد داخل آتشم میگرداند و نمی‌بینم مگر اینکه گناه مرا گرفته و هرگز مرا نمیآمرزد رسول صلّی اللّه علیه و آله فرمود آیا برای خدا شریک قرار داده‌ئی گفت «اعوذ

---

(۱) اینکه داستان بهلول نباش بدو طریق با کمی اختلاف تکرار شده

صفحه : ۲۶۷

باللّه ان اشرك بربی شیئا» گفت آیا کسی را کشته‌ئی که خدا قتل او را حرام کرده گفت نه، رسول گفت خدا گناه تو را میآمرزد اگر چه مثل کوهها باشد، جوان گفت گناه من بزرگتر از کوهها است، نبی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم گفت خدا گناه تو را میآمرزد اگر چه بقدر تمام زمین‌ها و کوهها و درختها و تمام روی زمین و آنچه از خلایق در او است باشد گفت گناه من بزرگتر است رسول [ص] گفت میآمرزد تو را اگر چه گناه تو مثل آسمانها و ستارگان و عرش و کرسی باشد جوان گفت گناه من بزرگتر است پس نبی باو نظر غضب نمود و گفت ای جوان وای بر تو گناه تو بزرگتر است یا پروردگار تو آنوقت آنجوان برو افتاد و گفت منزهست پروردگار من چیست که بزرگتر از پروردگار من باشد او بزرگتر از هر عظیمی است حضرت فرمود پس گناه عظیم را میآمرزد پروردگار عظیم جوان گفت لا و اللّه یا رسول اللّه پس جوان ساکت شد حضرت باو فرمود آیا یکی از گناهانت را بمن خبر میدهی گفت آری:

کار من هفت سال اینکه بود که قبرها را میشکافتم و کفن مردگان را بیرون میآوردم تا اینکه دختری از انصار مرد وقتی وی را دفن کردند و رفتند و شب آمد من رفتم و قبر را شکافتم و کفن دختر را بیرون آوردم و او را برهنه روی قبرش انداختم و رفتم شیطان بمن وسوسه کرد که مگر ندیدی شکمش را و رکبتش را و سفیدی او را و شیطان هی بمن وسوسه کرد تا اینکه نتوانستم عنان خود را بگیرم و با او جماع کردم و او را بجای خودش گذاشتم و برگشتم ناگاه از پشت سرم صدائی شنیدم که گفت وای بر تو از دیّان یوم الدین روز که من و تو را نگاه میدارند اینکه طور که مرا در جماعت مرده‌گان عریان گردانیدی و مرا از قبرم بیرون آوردی و کفن مرا بردی و مرا جنب گذاردی تا روز حساب من پس وای بر تو و جوانی تو بر آتش، جوان گفت من گمان نمیکنم دیگر بوی بهشت را بشنوم یا رسول اللّه [ص] پس حضرت فرمود دور شو از من ای فاسق میترسم از

صفحه : ۲۶۸

آتش تو بسوزم چیست بتو نزدیک‌تر از آتش و حضرت اشاره باو میکرد و میگفت او را از من دور کنید.

پس آنجوان رفت در کوههای مدینه و در آنجا بدست و گردن خود غل بسته و ندا میکرد یا رب عبد تو بهلول بین دو دست تو غل بسته یا رب تو ذلت مرا میدانی یا رب من از کرده خود پشیمانم و نزد نبی تو رفتم مرا از خود مطرود کرد و خوف مرا زیاد کرد پس از تو سؤال میکنم باسم تو و جلال تو و عظمت سلطنت تو اینکه مرا ناامید نگردانی و مرا از رحمت خودت دور نگردانی آنجوان تا چهل شب و روز گریه میکرد تا اینکه سباع دور او جمع شدند پس از چهل شب و روز دست بسوی آسمان بلند کرد و گفت خدایا اگر توبه مرا قبول کردی و دعای مرا اجابت نمودی برسول خود الهام کن و اگر اجابت نکرده‌ئی آتشی بفرست مرا بسوزاند یا عقوبتی در دنیا که مرا هلاک گرداند و مرا از فضیحه روز قیامت خلاص گرداند پس خدای تعالی اینکه آیه را نازل گرداند «وَ الَّذِینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً» (یعنی زنا) «أَو ظَلَمُوا أَنفُسَهُم» یعنی ارتکاب گناهی که بزرگتر از زنا است (یعنی نبش قبر و غصب کفنها) «ذَکَرُوا اللّه فَاستَغفَرُوا لِذُنُوبِهِم» یقول خافوا للّه فعجّلوا التوبة) یعنی از خدا بترسیدند و در توبه عجله کردند، خدای تعالی گفت ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله عبد من بسوی تو آمد تو او را مطرود کردی کجا برود و از چه کس سؤال کند که او را بیامرزد و کیست که گناه را بیامرزد غیر از من.

پس چون اینکه آیه نازل شد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رفت بسوی اصحاب و تبسّم مینمود و باصحابش فرمود کیست که محل او را بشناسد معاذ گفت یا رسول اللّه [ص] در فلان موضع است پس حضرت با اصحابش بطرف او رفتند و آن جوان را می‌طلبیدند دیدند بین دو کوه ایستاده و دست خود را بگردنش بسته و صورتش سیاه شده و از شدت گریه مژگانش ریخته و میگوید «سیّدی فما احسنت خلقی و احسنت صورتی فلیت شعری ماذا ترید بی افی النار تحرقنی او فی جوارک

صفحه : ۲۶۹

تسکننی اللهم ان خطیئتی اعظم من السموات السبع و من کرسیک الواسع و عرشک العظیم فلیت شعری تغفر خطیئتی ام تفضحنی بها یوم القیمه) همین طور میگفت و خاک بسر میکرد و میگریست بطوری که وحوش و سباع و طیور در اطرافش جمع شده بودند.

پس رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بنزد او آمد و دستش را از گردنش برداشت و خاک از سر و صورتش پاک کرد و فرمود مژده باد تو را ای جوان تو

«عتیق اللّه»

هستی یعنی آزاد شده‌ئی از آتش آنوقت باصحابش فرمود اینکه طور ذنوب خود را تدارک کنید و مثل اینکه جوان توبه کنید. [نور الثقلین] قَد خَلَت مِن قَبلِکُم سُنَنٌ فَسِیرُوا فِی الأَرضِ فَانظُروا کَیفَ کانَ عاقِبَةُ المُکَذِّبِینَ «قَد خَلَت الخ» یعنی بتحقیق که گذشته است پیش از شما «سنن» یعنی واقعه‌ها از غم و شادی و راحت و محبت و غیره، و سنن جمع سنة است و بمعنی طریقه و رفتار قرار داده شده‌ئی است که بآن اقتداء نمایند و از اینکه است سنة رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله، و بعضی گفته‌اند سنت بمعنی امت است یعنی امتها، و بعضی گفته‌اند سنن بمعنی امثال است یعنی امثال شما قبل از شما گذشته است پس در زمین سیر کنید و ببینید چگونه بوده است سر انجام کار تکذیب کنندگان پیغمبران در آیه مردم را ارشاد مینماید که در زمین سیر کنید و بنظر عبرت آثار گذشته‌گان را بنگرید و آثار عذابی که بر جماعت گنهکاران در اثر کفر و تکذیب پیمبران رسیده ببینید و متنبه گردید.

در بسیاری از آیات امر شده که بروید و خرابی و ویرانی منازل ستمکاران را بنگرید مثل عماراتی که عادیان و کفار دیگر از سنگ ساخته و آثار آنمردمان قوی هیکل و زورمند را ببینید که چگونه بیک بادی که از منشأ غضب الهی در اثر کفر و ظلم آنها وزیده

ویران گردیده و بخود آئید و پند بگیرید و بدانید که نسبت حق تعالی بتمام موجودات یکسان است هرگاه بلائی و آفاتی و بلیاتی بکسی رسید چه بلاهای دنیوی باشد و چه اخروی «بِما قَدَّمَت أَیدِیهِم» در اثر اعمال

صفحه : ۲۷۰

و افعال خودمان است و چنین است هر لطف و کرامتی که ببنده برسد اگر چه از معدن فضل و رحمت غیر محدود یزدان پاک تفضلا عنایت گردیده لکن رحمت الهی در محل قابل نفوذ میکند نه غیر آن چنانچه دانشمندان گفته‌اند «العطیات علی قدر القابلیات» زیرا که آنچه در عالم واقع میگردد مطابق با حکمت و صلاح دید عالم است انسان بایستی در اثر ایمان و عمل صالح و تقوی خود را در معرض نفحات رحمت الهی قرار دهد چنانچه معصوم [ع] فرموده

«انّ فی ایّام دهرکم نفحات الا فتعرّضوا لها»

علی الدوام از معدن فضل الهی نفحات رحمت میوزد و ما باید خود را در معرض گرفتن آن واقع گردانیم.

گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب خانه چیست

هـذا بَیانٌ لِلنّاسِ وَ هُدیً وَ مَوعِظَةٌ لِلمُتَّقِینَ «هـذا» اشاره بآیات بالا است که اینکه مطالبیکه در اینکه آیات از صفات متقین بشمار آورده و تذکر داده شد آنها پنج صفت بود.

۱- انفاق در سختی‌ها و آسانیها. ۲- کظم غیظ در مورد غضب و انتقام.

۳- عفو و درگذشت از کسی که بوی ستم کرده. ۴- یاد خدا و توبه و انابه و طلب آمرزش موقعیکه عمل بدی از او سرزد. ۵- اصرار بر گناهان ننمودن.

اینها بیان و طریق هدایت و ارشاد است برای مردم که هر کس رستگاری و سعادت خواهد بایستی باین مواعظ قرآن متعظ گردد و هدایت یابد لکن متقین و پرهیزکارانند که از مواعظ قرآن پند گرفته و راه هدایت را می‌پیمایند.

وَ لا تَهِنُوا وَ لا تَحزَنُوا وَ أَنتُمُ الأَعلَونَ إِن کُنتُم مُؤمِنِینَ ظاهرا چنانچه گفته‌اند آیه اشاره بواقعه جنك احد دارد و خطاب بمؤمنین نموده که شما از شکست خوردن در جنك احد سست نشوید و محزون نگردید در صورتی که اگر بظاهر در جنگها فتح و فیروزی نصیبتان گردد یا شکست خورید شما در واقع فاتح و فیروزمندید اگر واقعا مؤمن باشید، به «ان» شرطیه» آیه را خاتمه میدهد مشعر بر اینکه در آنجائیکه بظاهر دشمن بر شما غالب گردید در

صفحه : ۲۷۱

اثر نافرمانی بعضی از مؤمنین بود که خطای آنها در مخالفت امر رسول صلّی اللّه علیه و آله و طلب غنیمت و غیر آن از اموری که مؤمنین با رسول مخالفت نمودند که آیه میخواهد گوشزد مؤمنین کند که شما از جهت ایمان علوّ و برتری بر تمام عالمیان دارید اگر مؤمن باشید و آیه دلالت واضح دارد که جماعت مؤمنین از جهت ایمان علوّ و برتری بر تمام افراد بشر دارند بشرط اینکه واقعا مؤمن باشند مشعر بر اینکه در صورتی علوّ و برتری دارند که بوظائف ایمان و بحکم خدا و رسول عمل کنند و اگر عمل نکنند علو و برتری ندارند.

مثل مؤمنین اینکه زمان حاضر که باسم و زبان ادّعای ایمان و اسلام مینمایند لکن پای عمل که میآید بوظائف ایمان عمل نمینمایند اینکه است که بظاهر کفار که خود را ملت مترقیه مینامند بر مسلمان از جهت عناوین دنیوی پیش افتاده‌اند و خود را از آنها افضل میدانند دیگر نمیدانند که مسلمانها و لو اینکه اسلامشان فقط بهمین شهادتین باشد در واقع و حقیقت علو بر تمام کفار دارند.

صفحه : ۲۷۲

[سوره آل‌عمران (۳): آیات ۱۴۰ تا ۱۴۸]

اشاره

إِن یَمسَسکُم قَرحٌ فَقَد مَسَّ القَومَ قَرحٌ مِثلُهُ وَ تِلکَ الأَیّامُ نُداوِلُها بَینَ النّاسِ وَ لِیَعلَمَ اللّهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ یَتَّخِذَ مِنکُم شُهَداءَ وَ اللّهُ لا یُحِبُّ الظّالِمِینَ (۱۴۰) وَ لِیُمَحِّصَ اللّهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ یَمحَقَ الکافِرِینَ (۱۴۱) أَم حَسِبتُم أَن تَدخُلُوا الجَنَّةَ وَ لَمّا یَعلَمِ اللّهُ الَّذِینَ جاهَدُوا مِنکُم وَ یَعلَمَ الصّابِرِینَ (۱۴۲) وَ لَقَد کُنتُم تَمَنَّونَ المَوتَ مِن قَبلِ أَن تَلقَوهُ فَقَد رَأَیتُمُوهُ وَ أَنتُم تَنظُرُونَ (۱۴۳) وَ ما مُحَمَّدٌ إِلاّ رَسُولٌ قَد خَلَت مِن قَبلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِن ماتَ أَو قُتِلَ انقَلَبتُم عَلی أَعقابِکُم وَ مَن یَنقَلِب عَلی عَقِبَیهِ فَلَن یَضُرَّ اللّهَ شَیئاً وَ سَیَجزِی اللّهُ الشّاکِرِینَ (۱۴۴) وَ ما کانَ لِنَفسٍ أَن تَمُوتَ إِلاّ بِإِذنِ اللّهِ کِتاباً مُؤَجَّلاً وَ مَن یُرِد ثَوابَ الدُّنیا نُؤتِهِ مِنها وَ مَن یُرِد ثَوابَ الآخِرَةِ نُؤتِهِ مِنها وَ سَنَجزِی الشّاکِرِینَ (۱۴۵) وَ کَأَیِّن مِن نَبِیٍّ قاتَلَ مَعَهُ رِبِّیُّونَ کَثِیرٌ فَما وَهَنُوا لِما أَصابَهُم فِی سَبِیلِ اللّهِ وَ ما ضَعُفُوا وَ مَا استَکانُوا وَ اللّهُ یُحِبُّ الصّابِرِینَ (۱۴۶) وَ ما کانَ قَولَهُم إِلاّ أَن قالُوا رَبَّنَا اغفِر لَنا ذُنُوبَنا وَ إِسرافَنا فِی أَمرِنا وَ ثَبِّت أَقدامَنا وَ انصُرنا عَلَی القَومِ الکافِرِینَ (۱۴۷) فَآتاهُمُ اللّهُ ثَوابَ الدُّنیا وَ حُسنَ ثَوابِ الآخِرَةِ وَ اللّهُ یُحِبُّ المُحسِنِینَ (۱۴۸)

صفحه : ۲۷۳

[ترجمه]

اگر بشما مؤمنین (در جهاد بدر زخمی رسید همانا بجماعت کافرین نیز جراحتی و آسیبی مثل آن رسیده اینکه روزگار را بین مردم باختلاف میگردانیم تا اینکه خدا امتحان کند صبر کسانی را که ایمان آوردند و اینکه از شما مؤمنین گواهانی فرا گیرد و خدا ستمکاران را دوست نمیدارد [۱۴۰]

و فائده دیگر از مداوله آنستکه اهل ایمان را از گناهان پاک و پاکیزه گرداند و کافرین را نابود سازد [۱۴۱]

آیا شما مؤمنین گمان کردید که در بهشت داخل میگردید و حال آنکه ندانسته باشید صبر کنندگان از شما آنهائیکه در راه خدا جهاد کردند [۱۴۲]

(وَ لَقَد کُنتُم) و همانا شما آرزو میکردید مرگ را پیش از اینکه آنرا ملاقات کنید یعنی بمیدان جنگ برسید وقتی اسباب مرگ را یعنی جهاد را دیدید و شما نگاه میکردید بیاران خود که کشته میشدند [۱۴۳]

و نیست محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مگر پیغمبری که پیش از او پیمبرانی آمدند آیا وقتی او مرد یا کشته شد شما که ایمان آورده‌اید برمیگردید بر عقبهایتان یعنی بر همان کفری که داشتید و کسیکه برگردد بخدا ضرر نرساند ابدا و خداوند بزودی شکر کنندگان را پاداش نیکو میدهد [۱۴۴]

و نبوده باشد نفسی که بمیرد مگر باذن خدا و آنرا وقتی است معین که در کتاب (یعنی لوح محفوظ) نوشته شده و کسیکه اراده کند منافع دنیا بوی داده میشود و کسیکه مرادش ثواب آخرت باشد از آخرت بوی عطا میگردد و بزودی شکر کنندگان را پاداش میدهیم [۱۴۵]

چه بسیار از پیمبرانی که در یاری او بسیاری از پیروانش جنگ کردند پس بسبب آنچه بآنان در جهاد رسید سستی ننمودند و از

جنگ کردن ضعیف نگردیدند و فروتنی در مقابل کفار ننمودند و خدا صابرین را دوست میدارد [۱۴۶]

و نبود گفتار آن لشگر مگر گفتند ای پروردگار بیامرز ما و گناهان ما را و اسراف ما را در کار خودمان و قدمهای ما را در مقابل کفار ثابت گردان و ما را یاری ده بر قوم ناگرویدگان،

پس خدا ایشان را پاداش داد در دنیا و دیگر بایشان عطاء نمود نیکوئی ثواب آخرت را و خدا نیکوکاران را دوست دارد

.

صفحه : ۲۷۴

(توضیح آیات)

إن یَمسَسکُم قَرحٌ فَقَد مَسَّ القَومَ قَرحٌ مِثلُه وَ تِلکَ الأَیّامُ نُداوِلُها بَینَ النّاسِ قرح بفتح قاف در لغت آثار جراحتی را گویند که در اثر برخورد با عوامل خارجی پدید آمده باشد- و قرح بضم قاف اثر جراحتی را گویند که از عوامل درونی پدید شده باشد مانند دمّل و امثال آن.

و چنانچه ظاهر است اینکه آیه و آیه قبل «وَ لا تَهِنُوا وَ لا تَحزَنُوا وَ أَنتُمُ الأَعلَون» راجع بجنگ احد است، راغب گفته «و هن» ضعف اخلاقی و یا ضعف جسمی است و مقصود از اینکه ضعف و سستی در دین و جنگ در یاری آن است «حزن» ضد فرح و خوشحالی است و وقتی انسان محزون میگردد که چیزیکه مورد تعلق او بوده از دستش گرفته شود یا در معرض تلف باشد.

خلاصه مفسرین گفته‌اند اینکه آیه راجع بجنگ احد است که مؤمنین در آن جنگ هم خیلی آسیب دیدند و هم بعضی از آنها سست شدند زیرا که شاید گمان میکردند که چون بر حقند هیچوقت در موقع نبرد با دشمنان دین شکست نمیخورند و آنهائیکه هنوز در ایمان راسخ نشده بودند چنین گمان میکردند که نصرت و فیروزی فقط در فتح و غالب گردیدن در جنگ و نبرد با دشمنان دین است اینکه بود که وقتی در جنگ احد بظاهر دشمن غالب شد در بعضی از آنها و هن و سستی عارض گردید دیگر ندانستند که فتح و مظفریت حقیقی برای کسی میسّر است که بر نفس اماره خودش غالب گردد و در دین داری هر قدر آزمایش گردد ذره‌ئی خدشه‌ئی و گزندی بایمانش وارد نگردد.

اینکه است که بمؤمنین خطاب نمود که «وَ لا تَهِنُوا» ای مؤمنین هر گاه در جنگ شکست خوردید و دشمن غالب گردید سست نشوید و محزون نگردید و بدانید که شما چه در ظاهر در جنگ غالب یا مغلوب گردید اگر واقعا ایمان آورده‌اید و ایمان در قلبتان جای گزین گردیده «أَنتُمُ الأَعلَون» شما بر تمام

صفحه : ۲۷۵

افراد بشر علو و برتری دارید.

گفته‌اند در جنگ احد هفتاد و دو نفر از انصار کشته شدند و پنج نفر از مهاجرین: ۱- حمزهٔ بن عبد المطلب ۲- مصعب بن عمیر صاحب رایت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ۳- عبد اللّه إبن جحش إبن عمهٔ رسول اللّه [ص] ۴- عثمان بن شماس ۵- سعد مولی عتبهٔ و هفتاد مرد دیگر مجروح گردیدند یکی از ایشان علی بن أبی طالب علیه السّلام بود که گفته‌اند زیادتر از شصت جراحت بر بدن مبارکش وارد گردید و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دست بر آن زخمها میمالید و باذن خدا شفا می‌یافت و گفته‌اند ضربتی بر چشم قتادهٔ بن نعمان وارد گردید که چشمش بیرون افتاد رسول [ص] چشم او را بجای خودش نهاد چشمش مثل اولش گردید.

و نیز آیه برای شکیبائی مؤمنین آنان را خاطر نشان میکند و جنگ بدر را در نظر آنان میآورد که اگر شما در جنگ احد آیتی دیدید و بعضی از جوانها و مردان جنگی خود را از دست دادید مشرکین نیز در جنگ بدر مثل آنرا دیدند در سوره آل عمران آیه ۱۵۹ فرموده «أَ وَ لَمّا أَصابَتْکُم مُصِیبَةٌ قَد أَصَبتُم مِثلَیها وَ تِلکَ الأَیّامُ نُداوِلُها بَینَ النّاسِ یعنی اینکه روزها که مدار زندگانی بر آن است بین مردم میگردانیم که روزی بدولت و عشرت بگذرانند و روزی بنکبت و عسرت.

بروایتی روز احد ابو سفیان با جمعی از مشرکین بر سر کوه رفتند و گفتند پسر ابی قحافه و پسر ابی خطاب و رسول کجایند عمر گفت اینک رسول خدا و اینک ابو بکر و اینک من چه میخواهی گفت «یوما بیوم و انّ الایام دول و الحرب سجال» روزی بروزی است روز بدر شما فائق شدید و امروز ما پس برابر باشیم و ایام دست بدست میگردد و هر وقتی از جماعتی است و جنگ در گردش است و هر وقت فتح از کسی است رسول صلّی اللّه علیه و آله بعمر فرمود بگو ما و شما برابر نیستیم کشته‌های ما در بهشتند و کشته‌های شما در جهنم پس پیغمبر آواز داد

«اللّه مولینا و لا مولی لکم»

خدا یار و مددکار ما است و شما را هیچ ناصر و معاونی نیست،

صفحه : ۲۷۶

ابو سفیان گفت «اعل هبل» هبل که آن بت بزرگ ما است بلند مرتبه است و ما را یاری دهنده است، حضرت فرمود

«اللّه اعلی و اجل»

حن تعالی بزرگتر و اجلّ از همه کس است.

گفته‌اند از قتاده و حسن و ربیع و سدی و إبن اسحق روایت شده که تصریف و تحویل حق تعالی ایام دولت و نکبت را میان مسلمانان و کافران برای تخفیف محنت است بر مسلمانان و تشدید تکلیف بر ایشان در زمان دیگر تا بجهت صبر کردن بر آن بمثوبت جلیله فائز گردند نه آنکه حق تعالی کفار را بر مسلمانها از روی محبت نصرت دهد زیرا که کفار مبغوض و دور از رحمت میباشند و خدای تعالی امور دنیا را منقلب و متداول گردانیده برای اینکه مؤمن مطمئن نگردد بآن و رغبت بآن نکند و حریص نشود در آنچه لذت آن فانی است و سعی کند در امور آخرت که نعم آن دائمی است و مقیم در آن مسافر است.

و دیگر آنکه اگر همیشه دولت با مؤمنین باشد و نکبت همیشه با کافرین کفار از جهت ترفع و لذائذ و تمتع دنیوی داخل در اسلام میشدند نه بقصد قربت و قصد رحمت و رضای حضرت عزت و مثوبت اینکه بود که حکمت الهی اقتضاء نموده که ایام دول در میان مؤمن و کافر دائر باشد تا ایمان آوردن هیچکس مشوب باغراض نفسانی و دنیوی نگردد بلکه محض قربت و قصد ثواب بوده باشد و خدای تعالی علت تداول را بچند وجه بیان میکند:

۱- وَ لِیَعلَمَ اللّهُ الَّذِینَ آمَنُوا عطف است بر علت محذوفه یعنی «نداولها» برای چنین و چنان و برای اینکه بداند خدا که چه کس ایمان آورده.

و گفته‌اند «وَ لِیَعلَمَ اللّهُ» که بصیغه مضارع آورده در صورتی که چیزی از ازل و ابد بر خدا مخفی نیست و علم او بهمه چیزها احاطه دارد برای اینکه است که علمی که در مکمن غیب است در مرتبه شهود آید و آنهائیکه ایمان آورده‌اند در ایمان ثابت قدم گردند و بقولی «و لیعلم» تا اینکه بداند خدا کسانیکه ثابت

صفحه : ۲۷۷

بر ایمانند و تمیز داده شوند از آنهائی که متزلزل در آنند و گفته‌اند کلام از باب تمثیل است پس گفته ما چنین کردیم شبیه قول

کسی است که اراده داشته باشد کسی را امتحان کند که بر ایمان ثابت هست یا نه و گر نه حق تعالی در ازل عالم بود بعلم حضوری شهودی که چه کس در ایمان ثابت است و چه کس متزلزل بلکه میتوان گفت اینکه آزمایشی که برای خود مؤمنین است که هم خودشان ایمان خود را تمیز دهند که از کجا سر رشته گرفته و بکجا منتهی میگردد و هم بر دیگران معلوم گردد و مؤمن واقعی را از غیر آن تمیز دهند.

و بقولی «و لیعلم اولیاء اللّه الّذین آمنوا» میباشد بحذف مضاف و وضع مضاف الیه بجای آن یعنی خداوند چنین کرده برای تفخیم اولیاء اللّه یعنی تا اولیاء اللّه بدانند و بشناسند کسانی را که گرویده‌اند.

وَ یَتَّخِذَ مِنکُم شُهَداءَ جمله عطف بآیه جلو است خدای تعالی روزها را بین مردم متداول گردانیده روزی بنفع کسی و روزی بضرر کسی تمام میگردد یعنی چنین کردیم که کدام یک از شما در معرکه جهاد جان فدا کرده و ثبات قدم ورزیدید و کدام یک تخلف کردید و تا اینکه شهدای احد را بمقام ارجمند رسانیم.

از نجم الدین نقل میکنند که در کبری گفته «و لا تهنوا یا سائرین الی اللّه فی السیر الی الیه» و محزون نگردید بر آنچه از شما فوت شده از تمتعات دنیویه و کرامات اخرویه «وَ أَنتُمُ الأَعلَونَ» از اهل دنیا و آخرت در مقام و مرتبه نزد پروردگارتان اگر بوده باشید از کسانیکه ایمان آورده‌اند باین اخبار یعنی سائرین الی اللّه اگر در اثناء مجاهدات و انواع بلاء و ابتلاء بشما زخمی رسیده همانا بانبیاء و اولیاء نیز انواع محنها و بلاها و ابتلائات نیز رسیده «ایام نداولها بین السائرین» روزی در نعمت و روزی در نقمت برای اینکه خدا آنها را در مورد امتحان قرار بدهد و آنها را مستعد گرداند برای مقام شهادت- و آن مبتلاها شما را روزی بنعمت و روزی بنقمت در اثناء سیر میگرداند ای صاحبان شهود و

صفحه : ۲۷۸

مشاهده «وَ اللّهُ لا یُحِبُّ الظّالِمِینَ» و خدا دوست نمیدارد کسانی را که استعداد خود را در غیر طلب حق تعالی و سیر بسوی او صرف نمودند.

وَ لِیُمَحِّصَ اللّهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ یَمحَقَ الکافِرِینَ یعنی هر همّی و غمی که در راه خدا نصیب مؤمنین گردد در طلب حق آن تکفیر گناه آنها و تطهیر قلوبشان و خالص گردیدن روحهای آنها و ثابت گردیدن اسرار آنها میگردد و آنچه بکافرین رسد از نعمت و دولت آن سبب کفر آنان و زیاد کردن طغیانشان و کوری قلبشان و تمرّد نفوسشان و مخط ارواحشان و سحق اسرارشان است پس اهل محبت و معرفت از ابتلاء خالی نمیگردند بکمی مال یا ذلّت یا علت زیرا که مقتضی حکمت چنین است آیا ندیده‌ئی قول رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که فرموده

«اشد البلاء علی الانبیاء ثم اولیاء»

. حکایت شده که عیسی [ع] بکوهی رفت در آنجا عابدی را دید که خدا را عبادت مینمود و نزد او چشمه‌ئی از آب بود برای آشامیدنش و طهارتش، عیسی علیه السّلام بر او سلام کرد پس از رد سلام سؤال کرد که چند وقت است که تو در اینجا میباشی و خدا را عبادت میکنی گفت هشتاد سال است و از خدا حاجتی میخواهم و برآورده نشده تو نبی او و هستی برای من سؤال کن عیسی گفت حاجت تو چیست گفت اینکه قلب مرا از معرفت و محبت خودش ساکن گرداند و قبول نشده عیسی [ع] از همان چشمه وضوء گرفت و دو رکعت نماز خواند و حاجت عابد را طلب نمود و رفت و مدتی بعد برگشت دید آنمکان خالی است چشمه آب فرو رفته و بستان خراب شده عیسی [ع] گفت خدایا از تو سؤال کردم باو معرفت و محبت عطاء کنی او را قبض روح کردی بوی وحی رسید ای عیسی مگر نمیدانی که خراب دنیا در معرفت و محبت من است و کسیکه مرا بشناسد و دوست دارد ساکن نمیگردد مگر بسوی من اگر خواهی او را ببینی برو در فلان وادی وقتی عیسی [ع] در آن محل رفت دید آن شخص نشسته و عقلش زائل و

متحیر گردیده و چشمش بآسمان دوخته عیسی [ع] صدا زد ای عابد نمی‌شنید او را حرکت داد نفهمید پس خداوند بعیسی وحی نمود ای عیسی بعزت و جلال خودم اگر او را با شمشیر پاره پاره کنند

صفحه : ۲۷۹

نمیفهمد و اقل ذره‌ئی از محبت و معرفت باو عطاء کردیم پس او گوید نظر کن بسوی اهل اللّه و ببین که دنیای آنها خراب است و از بلا خالی نمیباشند پس ای بنده کوشش کن در تصحیح دین شاید بمقام یقین و تمکن برسی زیرا که میراث مجاهده مشاهده است.

چو یوسف کسی در صلاح و تمیز بسی سال باید که گردد عزیز

[تفسیر المیزان] وَ لِیُمَحِّصَ اللّهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ یَمحَقَ الکافِرِینَ تمحیص در لغت بمعنی پاکیزه کردن یک شیئی است از آلودگیهای خارجی و نیز بمعنی اختبار و امتحان است و محق بمعنی نابود کردن تدریجی یک شیئی است آیه عطف بآیه جلو است و شاید در مقام بیان علت و سبب گردانیدن ایّام است بین مردم و ظاهرا در حکمت تداول ایام سه سبب تذکر میدهد:

۱- تا اینکه خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند البته معلوم است که حق تعالی بعلم حضوری خود از ازل و ابد میداند و بتمام امور باعیانها و اشخاصها و آنچه در عالم ممکنات است و از روی حکمت قلم تقدیر بر آن جاری شده آگاهست و همه چیز از اشخاص و افراد و معانی و صور و جواهر و اعراض موجودات نزد او حاضر است در ازل و چیزی از او پنهان نیست تا اینکه پس از وقوع خارجی آن معلوم گردد پس شاید مقصود از «لِیَعلَمَ» که بصیغه مضارع آورده چنین باشد تا اینکه بداند یعنی بلحاظ ظهور آثار خارجی ایمان آنها ظاهر گردد علم خدا که محققا در ازل حقایق اشیاء و نحوه وجود خارجی ممکنات نزد او حاضر بوده معلوم او گردد.

خلاصه شاید آیه اشاره باین باشد که ما ایام را بین مردم میگردانیم گاهی بر ضرر آنها و گاهی بنفع آنها تا اینکه مؤمنین آزمایش گردند که کدام یک در ایمان راسخ و پابرجا میباشند و کدام یک چنین نیستند.

۲- «و یتخذ منکم شهداء» اینکه جمله نیز مربوط به «وَ لِیَعلَمَ اللّهُ» است

صفحه : ۲۸۰

یعنی برای اینکه خدا بداند کسانی را که ایمان آورده‌اند و گواهان شما باشند یعنی گواهانی از خود شما مجاهدین بگیرد.

و اینکه آیه «وَ لِیُمَحِّصَ اللّهُ الَّذِینَ آمَنُوا» مشعر بر اینکه است که ما چنین کردیم یعنی روزگار را بین مردم گردانیدیم تا اینکه مؤمنین را در اثر گردش ایام از آلودگیهای خارجی پاک گردانیم و کافرین را پس از آزمایش نابود گردانیم أَم حَسِبتُم أَن تَدخُلُوا الجَنَّةَ وَ لَمّا یَعلَمِ اللّهُ الَّذِینَ جاهَدُوا مِنکُم وَ یَعلَمَ الصّابِرِینَ آیه مربوط بآیات بالا است و نظر بگمان غلط مؤمنین دارد و خطاب بآنها است که آیا شما چنین گمان کردید که همین قدر که ایمان آوردید و داخل در مؤمنین گردید بدون آزمایش که آیا در دین ثابت قدم میباشید یا وقتی که مورد امتحان میرسد متزلزل میگردید و با اینحال داخل بهشت میگردید پیش از اینکه امتحان شده باشید در صورتی که هنوز پای مجاهده بمیان نیامده که ظاهر گردد کدام یک از شما در علم خدا که چیزی از او پنهان نیست چگونه میباشید اینکه گمان درست نیست، شاید اشاره باین باشد که دیگر بین مؤمنین خلّص که از روی حقیقت داخل در دین شده‌اند و غیر آن فرقی باقی نمیماند، بعضی گمان میکنند که مؤمنین بایستی همیشه در نبرد با دشمن و در کارهای دنیویشان مظفر و منصور باشند دیگر نمیدانند که دنیا دار ابتلاء و آزمایش است مخصوصا مؤمنین بایستی در مورد امتحان واقع گردند تا اینکه بین مؤمن

واقعی و بین متظاهر بایمان فرق گذاشته شود و شاید یکی از حکمت تأسیس جنگ با کفار و مشرکین همین باشد که در مورد مجاهده با کفار چگونه معامله میکنند.

وَ یَعلَمَ الصّابِرِینَ مربوط بهمان آیه اول است. و اشکال به اینکه که خدائی که علمش بهمه چیز از گذشته و آینده احاطه دارد همیشه میدانسته که صابرین در جهاد کیانند و غیر اینها کیانند و آزمایش از برای کسی است که از حقیقت امر مطلع نباشد و بامتحان بخواهد بفهمد و نظیر اینکه اشکال در بسیاری از آیات که بصیغه مضارع

صفحه : ۲۸۱

آمده و ظاهرش دلالت دارد که خدا نمیدانسته و آزمایش میکند برای اینکه بداند مثل قوله تعالی در سوره عنکبوت آیه ۳ «فَلَیَعلَمَنَّ اللّهُ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ لَیَعلَمَنَّ الکاذِبِینَ» و در جلد هشتم اینکه تفسیر تا اندازه‌ئی راجع بآن بحث شده رجوع بآن جا نمائید.

پاسخ چنانچه در جای خود مبرهن گردیده که علم خدا حضوری و محیط بتمام کائنات است و شاید مقصود از امتحان دانستن مؤمنین یا خود انسان باشد که خداوند ایّام را بین مردم متداول نموده یعنی گردانیده تا اینکه ظاهر گردد و تمیز داده شوند صابرین از غیر آنها و علامت ظاهرش در مورد جهاد با کفار پدید میگردد تداول ایّام بین مردم که روزی بنفع کسی و روزی بضرر کسی است از روی حکمت و عدل خداوندی سر رشته گرفته.

چون در ناموس خلقت مقرر گردیده که مردم مدتی بالطبع باشند و باجتماع و با هم زندگانی نمایند احدی نمیتواند بتنهائی امور معاش خود را تأمین نماید و لازمه اجتماع اینکه است که افراد یک جامعه از حیث اخلاق و عادات و عمل و ثروت نزدیک بهم باشند چنانچه در خلقت هم باید نزدیک بهم باشند اختلاف زیاد بین مردم اختلاف بین جامعه پیدا میکند و اگر غیر اینکه باشد تمدنشان مختل میگردد و نتوانند با هم آمیزش کنند اینکه است که باید روزگار بین مردم بگردد و اختلاف اندکی که بین مؤمنین و کافرین پدید میگردد نسبت بمؤمنین رحمت است و نسبت بکافرین عذاب است از حیث آلام و مصیبات مؤمنین بمصیبات و آلام دنیوی بر ثواب آنها و استحکام قلب آنها افزوده میشود و کافرین شاید سبب تخفیف عذاب آنها کردد.

و نیز چون نوعا هیچ انسانی در مدت عمرش از عمل نیکی خالی نیست و بوعید الهی کافرین و معاندین در قیامت مخلد در آتشند اینکه است که بمقتضای عدل الهی بایستی در دنیا که مراد آنها است بپاداش اعمال نیکشان برسند چنانچه فرموده «وَ مَن کانَ یُرِیدُ حَرثَ الدُّنیا نُؤتِهِ مِنها وَ ما لَهُ فِی الآخِرَةِ مِن نَصِیبٍ» سوره

صفحه : ۲۸۲

شوری آیه ۱۹.

و نیز البته غیر از معصوم هر فردی باقتضای قوای حیوانی لغزشهائی و خلافهائی در مدت عمر از او پدید میگردد و لطف خدا مقتضی اینکه است که مؤمنین واقعی در قیامت مورد رحمت الهی و بهشت که دار کرامت او است در مقام امن و امان قرار گیرند روی اینکه حساب باید در دنیا مبتلا گردند بآفات و بلیاتی که هم کفاره گناه آنها گردد و هم در اثر صبر مشمول رحمت خدا که در باره صابرین فرموده «أُولئِکَ عَلَیهِم صَلَواتٌ مِن رَبِّهِم وَ رَحمَةٌ» سوره بقره آیه ۱۵۲ و نیز چون کفار در آخرت که دار بقاء است بعذاب مبتلا میگردند و آسایشی برای آنان نیست کرم وجود الهی مقتضی اینکه است که از زندگانی دنیا قدری تمتع ببرند و نیز دنیا را برای آسایش مؤمنین تأمین گردانند که مؤمنین هم از زندگانی دنیا متمتع گردند و هم در اثر ایمان و تقوی بدرجات عالیه اخروی فائز گردند.

وَ لَقَد کُنتُم تَمَنَّونَ المَوتَ مِن قَبلِ أَن تَلقَوهُ فَقَد رَأَیتُمُوهُ وَ أَنتُم تَنظُرُونَ ظاهرا آیه مربوط بآیه بالا است که شما گمان کردید که

داخل بهشت میشوید پیش از اینکه در مورد آزمایش واقع گردید و پیش از اینکه ظاهر گردد که در مقام جهاد با کفار کدام یک از شما استقامت دارید و کدام یک سستی مینمائید خلاصه مفسرین گفته‌اند خطاب بکسانی است که در جنک بدر حاضر نشده بودند در صورتی که پیش از وقوع آن آرزو میکردند که کاش با رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در جهاد حاضر بودیم و صبر میکردیم (و باحدی الحسنیین) فائز میگردیدیم یا بر اعداء غالب میشدیم یا شهید میشدیم و بمحل کرامت میرسیدیم و چون وقت جنگ احد رسید نزد رسول آمدند و اصرار میکردند که با مجاهدین روانه شوند اینکه بود که حق تعالی بآنان خطاب نموده که شما پیش از آنکه اسباب شهادت را مشاهده کنید تمنّا میکردید «مِن قَبلِ أن تَلقَوه» یعنی اینکه آرزوی شما وقتی بود که اسباب کشته شدن خود را مشاهده نمیکردید «فَقَد رَأَیتُمُوهُ وَ أَنتُم تَنظُرُونَ»

صفحه : ۲۸۳

و وقتی که در میدان جنک دیدید چگونه مجاهدین شهید میگردند و شما میگریختید و گفته‌اند آیه اعتراض بچنین اشخاص نموده که شما قبلاً آرزو میکردید که در جهاد با مؤمنین همراه باشید و از زمره مجاهدین فی اللّه بشمار آئید وقتی پای جنگ و قتل و اسارت بمیان آمد از جنک گریزان شدید.

وَ ما مُحَمَّدٌ إِلّا رَسُولٌ قَد خَلَت مِن قَبلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِن ماتَ أَو قُتِلَ انقَلَبتُم عَلی أَعقابِکُم آیه مشعر است بر سرزنش مجاهدین و آنهائیکه در جنک احد وقتی دیدند دشمن غالب گردیدند فرار کردند بعضی گریختند و بمدینه برگشتند و بعضی در کوههای اطراف پنهان گردیدند و رسول را تنها بدست دشمن گذاشتند و همان طوری که گفته شد فقط امیر المؤمنین علیه السّلام با یک نفر دیگر در یاری رسول ماندند پس از آنکه حضرت اشخاصی را که پشت بجنک کرده و فرار کرده بودند ملامت مینماید آنها زبان بعذر گشوده و گفتند ما چون آواز قتل تو را شنیدیم روزگار ما شوریده شد و از غایت ترس و دهشت بگریختیم اینکه بود که خدای تعالی دفع عذر آنها را کرده و اینکه آیه را فرستاد.

که نیست بنده ستوده من محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مگر رسولی که پیش از او رسولانی گذشته بودند پس اگر حضرت مرد یا کشته گردید شما بپشت خود بر میگردید یعنی مرتد میشوید و دست از جهاد بر میدارید.

خلاصه گویا عذر فرار کنندگان از میدان جنک که گفتند ما از خبر کشته شدن تو شوریده شدیم و روزگار بر ما سخت گردید و بی تابانه گریختیم از آنان پذیرفته نگردید.

و آیه در مقام سرزنش و توبیخ آنها بر آمده و اشاره به اینکه که اینجا جای آزمایش شما بوده که اگر شما واقعا بخدای محمّد صلّی اللّه علیه و آله ایمان آورده بودید و ایمان در دل شما جایگزین شده بود میدانستید که اسلام دین خدائی است که بتوسط رسولش برای هدایت جن و انس فرستاده شده و بایستی تا قیامت بین مردم

صفحه : ۲۸۴

ابراز فعالیت نماید: علت موجده و علت مبقیه دین اسلام خدا است فقط محمّد صلّی اللّه علیه و آله واسطه در رسانیدن اینکه دین خدائی است و پس از موت یا قتل او قائم بمرسل یعنی قائم بخدا است و باید تا قیامت در زمین باقی بماند برای اینکه بر مردم حجت تمام گردد.

و شاید آیه میخواهد مؤمنین مجاهدین و فرار کنندگان از جبهه جنک را خاطر نشان کند که شما امتحان و آزمایش خود را در اینکه مبارزه بخوبی دادید تا اینکه برسولش معلوم گردد که شما پس از او با دینش چه خواهید کرد.

آری هر کس اندک تأملی در واقعه جنک احد بنماید و عمل مجاهدین را تحت مطالعه قرار دهد بخوبی بر وی ظاهر میگردد که

همين مهاجرين و انصار بودند كه در جنگ احد پيمبر اكرم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم را بدست دشمن تنها گذاشتند و گريختند و بالاخره پس از او دين او را واژگون گردانيدند و بر غير مراد پيغمبر صلّى اللّه عليه و آله و فرمان الهى در نصب خليفه بر مراد خود عمل نمودند و در تعيين خليفه مخالفت كردند نصّ رسول صلّى اللّه عليه و آله را و چه جفاها كه بذريه آنسرور و يگانه اولاد او كه باتفاق سنّى و شيعه حضرتش مكرر فرموده بود

«فاطمة بضعة منى»

و نيز بدامادش كه بنص قرآن در آيه مباهله بمنزله نفس پيغمبر [ص] بشمار آورده حق او را غصب كردند و او را خانه نشين گردانيدند و نگذاردند حق بجاى خود قرار گيرد كه اگر گذارده بودند حق بجاى خود قرار گيرد آنوقت مؤمنين مصداق آن آيه بالا ميگرديدند كه خطاب بآنها نموده و فرموده «أَنتُمُ الأَعلَونَ إِن كُنتُم مُؤمِنِينَ» و معلوم ميشد كه چگونه مؤمنين بر تمام مردمان جهان علوّ و برترى پيدا مينمودند و چگونه دين اسلام بر تمام اديان تفوق و سيادت مينمود لكن چون در همه وقت مردم بايد در مورد آزمايش واقع گردند حكمت الهى چنين مقتضى گرديد كه اختلاف بين مسلمانها پديد گردد تا اينكه مؤمن واقعى از غيرش تميز داده شود «وَ لَن تَجِدَ لِسُنَّةِ اللّهِ تَبدِيلًا- فلعنة اللّه على القوم الظالمين»

صفحه : ۲۸۵

وَ مَن يَنقَلِب عَلى عَقِبَيهِ فَلَن يَضُرَّ اللّهَ شَيئاً پس از آنكه در اول آيه تذكر داده كه هر گاه شما پس از موت رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم از دين برگرديد بعقب خود يعنى بزمان جاهليت گمان نكنيد كه بخدا ضررى وارد گردد.

اشاره به اينكه كه «فَلِلّهِ الحُجَّةُ البالِغَةُ» بر خدا است كه حجت را بر خلق تمام گرداند و رسولانى با معجزه‌ها براى هدايت افراد بشر بفرستد و عدل الهى مقتضى اينكه است كه انسان را در عمل بتكاليف مختار گرداند وقتى انسانيكه در باره او «ظلوما جهولا» گفته دانسته و فهميده زير بار تكليف كه بنفع خودش تمام ميشود نرود و طغيان نموده براه كج برود ضرر بخودش وارد گردانيده خداوند منزه و مبراء است از اينكه محتاج بعمل بنده ضعيف خود باشد.

وَ سَيَجزِى اللّهُ الشّاكِرِينَ بلكه با اينكه ذات احديت مستغنى است از عمل بنده ضعيف خود از راه فضل و كرم بزودى بشكر كنندگان پاداش نيكو ميدهد.

شايد مقصود از شاكرين در اينجا مجاهدين در جبهه جنك باشد مخصوصا آنهائيكه در جنك احد پس از غلبه دشمن رسول را تنها نگذاشتند و او را تا نفس آخر و تا جان در بدن داشتند دست از يارى او برنداشتند و مصداق كامل آن على عليه السّلام بود كه تمام كسانى كه در آنوقت شاهد قضيه بوده‌اند گفته‌اند وقتى دشمن غالب گرديد همه از ترس جنك گريختند مگر آنحضرت و يک نفر ديگر كه او مواظب رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم بود و على بن ابى طالب [ع] با آن گروه دشمن جنگ مينمود تا اينكه هفتاد ضربت ببدن مباركش وارد گرديد پس ميتوان گفت مصداق كامل شكر كنندگان كه حق نعمت اسلام را مراعات كردند همان حضرت ميباشد.

و همان طورى كه گفته شد شايد يک حكمت اينكه مؤمنين در جنك احد شكست خوردند آزمايش و امتحان بوده كه مؤمنين واقعى از غير آنها تميز داده شوند و دانسته شود كه چه كس در دين دارى ثابت قدم و چه كس بر خلاف آنست

صفحه : ۲۸۶

قوله تعالى «أَ حَسِبَ النّاسُ أَن يُترَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنّا وَ هُم لا يُفتَنُونَ وَ لَقَد فَتَنَّا الَّذِينَ مِن قَبلِهِم فَلَيَعلَمَنَّ اللّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعلَمَنَّ الكاذِبِينَ» اول سوره عنكبوت«۱» و نيز قوله تعالى «وَ لِيُبلِيَ المُؤمِنِينَ مِنهُ بَلاءً حَسَناً»«۲» و غير اينها از آيات بسيارى كه بمؤمنين خاطر

نشان میکنند که مواظب باشند در جائیکه پای امتحان بمیان آمد از بوته امتحان درست بیرون آیند و لغزش پیدا ننمایند و حق نعمت اسلام و باقی نعمتهای الهی را نگاه دارند و هر نعمتی را بآن حکمتی که غرض از عطاء آن بوده بمصرف خود برسانند تا اینکه نعمتشان زیاد گردد.

و در بعض آیات شکر را مقابل کفر بشمار آورده مثل قوله تعالی «و من شکر فانما یشکر لنفسه و من کفر فان الله غنی عن العالمین».

وَ ما کانَ لِنَفسٍ أَن تَمُوتَ إِلّا بِإِذنِ اللّهِ کِتاباً مُؤَجَّلًا و نیست برای هیچ نفسی اینکه بمیرد و از کالبد بدن جدا گردد مگر باذن خدا و بمشیت او و آنچه در ازل در عالم قضاء و قدر و در لوح محفوظ مقرر گردیده «لا یَستَأخِرُونَ ساعَةً وَ لا یَستَقدِمُونَ» سوره نحل آیه ۶۳، سوره یونس آیه ۵۰، سوره اعراف آیه ۳۲. و از آن وقت مقرر ساعتی یعنی آنی نه عقب می‌افتد نه جلو.

خلاصه حق تعالی تحریص و ترغیب نموده مؤمنین را بجهاد که از ترس کشته شدن از جنگ فرار منمائید و بدانید اگر اجل موقتی شما رسیده خواه در رختخواب آسایش باشید یا در میدان جنگ مرگ شما را فرا خواهد گرفت و هرگاه

---

(۱) آیا مردم چنین گمان کردند که آنها را بمجرد اینکه بگویند ایمان آوردیم وا میگذاریم و آنان را آزمایش نمیکنیم و همانا محققا امتحان کردیم آنهائی را که پیش از اینها بودند تا اینکه بداند خدا آنهائیکه (در ایمان) راستگو بودند و بداند آنهائیکه دروغگو بودند.

(۲) و همانا ما مؤمنین را آزمایش میکنیم بابتلاء نیکو.

صفحه : ۲۸۷

اجل موقت شما هنوز نرسیده در جنگ باشید و مقابل دشمن شما از کشته شدن محفوظ خواهید ماند.

وَ مَن یُرِد ثَوابَ الدُّنیا نُؤتِهِ مِنها وَ مَن یُرِد ثَوابَ الآخِرَةِ نُؤتِهِ مِنها آیه ارشاد بر اینکه است که مرگ و حیات بدست خود آدمی نیست انسان هر قدر خود را از مرگ حفظ کند و در جای استراحت خود را محفوظ گرداند که مبادا مرگ وی را دریا بد فائده بخش نخواهد بود وقتی مدت سر آمد و اجل رسید خواهد مرد فقط انسانیکه طالب شرافت و فضیلت و سعادت خود میباشد چون در عمل مختار است در اعمال اختیاری میتواند خود را در اثر اعمال نیک بسعادت و مقامات بلند اخروی رساند و میتواند پیرو هوای نفسانی گردد و خود را بدرک نفس پرستی پرتاب نموده و مستحق عذاب و سخط الهی گرداند.

اینکه است که آیه بصدای بلند بمردم اعلام میکند که ای انسان بدان که تو بالاخره بنتیجه اعمال خودت خواهی رسید و بآنچه آن مراد و مقصود تو بوده بتو بازگشت خواهد نمود اگر مقصود و مراد تو از اعمال نیک بدست آوردن منافع دنیوی و رسیدن بحظوظات نفسانی و جبلی باشد البته خدای جلیل که فرموده «أَنِّی لا أُضِیعُ عَمَلَ عامِلٍ مِنکُم مِن ذَکَرٍ أَو أُنثی» سوره عمران آیه ۱۹۳، آنچه مراد تو از عمل بود بتو خواهد رسانید و اگر مقصود تو از عمل نیکی که کردهئی و بوجه خودش واقع گردیده پاداش اخروی باشد همین طوری که در سوره شوری آیه ۱۹ فرموده «مَن کانَ یُرِیدُ حَرثَ الآخِرَةِ نَزِد لَهُ فِی حَرثِهِ وَ مَن کانَ یُرِیدُ حَرثَ الدُّنیا نُؤتِهِ مِنها وَ ما لَهُ فِی الآخِرَةِ مِن نَصِیبٍ» خلاصه کسیکه بعمل خیر خود مرادش آخرت باشد در ثواب او افزائیم و هر کس که مرادش از عمل خیری که کرده پاداش دنیوی باشد از همین دنیا که مراد او بوده پاداش میدهیم و در آخرت برای او از عملش بهره و نصیبی نخواهد بود وَ سَنَجزِی الشّاکِرِینَ و از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت شده که

«من کانت نیّته طلب الاخرهٔ جعله اللّه

صفحه : ۲۸۸

غناه فی قلبه و جمع له شمله و آتیه الدنیا و هی راغمهٔ، و من کانت نیّته طلب الدنیا جعل اللّه الفقر بین عینیه و شتت علیه شمله و لا یأتیه الا ما کتب له

«۱» و نیز در حدیث مشهور فرموده

«انما الاعمال بالنیات»

«۲» وَ کَأَیِّن مِن نَبِیٍّ قاتَلَ مَعَهُ رِبِّیُّونَ کَثِیرٌ فَما وَهَنُوا لِما أَصابَهُم فِی سَبِیلِ اللّهِ وَ ما ضَعُفُوا وَ مَا استَکانُوا ظاهرا آیه نیز برای تشویق و ترغیب بامر جهاد برسول و بمؤمنین خبر میدهد که چه بسیار از پیمبران که جنک کردند با کفار و با آن پیغمبر بودند اتباع و پیروان او و بر آنچه بآنها رسید از زخم و جراحت و کشته شدن بدست دشمن آن جماعت در امر جهاد سستی و تنبلی ننمودند و در یاری دین استقامت و پایداری مینمودند و از خود ضعف و شکستی نشان ندادند و در مقابل دشمن فروتنی ننمودند.

اشاره به اینکه که مؤمنین بایستی عمل پیشینیان را سر مشق خود بگیرند و در امر جهاد استقامت و متانت و رشادت نشان دهند.

و در اینکه ربیون بسیار که با انبیاء بودند و با کفار جنک میکردند چه کسانی بودند بقولی آنها فقهاء و علماء و عباد و زهاد زمانشان بودند و ربیون منسوب برب است یعنی آنها منسوب برب بودند یعنی منسوب بعلم یا بعبادت پروردگار بودند نظیر آن روایتی که منسوب بامیر المؤمنین علیه السّلام است (که مردم را سه قسمت نموده: ۱- عالم ربانی. ۲- متعلم علی سبیل نجاهٔ ۳- همج رعاع

---

(۱) کسیکه نیت او از عمل طلب آخرت باشد خداوند قرار میدهد غنای او را در قلب او و پراکندگی امورش را جمع میکند و بر او دنیا میآید در حالیکه از آن اعراض داشته، و کسیکه نیت او دنیا باشد یعنی همّ‌او دنیا و مزخرفات طبیعی باشد خدا قرار میدهد فقر را بین دو چشم او و امورش را متشتت و پراکنده میگرداند و از دنیا نمی‌یابد مگر بقدریکه برای او نوشته و تقدیر شده است. [.....]

(۲) عمل از حیث خوبی و بدی و نفع اخروی بسته بنیت عامل آنست.

صفحه : ۲۸۹

انباع کل ناعق» که مقصود از علمای ربانی کسانی میباشید که علومشان از طرف حق تعالی و بافاضه الهی نور معرفت در قلب آنها تابش نموده.

و بقولی ربّیون تابعینند و ربانیون ولاهٔ و حکامند، و بقولی ربیون جماعت بسیارند- و در عین المعانی گفته ربّی نام سپاهی است که کم‌تر از ده‌هزار نباشند و اینکه قول منسوب بابی جعفر علیه السّلام است.

و نزد بعضی «قاتل» راجع بنبی است یعنی نبی جنک کرد و آنچه بعد از او است جمله حالیه است یعنی چه بسیار پیمبری که جنک کردند با کفار در حالیکه با او جماعت بسیار بودند. [منهج] وَ اللّهُ یُحِبُّ الصّابِرِینَ و خدا صابرین را که در جهاد و یاری دین حق صبر و بردباری کردند دوست میدارد «یُحِبُّهُم وَ یُحِبُّونَهُ أَذِلَّهٍ عَلَی المُؤمِنِینَ أَعِزَّهٍ عَلَی الکافِرِینَ» سوره مائدهٔ آیه ۵۹.

آری کسی را که خدا دوست داشت علامت دوستی خدا نسبت ببنده اینست که او را موفق میگرداند که در یاری دین او کوشش بسیار نماید و از هیچ گزندی از کشته شدن و هر گونه آسیبی که ممکن است بوی برسد از اسارت و جراحت و غیر اینها ملالی بخاطرش نرسد و نیز بنده‌ئی که خدا را دوست داشت علامتش اینکه است که در آن حدیث فرمود

«التجافی عن دار الغرور و الانابهٔ الی دار الخلود

خلاصه کسی را سزد که مدّعی دوستی حق تعالی باشد که دل بدنیا نبدد و مثل کسی ماند که سر پا می‌نشیند برای آمادگی کاری که خود را مهیا و آماده گردانید برای اطاعت فرمان پروردگارش و همیشه منتظر نفحات رحمت الهی است و روی دلش بسوی او

نگران است.

اگر چه مصداق کامل صابرین در مورد جهاد در راه خدا و استقامت در آن پدید میگردد لکن صبر چه در مورد بلاء و چه مورد حفظ نفس و خودداری در مورد غلبه قوای شهویه و غضبیه و از فرمان الهی تخطی و تجاوز ننمودن و چه

صفحه : ۲۹۰

در مورد اطاعت اوامر و نواهی شرع هر کدام باشد صبر یکی از فضائل و خصوصیات انسان کامل بشمار میآید در سوره زمر آیه ۱۳ فرموده «إِنَّما یُوَفَّی الصّابِرُونَ أَجرَهُم بِغَیرِ حِسابٍ» و در فضیلت صبر همین بس که در کلام اللّه درود و رحمت و هدایت را برای صابرین مقرر فرموده «أُولئِکَ عَلَیهِم صَلَواتٌ مِن رَبِّهِم وَ رَحمَهٌ وَ أُولئِکَ هُمُ المُهتَدُونَ» سوره بقره آیه ۱۵۲، و در اخبار آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله بقدری تعریف و تمجید و فضیلت صبر رسیده که اینجا جای بیان آن نمیباشد و در سیر و سلوک در روش اولیاء اللّه تا اندازه‌ئی بیان شده رجوع بآن جا شود.

خلاصه قوله تعالی «وَ اللّهُ یُحِبُّ الصّابِرِینَ» خدا صبر کنندگان را دوست میدارد اگر چه آیه اطلاق دارد و شامل میگردد هر کس را که مؤمن باشد و بدستور خدا و رسول عمل کند یا در ترک گناه و اجتناب از معاصی بردباری نماید و نیز در بلاها و شدائد روزگار تحمل کند و بی‌طاقت نگردد لکن در اینجا بقرینه آیاتی که راجع بمجاهدین رسیده ظاهرا نظر بآنهائی است که در مورد نبرد با دشمن بردبار باشند و از خود سستی و ضعف نشان ندهند و چنین است در آن دو آیه بالا «سَنَجزِی الشّاکِرِینَ» که برای اهمیت تکرار گردیده.

وَ ما کانَ قَولَهُم إِلّا أَن قالُوا رَبَّنَا اغفِر لَنا ذُنُوبَنا وَ إِسرافَنا فِی أَمرِنا وَ ثَبِّت أَقدامَنا وَ انصُرنا عَلَی القَومِ الکافِرِینَ مقول قول ربیّون یعنی آن مردمان صالحی که در یاری دین با پیمبران جنگ کردند که آیه برای چنین جماعتی خصوصیاتی و فضائلی برسولش یادآور میشود و آن چند فضیلت است که بعضی از آن در آیه بالا بیان شده.

۱- آنان در جنگ آنچه بآنها از سختی اصابت نمود در امر جهاد نه سستی از خود نشان دادند و نه ضعف و زبون پیرامون آنان گردید.

۲- راجع بهمین آیه با آنکه در امر جهاد و از خود گذشته‌گی چنین استقامت داشتند باز خود را در مقابل پروردگارشان با اظهار گناه و شرمندگی طلب آمرزش میکردند و از خدای خود در مقام مناجات جند حاجت می‌طلبیدند

صفحه : ۲۹۱

۱- آمرزش گناه و اتلاف عمر در آنچه در غیر اطاعت اسراف کرده‌اند.

۲- طلب استقامت و پایداری در مقام عبودیت که لرزش قدم در بندگی پیدا ننمائیم ۳- طلب یاری میکردند که میگفتند پروردگارا ما را یاری کن و بر اعداء غالب و مظفر گردان.

فَآتاهُمُ اللّهُ ثَوابَ الدُّنیا وَ حُسنَ ثَوابِ الآخِرَهِ وَ اللّهُ یُحِبُّ المُحسِنِینَ خدای ببرکت دعای آنها و اعمال نیکشان و استغفار و صبر بر جهاد با اعداء دین بآنها «ثَوابَ الدُّنیا» از مظفریت و غلبه و بدست آوردن غنائم «وَ حُسنَ ثَوابِ الآخِرَهِ» عنایت کرده و دیگر بآنها عطاء نمود بپاداش عمل نیکشان مقامات اخروی از مغفرت و نعیم جنت و بالاتر از همه رضوان و رضای منان و کلمه «حُسنَ ثَوابِ الآخِرَهِ» مشعر بر اینکه است که برای چنین مردمانی است بهترین ثواب آخرت که آن رضای حضرت حق و فائز گردیدن بدرجه شهادت باشد و کلمه «إِنَّما» در آیه «إِنَّما یُوَفَّی الصّابِرُونَ» نیز مشعر بر اینکه است که نزد حق تعالی ثواب آخرت و رضای او مهم‌تر و بالاتر است.

خلاصه اینکه آیات گویا بمؤمنین مجاهدین اعلام مینماید که اشخاص بزرگ عالم چنین بودند که در دین‌داری و یاری دین و پیمبرانشان اینکه طور استقامت مینمودند و شما مؤمنین که بهترین امم میباشید که در باره شما است «کنتم خیر امهٔ أخرجت للناس الخ» بایستی عمل آنها را سر مشق بگیرید و در دین‌داری و جهاد ثابت قدم باشید ترس و سستی و بطالت بخود راه ندهید.

صفحه : ۲۹۲

[سوره آل‌عمران (۳): آیات ۱۴۹ تا ۱۵۴]

اشاره

یـا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِن تُطِیعُوا الَّذِینَ کَفَرُوا یَرُدُّوکُم عَلی أَعقابِکُم فَتَنقَلِبُوا خاسِرِینَ (۱۴۹) بَلِ اللّهُ مَولاکُم وَ هُوَ خَیرُ النّاصِرِینَ (۱۵۰) سَنُلقِی فِی قُلُوبِ الَّذِینَ کَفَرُوا الرُّعبَ بِما أَشرَکُوا بِاللّهِ ما لَم یُنَزِّل بِهِ سُلطاناً وَ مَأواهُمُ النّارُ وَ بِئسَ مَثوَی الظّالِمِینَ (۱۵۱) وَ لَقَد صَدَقَکُمُ اللّهُ وَعدَهُ إِذ تَحُسُّونَهُم بِإِذنِهِ حَتّی إِذا فَشِلتُم وَ تَنازَعتُم فِی الأَمرِ وَ عَصَیتُم مِن بَعدِ ما أَراکُم ما تُحِبُّونَ مِنکُم مَن یُرِیدُ الدُّنیا وَ مِنکُم مَن یُرِیدُ الآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَکُم عَنهُم لِیَبتَلِیَکُم وَ لَقَد عَفا عَنکُم وَ اللّهُ ذُو فَضلٍ عَلَی المُؤمِنِینَ (۱۵۲) إِذ تُصعِدُونَ وَ لا تَلوُونَ عَلی أَحَدٍ وَ الرَّسُولُ یَدعُوکُم فِی أُخراکُم فَأَثابَکُم غَمًّا بِغَمٍّ لِکَیلا تَحزَنُوا عَلی ما فاتَکُم وَ لا ما أَصابَکُم وَ اللّهُ خَبِیرٌ بِما تَعمَلُونَ (۱۵۳)
ثُمَّ أَنزَلَ عَلَیکُم مِن بَعدِ الغَمِّ أَمَنَةً نُعاساً یَغشی طائِفَةً مِنکُم وَ طائِفَةٌ قَد أَهَمَّتهُم أَنفُسُهُم یَظُنُّونَ بِاللّهِ غَیرَ الحَقِّ ظَنَّ الجاهِلِیَّةِ یَقُولُونَ هَل لَنا مِنَ الأَمرِ مِن شَیءٍ قُل إِنَّ الأَمرَ کُلَّهُ لِلّهِ یُخفُونَ فِی أَنفُسِهِم ما لا یُبدُونَ لَکَ یَقُولُونَ لَو کانَ لَنا مِنَ الأَمرِ شَیءٌ ما قُتِلنا هاهُنا قُل لَو کُنتُم فِی بُیُوتِکُم لَبَرَزَ الَّذِینَ کُتِبَ عَلَیهِمُ القَتلُ إِلی مَضاجِعِهِم وَ لِیَبتَلِیَ اللّهُ ما فِی صُدُورِکُم وَ لِیُمَحِّصَ ما فِی قُلُوبِکُم وَ اللّهُ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ (۱۵۴)

صفحه : ۲۹۳

[ترجمه]

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید اگر اطاعت کنید کافرها را شما را بعقبهایتان (زمان جاهلیت) بر میگردانند پس بر میگردید در حالیکه ضرر و خسران برده‌اید [۱۴۹]

بلکه یار و مددکار شما خدا است و او بهترین یاری کنندگان است [۱۵۰]

نرودی ترس و رعب در قلبهای کافرین میاندازیم بسبب اینکه بر خدا شریک آوردند چیزی را که دلیل و حجتی بر اثبات آن نیست و منزلگاه (مشرکین) جهنم است و آتش برای ستمکاران بد منزلگاهی است [۱۵۱]

همانا بحقیقت خدا راست و درست گردانید وعده خود را وقتی که (غلبه خود را بر دشمنان) باذن خدا حس کردید تا وقتی که (در جنگ احد) سست گردیدید (و در امر جهاد) با هم نزاع کردید و مخالفت نمودید پس از آنکه بشما نمودیم (از فتح و غلبه) آنچه را که دوست میداشتید بعضی از شما کسی است که مرادش دنیا است و بعضی از شما کسی است که مراد و مقصدش آخرت است پس خدا از پیشرفت و غلبه شما را بازداشت تا اینکه آزموده شوید و همانا شما را عفو کرد و خداوند بر مؤمنین صاحب فضل و احسان است [۱۵۲]

یاد آرید وقتی را که از دشمن میگریختید و از شدت وحشت نظر باحدی نداشتید و رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شما را برای

کمک دیگران میخوانـد و توجه نکردید تا بپاداش آن غمی بر غم شـما افزوده گردید تا اینکه محزون نگردید بر آنچه از شـما فوت شده و نه آنچه بشما برسد و خدا بهر چه کنید آگاه خواهد بود [۱۵۳]

سپس بر شـما از پس غمتان امنیت فرسـتاد بطوریکه جماعتی را خواب گرفت و جماعت دیگر از شـما در نفسشان آنان را بهم و غم انداخت که باضطراب افتادند و گمان ناروائی بحق بردند مثل گمان زمان جاهلیت و میگفتند آیا ما را پس از اینکه امر جنگ چیزی (فرجی هست) ای رسول (ص) بگو تمام امور بدست خدا است در دل خود از تو پنهان میدارند چیزی که ظاهر نمیگردانند میگویند اگر برای ما از فتح و ظفر چیزی بود در اینجا مغلوب نمیگردیدیم بگو اگر در خانه‌های خود و در رختخواب باشـید و بر شـما کشـته شدن نوشته شده بود بشما خواهد رسید و همانا خدا (اینکه

صفحه : ۲۹۴

قتل و غارت را بر شـما گماشـته) برای اینکه شـما را بیازمایـد و تا اینکه پاک و خالص گرداند آنچه در قلبهای شـما است خدا عالم است بآنچه در سینه‌های شما است [۱۵۴]

.

صفحه : ۲۹۵

(توضیح آیات)

یـا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِن تُطِیعُوا الَّذِینَ کَفَرُوا یَرُدُّوکُم عَلی أَعقـابِکُم فَتَنقَلِبُوا خاسِرِینَ اینکه چنـد آیه مربوط بآیات بالا است که راجع بجنگ احد بود که ظاهرا بعضـی از مؤمنین از شکست خوردگی در جنگ احد چنانچه در آیات جلو اشاره نموده و هن و سستی از خود نشـان میدادنـد اینکه است که در اینکه آیه خطاب بمؤمنین نموده و آنان را خاطر نشان میکنـد که ای کسانیکه ایمان آورده‌اید اگر شـما اطاعت کفار کنیـد شـما را بر میگردانند بپاشـنه‌های خودتان یعنی اگر مطیع آنها شوید و فریب آنها را بخورید بهمان زمان جاهلیت منقلب میگردید در حالیکه خسران و زیان برده‌اید.

شاید اشاره باین باشد که اگر تابع کفار گردید عوض اینکه از اعمالتان از ایمان و اسـلام مجاهده با کفار بسعادت و درجات اخروی فائز گردید نتیجه معکوس میبرید و اعمال شـما هباءا منثورا گردیده و سـقوط مینمائید و بجز خسـران و زیانکاری چیزی نصیب شما نخواهد گردید.

بَلِ اللّهُ مَولاکُم وَ هُوَ خَیرُ النّاصِرِینَ «بَلِ» اضـراب است، ای مؤمنین چنین نیست که گمان کرده‌ایـد که اگر در پناه کفار و مشـرکین باشید از خطرات محفوظ میمانید اینکه گمان شما فاسد است فقط موالی و دوست شما خدا است که غالب و قاهر و مستولی بر تمام موجودات است و او بهترین یـاری کننـدگان است، بهتر بودن خـدای تعالی از کافرین ظاهرا بلحاظ عقیـده کفار است که از غیر حق تعالی یاری میطلبنـد، و شایـد اشاره باین باشـد که اگر بگمان غلط نظر کمک و یاری از کفار داشـته باشـید خدا چون غالب بر همه چیز است او بهتر یاری کنندگان است.

صفحه : ۲۹۶

سَنُلقِی فِی قُلُوبِ الَّذِینَ کَفَرُوا الرُّعبَ بِما أَشـرَکُوا بِاللّهِ ما لَم یُنَزِّل بِهِ سُلطاناً یعنی بزودی می‌اندازیم در قلب کفار ترس را بسبب اینکه شریک قرار دادند برای خدا چیزی را که خدا قرار نداده است بر آن حجت و برهانی که عذر آنها باشد.

از سدی نقل میکنند که چون ابو سفیان و یارانش پس از واقعه احد رو بمکه رفتند در اثناء راه أبو سفیان گفت بر گشتن ما خطاء بود چون اینها جماعت اندکی بودند و اگر چه شما مجروح و ناتوان گردیده‌اید لکن اکثر آنها مقتول و مجروح و ناتوان گردیده‌اند ما بایـد بر گردیم و بیکباره بر آنها هجوم آریم و همه آنها را مستأصل کنیم پس عزم بر گشتن نمودند حق تعالی ترس و رعب در دل آنان افکند و نتوانستند مراجعت کنند و پیش از اینکه واقعه خدای تعالی برسولش خبر میدهد و از عزم و اراده آنها رسولش را آگاه میگرداند.

و «بِما أَشرَکُوا الخ» شاید اشاره باین باشد که اینکه ترس و رعبی که در دل مشرکین افتاد برای اینکه بود که آنها برای خدا شریک قرار دادنـد و پرستش نمودنـد چیزی را که هیـچ قوّت و شوکتی نداشـتند که بتابعین خود اطمینان و سکونت نفس بدهند و امیدوار باشـند که در شدائد آنان را یاری کنند و مؤمنین میدانستند همان طوری که آیات مشعر بر آنست که شکست خوردن آنها در بعض موارد از باب آزمایش بوده مثل جنگ احـد و غیره نه از جهت حقارت آنها و در همان حال باز مؤمنین اتکاء و پشتبانی و امیـدشان بپروردگـار عـالم بود که غالب و قاهر و مستولی بر همه موجودات است و میدانسـتند که آنچه بر ایشان در امر جهاد یا غیر آن پیش آید بنفع آنها تمام میشود نه بر ضـرر آنها لکن مشـرکین چنین مرجع و تکیه‌گاهی نداشتند فقط متکی بنفس خبیث خود بودند اینکه بـود که البته لطـف حق تعـالی مقتضـی بر اینکه است که آنـان را بیاگاهانـد که بداننـد و لو اینکه در موردی از روی حکمت غلبه و مظفریتی بر آنها پیش آید آن موقتی است است علوّ و غلبه واقعی با مؤمنین است که مولی و ناصر آنها خدا است و کافرین

صفحه : ۲۹۷

بالاـخره زبون و ذلیـل خواهنـد گردیـد همان طوری که در فتـح مکه ظاهر گردیـد که رسول اسـلام بـدون جنگ بر اهل مکه غالب گردید و همه حلقه بندگی بگردن انداختند و بنده فرمان بردار او گردیدند.

وَ مَأواهُمُ النّارُ وَ بِئسَ مَثوَی الظّالِمِینَ و دوزخ جای آنها است و بد آرامگاهی است برای کافرین جایگاه و مآل آنها آتش است.

اشاره به اینکه که آنهائیکه بخدا کافر شدنـد هم در دنیا زیان بردند که از عمرشان بهره نیکو نبردند و سـر انجام کارشان ببدبختی و سوء عاقبت خواهد کشید و هم در آخرت که سر انجام کار است همیشه معذب خواهند بود.

روایت شـده که حق تعالی بطوری ترس در دل کفار انداخت که با اینکه داخل مکه شده بودند میترسیدند که مبادا اصـحاب رسول صلّی اللّه علیه و آله بر سر آنها ریزند گویند رسول میفرمود

«نصرت بالرعب مسیرهٔ شهر»

نصرت داده شدم بدخول خوف در دل کفار باندازه سیر در یک ماه.

وَ لَقَـد صَدَقَکُمُ اللّهُ وَعدَهُ إِذ تَحُسُّونَهُم بِإِذنِهِ حَتّی إِذا فَشِـلتُم وَ تَنازَعتُم فِی الأَمرِ از محمّد بن کعب القرطی نقل میکنند که گفته چون رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از جنگ احـد بمـدینه بازگشت جماعتی از مجاهـدین گفتند اینکه محنت و شـکست از کجا بما رسـید در صورتی که خـدای تعالی بمـا وعـده نصـرت و ظفر داده بود بقوله تعالی «بَلی إِن تَصبِرُوا وَ تَتَّقُوا الـخ» پروردگـار عالمیان بجواب آنان اینکه آیه فرسـتاد «وَ لَقَـد صَـدَقَکُمُ اللّهُ وَعـدَهُ» گفته‌انـد اینکه وعـده آن بود که رسول خـدا قبلا خواب دیده بود که بر دشـمنان ظفر یـافته و چـون خواب پیمبران وحی است اینکه بود که آنرا وعـده نامیـده و صـدق آن وعـده آن بود که فرموده «وَ لَقَد صَـدَقَکُمُ اللّهُ وَعـدَهُ» و اینکه وعده در اول وهله جنگ احد واقع شد که مسلمانها بر کفار غلبه کردند و در آخر کفار غلبه نمودند و در آیه «إِذ تَحُسُّونَهُم بِإِذنِهِ» یعنی شما سریعا آنان را باذن خدا کشتید و ظفر شما را بود و در بیان علت و سبب غلبه کفار فرموده

صفحه : ۲۹۸

«حَتّی إِذا فَشِلتُم» «حتی» غایت است بمعنی الی، اشاره به اینکه که وعده خدا حق است و شما را ظفر و غلبه بود تا اینکه شما بد دل شدید. [پایان] وَ تَنازَعتُم فِي الأَمرِ وَ عَصَيتُم مِن بَعدِ ما أَراكُم ما تُحِبُّونَ آیه مؤمنین را خاطر نشان میکند که بدانند عمل خودشان بود که آنان را مغلوب کرد و شکست داد و گر نه وعده حق تعالی حق است و بر شما مظفریت بود تا وقتی که بد دل شدید و با یکدیگر مخالفت کردید ظاهرا مخالفت آنها اینکه بود که تیراندازان بطلب غنیمت دره‌ئی را که مأمور بحفظ آن بودند واگذاشتند و در لشگرگاه افتادند و رئیس آنها عبد اللّه بن جبیر هر قدر ممانعت نمود فائده نبخشید کفار وقتی دره را خالی دیدند دره را گرفتند و عبد اللّه را که سالار آنها بود با چند نفر دیگر که مانده بودند کشتند و در مسلمانها در افتادند.

«مِن بَعدِ ما أَراكُم» گفته‌اند «أَراكُم» در موضع اعطاکم است نظیر آنجا است که فرموده «سَأُرِيكُم دارَ الفاسِقِينَ» یعنی ساعطیکم ارض مصر یعنی بر آنها منت گذاشت در اینکه زمین مصر را بایشان داد در ابتداء روز ظفر و غلبه با مسلمانان بود چون بر خلاف قول پیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در حفظ دره عمل نمودند در آخر روز اوضاع دگرگون کردید فتح بشکست و شادی مسلمانان بغم و حزن مبدل گردید.

مِنكُم مَن يُرِيدُ الدُّنيا وَ مِنكُم مَن يُرِيدُ الآخِرَةَ ظاهرا آیه اشاره بآن عده تیرانداز است که مأمور بحفظ دره بودند بعضی از آنها چون مقصود اصلیشان بدست آوردن غنائم بود وقتی دیدند جنک خاتمه پیدا نموده و مسلمانان مشغول غنیمتها گردیده‌اند سفارش رسول صلّی اللّه علیه و آله را در حفظ دره نادیده گرفتند و در میدان جنگ ریختند و چنانچه گفته شد عبد اللّه جحش که سالار آنان بود و با چند نفر دیگر که ماندند کشته شدند و بدرجه شهادت فائز گردیدند.

صفحه : ۲۹۹

ثُمَّ صَرَفَكُم عَنهُم لِيَبتَلِيَكُم شاید مقصود اینکه باشد که پس از آنکه سستی و نزاع در اول وهله و اختلاف که بین شما پدید آمد بر خلاف رأی پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سرپیچی شما مسلمین از امر رسول در حفظ دره چنین ایجاب نمود که اول خداوند شما را از مشرکین باز داشت تا شما را آزمایش کند یعنی اینکه اختلافات بین شما پدید گردید تا امتحان گردید که چه کس مؤمن واقعی و ثابت قدم در دین و طالب آخرت است و چه کس منافق و طالب دنیا است.

وَ لَقَد عَفا عَنكُم وَ اللّهُ ذُو فَضلٍ عَلَى المُؤمِنِينَ با اینکه از بوته امتحان خوب بیرون نیامدید خدای تعالی شما را عفو نمود زیرا که خداوند بر مؤمنین صاحب فضل و کرم است.

آیه مشعر بر اینکه است که حق تعالی از آن نظر خاصی که نسبت بمؤمنین دارد مادامیکه ایمان در دل آنها هست و لو اینکه خلافی مرتکب گردند پس از پشیمانی عفو میفرماید.

إِذ تُصعِدُونَ وَ لا تَلوُونَ عَلى أَحَدٍ در لغت اصعاد بمعنی رفتن و دور شدن در سطح زمین است بخلاف صعود که رفتن بطرف بالا است مثل اینکه گفته میشود «صعد فی السلم» یعنی بنردبان بالا رفت و بعضی گفته‌اند اصعاد بمعنی صعود نیز استعمال میشود.

و بعضی گفته‌اند ظرف یعنی «اذ» در آیه متعلق بمحذوف است یعنی یاد کنید و گفته‌اند میشود جمله در اصل چنین باشد «اذکروا اذ تصعدون» و کلمه «وَ لا تَلوُونَ» بمعنی التفات و میل است.

از مجمع نقل شده که گفته جز در کلام منفی استعمال نمیگردد خلاصه آیه دلالت دارد بر اینکه وقتی لشکر کفر بر لشکر اسلام غلبه کردند و لشکر اسلام متفرق گردیدند و بطوری از اطراف پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم متفرق گشته و پراکنده شدند «تَلوُون» مشتق از «لیّ العنق» است بمعنی رو نگردانیدن و عدم توجه یعنی

صفحه : ۳۰۰

رجوع نمیکردید و التفات بهیچ کس از یاران خود نمیکردید حتی رسول را از غایت خوف و دهشت نمینگریستید.

وَ الرَّسُولُ یَدعُوکُم فِی أُخراکُم و رسول شما را میخواند «فِی أُخراکُم» یعنی پیغمبر جماعتی که در آخر جمعیت فراریان و نزدیک بحضرتش بودند میخواند و میگفت

«الیّ عباد اللّه فانّی رسول اللّه»

ای بندگان خدا باز گردید و بمن توجه کنید من رسول خدایم و بمن توجه ننمودید «فاثابکم غم بغم» فاء «فاصابکم» عطف است بر «صرفکم» چون چنین کردید خداوند شما را منهزم گردانید و شما را مکافات کرد.

فَأَثابَکُم غَمًّا بِغَمٍّ در جامع الجوامع طبرسی است «فاصابکم» عطف است بر «صرفکم» یعنی پس خدا شما را مجازات کرد «بغم» وقتی از او گردیدید یعنی از جنگ فرار کردید و شما را مبتلا کرد بسبب غمی که برسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رسانیدید که او را مخالفت کردید- یا غمی که متصل بود بغمی که اراجیف گفتند رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله کشته شده و بزخم و قتل و ظفر یافتن مشرکین و فوت غنیمت «لِکَیلا تَحزَنُوا عَلی ما فاتَکُم» برای اینکه محزون نشوید بر آنچه از غنیمت بشما نرسیده «وَ لا ما أَصابَکُم» و نیز محزون نگردید از شدائد که در راه خدا بشما رسیده «وَ اللّهُ خَبِیرٌ بِما تَعمَلُونَ» یعنی خدا عالم است باعمال شما. [پایان] در توجیه آیه از مفسرین آراء دیگری نیز نقل شده لکن ظاهرا بهترین گفتار در توجیه «فَأَثابَکُم غَمًّا بِغَمٍّ» یعنی بشما رسانید غمی که در جنگ شکست خوردید در اثر مخالفت رسول [ص] و پس از آن بشما رو آورد غمی که فوق شکست شما و ظفر مشرکین بود و آن نداء اراجیف بود که گفت «قد قتل محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم» که البته بر مؤمنین اینکه غمی بود بالای غمی.

و شاید «لِکَیلا تَحزَنُوا عَلی ما فاتَکُم» اشاره باین باشد که پاداش غم و اندوه شما از آنچه از حزن بر شما گذشت و شما را منصرف گردانید آنوقتی بود

صفحه : ۳۰۱

که بنا بر آنچه نقل شده کعب بن مالك پس از آن صدای وحشت انگیز کشته شدن رسول بصدای بلند صدا زد

« یا معشر المسلمین ابشروا هذا رسول اللّه [ص]»

و گفت من دو چشم او را از زیر کلاه خود دیدم پس از اینکه صدا جماعتی از اصحاب که فرار کرده بودند دور حضرتش جمع شدند پس ممکن است گفته شود قوله تعالی «لِکَیلا تَحزَنُوا عَلی ما فاتَکُم» چنین مژده سلامتی رسول صلّی اللّه علیه و آله برای مؤمنین فرح انگیز بود که بر آنچه از آنها گرفته شده از مظفریت و غنائم محزون نگردند «وَ لا ما أَصابَکُم» و نه از زخم و قتل و غیر آنها ملول گردند اشاره به اینکه که وقتی نعمت بزرگی بانسان برسد تمام هموم و غموم او را زایل میگرداند.

وَ اللّهُ خَبِیرٌ بِما تَعمَلُونَ و خدا عالم است بآنچه شما میکنید از خیر و شرّ اول شما را بنعمت امتحان میکند پس از آن در اثر کفران نعمت و وظیفه نشناسی نعمت تبدیل میگردد بنقمت چنانچه در همین جنك احد مصداق کامل آن نمایان گردیده که اول فتح و غلبه شایانی برای مؤمنین ظاهر گردید و در اثر کفران نعمت و عصیان رسول صلّی اللّه علیه و آله نعمت تبدیل گردید بنقمت قوله تعالی «لَئِن شَکَرتُم لَأَزِیدَنَّکُم وَ لَئِن کَفَرتُم إِنَّ عَذابِی لَشَدِیدٌ».

ثُمَّ أَنزَلَ عَلَیکُم مِن بَعدِ الغَمِّ أَمَنَةً نُعاساً یعنی پس از غم وقتی که ایمن گردیدند بر آنها فرو فرستادیم «نعاسا» خوابی سبک که خواب جماعتی از شما مؤمنین را گرفت معلوم میشود خواب پس از امنیت دست میدهد «یَغشی طائِفَةً مِنکُم» که خواب جماعتی از شما مؤمنین را فرا گرفت آنهائی که مؤمن حقیقی بودند و گفته‌اند آنان جماعتی از مؤمنین خلّص بودند که پس از غلبه مشرکین دور رسول جمع شدند.

از أبی طلحة نقل شده که در مصاف بطوری خواب بر ما غلبه کرد که یکی از ما شمشیر از دستش افتاد گرفت باز از دستش افتاد.

صفحه : ۳۰۲

در منهج گفته در روایت صحیح ثابت شده که اینکه خواب مخصوص بحضرت امیر المؤمنین علیه السّلام و حارث بن صمه و سهل بن حنیف و بعضی دیگر از متابعین آنهائی بود که ایمان کامل داشتند.

عبد اللّه زبیر از پدر خود روایت کرده که گفت من با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بودم چون خوف و غم ما سخت شد خواب و نعاس بر اصحاب واقع گردید که از معتب بن قشیر شنیدند که میگفت «لو کان لنا من الامر شیئی ما قتلنا هیهنا» پنداشتند که اینکه را در خواب می‌بینند و حق تعالی بر سبیل منت و تذکیر نعمت اینکه آیه را فرستاد و فرمود بعد از غم و اندوه و هم تمام و جراحت و هزیمت امن تمام بر شما نازل کردیم تا بمرتبه‌ئی که خواب بر شما غلبه کرد و مسلّم است که خواب با راحتی و امنیت پدید میگردد نه با خوف و خشیت. [پایان] وَ طائِفَةٌ قَد أَهَمَّتهُم أَنفُسُهُم در اینکه آیات بدرستی معیار شناسائی مؤمن خالص را نشان میدهد که مؤمنین آنهائی که مطمئن بایمان گردیده‌اند پس از امن که شاید پس از فراق از جنگ بود خواب آنها را گرفت لکن جماعت دیگر از مؤمنین که شاید ضعفاء مؤمنین بودند نه مؤمن حقیقی که آنان را بدو صفت معرفی نموده و با مؤمنین بجنگ احد رفته بودند، اول چون هم آنها منافع نفسانی و حظوظات مادی بوده نه اطاعت رسول [ص] اینکه بود که قلق و اضطراب آنها را مهموم و ناراحت گردانید و مقصودی نداشتند مگر خلاصی نفس خودشان «یَظُنُّونَ بِاللّهِ غَیرَ الحَقِّ ظَنَّ الجاهِلِیَّةِ» دوم از صفات آنها گمان میکردند بخدا گمان غیر الحق مثل گمان اهل جاهلیت از مشرکین که گمان میکردند امر رسالت پیغمبر [ص] باتمام نخواهند رسید و وعد و وعید او غیر واقع است.

یَقُولُونَ هَل لَنا مِنَ الأَمرِ مِن شَیءٍ آیه مقول قول منافقین است یا آنهائیکه ایمانشان کامل نبوده و مردد بودند که در حال غلبه دشمن بمؤمنین میگفتند آیا از اینکه جنگ از ظفر و نصرت

صفحه : ۳۰۳

برای ما چیزی هست یعنی آیات از مظفریت و بدست آوردن غنیمت ما را نصیبی هست «هَل» استفهام انکاری است یعنی چنین نیست که ما منتظر بودیم و اگر میدانستیم که نصرت خواهیم داشت باختیار از مدینه بیرون میآمدیم نه باجبار و اگر بیرون نیامده بودیم کشته نمیشدیم.

قُل إِنَّ الأَمرَ کُلَّهُ لِلّهِ یُخفُونَ فِی أَنفُسِهِم ما لا یُبدُونَ لَکَ یَقُولُونَ لَو کانَ لَنا مِنَ الأَمرِ شَیءٌ ما قُتِلنا هاهُنا قُل لَو کُنتُم فِی بُیُوتِکُم لَبَرَزَ الَّذِینَ کُتِبَ عَلَیهِمُ القَتلُ إِلی مَضاجِعِهِم یعنی ای محمّد [ص] بگو بدرستی که همه کارها باراده خدا است منافقین در قلبشان نهان میسازند آنچه را که آشکار نمیکنند برای تو در خلوت با یکدیگر میگویند اگر ما را از کار خود چیزی بود اینجا کشته نمیشدیم.

خطاب برسول است که باینها بگو امر بدست خدا است برای هر کس آنطوری که در ازل مطابق نظام عالم در لوح محفوظ از روی حکمت مقرر گردیده واقع خواهد شد اگر برای شما قتل نوشته شده شما از منزلگاه خود بیرون میآمدید یا در همان جایگاه خود میماندید دشمن بر شما میتاخت و کشته میشدید.

و بعضی از مفسرین گفته از اینکه جواب چند مطلب بر آنان روشن میگردد ۱- کشته شدن کسانیکه از شما در معرکه جنگ کشته شدند دلیل بر اینکه نیست که شما بر حق نمیباشید و نیز بطوریکه شما پنداشته‌اید دلیل بر اینکه نیست که امر غلبه و فیروزی برای شما نمیباشد بلکه قضاء الهی که از آن گریزی نیست بر اینکه جاری شده که اینکه کشته شدگان در اینکه مکان از مرکب حیات ساقط گشته و کشته شوند و اگر شما خود از مکان خود بیرون نیامده بودید آنهائیکه سرنوشتشان کشته شدن است بپای خود بقتلگاه

خویش میآمدند بنا بر اینکه گریزی از مرگ که حتی ساعتی هم جلو و عقب نمیافتد نیست.

۲- اینکه سنّت قطعی الهی بر عمومی و همه‌گانی بودن ناموس ابتلاء و امتحان است و ناچار اینکه ناموس در زندگی شما و آنان واقع شدنی بوده و روی اینکه اصل

صفحه : ۳۰۴

بیرون آمدن شما و انجام گرفتن اینکه جنگ خواه و ناخواه شدنی او از امور غیر قابل اجتناب بوده است بنا بر اینکه چاره‌ئی نبود جز اینکه بیرون آئید و اینکه جنگ انجام گیرد تا اینکه کشته شدگان بآنچه باید برسند رسیده و بدرجات خویش نائل گردند و شما نیز بآنچه باید برسید رسیده باشید پس از امتحان و روشن شدن وضعتان از نظر طرز تفکر و نیروی ایمان یا شرک یکی از دو طرف سعادت یا شقاوت برایتان تثبیت گردد. [المیزان]

صفحه : ۳۰۵

[سوره آل‌عمران (۳): آیات ۱۵۵ تا ۱۶۱]

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوا مِنكُم يَومَ التَقَى الجَمعانِ إِنَّمَا استَزَلَّهُمُ الشَّيطانُ بِبَعضِ ما كَسَبُوا وَ لَقَد عَفَا اللّهُ عَنهُم إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ (۱۵۵) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَ قالُوا لِإِخوانِهِم إِذا ضَرَبُوا فِي الأَرضِ أَو كانُوا غُزًّى لَو كانُوا عِندَنا ما ماتُوا وَ ما قُتِلُوا لِيَجعَلَ اللّهُ ذلِكَ حَسرَةً فِي قُلُوبِهِم وَ اللّهُ يُحيِي وَ يُمِيتُ وَ اللّهُ بِما تَعمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۵۶) وَ لَئِن قُتِلتُم فِي سَبِيلِ اللّهِ أَو مُتُّم لَمَغفِرَةٌ مِنَ اللّهِ وَ رَحمَةٌ خَيرٌ مِمّا يَجمَعُونَ (۱۵۷) وَ لَئِن مُتُّم أَو قُتِلتُم لَإِلَى اللّهِ تُحشَرُونَ (۱۵۸) فَبِما رَحمَةٍ مِنَ اللّهِ لِنتَ لَهُم وَ لَو كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ القَلبِ لَانفَضُّوا مِن حَولِكَ فَاعفُ عَنهُم وَ استَغفِر لَهُم وَ شاوِرهُم فِي الأَمرِ فَإِذا عَزَمتَ فَتَوَكَّل عَلَى اللّهِ إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ المُتَوَكِّلِينَ (۱۵۹)

إِن يَنصُركُمُ اللّهُ فَلا غالِبَ لَكُم وَ إِن يَخذُلكُم فَمَن ذَا الَّذِي يَنصُرُكُم مِن بَعدِهِ وَ عَلَى اللّهِ فَليَتَوَكَّلِ المُؤمِنُونَ (۱۶۰) وَ ما كانَ لِنَبِيٍّ أَن يَغُلَّ وَ مَن يَغلُل يَأتِ بِما غَلَّ يَومَ القِيامَةِ ثُمَّ تُوَفّى كُلُّ نَفسٍ ما كَسَبَت وَ هُم لا يُظلَمُونَ (۱۶۱)

صفحه : ۳۰۶

[ترجمه]

همانا آنهائیکه از شما در روز (جنگ احد) وقتی دو لشگر (مؤمن و کافر) بجنگ برخورد کردند و از شما مؤمنین آنهائیکه بجنگ پشت کردند در اثر اعمال بدشان شیطان آنان را لغزانید و خدا آنها را عفو کرد همانا خدا آمرزنده و بردبار است [۱۵۵]

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید نبوده باشید مثل کسانیکه کافر شدند (یعنی منافقین) که آنها برای برادران خود که کشته شده بودند یا در زمین برای تجارت رفته بودند و مردند گفتند اگر نزد ما بودند نمی‌مردند و کشته نمیشدند همانا خدا اینکه آرزوها و گمان باطل را در قلب آنها انداخته تا اینکه برای آنها حسرت باشد و خدا زنده میکند و میمیراند هر کس را که بخواهد نه حذر کردن و نه جنگ کردن و خدا بآنچه میکنید بینا است [۱۵۶]

(ای مؤمنین) اگر مردید یا کشته شدید هر آینه آمرزش و رحمت خدا بهتر است از آنچه جمع میکنید [۱۵۷]

ای مؤمنین اگر مردید یا کشته شدید همانا بسوی خدا محشور میگردید [۱۵۸]
ای رسول بسبب رحمت خدا است که دل تو را نرم کرده اگر سخت دل و غلیظ القلب بودی مردم از اطراف تو پراکنده میشدند پس خلاف آنها را ببخش و برای آنها طلب آمرزش نما و در کار و عمل با آنها مشورت کن و در امریکه تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن و خدا توکل کنندگان را دوست میدارد [۱۵۹]
ای مؤمنین اگر خدا شما را یاری کند بر شما کسی غالب نمیگردد و اگر خدا شما را مخذول گرداند (یعنی واگذارد) پس از او کی تواند شما را یاری کند و باید مؤمنین بر خدا توکل کنند [۱۵۹]
و نباشد و نسزد برای هیچ نبی اینکه خیانت کند و کسیکه خیانت کند در قیامت بجزای عملش خواهد رسید و بهر کس پاداش عملش بآنچه کرده داده میشود و بکسی ستم گردیده نمیشود (۱۶۰) و نسزد هیچ پیغمبری را که در غنائم خیانت کند و هر کس خیانت کند در روز قیامت میآورد آنچیزی را که خیانت کرده و هر نفسی پاداش داده میشود بر آنچه عمل نموده و بکسی ستم گردیده نمیشود [۱۶۱]

.

صفحه : ۳۰۷

(توضیح آیات)

إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوا مِنكُم يَومَ التَقَى الجَمعانِ إِنَّمَا استَزَلَّهُمُ الشَّيطانُ بِبَعضِ ما كَسَبُوا اینکه آیه و آیه بعد دنباله همان واقعه جنگ احد است که از ظاهر آیه چنین برمیآید که بعضی از مجاهدین در اثر شکست خوردنشان در جنگ احد حالت یأس و سستی و تأسف بر شهداء و بزرگان قومشان بر آنها حسرتی روی داد و گفته‌اند بیشتر در آن جنگ از انصار کشته شدند و از مهاجرین چهار نفر زیادتر شهید نشدند و منشأ افسردگی آنها اینکه بود که شاید گمان میکردند که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله بدلخواه خود اینکه معرکه جنگ را فراهم آورده.
آیه خبر میدهد و رسولش را آگاه میگرداند که آنها را متذکر گرداند که سبب شکست خوردنشان اینکه بود که وقتی دو لشگر کفر و اسلام بهم ریخته بودند در آنروز بعضی از شما رو از جبهه جنگ گردانیدید چون چنین کردید شیطان بشما دست یافت و شما را لغزانید و اینکه تسلط شیطان برای اینکه بود که از جنگ اعراض نمودید و شاید نظر بقوله تعالی «بِبَعضِ ما كَسَبُوا» که بصیغه ماضی آورده مقصود چنین باشد که در اثر اعمال بدی و گناهانی که قبلا کرده بودید گناه دیگری پیرامونتان گردید و شما از جنگ اعراض کردید و بحرص و طمع غنیمت مخالفت رسول نمودید اینکه بود که شیطان شما را لغزانید و شکست خوردید وَ لَقَد عَفَا اللّهُ عَنهُم إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ و با آن گناهانی که قبلاـ نموده بودید و گناهانی که از قبل اعراض و پشت کردن بجنگ کردند شما را بخشیدیم.
راغب در مفردات گفته «عفا» العفو القصد لتناول الشیئی یقال عفاه و اعتفاه ای قصده متناولا ما عنده و عفت الریح الدار قصدتها متناولةً آثارها» شاعر گفته «اخذ البلی آیاتها».

صفحه : ۳۰۸

و «عفت الدار» گویا قصد کرده پوسیدگی و خرابی آنرا و «عفا النبت و الشجر» قصد کرده زیادتی آنرا مثل قول تو که گوئی شروع کرد گیاه در زیادتی «و عفوت عنه» قصد کردم زائل شدن گناه او را در حالیکه صرف نظر کردم از گناهش و در حقیقت مفعول

متروک است و عن متعلق بمضمر است «فالعفو» بمعنی تجافی و اعراض کردن یا گذشتن از گناه است قوله تعالی «فَمَن عَفا وَ أَصلَحَ» «وَ أَن تَعفُوا أَقرَبُ لِلتَّقوی» و نیز قوله تعالی «خُذِ العَفوَ» یعنی چیزیکه قصد آن و تناول آن آسان باشد و قول آنها «اعطی عفوا» پس عفوا مصدر در موضع حال است یعنی داد و حال او حال عافی بود یعنی قاصد گرفتن.

خلاصه از موارد استعمال آن چنین برمیآید که عفو قصدی است که برای بدست آوردن و میل بچیزی انجام گیرد، بعضی از مفسرین گفته بهمین عنایت است که عفو نسبت بخداوند داده میشود چه آنکه گویا خداوند قصد بنده خود را میگیرد و سپس او را بدون هر گناهی وا میگذارد، و از همین جا ظاهر میگردد که مغفرت که عبارت از پرده پوشی است در عالم اعتبار متفرع بر عفو است چه آنکه گناه قبلا گرفته شده از بین میرود و در نتیجه مستور و پنهان میگردد و دیگر نه بر خود گناه کار و نه بر دیگران نمودار نیست قوله تعالی «وَ اعفُ عَنّا وَ اغفِر لَنا» سوره بقره آیه ۲۸۶. [پایان] و بنا بگفته راغب عفو هم بمعنی گرفتن چیز پوسیده بی ثمر است و هم بمعنی زیادتی و عطا کردن است اینکه است که در آخر آیه فرموده «إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ حَلِیمٌ» خداوند هم مفسده و قذارت گناه را از بنده میگیرد زیرا که حلیم است و هم در عوض چنانچه در سوره فرقان آیه ۷۰ راجع بتوبه کنندگان فرموده «یُبَدِّلُ اللّهُ سَیِّئاتِهِم حَسَناتٍ» یعنی گناه توبه کنندگان از معاصی را تبدیل میگرداند بحسنات که عوض هر گناهی در اثر توبه و پشیمانی حسنهٔی نوشته میشود.

با اینکه بعضی از مجاهدین در جنگ احد باغواء شیطان خطاء کردند

صفحه : ۳۰۹

و شاید مقصود همان عدهٔی باشند که بطمع بدست آوردن غنیمت در حفظ درّه مخالفت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را نمودند و عمل آنها بود که شکست مجاهدین را ایجاب نمود و اینکه گناه بزرگی بود که آنان مرتکب گردیدند با اینکه حال خدای کریم وعده بخشش بآنها میدهد و شاید مقصود همان جماعتی باشند که در موقع غلبه دشمن از جنگ رو گردانیدند که چون خطاکار بودند شیطان آنان را لغزانید و معنی دوم مناسب‌تر است.

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَکُونُوا کَالَّذِینَ کَفَرُوا وَ قالُوا لِإِخوانِهِم إِذا ضَرَبُوا فِی الأَرضِ أَو کانُوا غُزًّی لَو کانُوا عِندَنا ما ماتُوا وَ ما قُتِلُوا

ترجمه آیه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست. و خلاصه آنکه آنهائیکه بظاهر ایمان آورده بودند و هنوز ایمان در باطن آنان رسوخ ننموده بود پس از جنگ احد و کشته شدن جوانانشان و نیز شاید انجام معرکه جنگ را فقط بدلخواه رسول میدانستند نه بامر خدای تعالی اینکه بود که اظهار تأسف مینمودند و میگفتند اینهائیکه در جنگ کشته شدند اگر از منزلشان بسفر نمیرفتند یا اینکه در جنگ وارد نشده بودند و نزد ما مانده بودند نه میمردند و نه کشته میشدند ..

گویا آیه ایشان را توبیخ و سرزنش مینماید که شمائی که ایمان آورده‌اید بایستی در ایمان راسخ باشید و گفتارتان مثل کافرین و منافقین نباشد که دوستان خود را منع میکردند از جهاد فی سبیل اللّه و آنها را از کشته شدن میترسانیدند لِیَجعَلَ اللّهُ ذلِکَ حَسرَةً فِی قُلُوبِهِم وَ اللّهُ یُحیِی وَ یُمِیتُ و لام «لِیَجعَلَ» لام عاقبت است مثل آیه آل فرعون «لِیَکُونَ لَهُم عَدُوًّا وَ حَزَناً» یعنی آنها آن گفتار را گفتند تا عاقبت امر آنها باین کشد که خدای تعالی آن اعتقاد باطل آنان را در قلب آنها حسرت گرداند و بدانید که خدا زنده میدارد نه حذر کردن و او میمیراند نه جهاد رفتن.

و پاسخ گفتار فاسد آنها همانست که در آیه بالا فرموده «قُل لَو کُنتُم فِی

صفحه : ۳۱۰

بُیُوتِکُم لَبَرَزَ الَّذِینَ کُتِبَ عَلَیهِمُ القَتلُ إِلی مَضاجِعِهِم الخ» اشاره به اینکه که اگر شما واقعا ایمان آورده باشید میدانید که در لوح

محفوظ و کتاب آفرینش برای هر کسی مدت و اجلی مقرر گردیده که «لا یَستَأخِرُونَ ساعَةً وَ لا یَستَقدِمُونَ» و برای هر کسی آنچه معین گردیده بآن خواهد رسید «لاـ تـدبیر لحکمه و لا راد لقضائه» وَ اللّهُ بِما تَعمَلُونَ بَصِیرٌ گویا فرموده ای کسانیکه تظاهر بایمان میکنید و قلب شما مطئن بایمان نگردیده بدانید که خدای تعالی بآنچه شما از گفتار و اعمال و کردار میکنید بینا است بر او چیزی مخفی نخواهد بود.

وَ لَئِن قُتِلتُم فِی سَبِیلِ اللّهِ أَو مُتُّم لَمَغفِرَةٌ مِنَ اللّهِ وَ رَحمَةٌ خَیرٌ مِمّا یَجمَعُونَ در واقع آیه ارشاد بحکم عقل است که وقتی شما بـدلالت ایمانتان دانستید که برای هر کسی وقتی تعیین شده که محققا واقع خواهد گردید عقلتان گواهی میدهد که موقع اجل حتمی اگر در راه خدا بمیرید و در نتیجه مشمول رحمت و مغفرت الهی گردید برای شما بهتر خواهد بود از آنچه جمع‌آوری میکنید وَ لَئِن مُتُّم أَو قُتِلتُم لَإِلَی اللّهِ تُحشَرُونَ شاید مقصود از «مُتُّم» که در اینکه دو آیه ردیف «قُتِلتُم» انداخته مردن در راه جهاد باشد که مجاهد فی سبیل اللّه در راهی که بعزم جهاد میرود هرگاه بمرگ طبیعی بمیرد یا بدست کفار کشته شود هر کدام باشد چون در راه خدا و برای یاری دین حق حرکت میکرده مثل همانهائی است که در حال نبرد با اعداء کشته میشونـد حشرشان و بازگشتشان بسوی رحمت خدا و مغفرت او است.

و لکن چون «مُتُّم» مطلق است شامل میگردد هر مؤمنی را که در ایمان ثابت قدم گردیده و ایمان در قلبش نفوذ نموده خواه در رختخواب منزلش بمیرد یا در جنگ یا سفر جهاد هر کجا باشد اینکه فضیلت با او هست یعنی حشرشان و بازگشتشان بسوی رحمت و مغفرت خدا است.

صفحه : ۳۱۱

فَبِما رَحمَةٍ مِنَ اللّهِ لِنتَ لَهُم وَ لَو کُنتَ فَظًّا غَلِیظَ القَلبِ لَانفَضُّوا مِن حَولِکَ «فظ» در لغت بمعنی خشن و قسی القلب (یعنی سخت دل) و فاقد رقّت و رأفت قلب است و «انفضاض» بمعنی پراکندگی است.

پس از سرزنش بمؤمنین آنهائی که در جنگ احد خلاف امر رسول صلّی اللّه علیه و آله کردند و نیز در مورد غلبه دشمن از جنگ رو گردانیدند و باضافه مجاهدین را سرزنش مینمودند که چرا اینان داخل جنگ شدند که کشته شوند.

ظاهرا دل رسول صلّی اللّه علیه و آله از آنها آزرده شده بود گویا آیه بالا در مقام ستایش رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است که ای رسول رحمت چون تو مظهر و نماینده رحمت الهی میباشی همان مظهریت تو که مظهر و نماینده رحمت الهی میباشی چنین ایجاب نموده که با آنهمه خطائی که از آنها سر زد تو بهمان رحمتی که از جانب خدا دارا بودی و متصف «برحمة للعالمین» گردیدی از جرم آنها بگذر و آنان را باذن خدا عفو بنما.

و لو اینکه از جاهای دیگر معلوم و محقق است که یکی از روش و طریق اثبات پیمبری آنحضرت [ص] اخلاق حسنه و خلق نیکوی او بوده که چنانچه گفته‌اند خلق شریفش بسیاری را مجذوب گردانیده و بهمین جهت ایمان آوردند و چنانچه بعضی گفته‌اند حسن معاشرت و مدارا نمودن آنحضرت با دوست و دشمن منحصر در اینکه مورد نبوده و گویا غرض از اینکه آیات برای اینکه است که روش پیغمبر را امضاء نموده و بگوید اصولا که پیمبر اکرم [ص] جز بر طبق امر الهی قدم بر نمیدارد و روش متین او مورد تصویب و رضای الهی است. [پایان] خلاصه آیه خطاب برسولش نموده که تو برحمت خدا و تفضل او است که چنین صفت ارجمند رحمت بخلق پیدا کرده‌ئی و آنچه از آنها خلاف و خطاء می‌بینی غمض عین نموده و گذشت میکنی و مدارا مینمائی زیرا اگر خشن و قسی القلب بودی مردم از اطراف تو فرار میکردند و در نبرد با دشمنانت در جنگها حاضر نمیگردیدند و تنها میماندی و در اجرای امر رسالت یار و یاوری نداشتی

صفحه : ۳۱۲

فَاعفُ عَنهُم وَ استَغفِر لَهُم وَ شاوِرهُم فِي الأَمرِ ظاهرا آیه برای تألیف قلوب مؤمنین و مشدد گردیدن امور تبلیغی و استحکام امر رسالت رسولش را موظف میگرداند بسه عمل نیکو که میتوان گفت آن پی‌ریزی تبلیغ و اول وظیفه هر رسولی و مبلّغی است و آن سه عمل.

۱- «فَاعفُ عَنهُم» ظاهرا امر «فَاعفُ» مطلق است که در همه جا طرف عفو و گذشت را مراعات نما مگر در احکام شرعی که باجماع مسلم گردیده که اگر خلافی بشود چه در واجبات و چه در محرمات عفو آن بدست پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نیست و آن بتوبه و تدارك ما فات بخشیده میشود ظاهرا اذن برسول داده که در مواردی که مصداق کاملش در موارد جهاد و اوضاع جنگی که بصلاح دید رسول تعیین میگردد اگر چه آنهم رسول باذن خدا عمل میکند قوله تعالی «وَ ما يَنطِقُ عَنِ الهَوى إِن هُوَ إِلّا وَحيٌ يُوحى» سوره نجم آیه ۳ و ۴ شاهد بر اینکه است لکن در امثال اینکه موارد که بظاهر مؤمنین از امر رسول تخلف ورزند و رسول نظر بآن رأفت و رحمتی که مظهر رحمت الهی است از آنها عفو میکند خداوند عمل رسولش را امضاء نموده اینکه بود که رسول صلّی اللّه علیه و آله پس از جنگ احد و آن خلاف کاریهائی که از بعضی بلکه از اکثر مؤمنین نمودار گردید و سبب شکست آنها شد عفو فرمود ۲- «وَ استَغفِر لَهُم» و نیز رسول را مخاطب قرار میدهد که پس از آنکه آنان را عفو کردی و در مقام مؤاخذه برنیامدی برای آنها طلب آمرزش نما چون مخالفت رسول مخالفت خدا است تو در باره آنها از خدا طلب آمرزش نما.

در اینجا نکته دقیقی مندرج است و آن اینست که دانسته شود که آمرزش گناه مخصوص بحق تعالی است رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم همین قدر مأذون گردیده که در مواردی که صلاح میداند وقتی تخلف نمودید از آنها مؤاخذه ننماید و گذشت کند ۳- «وَ شاوِرهُم فِي الأَمرِ» سوم از دستوراتی که راجع بمؤمنین داده شده امر برسولش مینماید که در امور جامعه هرگاه کاری خواسته باشی انجام دهی با اصحاب مشورت نما چنانچه از مواردی مخصوصا در اعمال جنگی چنین استنباط میشود

صفحه : ۳۱۳

که عمل پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله چنین بوده و خدای تعالی اینکه عمل رسول را [ص] مثل همان عفو و طلب آمرزش امضاء نموده و چنانچه گفته شد سجیّه پاك رسول رحمت و طریق معاشرتش با دشمنان چه جای دوستان چنین بوده که در همه جا با خلق بمدارا و حسن خلق رفتار میکرده.

و چون عمل پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم سرمشق دیگران است و نیز عفو و طلب و آمرزش او چون اینکه سه عمل تألیف قلوب مؤمنین و رقت و شفقت آنها را نسبت برسول ایجاب مینماید اینکه است که گفتیم خدای تعالی همان رویه رسولش را نسبت بخلق امضاء نموده و گر نه رسول صلّی اللّه علیه و آله که عقل کلّ و اول ما خلق اللّه بشمار میآید چه حاجت داشت که در امور جامعه و صلاح دید از دیگران استمداد جوید تمام اوامر و نواهی الهی از روی حکمت و صلاح خلق انجام گرفته فَإِذا عَزَمتَ فَتَوَكَّل عَلَى اللّهِ إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ المُتَوَكِّلِينَ ای رسول پس از انجام عمل و وسائل کار و و تصمیم بر عمل بر خدا توکل کن زیرا که خدای تعالی متوکلین را دوست میدارد.

اگر چه رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را مخاطب قرار داده که وقتی بر عمل تصمیم گرفتی بر خدا توکل نما لکن امّت را نیز شامل میگردد.

البته معلوم است که توکل و اتکاء بر خدای تعالی فقط بزبان نیست اصلا توکل عمل قلبی است آنهم نه ساختگی بلکه کسی را ممکن است که پس از انجام وظیفه و تصمیم بر عمل حقیقتا نه مجازا توکل بر خدا نماید یعنی توکل وقتی تحقق می‌پذیرد که ایمان بحد یقین رسیده باشد «و لا مؤثر فی الوجود الا اللّه» را نصب العین نموده و بداند اگر چه انسان در اعمال اختیاری خود مختار است

لکن ایجاد و اعدام هر چیزی بدست حق تعالی و اراده او تحقق میگیرد، از جنید نقل میکنند که گفته توکل آنست که بکلی بر او اقبال و از هر چه دون او است اعراض کنی.

ثوری گفته توکل آن باشد که تدبیر خود را باو واگذاری تا او و کیل تو

صفحه : ۳۱۴

باشد- دیگری گفته توکل اکتفاء عبد ذلیل است برب جلیل مثل اکتفاء خلیل بجلیل وقتی که نظر نکرد بعنایت جبرئیل علیه السّلام.

بحاتم اصم گفتند حد توکل تو تا کجا است گفت بنای آن بر چهار چیز است:

۱- شناخته‌ام که روزی مقدر من را کسی نخورد از آنم باکی نیست. ۲- دانستم که عمل مرا کسی غیر از من نکند پیوسته بآن مشغولم. ۳- دانستم که مرگ ناگاه میآید استعداد آن میکنم. ۴- دانستم که خدا بمن نگران است کاری نکنم که شرم آور باشد.

خلاصه از مفسرین راجع بتوکل و منشأ و علامت آن روایاتی نقل شده لکن اس ّاساس توکل آنست که انسان پس از اقرار بوحدانیت و صفات جلال و جمال خداوندی و علم به اینکه که تمام امور بدست قدرت و مشیت او انجام میگیرد و پس انجام دادن وظائفی که در عملی بر هر کسی مقرر گردیده تمام اتکاء و امید او بر خدای تعالی باشد و خود را مثل مرده بدست غسال بنگرد و فاعل حقیقی فقط او را بداند.

لکن باید دانست که توکل مانع از عمل و کسب و کار نیست زیرا که حکمت الهی بر اینکه جاری گشته که انسان باید در عمل کوشش نماید زیرا که هر فردی نسبت باعمال مرجوعه بخودش یکی از عمّال دستگاه خلقت بشمار میرود اگر کسی دنبال کسب و عمل نرود نسبت بنظام آفرینش تبه‌کاری و عصیان نموده وقتی می‌بینیم تمام ذرّات موجودات هر یک بوظیفه خود مشغول عملی است میدانیم که ناظم عالم اینکه طور عالم را مرتب گردانیده.

آری باید در جامعه هر کسی بوظیفه خود عمل کند لکن در عین حال بایستی در عمل اموری را مراعات نماید یکی در معاملات از حق خود تجاوز نکند و اخذ عدوانی ننماید و دیگر زیادتر از قدر حاجت در دنیا فرو نرود و بجمع مال و عناوین دیگر حریص نگردد و از همه بالاتر که اس ّاساس توکل روی پای آن قرار گرفته تمام امید و اتکاء او بمبدء موجودات و خالق عالم باشد نه

صفحه : ۳۱۵

بعمل خود بلکه خود را از عمل مثل بنده‌ئی داند که بامر مولی کار میکند و ببیند موظف بر چه عملی است انجام بدهد.

بعضی از مفسرین گفته «فَإِذا عَزَمتَ فَتَوَكَّل عَلَى اللّهِ» عزم را حقیقتی است و مایه حقیقت آن درستی مراد است و جمع دل مایه آن صلابت است در دین و غیرت بر امر و استقامت وقت و عزم سه قسم است: یکی عزم توبه، دیگر عزم خدمت و دیگر عزم حقیقت و بناء همه بر توکل است، و توکل را اصلی است و شرطی و ثمره‌ئی، اصل آن یقین است و شرط آن ایمان «و هو اشار الیه بقوله تعالی و علی اللّه فتوکلوا ان کنتم مؤمنین» و ثمره آن محبّت حق تعالی است و دلیل آن قوله تعالی است «إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ المُتَوَكِّلِينَ».

إِن يَنصُركُمُ اللّهُ فَلا غالِبَ لَكُم وَ إِن يَخذُلكُم فَمَن ذَا الَّذِي يَنصُرُكُم مِن بَعدِهِ وَ عَلَى اللّهِ فَليَتَوَكَّلِ المُؤمِنُونَ یعنی اگر خدا شما را عزیز کند و نصرت دهد چه کس تواند شما را بشکند و خوار گرداند، و اگر بعکس اینکه باشد که خدا بخواهد شما را خوار گرداند چه کس تواند شما را نصرت دهد و یاری کند.

راجع بآیه جلو است که مؤمنین را خاطر نشان میکند که اگر در امور توکل و اتکاء شما بر خدا باشد و خدا بخواهد بشما مظفریت دهد و غنیمت نصیب شما گرداند کسی یا چیزی جلو خواسته او را نتواند بگیرد و اگر بخواهد در جنگها یا غیر آن شکست بخورید و زیان ببرید کسی چنین قدرتی ندارد که شما را یاری کند پس بایستی تمام اعتماد شما در همه جا چه در جنگ و چه در غیر بر

کرم او باشد- شاید اینکه آیه نیز مثل آن آیات بالا- نظر بهمان اشخاصی باشد که در جنگ احد بحرص غنیمت دره کوه را که مأمور بحفظ او بودند رها نمودند که گویا بآنان یادآور میشود که آنوقتیکه خدا خواست مؤمنین فتح کنند با آن عده کمی که داشتند و کثرت دشمن بدون مهمات جنگی فاتح گردیدند و آنوقتیکه خواست شکست خورند بپاداش مخالفت خودشان پس از فتح شکست خوردند

صفحه : ۳۱۶

در کشف الاسرار گفته قوله تعالی «إِن یَنصُرکُمُ اللّهُ فَلا غالِبَ لَکُم» هر که را قلم نصرت از درگاه عزت بر ناصیه روزگار او کشیدند- یگانه عالم گشت و قطب مرکز سیادت و نشانه اهل مملکت و قبله آمال خداوندان حیرت.
«وَ إِن یَخذُلکُم فَمَن ذَا الَّذِی یَنصُرُکُم مِن بَعدِهِ» هر که را صفت خذلان از درگاه بی‌نیازی روی نماید. بحکم قهر پرده تجمل از روی کار او بردارند و رقم مهجوری بر حاشیه وقت او نهند و مردود همه عالم گردانند تا از سر مهجوری و درد بازماندگی اینکه نوحه بر خود میکند که:

«بای نواحی الارض ابغی وصالکم و انتم ملون مالخوکم قصد»

گفتم که بر اوج برین شد بختم و ز ملک نهاده چون سلیمان تختم

اکنون که بمیزان خرد بر سنجم از نیک دونیان کم آمد رختم
به داود علیه السّلام وحی رسید که « یا داود ان وضعتک فمن ذا الذی یرفعک و ان رفعتک فمن ذا الذی یضعک و ان اعززتک فمن ذا الذی یذلک و ان نصرتک فمن ذا الذی یخذلک و ان خذلتک فمن ذا الذی ینصرک» حدیث نصرت میرود و نصرت لا محاله بر دشمن بود و هیچ دشمن تو را چون هوای نفس نیست- و الیه اشار النبی صلّی اللّه علیه و آله
«اعدی عدوک نفسک بین جنبیک»
چون دشمن قوی تو نفس بود هر آینه جهاد با وی صعب‌تر و بزرگتر بود چنانچه سیّد کائنات گفت
«رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر»
[پایان] وَ ما کانَ لِنَبِیٍّ أَن یَغُلَّ وَ مَن یَغلُل یَأتِ بِما غَلَّ یَومَ القِیامَةِ ثُمَّ تُوَفّی کُلُّ نَفسٍ ما کَسَبَت وَ هُم لا یُظلَمُونَ ترجمه آیه شده و واضح است و محتاج بتوضیح نیست. از عکرمه روایت شده که إبن عباس در شأن نزول آیه گفته روز بدر از بعضی از صحابه گلیمی مفقود گردید منافقین حواله برسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم کردند خدای تعالی اینکه آیه فرستاد. و جریر از ضحاک از عبد اللّه بن عباس روایت کرده که گفت آیه در جنگ هوازن آمد چون رسول [ص] غنیمت می‌بخشید مردی سوزنی پنهان بر گرفت خدای تعالی اینکه آیه فرستاد

صفحه : ۳۱۷

و اینکه توجیه بر قرائت آنکس درست آید که خواند «ما کانَ لِنَبِیٍّ أَن یَغُلَّ» بضم یا و فتح غین علی الفعل المجهول یعنی نباشد که با هیچ پیغمبر خیانت کنند.
از محمّد بن اسحاق بن یسار است که گفته آیه در باره وحی آمده یعنی هیچ پیغمبری نباشد که در وحی خدا با امت خیانت کند و

در آن زیاده و نقصان نماید و توجیهات دیگری نیز از مفسرین نقل شده لکن اینکه معنی اخیر که در اینجا گفته شد بحقیقت نزدیک‌تر مینماید زیرا که شاید منافقین چون بنای آنها بر اینکه بود که مؤمنین را بوسوسه اندازند و آنها گمان کنند که در بعضی از امور مخصوصا راجع بجهاد و مبارزه با کفار رسول صلّی اللّه علیه و آله رأی خود و صلاح دید خود را در حکم خدا دخالت میدهد آیه برای اینکه باشد که مؤمنین را خاطر نشان کنند و بدانند که هیچ رسولی را نرسد که در امر خدا خیانت نماید و رأی خود را در حکم خدا دخالت دهد چگونه ممکن است رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بخدا خیانت کند در صورتی که فرموده «وَ مَن یَغلُل یَأتِ بِما غَلَّ یَومَ القِیامَهِ» هر کس خیانت کند در آنچه کرده باشد روز قیامت بیارند یعنی وی را بمیان آرند در حساب یا جزای آنرا بستانند.

صفحه : ۳۱۸

[سوره آل‌عمران (۳): آیات ۱۶۲ تا ۱۶۸]

اشاره

أَ فَمَنِ اتَّبَعَ رِضوانَ اللّهِ کَمَن باءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللّهِ وَ مَأواهُ جَهَنَّمُ وَ بِئسَ المَصِیرُ (۱۶۲) هُم دَرَجاتٌ عِندَ اللّهِ وَ اللّهُ بَصِیرٌ بِما یَعمَلُونَ (۱۶۳) لَقَد مَنَّ اللّهُ عَلَی المُؤمِنِینَ إِذ بَعَثَ فِیهِم رَسُولاً مِن أَنفُسِهِم یَتلُوا عَلَیهِم آیاتِهِ وَ یُزَکِّیهِم وَ یُعَلِّمُهُمُ الکِتابَ وَ الحِکمَهَ وَ إِن کانُوا مِن قَبلُ لَفِی ضَلالٍ مُبِینٍ (۱۶۴) أَ وَ لَمّا أَصابَتکُم مُصِیبَهٌ قَد أَصَبتُم مِثلَیها قُلتُم أَنّی هذا قُل هُوَ مِن عِندِ أَنفُسِکُم إِنَّ اللّهَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ (۱۶۵) وَ ما أَصابَکُم یَومَ التَقَی الجَمعانِ فَبِإِذنِ اللّهِ وَ لِیَعلَمَ المُؤمِنِینَ (۱۶۶)
وَ لِیَعلَمَ الَّذِینَ نافَقُوا وَ قِیلَ لَهُم تَعالَوا قاتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ أَوِ ادفَعُوا قالُوا لَو نَعلَمُ قِتالاً لَاتَّبَعناکُم هُم لِلکُفرِ یَومَئِذٍ أَقرَبُ مِنهُم لِلإِیمانِ یَقُولُونَ بِأَفواهِهِم ما لَیسَ فِی قُلُوبِهِم وَ اللّهُ أَعلَمُ بِما یَکتُمُونَ (۱۶۷) الَّذِینَ قالُوا لِإِخوانِهِم وَ قَعَدُوا لَو أَطاعُونا ما قُتِلُوا قُل فَادرَؤُا عَن أَنفُسِکُمُ المَوتَ إِن کُنتُم صادِقِینَ (۱۶۸)

صفحه : ۳۱۹

[ترجمه]

آیا کسیکه پیرو خشنودی خدا شد (و تابع حکم رسول گردید) مثل کسی ماند که خود را در معرض سخط خدا در آورده (و چنین کسی) جایگاه وی جهنم است و جهنم بد بازگشتی است [۱۶۲]

(پیروان حق را) درجاتی است نزد خدا و خدا بآنچه میکنید آگاهست [۱۶۳]

همانا بحقیقت خدا بر مؤمنین منت نهاد وقتی که از خودشان بر آنها رسولی مبعوث گردانید که برای آنها آیات خدا را بخواند و نفوس آنها را تزکیه و پاک گرداند و بآنها کتاب (قرآن) و حکمت بیاموزد بدرستی که آنها قبلا در گمراهی هویدا بودند (۱۶۴)

آیا آنگاه که بشما (مؤمنین در جنگ احد) صدمه‌ئی رسید (از شکست) که دو برابر آنرا در جنگ بدر بدشمن وارد گردید خواهید گفت از کجا اینکه صدمه بما رسید بگو ای رسول که اینکه از ناحیه خودتان است همانا خدا بر هر چیزی توانا است [۱۶۵]

و آن صدمه‌ئی که روز تلاقی دو لشگر بشما اصابت کرد آن بخواست خدا بود تا اینکه مؤمنین آزمایش شوند (و مؤمن از منافق تمیز داده شود) [۱۶۶]

و برای اینکه معلوم شود آنهائی که در دین نفاق کردنـد و بآنان گفته شد بیائید در راه خدا جهاد کنید یا دشـمن را دفع کنید گفتند اگر مـا بفنون جنگی دانـا بودیم تابع شـما میشـدیم و اینان مردمانی بودنـد که آن روز بسوی کفر نزدیک‌تر بودنـد از ایمان و چیزی بزبان میگویند که در قلبهای آنان نیست و خدا داناتر است بآنچه مخفی میدارند (۱۶۷)

آنهائیکه نشستند و بجنگ نرفتند و ببرادرانشان گفتند اگر بجنگ نرفته بودند و اطاعت ما را کرده بودند کشته نشده بودند ای رسول بگو مرگ را از خود باز دارید اگر راست میگوئید [۱۶۸]

صفحه : ۳۲۰

(توضیح آیات)

أ فَمَنِ اتَّبَعَ رِضوانَ اللّهِ کَمَن باءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللّهِ وَ مَأواهُ جَهَنَّمُ وَ بِئسَ المَصِیرُ در شأن نزول آیه گفته‌اند چون رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله امر کرد که مؤمنین برای جنگ احـد بیرون رونـد جماعتی از منافقین قعود نموده و از امر رسول [ص] تخلف کردند اینکه آیه فرود آمد.

در مجمع البیـان در توجیه آیه گفته چون خـدای تعـالی بیـان کرده که بهر کسـی جزاء داده میشود آنچه را که از خیر یا شـرّ کسـب کرده در عقب آن بیـان نموده که آنهائیکه کسب خیر یا شـر کرده‌انـد کیاننـد: پس گفته «أ فَمَنِ اتَّبَعَ رِضوانَ اللّهِ» در توجیه آن چند قول است.

۱- آیا کسیکه متابعت کرد خشنودی خدا را در عمل بطاعت او مثل کسی ماند که در عمل بمعصیت خود را در معرض سخط خدا در آورده.

[إبن اسحق] ۲- کسیکه تابع خشنودی خدا گردید در ترک غلول «کَمَن باءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللّهِ» در عمل غلول.

[حسن و ضحاک و مختار طبری است زیرا که اینکه آیه شبیه‌تر بآیه بالا است] ۳- آیا کسیکه متابعت کرد خشنودی خدا را در جهاد در راه او مثـل کسـی مانـد که خود را در معرض سـخط خـدا قرار داده در فرار از جنگ و دوری از آن و اینکه وجه مطابق آنچیزی است که در سـبب نزول آیه گفتیم [زجـاج و جبـائی] «وَ مَأواهُ جَهَنَّمُ» یعنی مصیـر و بـازگشت او بجهنم است «وَ بِئسَ المَصِیرُ» یعنی جهنم بد مکان بازگشتی است و آیه استفهام است و مراد تقریر است و فرق بین آن دو فرقه یعنی آن کسیکه متابعت کرد خوشنودی خـدا را مثل کسـی نیست که در معرض سـخط خـدا واقع گردیـده «هُم دَرَجاتٌ عِنـدَ اللّهِ» یعنی آنها صاحب درجاتنـد نزد خـدا پس مؤمنون صاحب درجات بلندند و کافرین صاحب درجات

صفحه : ۳۲۱

خسـیسه میباشند- و در معنی آن دو قول گفته شده یکی آنکه مقصود اختلاف در مرتبه اهل ثواب و عقاب است بآنچه بر اهل ثواب است از نعمت و کرامت و برای اهل عقاب است از عذاب و مهانت و غیر ذالک از درجات مجازا و توسعا- دوم آنکه مراد اختلاف مراتـب کـل از دو فرقه است زیرا که بهشت را طبقـاتی است بعضـی فـوق بعضـی چنـانچه در روایت آمـده اینکه اهـل بهشت همـانا می‌بینند اهل علیین را همان طور که سـتاره در افق آسمان دیده میشود و برای آتش درکاتی است که بعضی پائین‌تر از بعضی «وَ اللّهُ بَصِیرٌ بِما یَعمَلُونَ» یعنی عالم است و در اینکه ترغیب است برای مردم در متابعت مرضات الهی و ترسانیـدن آنها در آنچه سـخط او است و اعلان است به اینکه که پنهانی عبادت بنـدگان نزد او واضـح است و توثیق به اینکه است که خداونـد ضایع نمیگردانـد عمل هیـچ عمـل کننـده‌ئی را زیرا که نزد او چیزی پنهـان نیست پس ثواب میدهـد خـدا بر طـاعت و عقاب میکنـد بر معصیت [پایان] هُم

دَرَجاتٌ عِندَ اللّهِ كسيكه تابع رضاى الهى گرديد در آنچه بوى امر كرده يا نهى نموده آيا در ترك غلول و سركشى بكسى ماند كه بسخط خدا بازگشته چنين نيست بلكه آنها را درجاتى است نزد خدا.

آيه ارشاد بر اينكه است كه گمان نشود آنهائيكه غلو كردند و از امر خدا و طلب رضاى او سرپيچيدند و خود را در معرض سخط و غضب او واقع گردانيدند و بازگشت آنان بجهنم و دار غضب الهى است آنان مساوى و برابرند با كسانيكه در طلب رضوان و خوشنودى حق تعالى قدم ميزنند و در تمام حالات رضاى او را ميطلبند چگونه ممكن است اينكه دو مساوى باشند طالبين رضاى حق تعالى در محل رفعت و كرامت در درجات بهشتى نزد پروردگار خود معزز و محترمند و در دار عزت و كرامت در محل قدس براى آنها درجه‌ئى است فوق درجه.

درجات جمع درجه است اشاره به اينكه كه اهل بهشت همه يكسان نيستند بلكه درجات ايشان متفاوت و مقاماتشان مختلف است منزل هر يك بمناسبت ايمان

صفحه : ۳۲۲

و تقوى و اعمال و نيّاتشان بسيار از هم جدا است هر كسى را محل و مقامى است درخور خود.

و در حديثى معاذ بن جبل از حضرت رسول صلّى اللّه عليه و آله نقل كرده بهشت يكصد درجه دارد و از هر درجه‌ئى تا درجه ديگر بقدر دورى آسمان و زمين است و بهشت اعلاـ فردوس است و عرش بر فردوس است و تمام آبهاى بهشت از فردوس جريان دارد. [پايان] آنكسى كه خيانت نكند و طالب رضوان خدا گردد بهشت جايگاه او است و بوعده حق تعالى كه تخلف ندارد در آن جاويدان است و آنكسى كه غلو نمود و از حكم خدا و امر او بازگشت او بعينه بازگشت بسخط حق تعالى است و جايگاه هميشگى او جهنم است زيرا كه جهنم دار غضب الهى و كيفر گنهكاران است و همان طور كه براى بهشت درجاتى در خور بنده‌گان صالح است جهنم را نيز دركاتى است هر دركه‌ئى در خور مردمان كافر و فاسدى ميباشد.

بعض مفسرين گفته آنكس كه خيانت نكند خشنودى خدا با او است و آنكس كه خيانت كند خشم و سخط خدا بر او است و آنكس كه امروز سخط خدا بر او است فردا دوزخ جاى او است چنانچه گفت «وَ مَأواهُ جَهَنَّمُ وَ بِئسَ المَصِيرُ» و بعضى گفته‌اند كه دركات جهنم نيز هفت است دركه اول جاى گنهكاران اهل توحيد است و گفته‌اند در آن آتش نيست لكن حرارت آتش بآن ميرسد (زيرا كه آتش بر اهل توحيد حرام است) دوم لظى، سوم سقر، چهارم حطمه پنجم جحيم، ششم سعير، هفتم هاويه. اينكه شش دركه اخير جاى كفار و مشركين است كه در آن جاويدانند.

وَ اللّهُ بَصِيرٌ بِما يَعمَلُونَ براى اينكه خاطر نشان كند و همه بدانند كه آنچه هر كس ميكند خداى تعالى بآن بينا و آگاهست و براى هر عمل جزا و پاداشى مقرر فرموده «ان خيرا فخير و ان شرا فشر» و در روز رستاخيز هر كس بپاداش عملش خواهد رسيد

صفحه : ۳۲۳

لَقَد مَنَّ اللّهُ عَلَى المُؤمِنِينَ إِذ بَعَثَ فِيهِم رَسُولًا مِن أَنفُسِهِم در لام «لَقَد» قسم مندرج است خداى تعالى فرموده «مَنَّ اللّهُ عَلَى المُؤمِنِينَ» در مفردات راغب گفته «و المنة النعمة الثقيلة» و بر دو وجه گفته شد يكى آنكه نعمت بالفعل باشد مثل اينكه گفته شود «منّ فلان على فلان» وقتى كه نعمت سنگين باشد و بهمين معنى است قوله تعالى «لَقَد مَنَّ اللّهُ عَلَى المُؤمِنِينَ» «وَ لَقَد مَنَنّا عَلى مُوسى وَ هارُونَ» و ديگر اينكه است كه بگفتار منت گفته شود و اينكه قبيح است بين مردم مگر در موقع كفران نعمت در قرآن فرموده «لا تُبطِلُوا صَدَقاتِكُم بِالمَنِّ وَ الأَذى» «إِذ بَعَثَ فِيهِم رَسُولًا مِن أَنفُسِهِم» خداى تعالى مؤمنين را تخصيص داده بنعمت بزرگ خود و آن نعمت وجود رسول اكرم صلّى اللّه عليه و آله است و با اينكه نعمت وجود نبى صلّى اللّه عليه و آله عام است براى عالميان شايد تخصيص

بمؤمنین برای اینکه باشد که مؤمنین بهدایت او ارشاد شدند و انتفاع یافتند اینکه است که نعمت وجود نبی [ص] نسبت بآنها بزرگ‌تر است «مِن أَنفُسِهِم» یعنی رسول را از جنس بشر قرار دادیم برای اینکه افراد بشر بتوانند از او انتفاع برند کلام او را بشنوند و بچشم او را ببینند اگر غیر از اینکه بود از جنس ملک یا جن یا غیر آن رسولی میفرستادیم شما نه او را میدیدید و نه کلام و سخن او را می‌شنیدید و نه از او بهره‌ئی می‌یافتید.

که رسول از جنس بشر ارسال گردیده «يَتلُوا عَلَيهِم آياتِهِ» و رسول را بسه فضیلت اختصاص داده: ۱- برای شما آیات قرآن را تلاوت میکند و آیاتی که متضمن دستور العمل اعمال روزانه شما است از حلال و حرام و آنچه را که سعادت شما را تأمین مینماید بر شما میخواند. ۲- «وَ يُزَكِّيهِم» یعنی «یصلحهم» شما را از فساد اخلاقی تزکیه و اصلاح میگرداند تا اینکه از خبث اخلاقی طاهر گردید و قابل اشراق نور معرفت شوید. ۳- «وَ يُعَلِّمُهُمُ الكِتابَ وَ الحِكمَةَ» کتاب یعنی قرآن و گفته‌اند که مقصود از حکمت مواعظ و نصائحی است که در قرآن است از حلال و حرام.

صفحه : ۳۲۴

وَ إِن كانُوا مِن قَبلُ لَفِي ضَلالٍ مُبِينٍ اگر مقصود او ضمیر «فِيهِم» در آیه اعراب باشند معلوم است که آنها پیش از اسلام در گمراهی هویدا غوطه‌ور بودند همه مسرف و خونخوار و حسود و متکبر و متصف بتمام صفات نکوهیده حیوانی بودند که بوئی از انسانیت بمشام جان آنها نرسیده بود و بنعمت اسلام از ضلالت و گمراهی بجاده هدایت رهسپار گردیدند و اگر عام باشد آنهم معلوم است که هر فردی از بشر پیش از ایمان در گمراهی قدم میزند و بنور اسلام هدایت می‌یابد.

أَ وَ لَمّا أَصابَتكُم مُصِيبَةٌ قَد أَصَبتُم مِثلَيها همزه «أَ وَ لَمّا» همزه استغبار است. و او برای عطف جمله بر جمله قبل است و چون الف استفهام باید در صدر کلام باشد بر واو عطف مقدم شده.

مفسرین گفته‌اند که آیه راجع بجنگ احد و جنگ بدر است اول آیه «أَصابَتكُم مُصِيبَةٌ» یعنی حین اصابتکم القتل و جرح اشاره بجنگ احد است «قَد أَصَبتُم مِثلَيها» در جنگ بدر است زیرا که در جنگ احد هفتاد نفر از مسلمانان کشته شدند و هفتاد نفر در جنگ بدر از مشرکین کشته شدند و هفتاد نفر اسیر گرفتند.

«قُلتُم أَنّى هذا» گویا مؤمنین منتظر چنین بلیه‌ئی نبودند که در جنگ شکست بخورند و میگفتند چگونه اینکه بلا- بما رسید در صورتی که ما مسلمانیم و رسول خدا بین ماها است اینکه بود که پروردگار عالمیان در پاسخ آنها فرموده «قُل هُوَ مِن عِندِ أَنفُسِكُم» اینکه شکستی که در روز احد بشما وارد گردید از قبل تقصیر خودتان بود.

در توجیه جمله اخیر از مفسرین سه وجه نقل شده: ۱- اینکه پیش آمد از نزد خود شما است یعنی نافرمانی شما در حفظ دره که ترک نمودید و رو بغنیمت آوردید و وعده نصرت مشروط بود بثبات قدم و مطاوعت شما در امر جنگ و عدم ثبات شکست را ایجاب نمود.

صفحه : ۳۲۵

۲- شکست شما ناشی از عدم مطاوعت شما در امر رسول صلّی اللّه علیه و آله و با پیغمبر مخالفت کردنتان در بیرون رفتنتان از مدینه زیرا که حضرت بشما امر نمود که در مدینه متحصن گردید و بیرون نروید شما گفتید ما در جاهلیت با اینکه مشرک و کافر بودیم چون دشمن متوجه ما میشد ما از مدینه بیرون میرفتیم و با آنها جنگ میکردیم اکنون که ما مسلمان شدیم و خدا تو را پیغمبری بما فرستاده چرا بیرون نرویم و بر سر دشمن نتازیم و فرمان رسول را نبردید و بیرون رفتید و مغلوب گشتید. [اینکه قول قتاده و ربیع است] ۳- و بقول دیگر شکست شما برای اینکه بود که خلاف امر پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم کردید که در روز

بدر بشما گفت كفار را بكشيد و اسير نكنيد و از آنها فدا نگيريد زيرا كه حكم الهى در باره آنها قتل است نه اسير گرفتن و فديه و شما گفتيد ما از ايشان فديه ميگيريم تا منتفع شويم و موجب توسعه رزق ما بشود و اينكه مخالفت چنين شكست را ايجاب نمود.

و اينكه قول از امير المؤمنين و عبيده و سلمان و مروى از امام محمّد باقر [ع] است [پايان] إِنَّ اللّهَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ همانا خداوند بر هر چيزى توانا است، اشاره به اينكه كه قدرت حق تعالى عام است البته قادر بود با اينكه در مخالفت امر رسول صلّى اللّه عليه و آله تقصير كرديد شما را فاتح و مظفر گرداند و بر مشركين غالب گرديد لكن حكمت الهى در نظام خلقت مقتضى اينكه است كه هر كسى را بپاداش عملش اعم از خير يا شر هر چه هست برساند آرى و اگر چه رحمت او عام است لكن محل قابل ميخواهد و محروم شدن شما از فتح اينكه بود كه در اينكه مورد خود را از قابليت لطف حق تعالى انداخته و مغلوب گرديده‌ايد.

وَ ما أَصابَكُم يَومَ التَقَى الجَمعانِ فَبِإِذنِ اللّهِ اينكه آيه مربوط بآيه بالا است و مؤمنين را يادآورى مى‌كند روزى را يعنى

صفحه : ۳۲۶

روز جنگ احد را كه دو لشگر يعنى دو گروه مسلمان و كافر كه گروه ابو سفيان بود و اينكه دو سپاه رو برو شدند «فَبِإِذنِ اللّهِ» يعنى بخواست و قضاء و قدر الهى بود كه مشركين غالب گرديدند و گفته‌اند اينكه جمله «فَبِإِذنِ اللّهِ» براى تسليت مؤمنين است كه گويا بآنها ميفرمايد اينكه واقعه شكست شما بقضاء و قدر الهى بود و شما بايد بقضاء و خواسته الهى تن بدهيد و شاكى نباشيد تا اينكه مثاب گرديد «وَ لِيَعلَمَ المُؤمِنِينَ» عطف است بر فعل محذوف و متضمن باذن است و در تقدير «ما اصابكم يوم التقى الجمعان فلتخلية مخالفتكم و ليعلم» يعنى مصيبتى كه در آن روز بشما رسيد براى مخالفت شما بود بامر پيغمبر عليه السّلام و بجهت آنكه مؤمنين را متميز سازد يعنى ايمان ايشان را ظاهر گرداند.

«وَ لِيَعلَمَ الَّذِينَ نافَقُوا» و تا متميّز گرداند نفاق آنان را كه نفاق ورزيدند يعنى نفاق عبد اللّه بن ابىّ و اصحاب او را آشكار سازد، و بنابراين تسميه تميز بعلم از قبيل تسميه شيئى است بلازم يعنى تا علم او سبحانه تعلق گيرد بظهور ايمان مؤمنان و ظهور نفاق منافقان تا آنكه حق تعالى با آنها معامله آنان را كند كه اول ندانسته باشند حقيقت حال آنها را و بعد از آن بر ايشان منكشف و ظاهر گردد. و ملخص معنى آنكه تا اينكه ايمان و نفاق آنها بر عالميان ظاهر گردد و بر همه كس معلوم شود كه در ميان آنها مؤمن كيست و منافق كيانند.

[منهج الصادقين] وَ قِيلَ لَهُم تَعالَوا قاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّهِ أَوِ ادفَعُوا قالُوا لَو نَعلَمُ قِتالًا لَاتَّبَعناكُم اينكه آيه نيز عطف است بر «نافقوا» وقتى مؤمنين بمنافقين گويند بيائيد در راه خدا جهاد كنيد يا از دشمن دفاع نمائيد و داخل در صله آنست و شايد جمله مستأنف باشد وقتى بمنافقين گفته ميشود بيائيد با مشركين جنگ كنيد اگر ايمان داريد در راه رضاى خدا و اگر ايمان نداريد شرّ آنها را از خودتان دفع كنيد براى نفع دنيا كه در اهل و مال شما فساد نكنند.

منافقين در پاسخ مؤمنين گفتند كه اگر ما مراسم و مقدمات جنگ را ميدانستيم

صفحه : ۳۲۷

همانا تابع شما ميگرديديم و در كارزار جنگى داخل ميگرديديم بقولى ميگفتند اگر ميدانستيم كه مقاتله ميان شما و مشركين واقع خواهد گرديد با شما داخل ميگرديديم لكن نظر بقلت شما و كثرت آنها محال بود كه بتوانيد با آنها بجنگيد بلكه تا شما را ببينند فورا دمار از روزگار شما بردارند پيش از آنكه شما دست بجنگ برداريد و نيز اگر دانيم كه در آنجا جنگ واقع خواهد شد با شما ميآئيم لكن گمان نميكنيم كه محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم با اقرباى خود جنگ كند لا بد با آنان صلح مينمايد.

هُم لِلكُفرِ يَومَئِذٍ أَقرَبُ مِنهُم لِلإِيمانِ يَقُولُونَ بِأَفواهِهِم ما لَيسَ فِي قُلُوبِهِم وَ اللّهُ أَعلَمُ بِما يَكتُمُونَ «لام» در «لِلكُفرِ» بمعنى «الى» است

یعنی اینکه منافقین بسوی کفر در آن روز نزدیک‌تر بودند تا بایمان زیرا گفتارشان و قولشان شاهد بر اینکه است که بکفر نزدیکترند زیرا که ظاهرا در وقوع جنگ یا کفار مشکوک نبودند و میخواستند که مؤمنین داخل جنگ نشوند یا از جنگ فرار کنند زیرا که آنها پشتیبان مشرکین بودند که میخواستند مؤمنین را از وارد شدن بجنگ احتراز دهند اینکه است که حق تعالی از باطن آنها خبر میدهد که اینها بزبانشان چیزی میگویند که در باطنشان غیر آنست و خدا عالم‌تر است از آنچه از نفاق و دروغ مخفی میدارند زیرا که میدانستند البته جنگ واقع خواهد گردید و نیز بخوبی مراسم و خصوصیات نبرد با دشمن را هم میدانستند و با اینکه حال اظهار نادانی و عدم توانائی میکردند.

الَّذِینَ قالُوا لِإِخوانِهِم وَ قَعَدُوا لَو أَطاعُونا ما قُتِلُوا ظاهرا آیه مقول قول آنهائی است از منافقین که از جنگ تقاعد نمودند و از بیرون رفتن با مؤمنین خودداری کردند آنها از روی تأسف بکسان و برادران شهداء احد پس از واقعه جنگ میگفتند «قعدوا» حال است از ضمیر «قالوا» مقدر به (قعد) یعنی منافقین چنین گفتند در حال تأسف اگر در خانه‌های

صفحه : ۳۲۸

خود نشسته بودند و بجنگ نرفته بودند که اگر فرمان ماها را برده بودند و بجنگ نرفته بودند کشته نمیشدند همین طور که ما نرفتیم و کشته نشدیم.

قُل فَادرَؤُا عَن أَنفُسِکُمُ المَوتَ إِن کُنتُم صادِقِینَ ای رسول بآنهائیکه چنین گفتند بگو اگر- راست میگوئید مرگ را از خود دفع کنید و همیشه زنده بمانید. از کشاف نقل میکنند که گفته در آنروز که منافقین چنین گفتند هفتاد نفر از ایشان را مرگ رسید.

و خلاصه اینکه آیه نظیر آیات پیش است که کفار راجع بکسانیکه در جنگ رفته و کشته شده بودند میگفتند اگر بسفر یا در جنگ نرفته بودند و نزد ما مانده بودند کشته نمیشدند و حق تعالی در جواب آنها فرموده «وَ اللّهُ یُحیِی وَ یُمِیتُ» خدا زنده میکند و میمیراند اشاره به اینکه که مرگ و حیات بدست خدا است و برای هر فردی مدتی است که در ازل مقدر گردیده وقتی اجل فرا رسید خواه در جنگ باشد یا در رختخواب استراحت نه آنی عقب میافتد و نه آنی جلو «لِکُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذا جاءَ أَجَلُهُم لا یَستَأخِرُونَ ساعَةً وَ لا یَستَقدِمُونَ» سوره اعراف آیه ۳۲

صفحه : ۳۲۹

[سوره آل‌عمران (۳): آیات ۱۶۹ تا ۱۷۸]

اشاره

۳۲وَ لا تَحسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ أَمواتاً بَل أَحیاءٌ عِندَ رَبِّهِم یُرزَقُونَ (۱۶۹) فَرِحِینَ بِما آتاهُمُ اللّهُ مِن فَضلِهِ وَ یَستَبشِرُونَ بِالَّذِینَ لَم یَلحَقُوا بِهِم مِن خَلفِهِم أَلاّ خَوفٌ عَلَیهِم وَ لا هُم یَحزَنُونَ (۱۷۰) یَستَبشِرُونَ بِنِعمَةٍ مِنَ اللّهِ وَ فَضلٍ وَ أَنَّ اللّهَ لا یُضِیعُ أَجرَ المُؤمِنِینَ (۱۷۱) الَّذِینَ استَجابُوا لِلّهِ وَ الرَّسُولِ مِن بَعدِ ما أَصابَهُمُ القَرحُ لِلَّذِینَ أَحسَنُوا مِنهُم وَ اتَّقَوا أَجرٌ عَظِیمٌ (۱۷۲) الَّذِینَ قالَ لَهُمُ النّاسُ إِنَّ النّاسَ قَد جَمَعُوا لَکُم فَاخشَوهُم فَزادَهُم إِیماناً وَ قالُوا حَسبُنَا اللّهُ وَ نِعمَ الوَکِیلُ (۱۷۳)

فَانقَلَبُوا بِنِعمَةٍ مِنَ اللّهِ وَ فَضلٍ لَم یَمسَسهُم سُوءٌ وَ اتَّبَعُوا رِضوانَ اللّهِ وَ اللّهُ ذُو فَضلٍ عَظِیمٍ (۱۷۴) إِنَّما ذلِکُمُ الشَّیطانُ یُخَوِّفُ أَولِیاءَهُ فَلا تَخافُوهُم وَ خافُونِ إِن کُنتُم مُؤمِنِینَ (۱۷۵) وَ لا یَحزُنکَ الَّذِینَ یُسارِعُونَ فِی الکُفرِ إِنَّهُم لَن یَضُرُّوا اللّهَ شَیئاً یُرِیدُ اللّهُ أَلاّ یَجعَلَ لَهُم حَظًّا فِی الآخِرَةِ وَ لَهُم عَذابٌ عَظِیمٌ (۱۷۶) إِنَّ الَّذِینَ اشتَرَوُا الکُفرَ بِالإِیمانِ لَن یَضُرُّوا اللّهَ شَیئاً وَ لَهُم عَذابٌ أَلِیمٌ (۱۷۷) وَ لا یَحسَبَنَّ

الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّما نُملِي لَهُم خَيرٌ لِأَنفُسِهِم إِنَّما نُملِي لَهُم لِيَزدادُوا إِثماً وَ لَهُم عَذابٌ مُهِينٌ (۱۷۸)

صفحه : ۳۳۰

[ترجمه]

چنین گمان نکن که آنکسانی که در راه خدا شهید شدند مردگانند بلکه آنها زنده هستند و نزد پروردگارشان روزی داده میشوند [۱۶۹]

در حالتی که آنها بفضل و رحمتی که پروردگارشان بآنها عطاء نموده شادمانند و باشخاصی که پشت آنهایند و هنوز بآنها نپیوسته‌اند شادمانند و یا اینکه شادمانند از اینکه هیچ ترس و حزنی برای آنها نیست [۱۷۰]

و شادی شهداء بنعمت از جانب خدا و فضل او و اینکه خدا اجر مؤمنین را ضایع نمیگرداند [۱۷۱]

آنانکه دعوت خدا و رسول را اجابت کردند پس از آنکه (در جنگ) رنج و الم بآنان اصابت نمود و از آنها آنکسانی که نیکوکار و پرهیزکارند اجر عظیم خواهد بود [۱۷۲]

آنکسانیکه مردم بآنها گفتند جماعتی از مردم برای (قتل شما) جمع شده‌اند پس بترسید از آنها و حذر کنید (تهدید منافقین) بر ایمان مؤمنین افزوده گردید و گفتند خدا ما را کافی است و او خوب وکیلی است [۱۷۳]

پس مؤمنین بنعمت و فضل خدا برگشتند از حمراء الاسد یا بدر صغری و هیچ آسیبی بآنها نرسید و تابع خوشنودی خدا گردیدند و خدا صاحب فضل بزرگ است [۱۷۴]

همانا حقیقهٔ شیطانست که دوستان خود را میترساند پس شما (از مشرکین) نترسید و از من (که خدا هستم) بترسید اگر ایمان دارید [۱۷۵]

ای رسول سرعت کافرین در کفر تو را محزون نگرداند آنهائی که سرعت در کفر میکنند همانا هرگز چیزی بخدا ضرر نمیرسانند خدا اراده نموده که در آخرت بهره‌ئی برای آنها نباشد و برای آنها عذاب عظیم آماده شده [۱۷۶]

بحقیقت آنانکه بخریدند کفر را بایمان یعنی تبدیل کردند ایمان را بکفر هرگز ضرری بخدا نرسانده‌اند و برای آنان است عذاب دردناک [۱۷۷]

نپندارند آنهائیکه کافر شدند که مهلت دادن ما بآنها برای آنها خیر است بلکه ما آنان را مهلت داده‌ایم تا اینکه گناه آنها زیاد گردد و عذاب خوار کننده برای آنها آماده شده است [۱۷۸]

صفحه : ۳۳۱

(توضیح آیات)

وَ لا تَحسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّهِ أَمواتاً بَل أَحياءٌ عِندَ رَبِّهِم يُرزَقُونَ خطاب برسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نموده و شامل مؤمنین نیز میگردد و چنانچه بعضی از مفسرین گفته‌اند ممکن است که خطاب اینکه آیه نیز بدنبال خطاب جمله «فَادرَؤُا عَن أَنفُسِكُمُ المَوتَ إِن كُنتُم صادِقِينَ» باشد.

مراد از موت در آیه شریفه از کار افتادن مراکز شعوری و عدم توانائی بر انجام کار است اینست که هر دو بدنبال احیاء ذکر شده چه

آنکه پس از کلمه «أَحیاءٌ» هم ذکر ارتزاق که نوعی کار است شده و هم ذکر فرح و استبشار که از مراکز شعوری انسان چشمه میگیرد بمیان آمده. [پایان] «وَ لا تَحسَبَنَّ» البته مپندارید و گمان نبرید «الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ» که آنهائیکه در راه خدا کشته شدند «أَمواتاً» آنان مرده‌گانند «بَل أَحیاءٌ» بلکه آنها زندگانند «عِندَ رَبِّهِم» در نزد پروردگارشان روزی داده میشوند و ارتزاق مینمایند «فَرِحِینَ» آنان شادمانانند «بِما آتاهُمُ اللّهُ» بآنچه خدا بآنها عطاء نموده «مِن فَضلِهِ» از فضل خود و بر نعمت آنها افزون کرده.

مفسرین گفته‌اند که آیه در شأن شهداء بدر و احد فرود آمده، شهداء بدر چهارده نفر بودند شش نفر از مهاجرین و باقی از انصار که در راه خدا کشته شدند و بعضی گفته‌اند آیه در شأن شهداء جنگ احد فرود آمده و آنها هفتاد مرد بودند چهار نفر از مهاجرین و باقی از انصار.

مفسرین از عبد اللّه بن عباس و إبن مسعود و جابر روایت کرده‌اند که رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بصحابه فرمود چون برادران شما روز احد شهید شدند حق تعالی روح آنها را در اجواف مرغان سبز بال جای داد که در هوای بهشت طواف کنند و بر شاخه‌های طوبی آشیانه سازند و از جویبار فردوس آب خورند و از مطعومات بهشت بخورند و بوقت استراحت مقیل ایشان قنادیل زرین است که در سایه

صفحه : ۳۳۲

عرش آویخته و ایشان گویند خداوندا چه کسی خبر دهد یاران و برادران ما را از اینکه نعمت که یافته‌ایم تا رغبت ایشان بجهاد و اجتهاد در آن زیاد گردد حق تعالی برای شناسائی حال آنان اینکه آیه را فرستاد و مؤید اینکه روایت حدیث مشهوری است که از رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقل شده که در باره جعفر بن أبی طالب که در غزوه احد شهید گردید فرموده

«رأیت له جناحان یفر بهما مع الملائکة فی الجنة

. یعنی جعفر را دیدم که با دو بال با ملائکه در بهشت پرواز میکرد.

اینکه دو حدیث اشاره بعلو درجه شهداء و مقام ارجمند آنها است و دلیل واضحی است برای اثبات بقای انسان پس از مرگ در عالمی که فوق اینکه دنیا و واسطه بین عالم دنیا و عالم قیامت است که آخرین مقام سیر انسان است که آنچه در کمون او بالقوه مخفی بود بفعلیت میرسد و دیگر حالت منتظرهٔی برای وی باقی نمیماند.

و در محل خود مبرهن گردیده که انسان دارای شئونات و فضائل و کراماتی است که دست قدرت ازلی در کمون خلقت اینکه نوع از خلقت گذارده از عقل و نفس و روح و روان و جسم و برای هر یک از اینکه عطیات درجات و مراتبی است که ممکن است آدمی و هر فردی از بشر در هر یک از اینکه فضائل بدرجات عالی برسد و نیز چنانچه در جای خود ثابت گردیده انسان برای بقاء خلق شده نه برای فناء زیرا محقق گردیده که حقیقت انسان ترکیب شده از روح و بدن است و در هر نشأه از مراتب سیرش بایستی روح با بدن مناسب بآن مرتبه باشد.

سؤال- چون بعیان می‌بینیم انسان وقتی مرد و روح از بدنش مفارقت کرد پس از چند روزی بدن فاسد و مندک گردیده پس از آن روح و نفس که گفته شده بدن غلاف روح است و هر جا نفس و روح هست بایستی با بدن همراه باشد. و از آنطرف بدلیل عقل و نقل ثابت گردیده که انسان پس از مرگ منتقل میگردد بعالم برزخ پس در عالم برزخ وی را چگونه بدنی است که بآن باقی باشد آیا روح در بدن دیگر میرود و اینکه تناسخی است که بطلان آن محقق گردیده.

صفحه : ۳۳۳

پاسخ- چنانچه در جای خود مبرهن گردیده و ببرهان و وجدان می‌یابیم که بدن ما دو طرف و دو جنبه دارد یکی متغیر و متجدد و

فـانی که آنی بیـک حـال بـاقی نمیمانـد و ثابت گردیـده که لا ینقطع اجزاء او میمیرد و از نو زنـده میشود و اینکه مطلب برای اهلش محسوس است.

و دیگری ثـابت و دائم و اینکه لبـ‌و حقیقت بـدن محسوس است که همیشه با روح همراه است و شاهـد بر اینکه مطلب اینکه اسـت که اگر در مـدت حیات چندین مرتبه شـکل و عوارض بدن تو مثل مقدار و کیفیات وی از طراوت و فرسودگی و چاقی و لاغری تو کم و زیاد شود و تغییر و تبـدیل یابـد چیزی از بـدن تو یعنی بـدنی که جزء انسانیت و شخصـیت تو است و بآن تشـخیص فردی پیدا نموده‌ئی کم و زیـاد نمیشود و تو بوجـدان می‌یـابی که آن بـدنیکه محـل نفوذ روح تو است پـا بر جا و برقرار است، و نیز دیگران با تغییر عوارض بـدن ظاهری از تو همان می‌بیننـد که قبلا دیده بودند با اینکه در علوم جدیده ثابت گردیده که علی الدوام اجزاء بدن در تغییر و تبدیل دائمی است پیر با آن همه تغییر در شکل و قیافه همان جوان است و جوان همان کودک است.

آیا ممکن است یک شـیئی وحـدانی از یک جهت هم متغیر و متجـدد باشد و هم ثابت بدیهی است که هرگز ممکن نیست زیرا که تجدد و حدوث مخالف و نقیض یکدگرند و اجتماع نقیضین در یک محل از محالات عقلیه بشمار میرود.

پس از اینجا بخوبی میتوان فهمید که آن بدنی که جزء انسان و از مشـخصات او بشـمار میرود و از اول عمر تا آخر باقی است غیر از اینکه بـدن محسوس است و آن جوهر است نه عرض و غلاـف روح است و اینکه بـدن از عوارض خـارجیه بشـمار میرود، در کتاب «معاد یا آخرین سیر بشر» تا اندازه‌ئی راجع بقالب مثالی و عالم برزخ بحث شده بآن جا رجوع شود.

خلاصه پس از آنکه از طریق وجـدان و برهان ثابت گردیده که انسان پس از مردن یا متنعم است بانواع نعمتها مثل همین آیه که در باره فضیلت شهداء آمده و غیر اینها یا معذب

صفحه : ۳۳۴

است مثل قوله تعالی در آل فرعون «النّارُ یُعرَضُونَ عَلَیها غُدُوًّا وَ عَشِیًّا» و غیر آن که دلالت واضح دارد بر بقاء بدن پس از موت.

و با اینکه نزد دانشـمندان محقق گردیده که نفس انسان مجرد از ماده است و در تعریف انسان گفته‌اند «جسم نامی متحرک بالارادهٔ ناطق» که معلوم میشود نفس با بدن که جزء ماهیت او است همیشه و در هر نشأه‌ئی همراه هست.

خلاصه از اینها که گفته شـد و غیر اینها که فضـلاء گفته‌انـد و بـدلیل عقلی و نقلی ثابت گردیـده معلوم میشود که نه روح و نه بدن انسان پس از مرگ معـدوم نمیگردد، و نیز سـرش اینکه است که انسان بایستی برای ادراک نعمتهای جسـمانی یا عذابهای جسـمانی دارای بدن باشد و نمیتوان گفت داخل بدن دیگری خارج از خود میگردد که بنا بر اینکه تناسخ لازم آید و بطلان تناسخ نیز بعقل و نقل ثابت گردیـده، پس گوئیم در باطن اینکه بـدن کثیف بـدن لطیفی است که لب و جوهر و حقیقت اینکه بدن محسوس است که آنرا قالب مثالی گوینـد و آن بدن لطیف از شدت لطافت و نورانیت بسـرعت میتواند مخصوصا اگر با روح کامل باشد در اقطار عالم سیر کند و دیگر زمان و مکان مانع او نیست زیرا که او فوق زمان و مکان و در عالم مافوق الطبیعه است.

و شایـد مقصود از آن حـدیث که فرمود جعفر پس از شـهادت با دو بال طیران میکنـد همان قالب مثالی باشد، و همین طور که برای پرنـدگان بالهای جسـمانی است برای ارواح خصوصا شـهداء بالهای روحانی است که پس از شـهادت بـدو بال ایمان و تقوی طیران میکنند. و نیز آن حدیث که فرموده شـهداء در جوف مرغان سبز بال جای دارند و در هوای بهشت طواف میکنند تا آخر شاید اشاره بهمین جسم لطیف شـهداء باشد که از شدت لطافت و نورانیت و سعه قوّت ایمانشان جنین قدرت و سعه وجودی دارید زیرا که اگر بخواهیم حدیث را بظاهرش بگذاریم ظاهرا منافی با شرافت نفس انسانی است مخصوصا شهداء که مقام آنها بالاتر از اینکه است که در جوف مرغی حبس گردند و بتوسط یک حیوانی آنها سیر در اطراف نمایند اینکه توجیهی است که ممکن است در اینکه روایت بشود

صفحه : ۳۳۵

البته علم آن نزد خدا و اولیاء او است.

و ظاهرا اشاره بهمین بدن مثالی و برزخی دارد مثنوی مولوی که گفته:

روح را توحید اللّه خوشتر است غیر ظاهر دست و پای دیگر است

دست و پا در خواب بینی و ائتلاف آن حقیقت دان آن مدانش از گزاف

آن توئی که بی بدن داری بدن پس مترس از جسم جان بیرون شدن

روح دارد بی بدن بس کار و بار مرغ باشد در قفس بس بی قرار

باش تا مرغ از قفس آید برون تا ببینی هفت چرخ او را زبون

فَرِحِينَ بِما آتاهُمُ اللّهُ مِن فَضلِهِ تا دو آیه بعد که در مقام تفضلات و کراماتی است که خدای تعالی بشهداء کرامت فرموده در اینکه آیات چند نکته یادآور میگردد:

۱- مپندارید که شهداء مرده‌گانند بلکه آنها زنده‌اند که نمیمیرند.

۲- «عِندَ رَبِّهِم» شهداء نزد پروردگارشان مثل ملائکه مقربین مقام عندیت دارند ۳- «یُرزَقُون» و شهداء علی الدوام از خوان رحمت الهی و نعمتهای غیر متناهی او ارتزاق مینمایند.

۴- «فَرِحِينَ بِما آتاهُمُ اللّهُ مِن فَضلِهِ» شهداء همیشه در ظلّ رحمت و الطاف بی پایان حق تعالی مسرور و خوشحالند و بآنچه بآنها عطاء گردانیده فرحناکند و بالاترین لذت و خوشی آنها در رضای پروردگار آنها است و ابتهاج زیادتر از اینکه تصور ندارند که مورد نظر لطف حق تعالی واقع گردیده‌اند.

۵- وَ یَستَبشِرُونَ بِالَّذِینَ لَم یَلحَقُوا بِهِم مِن خَلفِهِم أَلّا خَوفٌ عَلَیهِم وَ لا هُم یَحزَنُونَ الخ.

و شادمانی میکنند بآنهائیکه در پشت آنهایند و هنوز ملحق بآنان نگردیده‌اند.

از آیه میتوان استفاده نمود که عالم برزخ فوق اینکه عالم دنیا و محیط و مستولی بر آنست و ارواح عالی از انبیاء و اولیاء و شهداء بلکه مؤمنین کاملا بر اوضاع اینکه عالم و افراد بشر و وقایعی که در آن واقع خواهد گردید اطلاع کامل

صفحه : ۳۳۶

دارند چنانچه در روایتی رسیده که ارواح شبهای جمعه بکسانشان نزدیک و آنها را موعظه و نصیحت میکنند، و میشود اینکه آیه را شاهد بر آن گرفت و گفته شود ارواح شهداء از شدت سرور و ابتهاجی که از نعم الهی نصیبشان گردیده و خود مسرور و شادمانند نظر ببیت خود میکنند یعنی کسانیکه از اهل آنها هنوز ملحق بآنها نشده‌اند و شاید بآن احاطه و علمی که بآنها عطاء گردیده میدانند که آنها نیز شربت شهادت را خواهند نوشید اینکه است که مسرور و خوشحالند که آنها نیز بچنین مقامی خواهند رسید و با یکدیگر گویند آگاه باشید که آنها نیز مثل ما بمقامی خواهند رسید و در منزل امن و امان قرار میگیرند که دیگر نه خوفی از آینده و نه

حزنی از گذشته برای آنها تصور ندارد زیرا که حیات دنیا است که محفوف بآلام و مصائب و بلیات است و چنانچه آیه خبر میدهد شهداء حیاتی دارند که در پیرامون آن مرگی نیست و سرور و ابتهاجی دارند که فناء در عقب ندارد و در ظل عرش رحمت الهی جاویدانند و اینکه منتهای فضل و رحمتی است که شهداء را بآن معزز و محترم گردانیده و اینکه توجیهی که در آیه نمودیم اگر چه گویا در گفتار مفسرین دیده نشده لکن ظاهرا با معنای آیه مناسب است [و اللّه العالم باسرار کلامه] یَستَبشِرُونَ بِنِعمَةٍ مِنَ اللّهِ وَ فَضلٍ وَ أَنَّ اللّهَ لا یُضِیعُ أَجرَ المُؤمِنِینَ اینکه آیه مؤکّد همان آیات بالا است و بیان سرور و ابتهاج شهداء است بنعمتها و تفضلاتیکه پروردگارشان بآنها کرامت نموده و آخر آیه یعنی «وَ أَنَّ اللّهَ لا یُضِیعُ أَجرَ المُؤمِنِینَ» مشعر بر اینکه است که اینکه تفضلات که در باره شهداء گفته شامل مؤمنین نیز میگردد زیرا که فضل و رحمت الهی نسبت بندگان صالح عام است، آری البته شهداء که جان خود را در راه اطاعت امر خدا و یاری اسلام فدا داده‌اند البته برای آنها مزایا و کرامات زائد مهیّا و استحقاق دارند چنانچه آیه بعد مؤمنین را اختصاص میدهد بقوله تعالی:

صفحه : ۳۳۷

الَّذِینَ استَجابُوا لِلّهِ وَ الرَّسُولِ مِن بَعدِ ما أَصابَهُمُ القَرحُ اینکه آیه در مقام معرفی مؤمنین است که جلو نام برده شده و آنها مجاهدین میباشند که پس از آنکه خدا و رسول را اجابت کردند پس از آنکه جراحتی بآنها اصابت نموده لِلَّذِینَ أَحسَنُوا مِنهُم وَ اتَّقَوا أَجرٌ عَظِیمٌ «لِلَّذِینَ» خبر مقدم و مبتداء مؤخر «أَجرٌ عَظِیمٌ» است و جمله در محل رفع خبر است برای «الَّذِینَ استَجابُوا» و «مِن بَعدِ» «مِن» بیانیه است نه «من» تبعیضیه، و ممکن است «من» «تبعیضیه» باشد نه بیانیه و اشاره باشد بآنهائیکه از مجاهدین باین دو صفت میباشند یعنی نیکوکار و با تقوی چنین مقاماتی و اجر عظیم برای آنها مهیّا گردیده نه تمامشان زیرا که چنانچه معلوم است تمام مجاهدین در خلوص و تقوی در یک درجه نمیباشند، در حدیث رسیده که خدمت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم عرض شد بعضی از مجاهدین در جهاد نیّتشان خالص نیست برای کسب غنائم و زنهای اسیر بجنگ میروند حضرت فرمود

«لکل امرء ما نوی»

برای هر کسی است آنچه برای او نیّت نموده یعنی هر کسی آنچه از عمل قصد داشته بآن خواهد رسید.

و خلاصه اینکه آیه در مقام بیان مدح شهداء است آنهائیکه پس از آنکه زخم خورده و جراحت ببدنشان رسیده باز مداومت بجهاد مینمایند و آنان نیکوکار و متقی و پرهیزکارند برای آنان است اجر بزرگ.

از بعض عرفاء است که پس از بیان مقام شهداء چنین گفته کسی که حیاتش بنفس باشد مماتش برفتن روح او است از بدنش و کسیکه حیاتش بپروردگارش باشد منفک میگردد از حیات طبع بسوی حیات اصل و آن زندگانی حقیقیه است و وقتی که کشته شده بشمشیر شریعت حیّ باشد و مرزوق چگونه باشد حال کسی که کشته باشد بشمشیر صدق و حقیقت.

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق ثبت است بر جریده رحمت دوام ما

صفحه : ۳۳۸

کاشانی گفته کشته شدگان در راه خدا دو صنفند مقتول بجهاد الاصغر و بذل نفس برای رضای خدا چنانچه ظاهر است و مقتول بجهاد اکبر و شکستن نفس و کشتن او بطریق حبه و شکستن نفس و قمع هوی چنانچه از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله روایت شده که پس از رجوع از بعض غزوات و جنگها فرمود از جهاد اصغر برگشتیم بسوی جهاد اکبر، و فرمود اینکه دو صنف از مجاهدین اینها مردگان نیستند بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان بحیات حقیقیه در حالیکه مجرد و برهنه گردیده‌اند از کثافات

طبيعت مقربين ميباشند نزد حضرت قدس روزى ميخورند در بهشت معنوى از ارزاق المعنويهٔ يعنى معارف و حقايق و استشراق الانوار و يرزقون در بهشت صوريه همان طورى كه زندگان روزى ميخورند از هر دو قسم «هم معنويه و هم صوريه» زيرا كه بهشت را مرا نبى است بعضى معنويه و بعضى صوريه و براى هر يک از آنها درجاتى است بر حسب معارف و علوم و مكاسب و اعمال.
پس معنويه جنهٔ الذات و جنهٔ الصفات است و تفاضل درجات آنها باعتبار درجات معارف آنها است و ترقّى در ملكوت و عالم جبروت و عالم صورت در بهشت افعال و تفاوت درجات آنها باعتبار تفاوت اعمال و تدرج در مراتب عالم ملك من السموات العلى و بهشت جامع تمام اينها است، و آنچه در حديث نسبت بشهداء احد رسيده پس
«طير الخضر»
در حديث اشاره باجرام سماويه و قناديل مقصود كواكب است يعنى ارواح آنها تعلق دارد بنيرات از اجرام سماويه نظر بنزاهت آنها و انهار بهشت منابع علوم و «مشارعها» يعنى ثمرات آنها از حالات و معارف و انهار و اثمار صوريه بر حسب بهشت معنويه با صوريه آنها زيرا كه آنچه در دنيا يافت ميگردد از خوردنيها و آشاميدنيها و ساير لذتها از پوشيدنيها و آنچه از آن لذت برده ميشود تماما در آخرت و در عالم مثال موجود است و در طبقات سماويه لذيذتر و پاكيزه‌تر موجود است.
«يَستَبشِرُون» و نيز مسرورند بسبب نجات يافتن از عقاب كه لازمه نقص

صفحه : ۳۳۹

و تقصيرات و نجات يافتن از حزن بر قوت نعمتهاى دنيا زيرا كه رسيده‌اند بچيزيكه اشرف و اصفى و الذّ و ابقى است از بهشتهاى افعال و فضلى كه زائد است بر جنات صفات كه برضوان ناميده شده ببهشت رضوان و بهشت ذات آن اجر ايمان آنها است. [پايان] پس لاـ بد است سالك راه آخرت را از بذل مال و بدن و روح تا آنكه براى وى انواع فتوح حاصل گردد و طمع را از لطف بى نهايت دوست قطع مكن چه لاف عشق زدى سر بباز و چابك باش. تفسير روح البيان الَّذِينَ قالَ لَهُمُ النّاسُ إِنَّ النّاسَ قَد جَمَعُوا لَكُم فَاخشَوهُم فَزادَهُم إِيماناً وَ قالُوا حَسبُنَا اللّهُ وَ نِعمَ الوَكِيلُ الخ ترجمه آيات شده و واضح است و محتاج بتوضيح نيست. از جمله فضائل و محسناتيكه نسبت بمجاهدين فى سبيل اللّه شماره نموده باضافه بآنهائيكه گفته شد امور چندى است.
۱- وقتى مردم ظاهرا آنان منافقين بودند كه در جنگ احد يا در غزوات ديگر ميخواستند مجاهدين مؤمنين را بترسانند بآنان ميگفتند عدّه‌ئى كه براى محاربه با شما آمده‌اند از قشون ابى سفيان يا غير آنها عده بسيارند و شما تاب نبرد با آنها را نداريد بترسيد و خود را در مهلكه نيندازيد و تن بكشته شدن ندهيد ۲- «فَزادَهُم» إِيماناً» فضيلت دوم بجاى اينكه مؤمنين مجاهدين از وسوسه آن شياطين انسى رعب و ترسى در آنها ايجاب كند بر ايمان آنها افزوده ميگردد و در جاى خود بدليل عقل و نقل مبرهن گرديده كه ايمان قابل شدت و ضعف است آرى هر قدر ايمان در اثر عبادت و طاعت و مجاهده با نفس بيشتر در قلب نفوذ كند قوت و شدت آن افزونى مى‌يابد تا بجائى كه مؤمن مثل كوه راسخ ميشود و بادهاى تند مخالفين آنرا تكان نميدهد و از جاى در نبرد.
۳- در بيان گفتار نيك آنها است كه از ما فى الضمير آنان خبر ميدهد كه در پاسخ سخنهاى نارواى منافقين گفتند «حَسبُنَا اللّهُ وَ نِعمَ الوَكِيل»

صفحه : ۳۴۰

چون مؤمنين منافقين را ميشناختند و ميدانستند كه آنها چون بظاهر اظهار ايمان ميكنند و در باطن ايمان ندارند و وقتى مؤمنين مأمور بجهاد شدند آنها نيز بايستى باعتبار اظهارشان با آنها مماشات كنند اينكه بود كه آنها را ميترسانيدند و مؤمنين بر عليه آنان ميگفتند «حَسبُنَا اللّهُ» خدا ما را كافيست كه هم در امور دنيا و هم در موقع رو برو شدن با دشمن ما را يارى نمايد «وَ نِعمَ الوَكِيل» و اتكاء و

توكل ما بر او است كه او خوب وكيلى است كه تدبير امور بدست قدرت او انجام گيرد.
خلاصه مؤمنين در پاسخ سخن منافقين اظهار ايمان و يقين ثابت نمودند و گويا اظهار ميدارند كه ما بازگشت بپروردگارمان كرده‌ايم و سر فرمان بردارى بر اوامر رسولش نهاده‌ايم و حساب ما بر او است و او بخوبى بحساب ما خواهد رسيد.
فَانقَلَبُوا بِنِعمَةٍ مِنَ اللّهِ وَ فَضلٍ لَم يَمسَسهُم سُوءٌ وَ اتَّبَعُوا رِضوانَ اللّهِ ۴- از فضائل و خصوصيات مجاهدين سه فضيلت است كه در اينكه آيه نسبت بآنها مرعى داشته.
۱- چون مجاهدين از روى خلوص نيت و استقامت در ايمان در عمل جهاد وارد شده بودند فرمود آنان بازگشت نمودند به نعمتى از ثواب و قبول اعمالشان كه آنهم نعمتى است از نعمتهاى بى‌پايان پروردگار آنها.
۲- «وَ فَضلٍ» يعنى آن بزرگواران از جهاد بازگشت نمودند اضافه بر جزاء و پاداش جان بازى آنها در راه خدا فضل زائدى كه در خور تفضلات الهى است دريافته‌اند و آن قرب بجوار رحمت است و بآنها هيچ بدى و صدمه‌ئى نرسيد ۳- فضيلتى كه از تمام فضائل بالاتر و شريف‌تر بشمار ميرود اينكه است كه اينها بازگشت كردند در حاليكه پيروى كرده‌اند خوشنودى پروردگارشان را.
وَ اللّهُ ذُو فَضلٍ عَظِيمٍ فضل خدا نسبت بمجاهدين بسيار بزرگ است زيرا كه آنان شرّ مشركين

صفحه : ۳۴۱

را از مؤمنين دفع مينمايند و نيز ثبات و استقامت بمؤمنين ميدهند مخصوصا نسبت بمجاهدين كه ديگر در يارى دين حق استقامت نمايند تا اينكه تفضلات عظيم شامل حال آنها گردد كه هم در دنيا مظفر و فيروزمند گردند و بر كفار و مشركين غالب شوند و هم در آخرت مقام بلندى را از درجات قرب احراز نمايند إِنَّما ذلِكُمُ الشَّيطانُ يُخَوِّفُ أَولِياءَهُ فَلا تَخافُوهُم وَ خافُونِ إِن كُنتُم مُؤمِنِينَ جمله مستأنفه اينكه آيات مربوط بآيه بالا «الَّذِينَ قالَ لَهُمُ النّاسُ الخ» مؤمنين را خاطر نشان ميكند كه اينها شياطين انسى ميباشند كه دوستان خود را ميترسانند و شما مؤمنين كه دوستان شياطين نيستيد از وسوسه اينان نترسيد اگر ايمان و اطمينان بخدا داريد زيرا كه لازمه ايمان اتكاء و توكل بر خدا است و «نون» شرطيه آيه را خاتمه ميدهد مشعر بر اينكه لازمه ايمان بلكه حقيقت ايمان همان تصديق بعظمت و استيلاء و نفوذ قدرت خداوندى است كه بايستى در قلب و روح مؤمن نفوذ نموده و بداند و تصديق يقينى پيدا نمايد كه تمام قدرتها در مقابل قدرت عام او ناچيز است وقتى شخص مؤمن بر حسب ايمانش چنين تصديق يقينى در قلب و روحش پديد گرديد البته آنوقت است كه تمام اميد و اتكاء او بر خالقش ميباشد و گويد «حَسبُنَا اللّهُ وَ نِعمَ الوَكِيلُ».
وَ لا يَحزُنكَ الَّذِينَ يُسارِعُونَ فِي الكُفرِ إِنَّهُم لَن يَضُرُّوا اللّهَ شَيئاً يُرِيدُ اللّهُ أَلّا يَجعَلَ لَهُم حَظًّا فِي الآخِرَةِ وَ لَهُم عَذابٌ عَظِيمٌ جمله مستأنفه، گويا رسول بسيار دلتنگ و محزون ميگرديد از كفر و شرك كافرين و مشركين چنانچه آيات ديگر نيز مشعر بر همين است و خداوند براى تسلى دل رسولش و اينكه باو خاطر نشان كند و او را بياگاهاند كه اينكه مى‌بينى براى كافرين نعمتهاى دنيا است و از بعضى از تمتعات دنيوى محظوظند تو محزون مباش كه در اثر منابع و منافع دنيوى اينها قوّت و زور پيدا نموده و بر عليه تو قيام مينمايند و بتو و بمؤمنين ضرر ميرسانند هر قدر دولت و ثروت و تمتعات اينها زياد گردد هرگز چنين قدرتى پيدا نميكنند كه بخدا «يعنى اولياء

صفحه : ۳۴۲

خدا» ضررى وارد آورند بلكه نعمتها و حظوظ دنيا بآنها داده شد زيرا كه خدا دائم الفضل و قديم الاحسان است و فرموده «لا أُضِيعُ عَمَلَ عامِلٍ مِنكُم مِن ذَكَرٍ أَو أُنثى» براى اينستكه خدا اراده كرده در آخرت بهره‌ئى و حظّى براى آنان نباشد اگر اعمال خوبى دارند بهره خود را از همين حيات دنيوى ببرند كه رحمت و نعمتش نسبت بخلق عالم تمام گردد و احدى از فيض رحمت خدا بى بهره

نگردد و مأیوس نشود.

إِنَّ الَّذِینَ اشْتَرَوُا الْکُفْرَ بِالْإِیمانِ لَنْ یَضُرُّوا اللّهَ شَیْئاً وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ بحقیقت آنانکه بخریدند کفر را بایمان یعنی تبدیل کردند ایمان را بکفر هرگز زیان بخدا نرسانند بسبب اشترائشان بلکه ضرر ایشان بخودشان عائد گردد و برای آنان است عذاب دردناك.

وَ لا یَحْسَبَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّما نُمْلِی لَهُمْ خَیْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّما نُمْلِی لَهُمْ لِیَزْدادُوا إِثْماً وَ لَهُمْ عَذابٌ مُهِینٌ راجع بهمان آیه جلو است، یعنی نپندارند آن کسانیکه کافرند اینکه مهلت میدهیم آنها را بهتر و خوبی است ایشان را، و بنا بر قرائتی که سیاهی قرآن بآن نیست، خطاب برسولش نموده که تو گمان مبر مهلتی که بکافرین داده شده و از تمتعات دنیا آنان را خورسند گردانیده خیر و خوب و سعادت باشد برای آنها بلکه اینکه مهلت برای اینکه است که خوب بحیات دنیا مطمئن گردند و بخوبی خباثت قلب خود را ظاهر گردانند و آنچه از فسق و فجور از دستشان بر میآید از ضدیت با دوستان خدا و ظلم و ستم باولیاء او و فساد در زمین و بستن راه حق تعالی بر دوستان او و غیر اینها فروگذار ننمایند و وقتی که آنچه در سریره آنها مخفی بود ظاهر گردانیدند مستحق عذاب میشوند اینکه است که فرمود «وَ لَهُمْ عَذابٌ مُهِینٌ» برای کافرین عذاب خوار کننده مهیّا گردیده یعنی در اثر اعمال بدشان مستحق عذاب گردیدند.

صفحه : ۳۴۳

[سوره آل‌عمران (۳): آیات ۱۷۹ تا ۱۸۴]

اشاره

ما کانَ اللّهُ لِیَذَرَ الْمُؤْمِنِینَ عَلی ما أَنْتُمْ عَلَیْهِ حَتّی یَمِیزَ الْخَبِیثَ مِنَ الطَّیِّبِ وَ ما کانَ اللّهُ لِیُطْلِعَکُمْ عَلَی الْغَیْبِ وَ لکِنَّ اللّهَ یَجْتَبِی مِنْ رُسُلِهِ مَنْ یَشاءُ فَآمِنُوا بِاللّهِ وَ رُسُلِهِ وَ إِنْ تُؤْمِنُوا وَ تَتَّقُوا فَلَکُمْ أَجْرٌ عَظِیمٌ (۱۷۹) وَ لا یَحْسَبَنَّ الَّذِینَ یَبْخَلُونَ بِما آتاهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَیْراً لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ سَیُطَوَّقُونَ ما بَخِلُوا بِهِ یَوْمَ الْقِیامَةِ وَ لِلّهِ مِیراثُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اللّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ (۱۸۰) لَقَدْ سَمِعَ اللّهُ قَوْلَ الَّذِینَ قالُوا إِنَّ اللّهَ فَقِیرٌ وَ نَحْنُ أَغْنِیاءُ سَنَکْتُبُ ما قالُوا وَ قَتْلَهُمُ الْأَنْبِیاءَ بِغَیْرِ حَقٍّ وَ نَقُولُ ذُوقُوا عَذابَ الْحَرِیقِ (۱۸۱) ذلِکَ بِما قَدَّمَتْ أَیْدِیکُمْ وَ أَنَّ اللّهَ لَیْسَ بِظَلاّمٍ لِلْعَبِیدِ (۱۸۲) الَّذِینَ قالُوا إِنَّ اللّهَ عَهِدَ إِلَیْنا أَلاّ نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتّی یَأْتِیَنا بِقُرْبانٍ تَأْکُلُهُ النّارُ قُلْ قَدْ جاءَکُمْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِی بِالْبَیِّناتِ وَ بِالَّذِی قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ (۱۸۳)

فَإِنْ کَذَّبُوکَ فَقَدْ کُذِّبَ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِکَ جاؤُ بِالْبَیِّناتِ وَ الزُّبُرِ وَ الْکِتابِ الْمُنِیرِ (۱۸۴)

صفحه : ۳۴۴

[ترجمه]

هرگز خدا مؤمنین را وانگذارد بر آنچه شما منافقین بر آن هستید (بلکه آزمایش میکند) تا اینکه آدم خبیث بد عمل را از آدم پاك و طیّب تمیز دهد و هرگز خدا شما را مطلع بر غیب نمیگرداند و لکن خدا از بین پیمبران خود هر کس را خواهد بر میگریند (برای اطلاع بر غیب) پس بخدا و رسولان او ایمان آورید و اگر ایمان آرید و پرهیزکار گردید برای شما اجر بزرگی است [۱۷۹]

و چنین گمان نکنند آنهائیکه بآنچه خدا از فضل خود بآنان عطا کرده بخل میورزند و آن عمل خیر باشد برای آنها بلکه برای آنها شر است در آنچه بخل ورزیدند و آنچه را که باید انفاق کنند انفاق نکردند در روز قیامت طوق کرده میشود بگردن آنها آنچه را

که بخل کرده و نداده‌اند و از برای خدا است میراث اهل آسمانها و اهل زمین و خدا بآنچه میکنید آگاهست [۱۸۰]

همانا بحقیقت خدا شنید سخن آنهائی را که گفتند خدا فقیر است و ماها اغنیاء و متمول میباشیم بزودی مقاله فاسد آنان را خواهیم نوشت و دیگر می‌نویسیم کشتن پدران آنها پیمبران را بناحق و میگوئیم بچشید عذاب آتش سوزنده را [۱۸۱]

و اینکه عذاب حریق پشت آن اعمالی است که بدستهای خود پیش فرستادید و همانا خداوند نسبت ببندگان خود ظالم و ستمکار نیست [۱۸۲]

آنهائیکه گفتند همانا خدا با ما عهد کرده که بهیچ پیمبری ایمان نیاوریم مگر اینکه بر ما قربانی بیاورد که آتش آنرا بخورد ای رسول بگو پیش از من رسولانی با معجزه‌ها آمدند و بآنچه از معجزه‌ها که خواستید آوردند پس برای چه آن پیمبران را کشتید اگر راست میگوئید [۱۸۳]

(ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) اگر اینکه کفار تو را تکذیب کردند همانا پیمبران پیش از تو را که با معجزه‌ها و زبور و کتاب روشن آمدند تکذیب کردند [۱۸۴]

صفحه : ۳۴۵

(توضیح آیات)

ما کانَ اللّهُ لِیَذَرَ المُؤمِنِینَ عَلی ما أَنتُم عَلَیهِ حَتّی یَمِیزَ الخَبِیثَ مِنَ الطَّیِّبِ در توجیه آیه چند وجه از مفسرین نقل شده:

۱- مشرکین گفتند ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله تو ادعا میکنی هر کس بمن ایمان آرد از اهل بهشت است و خدا از او راضی است و آنکه بمن ایمان نیاورد از اهل جهنم است و خدا بر او خشمناك است اکنون بگو از ما کیست که بتو ایمان دارد و کیست که ایمان نیاورده خدای تعالی اینکه آیه را فرستاد.

۲- رسول [ص] گفت امت مرا در گل بمن وا نمودند بر همان صورتهائی که بر آنند همان طوری که بر آدم عرضه نمودند و بر من معلوم کردند که کیست که بمن ایمان میآورد و کیست که بمن ایمان ندارد منافقین گفتند عجب است کار محمّد صلّی اللّه علیه و آله که ادعاء میکند آنهائی را که هنوز بدنیا نیامده‌اند و در کتم عدمند میدانم و منافقین در لشگر او و پیش روی اویند و نمیداند مؤمن کیست و کافر کدامند چون اینکه خبر بسمع رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله رسید بمنبر تشریف برد و پس از خطبه و حمد و ثنای الهی فرمود چیست که مردم مرا نمیشناسند و در علم من طعن میزنند و اگر از من بپرسند از امروز تا روز قیامت آنها را خبر دهم، عبد اللّه بن حذافهٔ الهی برخواست و گفت یا رسول اللّه [ص] پدر من کیست حضرت گفت حذافهٔ، عمر بن خطاب برخواست و گفت «رضیت باللّه ربا و بالإسلام دینا و بالقرآن اماما و بک نبیا فاعف عنا عفی اللّه عنك» ما راضی شدیم که خدای تعالی خدای ما است و اسلام دین ما و قرآن پیشوای ما و تو پیغمبر مائی ما را عفو کن که خدا تو را عفو کند فرمود «فهل انتم منتهون» و از منبر پایین آمد، عبد اللّه حذافهٔ چون بمنزل رفت مادرش گفت ای پسر چرا مرا بر پیغمبر عرضه کردی گفت برای اینکه مردم سخنانی میگفتند خواستم تا حقیقت نسب خود را بدانم و اینکه سخن مردم بر تو راست است یا دروغ چون رسول اینکه گفت دیگر کسی نتواند چیزی بگوید. [سدی]

صفحه : ۳۴۶

۳- بهترین توجیه در اینکه است که بعضی از دانشمندان گفته‌اند اینکه خطاب بمؤمنین است «ما کان اللّه لیذرکم یا معشر المؤمنین علی ما انتم علیه من التباس المنافق بالمؤمن و المؤمن بالمنافق حتی یمیز المنافق من المؤمن» یعنی خدا چنین نیست که شما مؤمنین

كه آميخته بمنافقينيد را فرو گذارد و بين شما و آنها تميزى قرار ندهد و خدا بر آنست كه تميز قرار دهد بين مؤمن و منافق و آن تميز آنست كه تكليف بجهاد كند و امر نمايد بتقويت كردن و نصرت دادن دين اسلام تا اينكه هر كس منافق است از جهاد سرپيچى كند و هر كس مؤمن است با رسول صلّى اللّه عليه و آله برخيزد و با اعداء دين بجنگد و اينكه آزمايش در جنگ احد ظاهر گرديد.

بعضى از مفسرين در پاسخ سؤالى كه ممكن است بشود و اينكه توهم پيش آيد كه خداوند ميتوانست اينكه متمايز شدن پاك طينتان از بد سرشتان را از راه ديگرى تأمين نمايد بدون اينكه مردم را رو بروى يكديگر با يك سلسله بلاهائى بنام امتحان قرار دهد يعنى در مردم چنين خاصيتى قرار ميداد كه خود آنان و خود مردم هم را شناخته و باين ترتيب مؤمن و منافق را از هم تميز دهند و گفته براى همين توهم است كه فرموده علم غيب و اطلاع از كنه روحى مردم مخصوص ذات الهى و برگزيدگان از پيمبران او است كه بوسيله وحى آنها را بر كنه امور مطلع ميگردانند و اينكه اطلاع بر غيب در عموم طبقات مردم نيست. [پايان] وَ ما كانَ اللّهُ لِيُطلِعَكُم عَلَى الغَيبِ وَ لكِنَّ اللّهَ يَجتَبِي مِن رُسُلِهِ مَن يَشاءُ آيه اشاره باين است كه حكمت الهى در نظام خلقت مقتضى اينكه است كه شما را بر غيب مطلع نگردانند تا اينكه بدانيد آنچه در قلبهاى مردم است از ايمان يا كفر و لكن خدا برميگزينند و اختيار ميكند براى رسالت خود هر كسى را كه بخواهد پس او را بر اموريكه غائب از حواسّ شما است آگاه ميگرداند و او را اختصاص ميدهد بعلم غيب اشاره به اينكه كه از رسولان هر كدام بهتر صلاحيت دارد براى تبليغ و اصلاح خلق او را بعلم غيب اختصاص ميدهد.

صفحه : ۳۴۷

فَآمِنُوا بِاللّهِ وَ رُسُلِهِ وَ إِن تُؤمِنُوا وَ تَتَّقُوا فَلَكُم أَجرٌ عَظِيمٌ خطاب بمؤمنين يا بتمام افراد بشر است كه بخدا و رسولان او ايمان آريد و اگر ايمان آريد و متقى و پرهيزكار باشيد براى شما است اجر عظيم نظر ببزرگى حق تعالى اجريكه براى مؤمنين با تقوى وعده داده بسيار بزرگ است.

و از «إِن» شرطيه در «وَ إِن تُؤمِنُوا» ميتوان استفاده نمود كه اجر عظيم مترتب ميگردد بر ايمان و تقوى و شكى نيست كه خداى متعال دائم الفضل كثير الاحسان است و بدون ايمان و تقوى قدرت دارد ببنده ضعيف خود اجر بدهد و بوى احسان نمايد لكن حكمت الهى بر اينكه استوار گرديده كه بنده از طريق ايمان و تقوى لائق كرامتهاى بى پايان گردد و تفاوت پيدا شود بين بنده مطيع و عاصى تا اينكه عدل الهى بر تمام جهانيان ظاهر گردد، و نيز انسان در اثر اطاعت و عبادت مرتبه عبوديت و بندگى پيدا كند و مستعد فيوضات غير متناهى گردد البته فيوضات غير متناهى محل قابل ميخواهد تا وقتى انسان خود را از حضيض حيوانيت باوج انسانيت نرساند كه آن منوط بايمان و تقوى است هرگز لايق كرامتهاى غير متناهى نخواهد گرديد اينكه است كه گفته‌اند ثواب استحقاقى است يعنى ايمان و تقوى اجر عظيم ايجاب مينمايد.

وَ لا يَحسَبَنَّ الَّذِينَ يَبخَلُونَ بِما آتاهُمُ اللّهُ مِن فَضلِهِ هُوَ خَيراً لَهُم بَل هُوَ شَرٌّ لَهُم جمله «لا يَحسَبَنّ» دو طور توضيح شده: ۱ ميپندارند آنهائيكه از روى بخل و دنائت طبعشان از آنچه خداوند از روى فضل و كرم بآنان عطاء نموده از اموال بخل ميورزند و گمان ميكنند انفاق نكردن و مال را براى خود نگاه داشتن خوب است براى آنها مشهور اينكه طور جمله را معنى كرده‌اند، لكن از جماعتى مثل نافع و إبن كثير و كسائى و ابو عمر نقل شده كه آنها بخطاب ميخوانند يعنى تو اى محمّد صلّى اللّه عليه و آله مپندار كه آنهائيكه بخل ميورزند كه بخل براى آنها بهتر باشد، و بنا بر معنى اول آيه در معنى چنين ميشود كه بايد بخيلان گمان نكنند

صفحه : ۳۴۸

بخل و انفاق نكردن ماليكه خدا بآنها كرامت كرده براى آنها بهتر باشد چنين نيست بلكه بخل ورزيدن براى آنها شرّ است.

سَیُطَوَّقُونَ ما بَخِلُوا بِهِ یَومَ القِیامَۀِ از کتاب کافی از علی بن ابراهیم عن ابیه عن إبن ابی عمیر از عبد اللّه بن مسکان از محمّد بن مسلم است که گفته از ابا عبد اللّه علیه السّلام سؤال کردم از قول خدای تعالی «سَیُطَوَّقُونَ ما بَخِلُوا بِهِ یَومَ القِیامَۀِ» فرمود ای محمّد احدی نیست از آنهائیکه نگاه داشتند چیزی از زکات مالشان را مگر اینکه خدای تعالی روز قیامت آنرا قرار میدهد اژدهائی که طوق میگردد بگردن او و گوشت او را میدرد تا وقتی که از حساب فارغ گردد پس از آن گفت همین است قوله تعالی «سَیُطَوَّقُونَ ما بَخِلُوا بِهِ یَومَ القِیامَۀِ» یعنی آنچه را که از زکوۀ بخل کرده و ندادهاند.

و بروایتی یونس از عبد اللّه بن سنان و او از ابی عبد اللّه علیه السّلام است که گفت رسول خدا فرمود نیست کسیکه ذره‌ئی از زکوۀ مالش را منع کند یعنی ندهد نخل خرما باشد یا زراعت یا کرم یعنی مو انگور مگر اینکه خدای تعالی خاك زمینش را از هفت طبقه زمین طوق میگرداند بگردنش تا روز قیامت و اخبار و احادیث باین مضامین بسیار رسیده که گناه مانع زکوۀ بسیار است و از گناهان کبیره بشمار میرود.

وَ لِلّهِ مِیراثُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ اللّهُ بِما تَعمَلُونَ خَبِیرٌ مخصوص بخدا و برای او است میراث آسمانها و زمین- شاید اشاره باین باشد که مال در دست شما عاریه است و مالك حقیقی آن خدا است و تشبیه بارث برای اینکه باشد که مالیکه بدست شما است و پس از مرگ شما بازگشت بخدا که صاحب آنست مینماید و در اینکه چهار روزه دنیا برای امتحان در تصرف شما گذارده و از شما گرفته خواهد شد و خدا بآنچه شما در مال امانتی او تعالی عمل میکنید آگاهست.

صفحه : ۳۴۹

لَقَد سَمِعَ اللّهُ قَولَ الَّذِینَ قالُوا إِنَّ اللّهَ فَقِیرٌ وَ نَحنُ أَغنِیاءُ بقرینه جمله بعد «سَنَکتُبُ ما قالُوا وَ قَتلَهُمُ الأَنبِیاءَ بِغَیرِ حَقٍّ» ظاهرا اینکه گفتار از یهود است و شاید وقتی شنیدند آیه «مَن ذَا الَّذِی یُقرِضُ اللّهَ قَرضاً حَسَناً الخ» را چنین گمان کرده باشند که خدا محتاج است که از بندگان قرض میطلبد و نیز چون میدیدند که بعضی از مؤمنین مبتلا بفقر و فاقه‌اند میگفتند اگر خدا غنی بود بمؤمنین وسعت میداد پس خدایشان قدرت ندارد مؤمنین را بی‌نیاز گرداند و پیمبرش باسم زکوۀ از متمولین پول میگیرد و بآنها میدهد از اینجا معلوم میشود خدا فقیر است و ما غنی و بی‌نیاز.

سَنَکتُبُ ما قالُوا وَ قَتلَهُمُ الأَنبِیاءَ بِغَیرِ حَقٍّ مقصود از نوشتن نگهداری و ثابت بودن امر است چنانچه هر چه را بخواهند فراموش نشود می‌نویسند «سَنَکتُبُ» یعنی آنچه اینها گفتند از سخنان ناهنجارشان در دفتر اعمالشان ضبط و ثبت میگردانیم.

اینکه گفتار آن بی خردان خواه یهودیان باشد چنانچه آیات نشان میدهد یا غیر آنها هر که چنین گفته، و نیز کشتن پیمبران بغیر حق یعنی بغیر حقی که در نظر آنان کشتن آنها صحیح باشد که اینکه دو گناهی است بسیار بزرگ، اولی بزرگتر از دومی است زیرا که فقیر بودن خدا ارائه میدهد عجز او را و عجز منافی با قدرت و اقتدار پروردگار عالم است، و شاید نظر بهمین عجز داشتن خدای تعالی و اینکه از قدرت و استیلای او نمیترسیدند که انبیاء را که رسولان خدا میباشند میکشتند و هیچ باك نداشتند، و گفته‌اند بنی اسرائیلیان هفتاد نفر از پیمبران را کشتند اینها عذابشان را ایجاب نمود.

وَ نَقُولُ ذُوقُوا عَذابَ الحَرِیقِ ظاهرا اینکه قول که فرموده میگوئیم مقصود اینکه است که پس از مرگ بآنان گوئیم بچشید عذاب آتش سوزان را جزاء بگفتار رکیك و عمل قبیحتان.

صفحه : ۳۵۰

ذلِکَ بِما قَدَّمَت أَیدِیکُم وَ أَنَّ اللّهَ لَیسَ بِظَلّامٍ لِلعَبِیدِ اینکه آتش عذابی است که خودتان بدست خود ایجاب نمودید و مستحق آن گردیدید و خدای تعالی ظلم کننده ببندگان خود نیست و اینکه «ظلام» را بصیغه مبالغه آورده شاید برای اینکه باشد که خدای

تعالى هيچ نحو ظلم و ستمى نسبت ببنده ضعيف خود روا ندارد و اينكه عذابهاى كذائى كه براى كافرين و گنهكاران مهيا نموده از روى عدل و پاداش اعمال خود آنها است و چون يكى از صفات حقيقى ذات الهى عدل است و لازمه دستگاه سلطنت خداوندى او چنين است در قيامت كه هر چيزى بجاى خود ظهور و بروز مينمايد جهنم كه در دادگاه الهى عبارت از زندان مجازات مجرمين و ناشى از اعمال بد آنها ظهور نموده مهيا گردد و اگر غير از اينكه باشد منافى با عدل و نقض وعيد و خلاف انذار قول رسولان است كه براى هدايت خلق و اتمام حجت بايستى «بَشِيراً وَ نَذِيراً» باشند كه باين وسيله هم مردمان را بترسانند از عذاب و هم آنان را مژده دهند بثواب تا اينكه خوف از عذاب و شوق بثواب محرّك عمل نيك گردد.

خلاصه جهنم و دار عذاب ناشى از عدل است كه هر چيزى بجاى خود قرار گرفته و در قيامت كه هر موجودى بمنتهاى كمال خود ميرسد و بفعليت اخير خود نائل ميگردد اعمال انسان خوب باشد يا بد آنهم بفعليت اخير و سر انجام خود خواهد رسيد و البته غايت و نتيجه كفر و ظلم جز عذاب جهنمى چيز ديگرى نخواهد بود كه روى ميزان عدل بايستى كافر و ظالم بنتيجه اعمال خود برسند مگر اينكه نظر به اينكه كه فرموده «سبقت رحمتى غضبى» در محل قابل رحمت بر غضب سبقت گيرد و گنهكار مورد رحمت و عفو و بخشش واقع گردد.

الَّذِينَ قالُوا إِنَّ اللّهَ عَهِدَ إِلَينا أَلّا نُؤمِنَ لِرَسُولٍ حَتّى يَأتِيَنا بِقُربانٍ تَأكُلُهُ النّارُ «الَّذِينَ» بدل قوله تعالى است در آيه پيش «لَقَد سَمِعَ اللّهُ قَولَ الَّذِينَ قالُوا» يعنى آنهائيكه از يهوديان گفتند خدا فقير و ما توانا ميباشيم باز چنين گفتند كه خدا بما عهد بسته كه ايمان نياوريم برسولى مگر وقتى كه قربانى آورد

صفحه : ۳۵۱

آتش بخورد.

كلبى روايت كرده كه كعب بن اشرف و مالك بن ضيف و حيّ بن اخطب و جماعت ديگر از يهوديان خدمت رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم آمدند و گفتند اى محمّد [ص] تو ادعا ميكنى كه من پيمبر و از جانب خدا بپيمبرى فرستاده شده‌ام و كتابى بمن داده و خدا با ما عهد كرده كه بهيچ كسى كه دعوى پيمبرى ميكند ايمان نياوريد مگر وقتى كه قربانى آرد و آتش آنرا بخورد و اگر تو در اينكه ادعا صادقى قربانى بياور و آتش آنرا بخورد تا ما بتو ايمان آريم.

مفسرين گفته‌اند قربانى كردن و غنيمت گرفتن بر بنى اسرائيل حلال بود هر گاه قربانى ميكردند علامت قبولى آن اينكه بود كه آتش سفيدى با صداى خفيفى آهسته ميآمد و آن قربانى ميسوخت- و حكم غنيمت هم چنين بود كه وقتى مقبول نشده بود بحال خود ميماند.

از عطاء نقل ميكنند كه گفته بنى اسرائيل چون ذبيحه ميكشتند آنچه از گوشت نكوى او بود ميآوردند در جائى كه سقف نداشت و پيمبر وقت ميآمد در آن محل و با خدا مناجات ميكرد و بنى اسرائيل در بيرون مينگريستند كه آتشى ميآمد و آن قربانى را ميگرفت و پيغمبر بسجده ميافتاد.

از سدى نقل شده كه گفته خداى تعالى ببنى اسرائيل فرمود بهيچ پيمبرى ايمان نياريد مگر قربانى بياورد كه آتش آنرا بخورد تا نوبت بعيسى عليه السّلام و محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم رسد چون ايشان شما را دعوت كنند ايمان آوريد و مطالبه قربانى نكنيد اينكه بود كه حق تعالى گفت باينها بگو:

قُل قَد جاءَكُم رُسُلٌ مِن قَبلِي بِالبَيِّناتِ وَ بِالَّذِي قُلتُم پيش از من پيمبران با معجزات بسيار آمدند كه از جمله معجزات آنها شايد همين بوده و آنچه خواستيد از معجزات آوردند فَلِمَ قَتَلتُمُوهُم إِن كُنتُم صادِقِينَ اگر شما با معجزاتيكه از آنها صادر شده ايمان آورده بوديد پس چرا آنها

صفحه : ۳۵۲

را مثل زکریّا و یحیی کشتید.

و لو اینکه اینکه خطاب سخط آمیز بیهودیان عصر رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است که آنان پیمبری نکشتند ولی چون آنها از نژاد بنی اسرائیل بودند و آباء و اجداد آنها عملشان چنین بوده چنانچه گفته‌اند هفتاد پیمبر را در زمانشان کشتند با آن همه معجزاتیکه از آنها ظاهر شده بود و چون شما در قساوت و پلیدی مانند هم میباشید اگر در آن زمان بودید با آنها در قتل پیمبران و فساد با هم همدست میشدید و چون راضی بفعل آنها هستید مانند آنها میباشید.

فَإِن كَذَّبُوكَ فَقَد كُذِّبَ رُسُلٌ مِن قَبلِكَ جاءُوا بِالبَيِّناتِ وَ الزُّبُرِ وَ الكِتابِ المُنِيرِ «الزُّبُر» جمع زبور است و گفته‌اند آن کتابی است که مقصور باشد بر حکم مأخوذ از «زبرت الشیء اذا حبسته» و یا بمعنی زاجر است مأخوذ از «زبرته اذا زجرته» و کتاب در عرف قرآن آنچیزی است که متضمن شرایع و احکام باشد و لذا در همه مواضع قرآن کتاب و حکمت متعاطف واقع شده‌اند.

[منهج الصادقین] ظاهرا مقصود از آیه تسلیت رسول است که پیمبران سلف با آنهمه معجزات آمدند و آباء و اجداد اینها دانسته و فهمیده پس از اتمام حجت آنها را تکذیب نمودند و چه قدر رنجها که از کفار مخصوصا از یهودیها کشیدند پس تکذیب اینان چیز تازه‌ئی نیست.

صفحه : ۳۵۳

[سوره آل‌عمران (۳): آیات ۱۸۵ تا ۱۹۲]

اشاره

كُلُّ نَفسٍ ذائِقَةُ المَوتِ وَ إِنَّما تُوَفَّونَ أُجُورَكُم يَومَ القِيامَةِ فَمَن زُحزِحَ عَنِ النّارِ وَ أُدخِلَ الجَنَّةَ فَقَد فازَ وَ مَا الحَياةُ الدُّنيا إِلاّ مَتاعُ الغُرُورِ (۱۸۵) لَتُبلَوُنَّ فِي أَموالِكُم وَ أَنفُسِكُم وَ لَتَسمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الكِتابَ مِن قَبلِكُم وَ مِنَ الَّذِينَ أَشرَكُوا أَذىً كَثِيراً وَ إِن تَصبِرُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ذلِكَ مِن عَزمِ الأُمُورِ (۱۸۶) وَ إِذ أَخَذَ اللّهُ مِيثاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الكِتابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنّاسِ وَ لا تَكتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَراءَ ظُهُورِهِم وَ اشتَرَوا بِهِ ثَمَناً قَلِيلاً فَبِئسَ ما يَشتَرُونَ (۱۸۷) لا تَحسَبَنَّ الَّذِينَ يَفرَحُونَ بِما أَتَوا وَ يُحِبُّونَ أَن يُحمَدُوا بِما لَم يَفعَلُوا فَلا تَحسَبَنَّهُم بِمَفازَةٍ مِنَ العَذابِ وَ لَهُم عَذابٌ أَلِيمٌ (۱۸۸) وَ لِلّهِ مُلكُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ اللّهُ عَلى كُلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ (۱۸۹)

إِنَّ فِي خَلقِ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ اختِلافِ اللَّيلِ وَ النَّهارِ لَآياتٍ لِأُولِي الأَلبابِ (۱۹۰) الَّذِينَ يَذكُرُونَ اللّهَ قِياماً وَ قُعُوداً وَ عَلى جُنُوبِهِم وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلقِ السَّماواتِ وَ الأَرضِ رَبَّنا ما خَلَقتَ هذا باطِلاً سُبحانَكَ فَقِنا عَذابَ النّارِ (۱۹۱) رَبَّنا إِنَّكَ مَن تُدخِلِ النّارَ فَقَد أَخزَيتَهُ وَ ما لِلظّالِمِينَ مِن أَنصارٍ (۱۹۲)

صفحه : ۳۵۴

[ترجمه]

هر نفسی (شربت) مرگ را خواهد چشید و جز اینکه نیست که در قیامت پاداش اعمال شما بالتمام داده میشود و کسیکه از آتش نجات یافت و در بهشت داخل گردید چنین کسی حقیقةً فائز گردیده (و بسعادت رسیده) و حیات دنیا نیست مگر متاع فریبنده

[۱۸۵]

بخدا قسم که البته شما از قبل مالتان و نفسهایتان آزمایش خواهید شد و از سخنان ناروای آنهائیکه پیش از شما بآنها کتاب عطا شده و نیز از مشرکین اذیت بسیار بشما میرسد و اگر شما صبر کنید و پرهیزگار باشید همانا آن سبب تقویت نفس و قوت اراده است [۱۸۶]

یاد کن وقتی را که خدا میثاق گرفت از آنهائی که بآنها کتاب عطا کرده که همانا البته (آنچه در آنست) برای مردم بیان کنند و پنهان ندارند آنان عهد خدا را پشت سر انداختند (و بآن عمل نکردند) و آیات کتاب را بپول اندك فروختند پس بد معامله‌ئی کردند [۱۸۷]

ای رسول گمان مکن که آنهائیکه خوشحالند بآنچه کردند از پوشیدن نعت تو و دوست دارند که مردم بآنچه از (عمل خیر) نکرده‌اند ستایش کنند البته گمان مدار که از عذاب نجات یابند و برای آنها عذاب دردناك آماده شده [۱۸۸]

و مخصوص بخداست مملکت آسمانها و زمین و خدا بر هر چیزی توانا است [۱۸۹]

همانا در آفرینش آسمانها و زمین و پشت هم بر آمدن شب و روز آیات و نشانه‌هائی است برای صاحبان عقل [۱۹۰]

آنکسانیکه خدا را نشسته و ایستاده و خوابیده یاد میکنند و در آفرینش آسمانها و زمین فکر میکنند و میگویند ای پروردگار ما اینها را بیهوده نیافریده‌ئی تو از هر عیب و نقصی منزه و مبرائی ما را از عذاب آتش نگه دار [۱۹۱]

ای پروردگار ما کسی را که داخل آتش کنی وی را خوار کرده‌ئی و برای ستمکاران دوست و یاوری نخواهد بود [۱۹۲]

(توضیح آیات)

کُلُّ نَفسٍ ذائِقَةُ المَوتِ نفس چنانچه اهل لغت گفته‌اند بر چند معنی آمده: ۱- بمعنی تن ۲- جان ۳- حیات ۴- ذات ۵- شیئی ۶- همّت ۷- اراده ۸- انفهٔ و حمیت و ظاهرا نفس در اینجا بمعنی تن انسان است که هر تنی و هر نفری از افراد بشر طعم مرگ را خواهد چشید.

ابو هریره از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت کرده که چون خدای تعالی خاك آدم را از زمین برداشت و از آن آدم را آفرید زمین بخدا نالید از آنچه از آن برداشته بود حق تعالی فرمود من هر چه از تو برداشته‌ام بتو دهم و هیچ آدمی نباشد مگر اینکه او را در بقعه‌ئی دفن کنند که خاك او را از آنجا گرفته باشند بیانش قوله تعالی «مِنها خَلَقناكُم وَ فِيها نُعِيدُكُم وَ مِنها نُخرِجُكُم تارَةً أُخرى» وَ إِنَّما تُوَفَّونَ أُجُورَكُم يَومَ القِيامَةِ خدای متعال بشر را باین آیات میآگاهاند و آنان را خاطر نشان میکند که بدانند و ملتفت باشند که حیات دنیا مرگ در عقب دارد و هر کس بپاداش عمل خود خواهد رسید از خیر و شرّ و اینکه آیه و بسیار از آیات دیگر باین مضمون که برای هر عملی اگر خوب باشد پاداش خوب می‌یابد و اگر بد باشد مجازات بد خواهد داشت دلیل واضح است که انسان در عمل مختار است اجباری در کار نیست زیرا که هر دانشمندی حکم میکند که عمل اجباری کننده او نه استحقاق ثواب دارد و نه عقاب اگر ثواب تفضلا عطاء گردد عاصی بهیچ معنائی مستحق عقاب نخواهد گردید با اینکه آیات و اخبار پر است که برای گنهکار دار عذاب مهیا گردیده فَمَن زُحزِحَ عَنِ النّارِ وَ أُدخِلَ الجَنَّةَ فَقَد فازَ یعنی کسیکه در قیامت از آتش دور گردید و نجات یافت و او را داخل بهشت گردانیدند چنین کسی فائز گردیده بفیوضات الهی و در مقام امن و امان در جوار

رحمت حق تعالی قرار گرفته.

قوله تعالی «وَ بَیْنَهُما حِجابٌ» یعنی بین اهل بهشت و اهل جهنم حجاب و پرده‌ئی است بنام اعراف و آن محلی است بین جنهٔ و نار [إبن عباس و مجاهد] و جبائی گفته اعراف در شرف آن محل است و بقولی اعراف صراط است وَ عَلَی الْأَعْرافِ رِجالٌ در اینکه مقصود از رجال کیانند بقولی آنها جماعتی میباشند که حسنات و سیئاتشان مساوی است و سیئاتشان حائل میگردد بین آنان و بهشت و حسناتشان حائل میگردد بین آنها و جهنم و میمانند تا وقتی که خدا بین آنها حکم کند آنچه بخواهد پس از آن آنان را داخل بهشت میگرداند.

[إبن عباس و إبن مسعود] یَعْرِفُونَ کُلًّا بِسِیماهُمْ آیه صریح است در اینکه برای بشر غیر از بهشت و دوزخ مقام دیگری هست و آن اعراف است و آن مقامی است بین بهشت و جهنم.

و آن مکان عالی مرتفعی است بین بهشت و جهنم، مفسرین گفته‌اند در آن مردانی میباشند چنانچه آیه خبر میدهد که جلالت قدر و مقامشان بدرجه‌ئی است که هر کس را بسیما و علاماتی میشناسند و در تفسیر جلد سیزدهم در سوره اعراف آیه ۴۴ در اینکه اعراف چیست و مقصود از حجاب و اهل اعراف کیانند و در قیامت اعراف در چه محل واقع است و گفتار بعضی از مفسرین و بیان بعض احادیثی که از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و ائمه طاهرین علیهم السلام رسیده که علی علیه السّلام و اوصیاء او صلوات اللّه علیهم رجال اعرافند در جلد سیزدهم مخزن العرفان در سوره اعراف آیه ۴۴ اندازه‌ئی بیان شده هر کس خواهد بآن جا رجوع کند از حضرت رسول [ص] روایت کرده‌اند که چون از سکان جهنم سؤال شد که آنان کیانند فرموده برای جهنم درهائی است:

باب اول الهاویه و در آن منافقینند، باب دوم الجحیم و در آن مشرکینند

صفحه : ۳۵۷

باب سوم سقر و در آن صائبونند، باب چهارم لظی در آن جان و ابلیس و مجوسند باب پنجم الحطمه و در آن جای یهودیان است، باب ششم السعیر و در آن جای نصاری است، باب هفتم نار و آن جای موحدین معصیت کاران است که سه روز داخل جهنم میگردند الی آخر روایت.

در تفسیر روح البیان گفته بدان بعد از آتش یعنی دوری از آتش و دخول در بهشت و اجتناب از معاصی و مسارعت بطاعات میسر میگردد و سبب آن فرار از نفس و دخول در مقام قلب حاصل میشود همانا کسیکه در حرم قلب داخل گردید در محل امن و امان قرار گرفته، چنانچه خدای تعالی فرموده «وَ مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً» و کسیکه سوی حرم قلب واصل گردید حقیقهٔ از انواع الم فارغ گردیده و اینکه بمدت عاجله یعنی بهشت دنیای او است، بعضی عارفین گفته بهشت عاجله آن بهشت معرفت است و اینکه بزرگ‌ترین اسباب دخول بهشت کلمه اخلاص و توحید است خدا ما و شما را موفق دارد.

پس بدان که نفسها سه قسمند قسمتی از آن میمیرند و حشری برای بقاء ندارند مثل سایر حیوانات و قسمتی در دنیا میمیرند و در آخرت محشور میگردند مثل نفوس انسان و ملائکه و جن و شیاطین، و قسمی در دنیا میمیرند و در دنیا و آخرت محشور میگردند جمیعا و آن نفوس خواص از انسانی است چنانچه حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرموده

«المؤمن حیّ فی الدارین»

بنا بر اینکه در دنیا او را موت معنوی است چنانچه رسول [ص] بآن اشاره نموده بقوله مؤمن در دنیا و آخرت زنده است با اینکه در دنیا مرده است و بهمین معنی آنحضرت اشاره نموده که «موتوا قبل ان تموتوا» و آن عبارت است از فناء فی اللّه باللّه للّه- و برای وی است در دنیا حیات معنوی قوله تعالی «أَ وَ مَنْ کانَ مَیْتاً فَأَحْیَیْناهُ وَ جَعَلْنا لَهُ نُوراً یَمْشِی بِهِ فِی النّاسِ» و آن بقاء است بنور اللّه، پس در

قول اول «کل شیء ذائقهٔ الموت» اشاره باین است که هر نفسی مستعد است برای فناء فی اللّه پس لا بد برای او موت است پس کسیکه موتش باسباب باشد حیات او نیز

صفحه : ۳۵۸

بتوسط اسباب است و کسیکه فناء او باللّه باشد بقاء او نیز باللّه است «و انما توفّون اجورکم علی قدر تقواکم و فجورکم» کسیکه دوری جوید از نار طبیعت و خارج گردد از جحیم طبع بر دو قدم شریعت و طریقت در بهشت حقیقت داخل گردد. [پایان] وَ مَا الحَیاةُ الدُّنیا إِلّا مَتاعُ الغُرُورِ و نیست متاع دنیا و نعمتهای آن مگر اینکه انسان را گول میزند و مغرور میگرداند لکن کسیکه بدنیا پشت کند و رو بآخرت نماید و زیادتر از قدر حاجت از دنیا طلب نکند و بایمان و تقوی خود را از عذاب جحیم نجات دهد فائز گردیده بفیوضات بزرگ از رسیدن بمقامات بهشتی و حشر با اولیاء اللّه و نعمتهائی که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بخاطری خطور کرده «اللهمّ ارزقنا» لَتُبلَوُنَّ فِی أَموالِکُم وَ أَنفُسِکُم وَ لَتَسمَعُنَّ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ مِن قَبلِکُم وَ مِنَ الَّذِینَ أَشرَکُوا أَذیً کَثِیراً در لام «لَتُبلَوُنّ» قسم مندرج است که خداوند قسم یاد میفرماید که البته شما مسلمانها را در مورد امتحان واقع میسازیم، اشاره به اینکه که بمجرد اینکه اظهار ایمان نمائید از شما پذیرفته نمیگردد مگر وقتی که در مورد امتحان واقع گردید، و در اینکه آیه بیان کرده که شما بچند چیز آزمایش میگردید:

۱- در مالهای خودتان بکم شدن و تلف گردیدن یا بزکوهٔ دادن و انفاق نمودن و بردباری شما در موقع خسران مال و نیز راجع بجمع کردن و ذخیره نمودن که از کجا بدست آرید و در چه محلی مصرف نمائید.

۲- «وَ أَنفُسِکُم» و نیز شما آزمایش میشوید در نفسهای خودتان بصبر در موقع اذیت کفار در جنگ یا در مرض که صبر و تحمل و بردباری شما بچه درجه است.

۳- «وَ لَتَسمَعُنّ» و اینکه سخنان ناهنجار بشنوید از آنهائیکه بآنها کتاب داده شده یعنی یهود و نصاری.

صفحه : ۳۵۹

۴- «وَ مِنَ الَّذِینَ أَشرَکُوا» و نیز از آنهائیکه شرك آوردند «أَذیً کَثِیراً» سخنانی از مشرکین میشنوید که از گفتار آنان بسیار متأذی و نگران میگردید و شاید مقصود از «أَذیً کَثِیراً» چنین باشد که شما آزمایش میشوید از تمام اینها که گفته شد تا معلوم شود که در ثبوت ایمان و استحکام آن در چه درجه و پایه‌ئی میباشید.

مفسرین گفته‌اند مقصود از «الَّذِینَ أَشرَکُوا» کعب بن اشرف و اتباع او میباشند که رسول صلّی اللّه علیه و آله و اصحاب را هجو کردند و مشرکین را در بد گفتن بمسلمانان تحریص مینمودند و غزل میگفتند و در آن ذکر زنهای مسلمانان را میآوردند و آنها را بانواعی بسیار ایذاء میکردند تا اینکه خداوند او را بدست بعضی از مسلمانان کشته گردانید و بدرك رسانید و چون در جای دیگر در اینکه تفسیر تا اندازه‌ئی شرحش داده شده برای اینکه تکرار نشود از تفصیلش خودداری نمودیم.

و نیز گفته‌اند سبب نزول آیات اینکه بود که رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نامه‌ئی بفنحاص بن عازورا بدست ابی بکر فرستاد و او را باسلام دعوت نمود و بنماز و زکات ترغیب کرد و گفت اگر او سخن ناملایمی گفت باو جواب نده تا بمن برگردی ابی بکر رفت و نامه را بوی داد چون وی مطالعه کرد گفت مگر خدای شما بما محتاج است که از ما چیز میخواهید ابو بکر گفت میخواستم شمشیر بکشم سفارش رسول صلّی اللّه علیه و آله بنظرم آمد هیچ نگفتم و برگشتم اینکه بود که خدای تعالی اینکه آیه را فرستاد.

خلاصه اینکه آیه مؤمنین را چنانچه ظاهر است خاطر نشان میکند که خدای تعالی شما را بانواع و اقسام بلاها و آفاتیکه از قبل مالتان و جانتان بشما میرسد و آن اذیتهائی که از قبل کفار و مشرکین از گفتار و ناسزائیها که نسبت بخودتان و پیمبرتان میدهند بهمه اینها

امتحان ميگرديد.

وَ إِن تَصبِرُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ذلِكَ مِن عَزمِ الأُمُورِ خطاب متوجه بمؤمنين است كه اگر بر اذيتهای كفار صبر كنيد و از غير

صفحه : ۳۶۰

فرمان خدا و رسول خودداری نمائيد و عمل بر خلاف نكنيد اينكه از ثبات و استواری بر دين است، اشاره به اينكه كه از اينكه دو صفت كه ميتوان گفت اسّ صفات حسنه و مايه تمام صفات پسنديده انسانی است كه ممكن نيست كسی بدون اينكه دو فضيلت دارای كمال انسانيت گردد ممكن است آدمی در اثر صبر و متانت و تقوی و خودداری بر آنچه بر خلاف وظيفه مؤمن كامل است عمل كند چنان روح فضيلت و متانت و استقامت در دين و ثبات بر عمل صالح در آن احداث گردد كه دارای قوّت عزم و اراده قوی گردد و همين عزم ثابت و اراده قوی است كه انسان را بمراتب عاليه ميرساند.

وَ إِذ أَخَذَ اللّهُ مِيثاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الكِتابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنّاسِ وَ لا تَكتُمُونَهُ چنانچه مفسرين گفته‌اند و از آيه نيز ميتوان استفاده نمود در مقام مذمت اهل كتاب است كه با اينكه خداوند از اهل كتاب يعنی يهود و نصاری عهد و ميثاق گرفت كه آنچه در تورات و انجيل است از حلال و حرام و اوصاف نبی خاتم صلّی اللّه عليه و آله برای مردم بيان كنند و چيزی از فضائل او را كتمان ننمايند آنان بر عكس خلاف عهد نمودند «فنبذوه وراء ظهورهم» آنها عهد و فرمان خدا را پشت سر انداختند، اشاره به اينكه كه حكم خدا را مخالفت كردند و بدست فراموشی سپردند و ابدا بآن نظر ننمودند.

وَ اشتَرَوا بِهِ ثَمَناً قَلِيلًا فَبِئسَ ما يَشتَرُونَ و با عهد و ميثاق خدا مخالفت كردند و آيات كتاب را معامله كردند و آنرا ببهای اندك بيمقدار فروختند و آن بد معامله‌ئی بود كه كردند زيرا كه آن معامله ربح نداشت بلكه زيان آور بود.

چنانچه گفته‌اند اينكه عمل عوام و سفله يهوديان بود كه حق را بباطل يعنی بمال بی مقدار دنيا ميفروختند كه چون هر سال از احبار و علمايشان پول ميگرفتند و علمايشان آنها را واميداشتند بر كتمان حق كه مبدأ ضرر برياست آنها بخورد و نيز برای خوش آمدنشان و پول گرفتن از آنها آيات تورات و انجيل را ببهای

صفحه : ۳۶۱

اندك كه بدست آورند و پنهان ميكردند و عمل آنان چنان ايجاب مينمود كه نعيم جاودانی را بحطام فانی بی مقدار دنيوی تبديل كنند و خود را مورد غضب الهی و سخط او در آورند.

آيه مشعر بر اينكه است كه اظهار حق واجب است و كتمان آن در مورد لزوم جايز نيست و برای علماء لازم است كه احكام و اصول ديانت را بعوام بفهمانند و در موقع شهادت و فتوا كتمان ننمايند.

از ثعلبی نقل شده كه در تفسير خود گفته حسن و عمّار روايت كرده كه حكم بن عتبه از نجم خزاز روايت كرده كه از علی بن أبی طالب شنيدم كه فرمود «حق تعالی فرا نگرفت بر اهل جهل كه تعليم گيرند تا اينكه فرا گرفت بر اهل علم كه تعليم دهند و بعد از آن چهل حديث برای من بيان كرد.

و محمّد بن كعب گفته بر عالم حلال نيست كه بر علم خاموش شود و جاهل را كه بر جهل ساكت گردد و بعد از آن در باره عالم اينكه آيه را تلاوت فرمود «وَ إِذ أَخَذَ اللّهُ مِيثاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الكِتابَ الخ» و در باره جاهل اينكه آيه را خواند «فَسئَلُوا أَهلَ الذِّكرِ إِن كُنتُم لا تَعلَمُونَ».

و از قتاده نيز روايت شده كه آيه مذكور برای بيان عهدی است كه خدا از علماء فرا گرفته كه آنچه ميدانند بگويند و پنهان نكنند زيرا كه كتمان آن مؤدی بهلاكت ابدی است پس واجب است بر هر كس كه عالم بكتاب آسمانی است خواه تورات و انجيل خواه

قرآن كه احكام و اوامر آنرا بمردمان برسانـد و اخفاى آن ننمايد تا بعذاب اخروى گرفتار نگردد. [منهج الصادقين] لا تَحسَبَنَّ الَّذِينَ يَفرَحُونَ بِما أَتَوا وَ يُحِبُّونَ أَن يُحمَدُوا بِما لَم يَفعَلُوا آيه ترجمه شـده و واضح است و محتاج بتوضيح نيست، و خلاصه اينكه چنانچه مفسرين گفته‌اند آيه در بيان مذمت كسانى است كه خود را ستايش ميكنند بآنچه نكرده‌اند، و نيز آن ميثاقيكه خداى تعالى از آنها گرفته بود كه اوصاف محمّد صلّى اللّه عليه و آله كه در كتابشان آمده بگويند پنهان كردند و دوست دارند كه مسلمانان

صفحه : ۳۶۲

باعمال نكرده آنان را ستايش كنند و آنها را از علماء و دانشمندان بحساب آرند فَلا تَحسَبَنَّهُم بِمَفازَةٍ مِنَ العَذابِ وَ لَهُم عَذابٌ أَلِيمٌ «لا تَحسَبَنَّ» اول دو طور توجيه شـده بعضـى گفته‌انـد خطاب بخود رسول است كه تو چنين گمان مكن كه آنان خوشحالند بآنچه كرده‌انـد، و بعضـى «يحسبن» بياء غائب خوانده‌انـد يعنى خود كافرين كه چنين كرده‌انـد و بعهـد خـدا عمل نكردند و دوست دارند ستوده شونـد گمـان نكننـد كه از عـذاب نجـات يافته‌انـد چنين نيست كه گمان كرده‌انـد و براى آنها عـذاب دردناك آماده شـده و گفته‌اند «تَحسَبَنَّهُم» دوم ميشود آنرا تأكيد همان معنى اول گرفت «الَّذِينَ يَفرَحُونَ» مفعول اول و «بِمَفازَةٍ مِنَ العَذابِ» مفعول دوم.
وَ لِلّهِ مُلكُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ اللّهُ عَلى كُلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ و براى خدا و ملك او و در تصرف او است مملكت آسمانها و زمين و او بر هر چيزى از ايجاد و اعدام آن توانا است.
بعض از مفسرين گفته قريش از يهود پرسيدند معجزه موسى عليه السّلام چه بود گفتند يد بيضاء و عصا و معجزات ديگر را بميان آوردند، از معجزه عيسى [ع] سؤال كردند زنده شدن مردگان و شفاء مرضى و باقى معجزات او را گفتند، نزد رسول صلّى اللّه عليه و آله آمدنـد گفتنـد مـا از معجزات موسى [ع] و عيسى [ع] خبر يافته‌ايم از تو هم معجزه ميخواهيم اگر كوه صفا را طلا كنى آنرا علامت يگانگى خداى تو ميدانيم و ايمان ميآوريم اينكه بود كه حق تعالى اينكه آيه را فرستاد إِنَّ فِي خَلقِ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ اختِلافِ اللَّيلِ وَ النَّهارِ لَآياتٍ لِأُولِي الأَلبابِ «لِأُولِي الأَلبابِ» صاحبان عقلى را گويند كه خالص شده باشد از اوهام.
ظاهرا چون مشركين دليل خواستند براى اثبات وحدانيت و وحدت خداى تعالى اينكه آيه فرود آمد كه آنها را خاطر نشان كند كه نظر كنند بخلقت و آفرينش آسمانها و زمين و گردش اجزاء عالم و چگونگى در آمدن شب در روز و روز در شب و حركت دورى و عدم استكاك و ولوغ در هم و بهم پيوستگى موجودات و نظامى

صفحه : ۳۶۳

كه در سراسر عالم برقرار است و از وحدت عالم وحدت آفريننده او را بنگرند و نزد شخص عاقل متفكر مخفى نيست كه وحدت صنع دليل بر وحدت صانع است و نيز نظام عالم كه هر چيزى در جاى خود قرار گرفته و حكمتى كه در موجودات و در هر يك از اجزاء عالم در آسمانها و زمين و آنچه بين آنها بنظر ميآيد تماما شاهد بارزى است بر علم و قدرت و حكمت آفريننده آنها الَّذِينَ يَذكُرُونَ اللّهَ قِياماً وَ قُعُوداً وَ عَلى جُنُوبِهِم وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلقِ السَّماواتِ وَ الأَرضِ رَبَّنا ما خَلَقتَ هذا باطِلًا ظاهرا آيه در مقام اوصاف و فضيلت صاحبان عقل است كه كسانيكه عقلشان خالص گرديده و از شوائب اوهام خالى شده اوصافشان چنين است كه در همه حال ايستاده و نشسته و بر پهلو خوابيده خدا را ياد ميكنند و در آفرينش و عجائب آفرينش آسمانها و زمين تفكر مينمايند و بزبان حال و قال ميگويند اى پروردگار ما اينكه عالم مجلل و اينكه نظام بديع كه در سراسر موجودات سماوى و ارضى پديدار است بيهوده نيافريده‌ئى بلكه غايت و فائده بزرگى در نظر بوده ممكن است گفته شود مقصود از ذكرى كه صاحبان عقل در تمام حالات از حال ايستادگى و نشستگى و موقعيكه بپهلو افتاده‌اند دارند و از آن غافل نميگردند آن ذكر قلبى و سرّى باشد كه با فكر همراهست وقتى انسان در باطن خود على الدوام توجه بمبدء و خداى خود داشته باشد و در تمام حالات متذكر و مشغول ياد او

باشد چنین کسی چنین فضیلت و شرافتی برای او پدید آید و توان گفت که در تمام حالات مشغول ذکر است.
سُبحانَکَ فَقِنا عَذابَ النّارِ از صفات «اولی الالباب» یعنی صاحبان عقل اینکه است که در مقام مناجات عرض میکند ای پروردگار ما اینکه عالم را با اینکه نظام که در تمام آن حکمت و مصلحت نمودار است بیهوده خلقت ننموده‌ئی اشاره به اینکه که صاحب عقل و دانش بآن نور قلبش و فهم ذکاوتش که در اثر ذکر و یاد خدا نصیبش شده و قلبش جلاء

صفحه : ۳۶۴

یافته گویا بنور قلبش برای او پدید میگردد که اینکه عالم مجلل و ایجاد بنی آدم بیهوده خلقت نشده بلکه پشت اینکه عالم عالمی است و عقب اینکه پرده اسراری است و انسان با اینکه همه اسرار خلقت که در کالبد او تعبیه شده بمرگ فانی نمیگردد چگونه ممکن است تصور شود که انسانی که بید قدرت الهی آفریده شده با اینکه همه اسراریکه در کمون او است فانی گردد البته چنین نخواهد بود بلکه سرّ بزرگی در نظر است و باید دار جزائی باشد که هر فردی بنتیجه اعمال خود برسد و اگر غیر از اینکه باشد وجود انسان لغو و بی ثمر خواهد بود و کار لغو از ساحت کبریائی اله عالم خارج است اینکه است که صاحبان عقل علی الدوام بقال و حال خدای خود را میخوانند و نجات از عذاب آتش غضب پروردگارشان را میطلبند.
رَبَّنا إِنَّکَ مَن تُدخِلِ النّارَ فَقَد أَخزَیتَهُ وَ ما لِلظّالِمِینَ مِن أَنصارٍ مقول قول صاحبان عقل است که در مقام مناجات میگویند ای پروردگار ما کسی را که داخل در آتش کنی او را خوار کرده‌ئی و از نظر رحمت انداخته‌ئی و برای ستمکاران یار و یاوری نیست.
در تفسیر روح البیان راجع باین آیات بیانی دارد که برای توضیح مختصری از آنرا ترجمه مینمائیم:
و «فَقِنا عَذابَ النّارِ» یعنی «من عذاب النار» و آن پاداش کسانی است که آنرا نمیشناسند (یعنی نمیدانند که آسمانها و زمین بیهوده آفریده نشده) و گفته فائده فاء در «فَقِنا» آن علم صاحبان عقل است بچیزی که برای آن آسمانها و زمین آفریده شده و استعاره است و در آن اشاره است بعظمت ذکر خدا و اشاره بسه مرتبه ذکر است: ۱- ذکر بزبان ۲- تفکر بقلب ۳- معرفت بروح زیرا که ذکر بزبان منجر میگردد بذکر قلب و آن تفکر است در قدرت خدا و ذکر قلب منجر میگردد بمقام روح پس باین واسطه حقایق اشیاء را میشناسد و مشاهده میکند حکم الهی را در خلقت خدا و پس از مشاهده میگوید «رَبَّنا

صفحه : ۳۶۵

ما خَلَقتَ هذا باطِلًا» پس سزاوار است که مؤمن در تمام احوال بزبانش ملازم ذکر خدا باشد تا اینکه بقلبش سرایت نماید پس برسد بذکر روح و برای او یقین و معرفت حاصل گردد و از ظلمت جهل خلاص شود و منور گردد بنور معرفت و بعضی گفته‌اند معنی «لا إِلهَ إِلَّا اللّهُ» برای عوام یعنی نیست معبودی مگر خدا، و برای خواص نیست محبوبی و نه مقصودی مگر خدا، و برای اخص خواص نیست موجودی مگر خدا زیرا که چنین کسی در اینکه حالت مستهلک گردیده در بحر شهود پس مشعر بچیزی نیست مگر خدای تعالی و از تفسیر صفی نقل شده که برای توحید چهار مرتبه است و آن تقسیم است بلب و لب اللب و قشر و برای قشر نیز قشر است و مثل زده‌اند برای افهام ضعیفه بجوز در قشر بالا و قشر سفلی زیرا که در آن دو قشر است و یک لب و در آن لب روغن است و آن لب لب است.
پس مرتبه اول از توحید اینکه انسان بزبان بگوید «لا إِلهَ إِلَّا اللّهُ» و قلبش خالی باشد از آن یا منکر باشد مثل منافق. دوم اینکه قلب او تصدیق کند بمعنی مثل عوام مسلمین و آن اعتقاد است، سوم اینکه آنرا مشاهده کند بواسطه نور الهی و آن اینست که ببیند اشیاء را صادرة من الواحد القهّار.
چهارم اینکه نبیند در وجود الّا وجودا واحدا و آن مشاهدة الصدیقین است و آن فناء در توحید است یعنی او از رؤیت نفسش فانی

گردیده.

پس اولی موحـد است بمجرد زبان و فائـده آن حفظ مال و جان او است در دنیا از شمشـیر، و الثانی موحد است بمعنی اینکه بقلبش معتقد است بمفهوم لفظ آن و قلبش خالی از کذب است بآنچه اعتقاد کرده و عقد قلب بر آن بسته لکن انشراحی و انقباضی برای او نیست و اینکه حفظ میکند صاحبش را از عذاب آخرت اگر با اینکه حال بمیرد و بواسطه معاصی ضعیف نشده باشد.

و سوم موحـدی است باین معنی که مشاهـده نمیکنـد مگر فاعل واحـد را وقتی برای او مکشوف گردیـد که بالحقیقـهٔ فاعلی برای او نیست اینطوریکه بر او

صفحه : ۳۶۶

هست زیرا که چنین کسـی عقـد قلب بسـته و بهمین عقد قلبی است که در ضـعیف کردن معاصـی حیله میکند که آنرا تحلیل کند و آنرا بدعت نامند.

چهارم موحّد است بمعنی آنکه نمی‌بیند غیر از واحد و اینکه غایهٔ القصوی است در توحید.

پس اول مثـل پوست اول است در جوز و دوم مثـل پوست دوم است در آن و سوم مثـل لبـ آن و چهارم مثل روغنی است که از آن جـوز و بـادام بیرون میآورنـد و همین طـور که پـوست اول جـوز فائـده‌ئی در آن نیست و تلـخ است همین طور توحیـد بمجرد زبـان فائـده‌ئی در آن نیست لکن مـدتی برای حفظ لب لازم است و همچنین مجرد اعتقاد مفهوم بدون کشف کثیر النفع است نسـبت باول که مجرد نطق بلسان باشد و ناقص القدر است نسبت بکشف و المجاهدهٔ که انشراح قلب و باز شدن صدر و اشراق نور حق تعالی در آن پدید گردد و همین است مراد قوله تعالی «أ فَمَن شَرَحَ اللّه صَدرَه لِلإِسلامِ فَهُوَ عَلی نُورٍ مِن رَبِّهِ» و نیز قوله تعالی «فَمَن یُرِدِ اللّه أن یَهدِیَه یَشرَح صَدرَه لِلإِسلامِ» و همان طور که لب نفس است نسبت بقشر زیرا که آن مقصود است لکن باز خالی نیست از شوب نسبت بروغن آن همچنین اینکه توحید خالی نیست از ملاحظه غیر و التفات بکثرت مخلوقات نسبت بکسیکه نبیند مگر واحد حق را.

[پایان] بروایتی معصوم فرموده «لا تتفکروا فی اللّه فانکم لا تقدرون قدره» میگوید در ذات خدا تفکر نکنید که شـما بقدر او نرسید- و او را بسزای او نشناسید، و مبادی جلال و عظمت او را در نیابید- نه از آنکه جلال او پوشیده است بر خلق بلکه از آنکه بس ظاهر و روشن است، و بصیرت آدمی بس ضـعیف و عـاجز طـاقت دریـافت آن نـدارد بلکه در آن مـدهوش و متحیّر و سـرگردان میشود، همچـون خفـاش کـه بروز بیرون نیایـد از آنکه چشم او ضـعیف است، طـاقت نـور آفتـاب نـدارد- اینکه خـود درجه عـوام است، اما بزرگان و صدیقان را قوت اینکه نظر باشد گاه گاه اما بر دوام نه- همچون مردم که در قرص آفتاب یک نظر میتوانند کرد

صفحه : ۳۶۷

اما بیش از یک نظر نه که اگر مـداومت کنـد بیم نابینائی بود، پس اگر خواهـد که تفکر کند در عجائب صـنع وی میکند که هر چه در وجود است همه نوری است از انوار قدرت و عظمت حق جلّ جلاله، و اگر طاقت دیدن قرص آفتاب بر دوام ندارد، طاقت دیدن شعاع نوری که بر زمین است را دارد و از آن جز روشنائی و دانائی نیفزاید. [تفسیر کشف الاسرار]

صفحه : ۳۶۸

[سوره آل‌عمران (۳): آیات ۱۹۳ تا ۲۰۰]

اشاره

رَبَّنا إِنَّنا سَمِعنا مُنادِياً يُنادِي لِلإِيمانِ أَن آمِنُوا بِرَبِّكُم فَآمَنّا رَبَّنا فَاغفِر لَنا ذُنُوبَنا وَ كَفِّر عَنّا سَيِّئاتِنا وَ تَوَفَّنا مَعَ‌الأَبرارِ (۱۹۳) رَبَّنا وَ آتِنا ما وَعَدتَنا عَلى رُسُلِكَ وَ لا تُخزِنا يَومَ‌القِيامَةِ إِنَّكَ لا تُخلِفُ‌المِيعادَ (۱۹۴) فَاستَجابَ لَهُم رَبُّهُم أَنِّي لا أُضِيعُ عَمَلَ عامِلٍ مِنكُم مِن ذَكَرٍ أَو أُنثى بَعضُكُم مِن بَعضٍ فَالَّذِينَ هاجَرُوا وَ أُخرِجُوا مِن دِيارِهِم وَ أُوذُوا فِي سَبِيلِي وَ قاتَلُوا وَ قُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنهُم سَيِّئاتِهِم وَ لَأُدخِلَنَّهُم جَنّاتٍ تَجرِي مِن تَحتِهَا الأَنهارُ ثَواباً مِن عِندِ اللّهِ وَ اللّهُ عِندَهُ حُسنُ‌الثَّوابِ (۱۹۵) لا يَغُرَّنَّكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي البِلادِ (۱۹۶) مَتاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأواهُم جَهَنَّمُ وَ بِئسَ‌المِهادُ (۱۹۷)

لكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوا رَبَّهُم لَهُم جَنّاتٌ تَجرِي مِن تَحتِهَا الأَنهارُ خالِدِينَ فِيها نُزُلاً مِن عِندِ اللّهِ وَ ما عِندَ اللّهِ خَيرٌ لِلأَبرارِ (۱۹۸) وَ إِنَّ مِن أَهلِ الكِتابِ لَمَن يُؤمِنُ بِاللّهِ وَ ما أُنزِلَ إِلَيكُم وَ ما أُنزِلَ إِلَيهِم خاشِعِينَ لِلّهِ لا يَشتَرُونَ بِآياتِ اللّهِ ثَمَناً قَلِيلاً أُولئِكَ لَهُم أَجرُهُم عِندَ رَبِّهِم إِنَّ اللّهَ سَرِيعُ‌الحِسابِ (۱۹۹) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا وَ اتَّقُوا اللّهَ لَعَلَّكُم تُفلِحُونَ (۲۰۰)

صفحه : ۳۶۹

[ترجمه]

ای پروردگار ما بدرستیکه شنیدیم ما نـدای نـدا کننـده را که میخوانـد خلق را بسوی ایمان و ایمان آوردیم ای پروردگار ما پس گناهان ما را بیامرز و بدیهای ما را بپوشان و ما را با نیکوکاران بمیران (یعنی با آنها محشور گردان [۱۹۳]

ای پروردگار ما بما عطاء نما آنچه را که از قبل رسولانت بما وعده دادهئی و ما را روز قیامت رسوا مگردان همانا تو خلف وعده نخواهی کرد [۱۹۴]

پس پروردگار آنها دعای آنان را اجابت کرد (و فرمود) من عمل هیچ عمل کنندهئی از شما (مؤمنین) را مرد باشد یا زن ضایع نمیگردانم بعضی از شما از بعض دیگرید آنکسانیکه از وطنشان مهاجرت کردند و از شهرشان بیرونشان کردند و در راه رضای من اذیت کشیدند هم کشتند و هم کشته شدند البته گناهان آنها را میپوشانم و البته آنان را داخل میگردانم در بهشتهائی که از زیر (درختها یا غرفه‌های آن) نهرها جریان دارد اینکه پاداشی است از جانب خدا و نزد خدا است ثواب نیکو [۱۹۵]

ای رسول رفت و آمد کسانی از کفار در شهرها تو را نفریبد [۱۹۶]

زندگانی دنیا تمتعی است اندک پس از آن جایگاه آنها جهنم است و آن بد قرارگاهی است [۱۹۷]

لکن کسانی که خدا ترس و پرهیزگار شدند برای آنها بهشتهائی آماده شده که از زیر آن نهرها جریان دارد و جایگاه جاودانی آنها است که از نزد خدا پیش‌کش شده و آنچه نزد خدا است برای نیکوکاران بهتر است [۱۹۸]

و همانا بعضی از اهل کتاب کسی است که بخدا و آنچه بسوی شما (مؤمنین) فرود آمده و آنچه بسوی آنها نازل شده ایمان میآورند در حالیکه خاشع و متواضعند برای خدا و آیات را ببهای اندک نفروشند چنین جماعتی پاداش آنها نزد پروردگار آنها است و خدا حساب بندگان را بسرعت میکشد [۱۹۹]

ای کسانیکه ایمان آوردهاید صبر کنید بر اطاعت خدا و بالخصوص در جهاد با کفار و آماده باشید برای جهاد در سر حدّها و پرهیزگار باشید شاید رستگار شوید

.

صفحه : ۳۷۰

(توضيح آيات)

رَبَّنا إِنَّنا سَمِعنا مُنادِياً يُنادِي لِلإِيمانِ أَن آمِنُوا بِرَبِّكُم فَآمَنّا گفته‌اند ايقاع فعل بر مسمع و حذف مسموع بجهت دلالت وصف مسمع است و مسموع در آن مبالغه است و در تنكير منادى و اطلاق آن و بعد از آن در تقييد آن بايمان تعظيم و تفخيم شأن منادى است زيرا كه هيچ منادى ايمان نيست.

و اينكه اينكه منادى كيست اكثر مفسرين گفته‌اند آن محمّد صلّى اللّه عليه و آله است كه مردم را بايمان دعوت كرده.

و محمّد بن كعب قرطى و قتاده گفته‌اند آن قرآن است زيرا كه بسيارى از افراد بشر رسول را نديده‌اند لكن قرآن بآنها رسيده.

هر كدام باشند نظر باطلاق آيه بهتر اينكه است كه گفته شود منادى حقيقى ربّ العالمين است كه بزبان رسولان و سفراء خود مردم را بايمان ميخوانند و مناديان مخفى از روحانيين و بشر بقول و عمل و بزبان و دل در ظاهر و در خفاء على الدوام در گوش دل مردم طنين اندازند كه بپروردگار خود ايمان آريد و براى او شريك قرار ندهيد زيرا كه دل محل وديعه الهى است و نيز فطرت بشر بر توحيد است اگر غرض و مرض در او نباشد انسان بفطرت اوليه خود روى دلش بسوى پروردگارش ميباشد و بسوى او نگران است و حرف حق را بدل و جان ميپذيرد.

اينكه است كه آنهائى كه دلشان در اثر دوام ذكر خدا كه وصفشان در آيه پيش گذشته كه آنها در همه حال ايستاده و نشسته و بپهلو خوابيده مشغول ذكر خدايند شايد چنين اشخاصى «باذن واعيه» و آن گوش تصفيه شده و بنور ايمان پر گرديده آن نداى مخفى را ميشنود اينكه است كه دلشان بآب رحمت الهى پر گرديده بزبان و دل گويند «فَآمَنّا» پس گويند:

صفحه : ۳۷۱

رَبَّنا فَاغفِر لَنا ذُنُوبَنا وَ كَفِّر عَنّا سَيِّئاتِنا وَ تَوَفَّنا مَعَ الأَبرارِ در دل و جان و زبان بياد حق تعالى مشغول و در مقام مناجات ميگويند اى پروردگارا ما ايمان آورديم پس گناهان و لغزشهاى ما را عفو كن و ما را بميران با نيكوكاران از صالحين بندگان خود.

رَبَّنا وَ آتِنا ما وَعَدتَنا عَلى رُسُلِكَ وَ لا تُخزِنا يَومَ القِيامَةِ و نيز آيه مقول قول ذاكرين است كه در مقام دعا و طلب حاجت از قاضى الحاجات عرض ميكنند خدايا ما بدل و جان شنيديم مناديان كه در وادى شريعت ما را خواندند «وَ أَنِيبُوا إِلى رَبِّكُم» و بازگشتيم و گردن نهاديم چه ميشود كه از راه لطف بار ديگر ما را بخوانى و اينكه دل مرده ما را زنده كنى كه بما وعده داده‌ئى «دَعاكُم لِما يُحيِيكُم» و بما عطاء كن آنچه را كه بتوسط رسولان خود بما وعده داده‌ئى از نعمتهاى دنيوى و اخروى و آن مقامات محموده و بهشتهاى موعود و ما را در قيامت در اثر مخالفت و اعمال زشتمان نزد بندگان صالح خود از انبياء و اولياء و صلحاء مؤمنين خوار مگردان.

إِنَّكَ لا تُخلِفُ المِيعادَ بعضى از مفسرين گفته اينكه كلام مستأنف است يعنى تو خلاف نكن وعده‌ئى كه بمؤمن داده‌ئى كه او را ثواب دهى و دعاى او را اجابت نمائى و با اينكه معلوم است هيچ وقت خداى تعالى خلف وعده نخواهد نمود چنين كلامى از اهل تقوى از جهت انقطاع بخدا و تضرّع و شكسته نفسى است بسوى او مثل قوله تعالى «رَبِّ احكُم بِالحَقِّ» با اينكه محققا حكم خدا حق است.

فَاستَجابَ لَهُم رَبُّهُم أَنِّي لا أُضِيعُ عَمَلَ عامِلٍ مِنكُم مِن ذَكَرٍ أَو أُنثى «فَاستَجابَ» متفرع بر دعاء و مناجات اولى الالباب است كه پس از اينكه آنها بزبان حال و قال پروردگار خود را از روى نياز و دعا خواندند بآنها خاطر نشان ميكند كه بدانند وعده خدا حق است كه «اجيب دعوة المضطرين» اجابت ميكنم دعوت هر كس را كه روى دل بمن آرد و اينكه ضايع نميكنم عمل هيچ

صفحه : ۳۷۲

عمل کننده‌ئی را مرد باشد یا زن.

بَعضُکُم مِن بَعضٍ بعضی از شما از بعض دیگر میباشند یعنی همه از مرد و زن در انسانیت مشترکید و مناط صحت ایمان و عمل است زن از مرد پیدا شده و مرد از زن و همه از یک پدر و مادر.

از ضحاک نقل شده که گفته یعنی هیچ فرقی در طاعت بین مردان و زنان نیست و از روی خلقت یکی میباشند و از روی اطاعت یکی هستند هر کس اطاعت کند اگر مرد باشد یا اگر زن ثواب یابد و اگر معصیت کند جزاء یابد اگر خدا عفو کند اگر مرد باشد اگر زن در اینجا هیچ فرقی نیست فرق بعلم است و عمل اما علم قوله تعالی «وَ الَّذِینَ أُوتُوا العِلمَ دَرَجاتٍ» و قوله تعالی «هَل یَستَوِی الَّذِینَ یَعلَمُونَ وَ الَّذِینَ لا یَعلَمُونَ» و اما العمل فقوله تعالی «إِنَّ أَکرَمَکُم عِندَ اللّهِ أَتقاکُم» و قوله تعالی «امّن هو قانت آناء اللیل و اطراف النهار الخ».

و از حضرت رسول علیه السّلام روایت شده که

«النّاس کاسنان المشط»

مردم مثل دندانه‌های شانه‌اند یعنی بهم پیوسته و مساویند سعادت و فیروزمندی در اثر ایمان و تقوی پدید میگردد.

فَالَّذِینَ هاجَرُوا وَ أُخرِجُوا مِن دِیارِهِم وَ أُوذُوا فِی سَبِیلِی وَ قاتَلُوا وَ قُتِلُوا آیه مشعر بر اینکه است که از بین مؤمنین کسانی را از باقی بزیادتی فضل و اجر بر عملشان اختصاص داده و آنها مجاهدین فی سبیل اللّه میباشند.

و میتوان آنان را به پنج دسته قسمت نمود: اول «فَالَّذِینَ هاجَرُوا» آنهائی که باختیار از وطنشان بیاری رسول صلّی اللّه علیه و آله از مکه بمدینه در عقب آن بزرگوار دست از مال و اولاد و وطن مألوف خود برداشتند.

دوم «وَ أُخرِجُوا» و آنها را که مشرکین از وطنشان بیرونشان کردند مثل جعفر عموی رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و بعض دیگر که در اثر ظلم مشرکین از مکه بحبشه رفتند که از ستم کافرین در امان باشند و خود رسول که از ترس مشرکین شبانه

صفحه : ۳۷۳

از مکه فرار کرد.

سوم «و اوذوا فی سبیلی» و آنهائی که در راه اطاعت حق تعالی و حفظ ایمان چه مقدار رنج کشیدند مثل بلال و صهیب که گفته‌اند آنها را بانواع و اقسام اذیت بشتم و ضرب آزار نمودند.

چهارم «وَ قاتَلُوا» و نیز آنهائی که با دشمن جنک کردند و هیچوقت پشت بدشمن نکردند مثل امیر المؤمنین و بعض دیگر چنانچه موافق و مخالف گفته‌اند که حضرتش در جنک احد در یاری دین هفتاد ضربت ببدن مبارکش وارد آمد و از جنگ فرار ننمود.

پنجم «وَ قُتِلُوا» و نیز آنهائی که در یاری اسلام جنگ کردند و کشته شدند مثل حمزه و سایر شهداء.

لَأُکَفِّرَنَّ عَنهُم سَیِّئاتِهِم وَ لَأُدخِلَنَّهُم جَنّاتٍ تَجرِی مِن تَحتِهَا الأَنهارُ ظاهرا آیه مهاجرین و مجاهدین فی سبیل اللّه را اختصاص میدهد بمزید عنایت زیرا که در آیه قبل بطور اطلاق فرموده «أَنِّی لا أُضِیعُ عَمَلَ عامِلٍ مِنکُم مِن ذَکَرٍ أَو أُنثی» یعنی خدای تعالی اجر و پاداش هیچ عمل کننده‌ئی را مرد باشد یا زن ضایع و بی ثمر نمیگرداند پس از آن «بفاء تفریع» مهاجرین و مجاهدین را بذکر تخصیص میدهد که آنهائیکه مهاجرت کردند و کشتند و کشته شدند «لَأُکَفِّرَنَّ عَنهُم سَیِّئاتِهِم» تا آخر آیه که آنها بمزایائی از باقی مؤمنین امتیاز یافته‌اند: ۱- همین عملشان کفاره گناهان آنها میشود و لو اینکه توبه نکرده باشند و ظاهرا اینکه فضیلت را اختصاص میدهد بهمان مهاجرین و مجاهدین و باقی مؤمنین را چنین فضیلتی نیست که بایستی از گناهانشان توبه کنند» و دیگر بلام «لَأُکَفِّرَنَّ عَنهُم وَ لَأُدخِلَنَّهُم» که قسم در آن مندرج است و نون تأکید بخشش آنها و دخول آنها را در بهشتهائی که موصوف کرده بنهرهای

جاری و آنرا مؤکد گردانیده بقوله تعالی «ثَواباً مِن عِندِ اللّهِ» اشاره به اینکه که اینها ثواب و بخششی است از نزد خدا، اینکه طور بیان چنین ارائه میدهد که پاداشی که بمجاهدین

صفحه : ۳۷۴

عطاء میشود اضافه بر عمل آنها است که ثواب عملشان بجای خود خداوند تفضلا ثوابهای بی اندازه‌ئی نآنها عطاء مینماید و شاهد بر آن قوله تعالی «وَ اللّهُ عِندَهُ حُسنُ الثَّوابِ» که از آیه استفاده میشود که آن بزرگواران «عندیت» دارند نزد خدای تعالی مثل ملائکه مقربین.

و چنانچه ظاهر است تمام اینکه وعده‌ها و تفضلاتیکه نسبت بمجاهدین خاطرنشان میکند برای تشویق آنها است که بدانند بفداکاری و مشقتهای خودشان که بمال و جانشان در راه خدا دادند و بیرق اسلام را بلند کردند چه سعادتی نصیبشان گردید و عمل آنها نزد پروردگارشان چه بسیار ذی قیمت و پاداش بی اندازه برای آنها مهیا گردیده.

لا یَغُرَّنَّکَ تَقَلُّبُ الَّذِینَ کَفَرُوا فِی البِلادِ مفسرین گفته‌اند که اینکه آیه راجع بمشرکین عرب آمده اصحاب گفتند ای عجب کفار در نعمت و فراهیت و حسن تجارت و لهو و لعب میگذارنند و مسلمانها از گرسنگی مشرف بمرگند اینکه بود که خدای تعالی اینکه آیه را فرستاد و بظاهر خطاب برسول است که ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تو را مغرور نگرداند رفتن و آمدن کافرین برای تجارت در شهرها لکن مقصود مؤمنین میباشند که رفت و آمدن مشرکین با یهودیها بنا بر قولی آنها را فریب ندهد و بنا بر ظاهر که خطاب بخود رسول است که با اینکه حق تعالی میدانست که رسول او هیچ نظر بدنیا و اینکه عاریت سرا نداشت که بمال و ریاست و خوشی جسمانی مشرکین و کافرین مغرور گردد یا اینکه اصلا اعتنائی بدنیا و تنعم آن داشته باشد، شاید مقصود ثبات بر آن و تأکید در آنست که مبادا نعمت دنیوی در نظرت بزرگ آید مثل قوله تعالی «وَ لا تُطِعِ الکافِرِینَ» که اینکه طور خطابات برای تأکید و اهمیت مطلب است مَتاعٌ قَلِیلٌ ثُمَّ مَأواهُم جَهَنَّمُ وَ بِئسَ المِهادُ مال و متاع دنیا و آنچه آدمی از نعمتهای دنیوی بدست آرد یک متاع و نعمت اندکی است که نسبت بنعمتهای آخرت چیزی بحساب نمیآید پس از آن

صفحه : ۳۷۵

جایگاه کافرین جهنم و دار عذاب است و آن بد جایگاهی است.

از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله روایت است که فرموده نیست آنچه در دنیا است در جنب آخرت مگر مانند آنکه یکی از شما انگشت خود را در دریا فرو برد بس باید بنگرد که از دریا چه بانگشت او چسبیده و با وجود قلت سریع الزوال است و باسرع زمان زائل میگردد پس کفار هر قدر و هر چند در تحصیل نعم محقر دنیوی تازند عاقبت آنرا دربازند. [پایان] لکِنِ الَّذِینَ اتَّقَوا رَبَّهُم لَهُم جَنّاتٌ تَجرِی مِن تَحتِهَا الأَنهارُ خالِدِینَ فِیها نُزُلًا مِن عِندِ اللّهِ وَ ما عِندَ اللّهِ خَیرٌ لِلأَبرارِ پس از آنکه رسول صلّی اللّه علیه و آله و مؤمنین را خاطر نشان میکند که متاع نا چیز دنیا که بهره‌ئی بکافرین داده شده شما را فریب ندهد زیرا که آن بهره‌ئی است که سر آمد آنان را بدار عذاب و جهنم میکشاند.

لکن کسانیکه نگاه داشتند فرمان پروردگارشان را و از یاد حق تعالی غفلت ننمودند برای آنها آماده و مهیا گردیده بهشتهائی که از زیر درختها یا غرفه‌ها یا هر دو علی الدوام آب و شیر و عسل چنانچه در جاهای دیگر گفته شده جریان دارد [خالدین فیها] بالاترین نعمت بهشتیان خلود آنها است در بهشت که دار کرامت الهی است چنانچه بالاترین عذاب کفار خلود آنها است در جهنم «نُزُلًا مِن عِندِ اللّهِ» «نُزُلًا» حال است از جنات و عامل در آن طرف و «نزل» آن چیزی را گویند از طعام و شراب و مأکولات که اول ورود مهمان پیش کش او نمایند یعنی بهشت و نعمتهای آن پیش کشی اهل تقوی چنین بهشتهائی و کراماتی از نزد پروردگارشان باشد

که آنها را گرامی داشته آیا چه خواهد بود مقام و منزلت آنها و آن نعمت بزرگی که در آن نزد پروردگارشان مقام دارند نمیتوان گفت مگر آنچه را که بمتقین وعده داده در قوله تعالی «إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی جَنّاتٍ وَ نَهَرٍ فِی مَقْعَدِ صِدقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ» و قوله تعالی «وَ رِضوانٌ مِنَ اللّهِ أَکبَرُ» همین است الطاف الهی و همین است «عندیت» که بآن اشاره فرموده «و ما عند اللّه

صفحه : ۳۷۶

خیر للابرار.

وَ إِنَّ مِن أَهلِ الکِتابِ لَمَن یُؤمِنُ بِاللّهِ وَ ما أُنزِلَ إِلَیکُم وَ ما أُنزِلَ إِلَیهِم در شأن نزول آیه از جابر و قتاده و إبن عباس روایت شده که چون نجاشی پادشاه حبشه بود بنام اصحبه که بمعنی عطیه است و مخفیانه بپیغمبر صلّی اللّه علیه و آله ایمان آورده بود وفات کرد جبرئیل رسول را از فوت او خبردار نمود حضرت صحابه را جمع کرد و فرمود بیائید تا بر برادر خود که در غیر زمین شما فوت شده نماز گذارید و بمقبره بقیع آمد حق تعالی حجاب را از پیش روی رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برداشت تا جنازه او را در حبشه دید منافقین گفتند محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بر کسیکه او را ندیده نماز میخواند که از ترسایان حبشه است و هرگز او را ندیده.

عطاء گفته آیه در چهل مرد از اهل نجران آمده که از بنی حارث بن کعب بودند و سی و دو مرد از حبشه و هشت مرد از روم که ایشان بر دین عیسی علیه السّلام بودند و بمحمد [ص] ایمان آوردند.

إبن جریح و إبن زید گفتند که در باره عبد اللّه بن سلام و تابعین او آمده.

مجاهد گفته آیه راجع بمؤمنین اهل کتاب آمده که در وصف جمله آنها گفته از اهل کتاب کسی هست که بخدا ایمان آورده و «لَمَن» نکره موصوفه است که آنکسی که بخدا و کتاب شما قرآن ایمان آورده و نیز بتورات و انجیل ایمان دارد «خاشِعِینَ لِلّهِ» در حالیکه متواضعیند نسبت بخدا.

لا یَشتَرُونَ بِآیاتِ اللّهِ ثَمَناً قَلِیلًا شاید مقصود چنین باشد که آیات تورات و انجیل را که در وصف محمّد [ص] آمده را بپول اندک نمیفروشند.

أُولئِکَ لَهُم أَجرُهُم عِندَ رَبِّهِم «أُولئِکَ» اشاره بآن اهل کتابی است که از یهود و نصاری که بخدا و بتمام پیمبران و کتابهای آسمانی ایمان آوردند.

و نظر بعظمت عمل آنان است که اجرشان «عندیت» و خصوصیت پیدا

صفحه : ۳۷۷

نموده نزد پروردگارشان و آن اجر و پاداشی است که وعده فرمود «أُولئِکَ یُؤتَونَ أَجرَهُم مَرَّتَینِ».

إِنَّ اللّهَ سَرِیعُ الحِسابِ همانا خداوند بزودی و بسرعت حساب مؤمنین را خواهد کشید اشاره به اینکه که خدای تعالی نظر بلطف و رحمتی که نسبت بمؤمنین دارد روا نمیدارد که ایشان در دادگاه عدل الهی و پای میزان حساب معطل گردند و بسرعت بحساب آنها رسیدگی میکند تا اینکه زود بثواب و درجات بلند خود نائل گردند- و گفته‌اند که حق تعالی همه خلایق را در یک موضع جمع میکند و بیک نداء در آن واحد با همه سخن گوید و هر کسی مخصوص خود را از آن میفهمد و تخصیص دادن اهل کتاب برای اینست که آنان مطمئن گردند که جزاء اعمالشان متوفّر و بسیار خواهد بود تا اینکه از سرزنش اقوامشان دلتنگ نگردند و همین طور که آیه بالا در مذمت آن کسانی از اهل کتاب بود که آنها حق را کتمان کردند و بپول اندک بی‌مقدار دنیا آیات تورات و انجیل را که راجع بنبیّ خاتم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بود فروختند، اینکه آیه در مقام فضیلت آنهائی است از اهل کتاب که

برسول اسلام ايمان آوردند و اظهار حق نمودند.

يـا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصـبِرُوا وَ صـابِرُوا وَ رابِطُوا «صـبر» حبس نفس است بر مكروه، در آيه بمؤمنين امر بصبر فرموده و آنرا بسه جمله مؤكـد گردانيـده: اول بطور اطلاـق فرموده «اصـبِرُوا» اى مؤمنين صبر كنيـد يعنى در تمـام سـختيها و ناراحتيهـا كه بر خورد مينمـائيد خوددارى نمائيـد چون بـدون صبر و تحمل مشاق هيـچ عمل بنتيجه نميرسـد، و چنانچه معلوم است مظفريت بدون صبر و بردبارى و ثبات در شدائـد و بليات و دوام بر عمل كسـى را ميسر نميگردد، در جاى خود مدلل گرديده كه هر جا صبر بطور اطلاق گفته شود منصـرف بسه قسم ميگردد: صبر در طـاعت، صبر در بليات و مصائب و صبر در ترك معاصـى و خوددارى كردن از آنچه در عقل و شرع مذموم و منهى عنه است، و مفسرين

صفحه : ۳۷۸

نظر بجمله «صابِرُوا وَ رابِطُوا» «اصبِرُوا» را حمل بر صبر بر ايمان و بر عبادات كرده‌اند، لكن ظاهرا براى اينكه تخصـيص وجهى نيسـت زيرا كه آن دو جمله بعـد «صابِرُوا وَ رابِطُوا» ميشود مؤكـد «اصبِرُوا» باشـد يا تخصـيص پس از تعميم باشد «وَ صابِرُوا» بعض مفسـرين گفته‌انـد مقصود صبر بر جهاد با دشـمنان دين است و بعضـى تعميم داده‌انـد كه آيه امر فرموده بجنگيد با دشـمنان دين و با دشـمنان نفس خودتـان از هواهاى نفسانى و شـياطين و چون صبر بر مخالفت هوا و ميولات نفسانى شديـدتر است اينكه است كه به «صابِرُوا» امر بصبر را مؤكـد گردانيـده زيرا كه هم جهاد در دار الحرب با كفار و هم جهاد با نفس از تمام اقسام صبر مهم‌تر است اينكه اسـت كه ب «صابِرُوا» امر بصبر را مؤكد گردانيده.

«وَ رابِطُوا» بقولى يعنى ساخته و آماده باشـيد براى جنك با كفار و گفته‌اند مرابطه آنست كه لشـگر اسلام در سر حدهاى شهر اسلام اسبها و اسلحه‌هاى خود را آماده بگذارند تا از اذيت كفار جلوگيرى نمايند.

و بنا بروايتى انتظار نماز است بعد از نمازى كه خوانده يعنى مهيّا و آماده باشد براى نماز بعد.

از جابر روايت كرده‌انـد كه گفته هر كس يك روز در راه خـدا مرابطه كنـد ميان او و دوزخ هفت خنـدق پديـد آيـد كه فراخى هر يك چند برابر آسمان و زمين باشد.

از بعضـى از مفسـرين است كه گفته «اصبِرُوا» امرهـاى اينكه آيه اطلاق دارد شامل ميگردد تمام صبرها را از صبر بر طاعت و صبر بر شدائد و صبر بر ترك معصيت همه را شامل ميگردد و مراد از آن صبرهاى فردى است بدليل اينكه آنرا در مقابل صبرهاى اجتماعى قرار داده و «صابِرُوا» صبر اجتماعى است و گفته بديهى است كه صبر و تحمل عمومى و همه‌گانى از نظر قدرت و نيرو و اثر بالاتر از صبر و تحمل فردى است و اينكه مطلب محسوس است كه فرد بتنهائى و جدائى از اجتماع با فردى كه در اجتماع و وابسـته بآن است خيلى تفاوت دارد

صفحه : ۳۷۹

چه آنكه در طرف اجتماع و همكارى‌هاى اجتماعى است كه قدرتهاى فردى بيكديگر پيوند شده و نيروى عظيمى بوجود ميآورد.

«وَ رابِطُوا» اينكه كلمه از نظر معنى اعم از معنى مصـابره است و بطور كلى مراد اينكه است كه انسان چه حال آسايش و راحتى و چه در بلاـء و سـختى لاـزم است كه قـدرتهاى معنـوى خـود را روى هم ريخته و كليه شـئون حيـاتى خـويش را در پرتـو يـك تعـاون و همكارى اجتماعى بسامان برساند.

و چون اينكه همكـارى اجتمـاعى بمنظور نيـل بسـعادت واقعى دنيـا و آخرت است پس از كلمه «رابِطُوا» بلافاصـله جمله «وَ اتَّقُوا اللّهَ لَعَلَّكُم تُفلِحُونَ» آورده شـده و بديهى است كه يك سـعادت واقعى و كامل جز در پرتو همكارى اجتماعى ميسّـر نيست چه آنكه در

غیر اینکه صورت اگر هم سعادتی بدست آید یک سعادت کامل و همه جانبه نخواهد بود. المیزان [پایان] وَ اتَّقُوا اللّهَ لَعَلَّکم تُفلِحُونَ امر بمؤمنین است که ای کسانیکه ایمان آورده‌اید بترسید از اینکه مخالفت نمائید امر و نهی خدا را شاید که رستگار شوید و خود را از قبایح و آنچه بر خلاف امر خدا است باز دارید و در موقع نزول بلاء و مصیبات خودداری نمائید و گفتار خلاف یا عمل ناروائی در آن زمینه ننمائید و در مشقت طاعات و عبادات کوشش کنید و خود را در مقابل فرمان حق تعالی و مجاهدات از نبرد با دشمنان دین و دشمنان باطن خود یعنی شیطان و نفس امارهٔ بالسوء مجاهده نمائید و خود را محکم ببندید تا اینکه مستعد فیوضات الهی گردانید و قلب و دل شما بنور ایمان و تقوی روشن گردد.

در کشف الاسرار گفته اینکه باز مرهی دیگر است و نواختی دیگر نداء فضیلت و خطاب کرامت و رهی را گواهی دادن بایمان و طاعت «اصبِرُوا» خطاب با نفس است «صابِرُوا» با دل است «رابِطُوا» با جان است» نفس را گوید بر طاعت و خدمت صبر کن، دل را میگوید بر بلاء و شدت صبر کن، جان را میگوید با

صفحه : ۳۸۰

سوز شوق و درد مهر صبر کن «و اللّه هو الصبور» از اینکه زندان اگر خواهی که چون یوسف برون آئی بدرد دوری یوسف صبوری چون زلیخا کن و گفته‌اند «اصبروا فی اللّه و صابروا باللّه و رابطوا مع اللّه» صبر فی اللّه صبر عابدان است در مقام خدمت بامید ثواب، صبر باللّه صبر عارفان است در مقام حرمت بآرزوی و صال، صبر مع اللّه صبر محبان است در حال مشاهده در وقت تجلی دیده در نظاره نگران و دل در دیده حیران و جان از دست مهر بفقان.

[پایان]

صفحه : ۳۸۱

از خوانندگان گرامی خواهشمندم که علاوه بر اینکه غلطنامه اگر باغلاط دیگری بر خوردید از آنچه در چاپ رخ داده یا از قلم مصحح سر زده پس از مطالعه با نظر عیب پوشی تصحیح فرمائید.

صفحه/ سطر/ غلط/ صحیح ۳/ ۴/ فرشتکار/ فرشتگان ۵/ ۴/ و یعلم و ما یعلم ۸/ ۱۱/ بزیور خود/ بزیور وجود خود ۱۶۵/ ۵/ نکردید/ بنگرید ۱۶۵ / ۱۹/ انظار/ انتظار ۱۶۶ / ۹/ بتغ/ بتیغ ۱۶۹ / ۲۰/ مبتداء/ مبتداء ۱۷۳ / ۱۸/ و زدرهئی/ و ذرهئی ۲۱۲ / ۱۳/ آنهاییکه/ آنهائیکه ۲۲۲ / ۶/ بنیه/ بیّنه ۲۲۳/ ۸/ اگر/ اگر اهل کتاب ۲۳۲/ ۱۷/ الار/ النار ۲۵۰/ ۲۰/ حهاد/ جهاد ۲۹۵/ ۹/ شویه/ شوید ۲۹۸/ ۱۸/ کرکون/ دگرگون ۲۹۹/ ۲۱/ جز/ اذ جز ۳۶۰/ ۳/ مبدء/ مبادا

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در

دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی

جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».